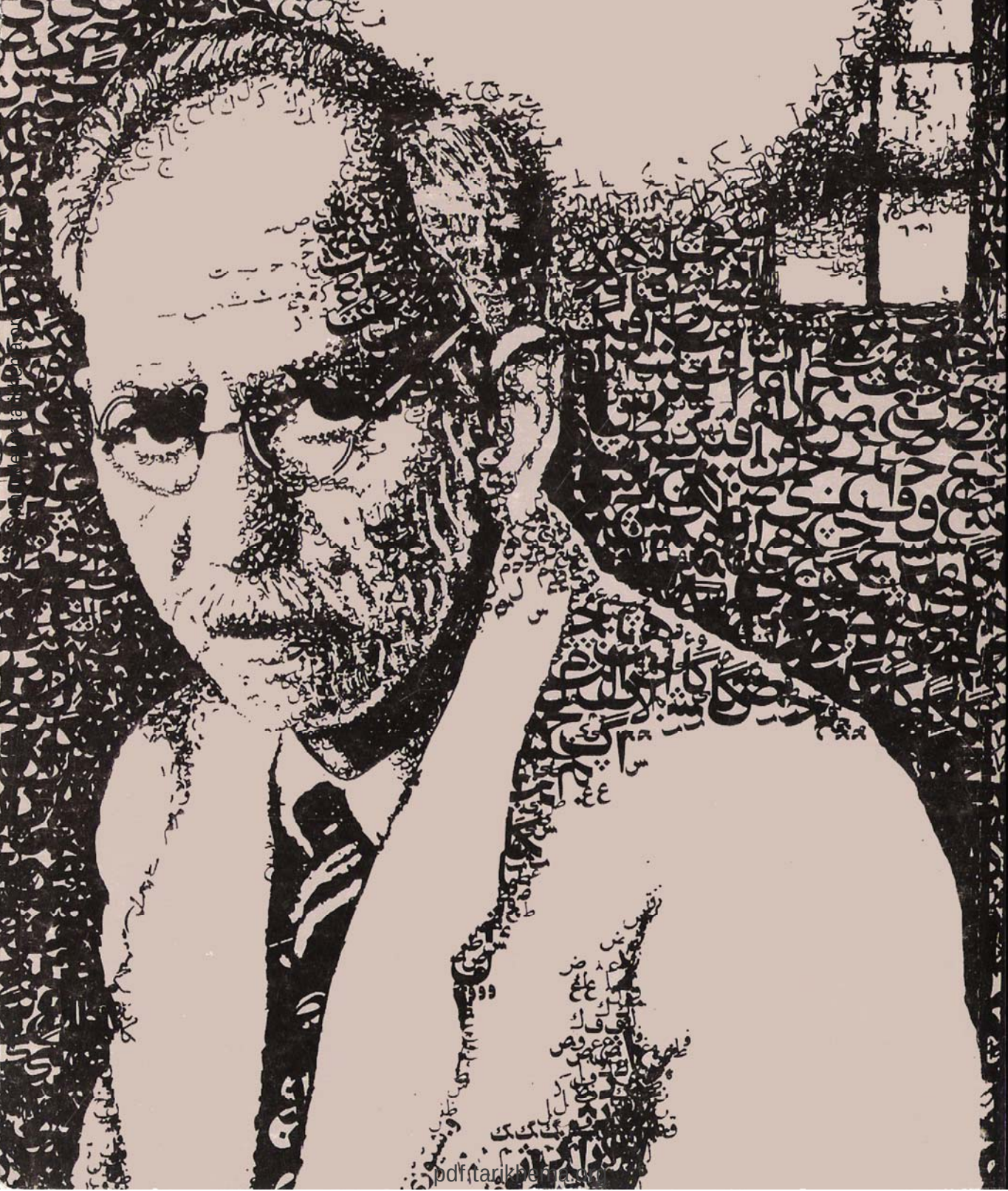


مقالات دهخدا

۲



مقالات دهخدا

۲

بکوشش: دکتر محمد دبیرسیاقی

تیراژه

زمستان ۱۳۶۲

تیراژه
 مقالات دهخدا [بخش دوم]
 علامه علی اکبر دهخدا
 بکوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی
 چاپ اول زمستان ۱۳۶۴
 تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه
 حروفچینی: پیشگام
 چاپ و صحافی: پثرمان
 خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۱۴ تلفن ۶۶۴۹۰۸



فهرست مندرجات

بخش اول - مقالات صوراسرافیل دوره اول و دوم (طهران)، (سویسی - پاریس)

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
سرمقاله شماره اول	۱ - ۷	(در شماره بیست و یکم)	۱۲۸-۱۳۳
سرمقاله شماره دوم	۸ - ۱۱	دنباله سرمقاله هفدهم	
سرمقاله شماره سوم	۱۲ - ۱۶	(در شماره بیست و دوم)	۱۳۴-۱۳۸
ظهور جدید		دنباله سرمقاله هفدهم	
(مقاله مندرج در شماره چهارم)		(در شماره بیست و سوم)	۱۳۹-۱۴۵
سرمقاله شماره پنجم	۱۷ - ۲۳	سرمقاله شماره بیست و چهارم	۱۴۶-۱۵۲
(افسانه خواب‌ریا - یا داستان بی‌اصل)		دنباله سرمقاله بیست و چهارم	
دفاع	۲۴ - ۳۵	(در شماره بیست و پنجم)	۱۵۳-۱۵۷
(مقاله مندرج در شماره ششم)		دنباله سرمقاله بیست و چهارم	
سرمقاله شماره هفتم و هشتم	۳۶ - ۴۴	(در شماره بیست و هفتم)	۱۵۸-۱۶۱
سرمقاله شماره نهم	۴۵ - ۵۰	دنباله سرمقاله بیست و چهارم	
سرمقاله شماره دوازدهم	۵۱ - ۵۷	(در شماره بیست و نهم)	۱۶۶-۱۷۱
سرمقاله شماره سیزدهم	۵۸ - ۶۴	دنباله سرمقاله بیست و چهارم	
(اخطار)		(در شماره سی‌ام)	۱۷۲-۱۷۶
سرمقاله شماره چهاردهم	۶۵ - ۷۳	بالای ناگهانی	
سرمقاله شماره پانزدهم	۷۴ - ۸۷	(سرمقاله شماره سی و یکم)	۱۷۷-۱۸۲
سرمقاله شماره شانزدهم	۸۸ - ۹۶	ملت و دربار	
سرمقاله شماره هفدهم	۹۷ - ۱۰۹	(سرمقاله شماره سی و دوم)	۱۸۳-۱۹۱
دنباله سرمقاله هفدهم	۱۱۰-۱۱۴		
(در شماره هجدهم)		دوره دوم صوراسرافیل (سویسی-پاریس)	
دنباله سرمقاله هفدهم	۱۱۵-۱۲۰	طبیعت سلطنت چیست	
(در شماره نوزدهم)		(سرمقاله شماره اول)	۱۹۲-۲۰۱
دنباله سرمقاله هفدهم	۱۲۱-۱۲۷	سرمقاله شماره دوم	۲۰۲-۲۰۹
دنباله سرمقاله هفدهم		سرمقاله شماره سوم	۲۱۰-۲۱۷

mandegar.tarikhema.org

پیشگفتار

کتابی را که خوانندگان گرامی پیش روی دارند بخش دوم مقالات شادروان، استاد علامه، علی اکبر دهخداست و مشتمل است بر مقالات اجتماعی و سیاسی آن مرحوم که از روزنامه‌های صوراسرافیل (چاپ تهران و اروپا) و سروش (چاپ استانبول) و باختر امروز و اطلاعات و غیره بیرون نویس کرده‌ایم. تقریظی را که دهخدا بر کتابی نوشته و شرحی را که در احوال یکی از ادیبان زمان به نگارش درآورده و نیز چند نامه را که میان ایشان و دیگران مبادله شده و آموزنده است، همراه آن مقالات ساخته‌ایم. «خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا» را نیز که سابقاً در جزوه‌ای به چاپ رسانده بودیم حسن ختام این مجموعه قرار داده‌ایم. عکسهای که در خلال صفحات آمده است احیاناً ممکن است به فهم مطالب کمک برساند یا گوشه‌ای از گذشته را در ذهن خواننده زنده سازد.

درباره زندگی و نیات و اعتقادات و کارها و کوششهای دهخدا و آثارش در آغاز بخش اول «مقالات دهخدا» مطالبی آورده‌ایم، و اینجا نیازی به تکرار آن نیست، اجمالاً در مقام معرفی مندرجات بخش حاضر باید

توضیح دهیم که دهخدا در روزنامه صوراسرافیل، که سی و دو شماره آن در تهران و سه شماره آن در اروپا منتشر شده است، همیشه دو مقاله داشته، یکی سیاسی و اجتماعی در آغاز هر شماره و دیگری طنزآمیز و انتقادی تحت عنوان «چرند پرند» در پایان یا در خلال آن. آنچه در بخش اول «مقالات دهخدا آورده‌ایم مقالات طنزآمیز یعنی چرند پرند اوست و آنچه اینجا نقل شده سرمقاله‌ها یا مقالات اجتماعی سیاسی وی است. به بخش «خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا» در صدر همان بخش شرحی معرفی‌گونه منضم ساخته‌ایم، گذشته از آنکه با هر خاطره شرحی موجز، اما گویا نیز همراه شده است. نامه‌ها و عکسها نیز هر يك شرحی کوتاه در کنار خود دارند. توضیحات لغوی و برخی اطلاعات که گمان می‌رفت برای خوانندگان سودمند باشد، بر روش بخش اول مقالات به پایان هر مقاله افزوده شده است.

اما غرض از نشر این بخش از مقالات دهخدا، آن بوده است که محققان تیزبین و نقادان بصیر با در دست داشتن بیشتر آثار قلمی دهخدا بتوانند دقیقتر و بهتر به تجزیه و تحلیل کارها و کردارها و نیات و اعتقادات او بپردازند و با آگاهی بیشتر مقام واقعی او را در تحول اجتماعی ایران و میزان تأثیر سخن او را در جامعه دریابند و برای نسل جوان خاصه پویندگان راه تتبع و تحقیق بازگویند و حد ارزش فکری و اعتقادی او را، به عنوان يك روزنامه‌نگار، معلوم سازند و همچنانکه درباره آثار طنزآمیز او مو شکافی کرده و مقالات پرداخته‌اند و سهم او را در ادب فارسی معین و پیشگامی او را در نویسندگی ساده

و نوآوری او را در کلام منظوم مسجل داشته‌اند، در زمینه روزنامه‌نگاری او نیز با توجه به اهمیت مقام مطبوعات در جامعه‌سازی جای واقعی این نویسنده معتقد و آگاه به احوال جامعه خود از گذشته و حال را در صدر قلمزنان این رشته مشخص دارند.

مقالات اجتماعی و سیاسی دهخدا چنانکه اشاره شد در روزنامه‌های صوراسرافیل و سروش (چاپ استانبول) و باختر امروز و اطلاعات و غیره به چاپ رسیده است. این مقالات فاصله تحریر زمانی با هم دارند و وضع اجتماعی ایران هم در زمان مقارن با نوشته شدن هر دسته از این مقالات، متفاوت بوده است، بدین توضیح که مقالات صوراسرافیل، چاپ تهران، درگیرودار اعطای مشروطیت و تشکیل شدن مجلس شورای اول و شور و هیجان آزادیخواهان تا به توپ بسته شدن مجلس نقش هستی یافته است و هم دهخدا در این هنگام مصروف است به بازگفتن نقصهای ناشی از جهل و ظلم جامعه و نشان دادن راههای چاره و رفع آنها. اما نشر مقالات سه شماره صوراسرافیل چاپ اروپا با استبداد صغیر و کشته یا تبعید و یا پراکنده شدن آزادیخواهان همزمان است و ناگزیر قلم دهخدا از وطن دور افتاده در نوشتن مقالات آن بانگی و صریری رساتر دارد. مقالات روزنامه سروش با تشکیل انجمن سعادت در استانبول و خلع محمدعلی شاه و آماده شدن زمینه تشکیل مجلس شورای دوم و دخالت بیشتر بیگانگان در امور داخلی ایران مقارن است.

و اما مقالات دسته سوم پس از جنگ دوم جهانی و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ شمسی به وسیله روس و

انگلیس و بخصوص روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق تا کودتای ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ نوشته شده است که برخی از آنها در باختر امروز و اطلاعات و غیره به چاپ رسیده و از برخی دیگر جز یادداشت‌هایی متفرق و اوراق پراکنده غیرمرتبط چیزی بر جای نمانده است و ما قطعاتی از آنها را که حاوی مطالب ارزنده و آموزنده بود در پای صفحات بخش اول «مقالات دهخدا» با خط خود دهخدا نقل کرده‌ایم و اینجا نیز به آوردن چند نمونه مبادرت شده است.

اما از نظر نگارنده در میان این رشته مقالات، به مقالات فروش و مندرجات آن کمتر توجه شده است، شاید بدان علت که روزنامه فروش اولاً در خارج از ایران به چاپ رسیده و ثانیاً در ایران تجدید طبع که نشده سهل است همان چاپ نخستین نیز کمتر در دسترس قرار گرفته است تا آنجا که شاید شمار نسخه‌های آن در ایران از انگشتان دو دست تجاوز نکند، در حالیکه روزنامه صور-اسرافیل گذشته از اینکه در ایران نشر شده و شماره یا شماره‌های منتشر شده آن در اروپا در تبریز عیناً تجدید طبع شده است در سالهای اخیر تمامی آن را به طریقه افسس در تهران تجدید طبع کرده‌اند.

مندرجات مقالات روزنامه فروش با توجه به اوضاع آن روز ایران و تشتت آراء ناشی از خودخواهی یا جاه‌طلبی یا غرور آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان ارزش دیگر دارد و ثبات عقیده و راهنمائیهای عالمانه و سودمند دهخدا که در آن مقالات متجلی است در میان آثار همقلمان وی کمتر نظیر دارد.

دهخدا مدیر و سردبیر روزنامهٔ سروش بوده و چهارده شماره از آن نشر گردیده است^۱ و دهخدا در شماره‌های یکم تا دهم آن مقاله دارد.

چنانکه اشاره کردیم دوران نشر این روزنامه مصادف است با بروز تحولاتی در ایران. خوانندگان عزیز آگاهی دارند که محمدعلی شاه روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۶ مجلس شورای را به دست لیاخوف روسی و عده‌ای از قزاقان به توپ بست و از وکلای ملت عده‌ای کشته و گروهی دستگیر و اکثر متواری شدند و مجلس اول از میان رفت و استبداد صغیر شروع شد و اندکی بیش از یک سال دوام یافت، یک سالی که طی آن بین طرفداران مشروطه و حامیان استبداد همه وقت نزاع و کشمکش بوده است، خاصه در ولایات اما مردم در بیشتر نقاط زیر بار ادامهٔ استبداد نرفتند و اینجا و آنجا به قیام علنی برخاستند و تبریز در میان مقاومتها و جنگهای نمایان به سرکردگی ستارخان و باقرخان با قوای دولتی کرد و این مقاومت تبریز در دیگر نواحی ایران مؤثر افتاد و آزادیخواهان در داخل کشور یکدیگر را به قلم و قدم یاری دادند و سرانجام طهران بوسیلهٔ مجاهدان، صبح روز پنجشنبه ۲۷ جمادی‌الآخرهٔ ۱۳۲۷ فتح شد و محمدعلی شاه نخست به سلطنت‌آباد و سپس به سفارت روس در زرگندهٔ شمیران رفت و از سلطنت مستعفی گردید. روز ۲۸ جمادی‌الآخره پسر دوازده سالهٔ محمدعلی شاه، یعنی احمد میرزا

۱- نخستین شمارهٔ آن تاریخ چهارشنبه ۱۲ جمادی‌الآخره و چهاردهمین شمارهٔ آن که ظاهراً آخرین شمارهٔ آن است، تاریخ سه‌شنبه دهم ذی‌القعدة ۱۳۲۷ هجری قمری دارد.

را به سلطنت برداشتند و عضدالملک رئیس ایل قاجار سمت نایب السلطنگی یافت و هیئت مدیره‌ای تا افتتاح مجلس عهده دار اداره امور کشور گشت. مجلس دوم روز دوم ذی‌القعدة ۱۳۲۷ تشکیل شد و سپهدار تنکابنی به ریاست وزرائی رسید و هیئت مدیره از میان رفت.

اما در همین مدت کوتاه آثار مخالفت و دو دستگی بین سران مشروطه و طرفداران آنها جسته گریخته ظاهر شد. نظرات صاحبان قدرت در مسائل مملکتی و اداره امور کشور تفاوتها داشت و بالنتیجه ناآرامیها و تعویق اصلاحات و مجمل ماندن چاره‌اندیشیها و رفع مشکلات مملکت و برنامه‌ریزی صحیح را به دنبال آورد و بر نابسامانیها افزود.

درچنین افقی تیره که سران آزادیخواهان و مجاهدان، هر يك پيشبرد نظرات خود را می‌خواستند و پیشرفت امور را در اجرای اعتقادات خود می‌دانستند و بیگانگان، خاصه روسها برای برانداختن مشروطیت و افزودن نفوذ و تسلط خود هرچه بیشتر کارشکنی و مداخله می‌کردند و حامیان استبداد، و آنان که از نهضت مشروطه زیان مادی و معنوی برده بودند، آشکارا و پنهان مخالفت می‌ورزیدند و مردم ستمدیده در میان هیاهو و کشمکش داخلی و خارجی، بلامتکلیف و سرگردان به سختی عمر می‌گذراندند، دهخدا به نوشتن مقالات روزنامه سروش، پرداخته است و به همه این اختلافات اشاره کرده و از سوءعواقب آنها و نابسامانی ناشی از تفرقه عقاید آگاهانه تحذیر و تنبه داده و در بازسازی ویرانیها و اصلاح امور راههای روشن ارائه کرده است.

در مقالات شماره‌های اولیه تحریکات و دست‌اندازی‌های کشور تزاری روسیه را به باد انتقاد می‌گیرد و به مردم هشدار می‌دهد، که از این دشمن که مصمم به برانداختن مشروطیت و آزادی است به پرهیزند و به وسایل مختلف با اعمال و نیات او در آویزند و در نخستین قدم مبارزه، داد و ستد اجناس ساخت روسیه را تحریم کنند و از به کار بردن کالای روسی از هر نوع که باشد اجتناب ورزند. ارزش شدت تأثیر این مقالات با مطالعه وسیع در دخالت‌های بی‌امان روسیه تزاری در تمام شؤون ایرانیان در طی سلطنت سلسله قاجار تا انقلاب اکتبر به خوبی معلوم می‌گردد. تنبّه دادن وی به سران مشروطه و مجاهدین در دست برداشتن از جنگ قدرت و اعمال نفوذ و تکیه روی و مقام‌خواهی و جاه‌طلبی، خدمت دیگر مقالات سروش است و دهخدا به وجه‌نمایی بر پرهیز از غرور حاصل از پیروزی تکیه کرده است. از عبارات زیر که در سرزنش این گونه مقامات تحریر کرده است مؤثرتر و رساتر کمتر می‌توان یافت:

دوام هر نظام به اندازه کثرت یا قلت طرفداران آن نظام است. طرفداران نظام مشروطیت در ایران عموم رنج‌برندگان این راه یعنی بلااستثنا تمام افراد ایران و بقای آن نیز تا بقای آخرین يك نفر تبعه ایران است.

«ایران بغایت وسیع و زمین آن نهایت حاصلخیز است. ولی با این همه نه آن وسعت و نه آن گنجایش هیچ‌یک برای جواب دادن به اجر خدمات خادمین این مقصد عالی که تقریباً عامه ایرانیان باشند کافی نیست.

حکمت خلوص نیت در عادات هر قدر عالی باشد خلوص در خدمات ملی به همان درجه برای برقراری نظم و سد جلو هرج و مرج و دوام استقلال مملکت واجب است. اگر قصد يك مجاهد راه آزادی از تمام فداکاریهای خود چیزی جز تحصیل منافع عمومی باشد بلاشک وجدانهای پاك چنین مجاهدی را تکذیب کرده و دفتر تاریخ مجاهدات فرانسه و انگلیس، اتازونی و سویس از ثبت چنین اسمی هزار مرتبه برائت جسته و سوانح صدر اسلام از درج نام او در ذیل اسامی مؤمنین موافق، هزاران فرسخ گریزان است.

اجر يك مجاهد همان تحصیل حریت برای وطن و سهم خصوصی او از منافع همان سهمی است که در ضمن منافع عمومی به او عاید می شود.

«من در فلان انجمن ده تومان خرج کرده ام پس بر دیگران مقدمم»؛ «من در فلان جنگ يك زخم خورده ام، پس خارج از نظم حرکت می کنم»؛ «من به جرم طرفداری آزادی به اردبیل تبعید شده ام، پس زیر بار اطاعت قانون نمی روم»؛ «من به واسطه نوک قلم محرك ملت شده یا به واسطه نطق راه صواب و خطا را به مردم حالی کرده ام، پس هر مسند و هر ریاست و هر مقام عالی باید برای من مهیا و فقط بسته به انتخاب شخصی من باشد».

این است معنی مزد خواستن و این است آن سم کشنده که مزاج مملکت با آن در خطر و وجود يك هرج و مرج منتهی به اضمحلال را مستلزم می باشد؛

«این مجلسی است که خودمان از دست غاصبین رها کردیم، دیگر چه قانون»؛ «این سلطنتی است که خودمان سلطان را بر تخت نشاندیم دیگر چه اجرا بازی»؛ «این حاکمی است که بی‌معاونت تفنگهای ما البته حالا در جنگلهای مازندران از گرسنگی مرده بود، دیگر چه فرمانروائی».

اظهار این کلمات با حالت کنونی مملکت که اجانب منتظر کوچکترین بهانه‌ای برای وجود اغتشاش هستند، در مسلک وطن‌پرستی کفر محض، و معتقد به آن هزار بار خائن‌تر است از آن مستبدی که مسلح، به مدافعه^{۱۹} آزادی-طلبها حاضر می‌شود.

«از اهم محاسن اخلاق يك نفر آدم عادی شناختن وظیفه اطاعت و دانستن حد فرمانروائی است. این حسن خلق هر قدر از نقطه نظر انسانیت محضه مهم باشد چندین مقابل آن از حیث عضویت يك هیأت اجتماعی مملکتی مهمتر است. در مملکت مشروطه اگر يك نفر تمام عمر و هستی خود را صرف مجاهدات آزادی کرده باشد باز در صورت عدم لیاقت شخصی، خود آزادی به او می‌گوید که جز تقدم فضلی در دوره حکومت من پیشرفت نخواهد کرد و اجر تو همان رسیدن به مقصد تو و منفعت تو همان منفعتی است که در ذیل منافع عامه برای تو تقدیر شده است.

این نظرات عالی به عبارات زیر ختم می‌شود:

امروزه راه استقلال ما از آن صراط باریکتر از موی فاصل حد حیات و مرگ می‌گذرد که کمتر اغتشاش

تازه‌ای موجب فنای یکبارگی ماست. و بی‌شبیه وجود امثال این عقاید در میان ملت مولد همان هرج و مرجی است که دشمنهای ما با کمال بی‌صبری منتظر آن و دوستان ما از وجود آن بر حیات ایران هراسناکند. و بهترین علاج و دواي منحصر آن فقط بسته به پیدا شدن چند نفر پهلوان شجاع و جوانمرد از رؤسای کارکنان ملت است که پس از اینکه درجهٔ مشقات ملی و زحمات سبیل مجاهدت^۷ خود را به دنیا نمودند یکمرتبه پس از برقراری مجلس و ادارات دولت و حکومت‌های عادلّه خود را کنار کشیده، و به‌طور سرمشق و نمونه به زیردستان و همکاران خود حالی‌کنند که خلوص نه فقط شرط صحت عبادات بلکه لازمهٔ شرافت اسم مجاهد و نام فداکار راه آزادی است.

آری، از کار کنار کشیدن در عین قدرت هنر است، اما کار هرکسی نیست. دیو نفس مزدطلبی و سهم و اجر خواهی آسان آسان مغلوب نمی‌شود. مجاهدت و ریاضت و برآمدن با نفس می‌خواهد و دهخدا خود از آن گروه است که پای بر سر این آرزوها نهاده و برای کارهای با ارج و ارزش خود در نویسندگی مقام و منصب و پیشوائی و مزدنخواست است، درحالی‌که با اندک موافقتی می‌توانسته احراز جاه و مقام کند و ناز و نعمت را قرین زندگی خود سازد.

اما مطلب دیگر که در مقالات آخرین سروش عنوان شده است مسئله سازندگی کشور و پیشنهاد و طرح‌های بنیادی نافع برای جامعه است و دهخدا از جهات مختلف در این امر صاحب سهمی است عظیم. تنبه و تحذیر به

مغرور شدگان، نشان دادن آثار شوم ضعف و اظهار ناتوانی؛ آگاه و مجهز ساختن مردم برای به دست آوردن حقوق خود و کناره کردن از قدرتمندان استعمارگر و لزوم نیرومند شدن ایران و ایرانی، آوازه‌است که در خلال آن مقالات از حنجرهٔ این وطنخواه معتقد مؤمن ایرانی، نزدیک به هشتاد سال پیش برآمده است. بشنوید چه می‌گوید:

«ملت ایران حیات خود را نه از تضرع و ابتهال، نه از اثبات مظلومیت نه از رقابت اجانب و نه از ائتلاف روس و انگلیس نمی‌تواند تأمین کند. تأمین حیات ایران تنها به کسب فوری قدرت صورت خواهد گرفت.

قوت امروزی عبارت از آن چیزی است که اقویای دنیا آن را قوت می‌خوانند: مکتب «پارلمان»؛ ارگانیزاسیون ادارات؛ کابینهٔ مسؤول؛ صحت اخلاق و مخصوصاً پشتکار و ریاست و اطاعت قانونی؛ حفظ صحت؛ راه آهن؛ کشتی بخار، نظام و اسلحهٔ سیستم آخری، همه جزو این قدرت محسوب می‌شود. جهل؛ استبداد رأی؛ احکام دلخواه وزیر؛ آب نه‌رهای طهران؛ کاروان شتر؛ بی‌لجامی مجاهد و تفنگ حسن موسی و مکنز همه ضدقوت و اسباب ضعف است.»

اما شاهکار این سلسله مقالات که نمایندهٔ اوج فکر و دوراندیشی دهخدا در نشان دادن راه اصلاحات است، سرمقالهٔ شمارهٔ دهم روزنامهٔ سروش می‌باشد. جان کلام او این است که ایران «آدم و عالم» ندارد، یا کم دارد، درحالی‌که هر

اصلاحی بر این دو عامل باید متکی باشد و برای رفع این نقیصه ضمن پیشنهاد اصلاحات داخلی و ترویج معارف و پادار ساختن سهمی از درآمد مملکت برای معارف در سطح کشور، معتقد است که ایرانی باید مجهز به سلاح دشمنان خود و آنان که چشم طمع به این کشور دارند بشود تا بتواند با آنان به مقابله برخیزد. این است که در یکی از مقالات خود (غیر از مقاله سروش) می نویسد:

وقتی ضیف و نیک رملت خنوا دیم دایم کم مانا گزیم ؛
 وقت ستم و آن کج آفرین نام علوم اردر بود اگر نه ادا
 غم و مل و هوش میزدند و بر آگاه را رادار بیند و آفرین
 آن اگر زبان فاجر بود آینه میزدند اگر بر زعفران می
 سرگردان زبان که پیش میزد آینه است متروک گشت
 بر بایستی آن علوم و فنون ما را رعب کنیم و در دسترس نکات بگذاریم
 دایم سیر نمزد غم بدینکه اول ذات خنوا بایم دانم
 کار زوشتن لغت نامه ج مر و کاف نام ذات را لازم آید
 این بود که ز فکر تدوین لغت نامه فراهم .

دهخدا معتقد است که تحصیلات در تمام مملکت باید

عمومیت بیابد اما باید نخست به تحصیلات ابتدائی اکتفا شود و متناسب با بودجه و درآمد کشور و دوشادوش تعیین کار برای افراد پیش برود. تحصیلات عالی به باید در مراحل بعد و بتدریج پرداخته شود و آن را با توجه به بسط وسایل و لوازم و افزایش درآمد مالی مملکت موکول به آینده می سازد. پیشنهاد جالب وی اعزام محصل است برای کسب معلومات علمی و فنی یعنی به دست آوردن همان سلاح برنده کاری، ممالك مترقی، اما برای اعزام مشروط و ضوابط بسیار دقیق و حساب شده قائل است که در سرمقاله مورد اشاره به تفصیل شرح داده است و از میان جالبترین شرط وی در انتخاب محصل، گزینش افراد ذی صلاح از میان طلاب علوم دینی و حوزه های علمیه است چه دهخدا معتقد است که این طایفه به دانش اندوزی چنانکه باید اعتقاد دارند و اهمیت خاص می دهند و یکدل و یک جهت وقت خود را مصروف اندوختن علوم و فنون می سازند و بالنتیجه با فضایل معنوی و معلومات کافی به وطن باز می گردند و به بهترین وجه به حال جامعه مفید واقع می شوند و چون این طبقه منحصر به فرزندان خانواده های اشراف یا از مردم شهرهای بزرگ نیستند و به همه نقاط دور و نزدیک کشور تعلق دارند، ناگزیر نور معرفت و دانششان به همه جا تابانده می شود و آدم سازی و عالم پروری که هدف نهائی و پایه پیشرفت واقعی کشور است به نحو مطلوب جامعه عمل می پوشد.

سخن را بدین گفته آموزنده دهخدا پایان می دهیم و خوانندگان عزیز را بامقالات و برداشتشان چنانکه دلخواه باشد می گذاریم:

مقدمہ

* مرا هیچ چیز از نام زبان به تکران قصب طوی جز غلطیست
 مشرق در تقابل طایفه و اهل آنست و در این مغرب و اندک
 چه نموده بر آن به طرقت برورن باز به و با ابد
 زمان نام را نیز چون و دوانی غریب ^{آفت} با بند بستم
 و میدیدم که شرق با بد خوشت ^{با} با طمعتی بدید
 مسلح گود نه انچه این بدن را خوب میزد
 که دنیا را هزاران لاداه کوه ^{در} رنجی

تمہراں — تجریش

آذرماه ۱۳۶۳ هجری شمسی

ربیع الاول ۱۴۰۵ هجری قمری

دکتر سید محمد دبیر سیاقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

حمد خدای را که ما ایرانیان ذلت و رقیّت خود را احساس کرده و فهمیدیم که باید بیش از این بندهٔ عمرو و زید و مملوک^۱ این و آن نباشیم، و دانستیم که تا قیامت بارکش خویش و بیگانه نباید بود. لهذا با یک جنبش مردانه در چهاردهم جمادی الآخرهٔ سال ۱۳۲۴ هجری قمری مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی «پارلمان» نموده، و به همت غیورانهٔ برادران محترم آذربایجانی ما در بیست و هفتم ذی حجهٔ ۱۳۲۴ دولت علیه ایران رسماً در عدادِ دُولِ مشروطه و صاحبِ «کنستی-توسیون»^۲ قرار گرفت. دورهٔ خوف و وحشت به آخر رسید، و زمانِ سعادت و ترقی گردید. عصر نکبت و فترت منتهی شد، و تجدیدِ تاریخ و اوّلِ عمرِ ایران گشت. زبان و قلم در مصالحِ امورِ مُلک و ملت آزاد شد، و جرائد و مطبوعات برای انتشارِ نیک و بدِ مملکت حرّیت^۳ یافت. روزنامه‌های عدیده مثل ستارگانِ درخشان با مسلکهای تازه افقِ وطن را روشن کرد. و سرانِ معظم بنایِ نوشتن و گفتن را گذاشتند. ما نیز با عدمِ لیاقت و بضاعتِ مُزجاء^۴ قلم

برداشته، که به خواستِ خدا شاید بتوانیم به دین و دولت و وطن و ملتِ خود خدمتی کنیم، و با آبنایِ این آب و خاکِ موروئی که با خونِ پدران و نیاگانِ ما عجین و سرشته است اِبرازِ ارادتی نمائیم. در تکمیلِ معنیِ مشروطیت و حمایتِ مجلسِ شورایِ ملی و معاونتِ روستائیان و ضَعفا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم، و از این نیتِ مقدّس تا زنده‌ایم دست نکشیم، و با صدایِ رسا می‌گوییم که از تهدید و هلاکِ بیم و خوفی نداریم، و به زندگی بدونِ حرّیت^۴ و مساوات و شرفِ واقعی نمی‌گذاریم. و بجز ذاتِ پروردگار و احکامِ الهیه و قوانینِ ملکیه از احدی نمی‌ترسیم. و از این عقیدهٔ راسخ و محکم تخطّی نمی‌کنیم. تملّق از کسی نمی‌گوئیم. و به رُشوهِ گول نمی‌خوریم. قدح و مدحِ بیجا از هیچ‌کس نمی‌کنیم، و اغراضِ نفسانی به‌کار نمی‌بریم. به عبارتِ آخری بد را بد و خوب را خوب می‌نویسیم. در نگارشِ این روزنامه انتفاع و سود شخصی را منظور نمی‌نماییم. و این کار را کسب و شغلِ خود قرار نمی‌دهیم. و به فریاد بلند به تمام برادرانِ ایرانی و ایرانی‌نژادِ خود عرض می‌کنیم که اگر خدایِ نخواستہ از ما نسبت به وطنِ خلافی مشاهده فرمایند ما را مُتَنَبِّه^۵ نموده و از راهِ کج باز دارند. و تا خیرِ آنان را می‌خواهیم ما را از خود دانند. بِمَنِّهِ وَ کَرَمِهِ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومین.^۶

دو کلمه خیانت

اعلی‌حضرتا! پدر تاجدارا! آیا هیچ تاریخِ ژولِ سزارِ روم^۸ را می‌خوانید؟ آیا حکایتِ پادشاه انگلیس را به خاطر

می‌آورید؟ آیا قصه لوئی شانزدهم را به نظر دارید؟ آیا قتل جد تاجدار بزرگوار^۹ خود را متذکر می‌شوید؟ آیا گمان می‌کنید که این اشخاص بزرگوار تاریخی بشخصه گناهکار و سزاوار این نوع رفتار بوده‌اند؟ قسم به ذات پاک احدیت و قسم به قوه عدالت کلیه الهی این پادشاهان بدبخت که سوء عاقبتشان مایه رقت هر صاحب حسی است، همه شخصاً مثل ذات مقدس تو پاک و بی‌گناه و مبرا بوده و آنچه را که ملت به آنها نسبت دادند و به آن گناه آنها را گرفته سر بریدند یا زیر شمشیرهای غیورانه پاره پاره کردند گناه آنها نبود پس چه امری سبب این انتقامات و خیمه و این نمک ناشناسیهای ملل شد؟

اگر اجازه فرمائی اینک من با دلی پر از محبت و قلبی حق شناس به شهادت تواریخ دنیا به خاکپای مقدس متعرض می‌دارم، و امیدوارم تو هم مثل یک پدر مهربان عرایض مرا استماع فرموده و با وجدان خود، که زبان گویای الهی در دلهای ما نوع بشر است، مشاوره کنی. اعلیحضرتا! تجارب تاریخی و احکام انبیا و اولیا و قوانین مخفی طبیعی به ما می‌گوید که ملل دنیا نیز مانند افراد ناس^{۱۰} دوره رضاع^{۱۱}، زمان طفولیت و حد رشد و بلوغ دارند. حاکمیت صرف و تصرف مطلقه ولی^{۱۲} در اموال و اعمال صغیر تا وقتی است که طفل به حد رشد و سن بلوغ نرسیده، اما اینکه به این مرتبه رسید، به شهادت قواعد ثابت دنیا و احکام محکم شرایع^{۱۳} عالم، این اختیارات به طیب خاطر و رضای ولی یا عنف و جبر تازه بالغ همیشه به صاحبش برگشته و برمی‌گردد و چنان این امر طبیعی است که تا حال تدبیر و دسیسه^{۱۴} هیچ وزیر سیاسی، قوت

و رشادت هیچ سردارِ شجاع، و شوکت و اُبّهتِ هیچ سلطانِ مقتدر از آن جلوگیری نکرده است. پس چه باعث شد که سلاطینِ وقت از آدایِ حقّی که تا این حد طبیعی است سر زدند و خود و ملّتِ خود را دوچار آن پیش‌آمدهای ناگوار کردند؟

به حکمِ کُتبِ تاریخی دنیا، نکته‌مهم و نقطهٔ باریک، تنها يك اشتباه‌کاریِ وُزراءِ خائنِ عصر در چنین موقعی بوده که خانهٔ دنیا را ویران نموده است.

منبع این اشتباه‌کاری چیست؟

منبع این اشتباه‌کاری در تمیزِ رشد و صحتِ بلوغ است. اولین حرفی که وُزراءِ خائن برای سدِّ راهِ حرّیت^۲ و آزادی و اغفالِ پادشاه در صحتِ رشد و بلوغِ ملّت با اولین هیجانِ ملی برای استردادِ حقوقِ لایِنْفَك^{۱۵} خود می‌گویند این دو کلمه است:

«این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست».

عجبا با اینکه این دو کلمه همیشه مایهٔ آن همه سَفَكِ دِماء^{۱۶} و نَهَبِ اموال^{۱۷} شد؛ با اینکه این دو کلمه موجب آن قدر هرج و مرجِ ممالك و ضعفِ قوایِ دُول گردید؛ با اینکه این دو کلمه مَوْرَث^{۱۸} بر باد رفتنِ خانواده‌های بزرگِ سلطنتی و اِفناء^{۱۹} وجودِ سلاطین با عَزّ و تمکین گشت؛ با اینکه سوءِ خاتمتِ این دو کلمه اوّل مرتبه به همین وُزراءِ خائن برگشت، باز بواسطهٔ يك قوهٔ خودپسندیِ پادشاهانِ عصر، يك تَعْمِیه^{۲۰} از حقیقتِ فهمیِ بزرگانِ وقت، و يك میل به هواپرستی و اعتیاد به خیانتِ وُزراءِ دَوْره، این کلمه در تمامِ دُولِ عالم در مواقعِ بلوغ و رشد هر ملّت حرف به حرف

تکرار شده است.

اعلیحضرتا! اگر فقط پنج دقیقه پرده‌های غرور جوانی؛ مناعت سلطنت؛ و کبر شرافت خانوادگی خود را از جلو نظر کیمیا اثر دور فرمائید و مثل يك نفر دیپلمات عارف به مقتضیات وقت، حال کنونی ملت و رعیت خود را با دوره‌های بلوغ ممالک دیگر مقایسه نمائید، می‌بینید که اطوار و کردار همین ملت که «هنوز لایق این مذاکرات نیست» - همان اطوار و کردار رومی‌ها در ۵۰۹ قبل از میلاد و انگلیسان در ۱۶۴۹ و فرانسه‌ها در ۱۷۹۳ می‌باشد.^{۲۲}

ممکن است يك نفر آدم سیر به واسطه کثرت آز باز غذا بطلبد. یا يك شخص متمول به سبب زیادی حرص مزید ثروت بخواهد. اما هیچ وقت و در هیچ يك از ادوار تاریخی ملت بیش از استحقاق و پیش از رشد و بلوغ حقیقی رد^{۲۳} حقوق و اختیارات خود را نخواسته است. يك دانشمند فرانسوی می‌گوید: «در دنیا کلمه‌ای راست‌تر از آن کلمه‌ای که ملتی برای استرداد حقوق خود می‌گوید نیست، چه هیچ وقت این کلمه بیجا و در غیر موقع خود استعمال نشده است».

با این همه در مقام تضرع و ابتهال^{۲۴} خدای علیم را در محبت خود به تو و خانواده تو و بیغرضی خویش گواه می‌گیرم. و به خاکپای مبارکت عرض می‌کنم، که ای پادشاه دل‌آگاه! پیمانۀ مصائب ملت لبریز است؛ فقر و فلاکت در خرد و بزرگ عمومی؛ اعمال خودسرانۀ درباریان مرضی‌علاج‌ناپذیر؛ آشوب و انقلاب در چهارجهت مملکت برپا؛ تهدیدات خارجه از هر طرف محیط؛ دست‌آجان^{۲۵}

برای تحریکِ عوام و ابناء^{۲۶} سلطنت به هزار وسیله در کار. مملکت شش هزار ساله ایران و چندین هزار سلاطین آن منتظر که آیا در این موقع باریک و دوره انقلابات با این کشتی چهارموجه^{۲۷} چه معامله خواهید فرمود و به چه حسن تدبیر و سیاست، ابواب اخلاص و نجات بر روی ملت خود خواهید گشود و بعد از همه اینها معروض می‌دارم که حالت ابو عبد الله شقی اسپانیولی، و میکادوی ژاپونی^{۲۸} هر دو ثبت تواریخ و آثار است و عالم نیز به حسب ظاهر عالم اختیار و انسان هم فاعل مختار. وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الْاَخْيَارِ.^{۲۹}

ع. ۱. دهخدا

* سرمقاله شماره اول صور اسرافیل - پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵
هجری قمری - ۱۴ دی ماه ۱۲۷۶ یزدگردی - ۳۰ مه ۱۹۰۷ میلادی

- ۱- رقیّت، بندگی
- ۲- مملوک، برده. زرخرید.
- ۲- کنستی‌توسیون constitution لغت فرانسه است به معنی حکومت مشروطه. مشروطیت.
- ۴- حرّیت، آزادی.
- ۵- بضاعت مزجاة، سرمایه کم. مایه ناچیز و اندک.
- ۶- متنبّه، هشیار.
- ۷- یعنی: بخشش و بزرگواری او (خدای تعالی) و درود و سلام بر محمد(ص) و آل او، که پاکان و معصومانند باد.
- ۸- ژول سزار امپراطور روم (۱۰۱ تا ۴۴ قبل از میلاد)؛ پادشاه انگلیس چارلز اول است (مقتول در ۱۶۴۹ م.).
- ۹- مراد آغامحمدخان قاجار است مؤسس سلسله قاجار (۱۲۰۰ تا ۱۲۱۲ ه.ق.).
- ۱۰- ناس، مردم.

- ۱۱- رضاع، شیرخوارگی.
- ۱۲- وَلِي، نگهبان و حافظ و متعهد و کفیل چنانکه پدر طفلی به سن رشد قانونی نرسیده.
- ۱۳- شَرایع، جمع شریعت، دینها. آیینهای پیامبران.
- ۱۴- دَسِيسَه، حیلۀ پنهانی. فتنه‌انگیزی.
- ۱۵- لَا يَنْفَكُ، جدا نشدنی.
- ۱۶- سَفْكِ دِمَاء، ریختن خونها، خونریزی.
- ۱۷- نَهَبِ اَمْوَال، غارت مالها و چیزهای مردم.
- ۱۸- مُورِث، باعث. سبب.
- ۱۹- اِفْنَاء، نیست کردن. نابود کردن.
- ۲۰- تَعْمِيَه، عدم بینش.
- ۲۱- کیمیائِثَر، صفتی برای نگرش و دید؛ دارای اثری نافذ و دگرگوت ساز و سودبخش.
- ۲۲- به ترتیب اشاره است به قتل سزار؛ و کشته شدن چارلز اول پادشاه انگلیس؛ و انقلاب کبیر فرانسه و کشته شدن لوئی شانزدهم.
- ۲۲- رَدّ، بازپس‌دهی.
- ۲۴- اِبْتِهَال، زاری و دعا و تَضَرُّع.
- ۲۵- اَجَانِب، جمع اجنبی، بیگانگان.
- ۲۶- اَبْنَاء، جمع ابن، پسران. فرزندان.
- ۲۷- چهارموجه، از چهار سو دچار امواج و طوفان.
- ۲۸- میکادو عنوان هریک از امپراطوران ژاپن است و اینجا مراد میجی (Meiji) امپراطور معروف آن کشور (۱۸۵۲ تا ۱۹۱۲ م.) است؛ ابو عبدالله شقی اسپانیولی، شناخته نشد.
- ۲۹- یعنی: درود بر محمد (ص) و آل او، که نیکانند، باد.



هنوز وقتی در ایران «حقوق» می‌گویند فلان مستوفی به موجب، یعنی مزد ثقلب و غلط‌کاریهای خودش ترجمه می‌کند. فلان طَلَبَه معنی آن را وفا و حق‌شناسی می‌داند. فلان عوام با لفظِ عُقوق^۱ اشتباه می‌نماید.

حکمای ما می‌گفتند که بدیهی گاهی بواسطه کمال بداهت^۲ نظری^۳ می‌شود. من می‌گویم گاهی بواسطه مداومت بر آضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی^۴ بماند.

در هیئت وجود موالید ثلاثه^۵ هم تمام به تکالیف خود عمل می‌کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر نمی‌نمایند. میمونهای اُسترالی موافق يك قانون نامعلوم کلبه خود را اداره می‌کنند، اما يك مشت مردم بدبخت ایران برای اینکه آدم باشند و اِستیفای حقوق آدمیت کنند منتظرند مُجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود، فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید.

چرا؟

برای اینکه کامبیز پادشاه هخامنشی دل‌پسر وزیرش را هدف تیر کرد. برای اینکه فلان شاهزاده خانم می‌گوید عَمَلَه^۶ چه داخل آدم است! برای اینکه، «چه فرمان یزدان

چه فرمان شاه» از اشعار فردوسی است. برای اینکه سید محمد مجاهد چندین هزار آدم و نصف يك مملکت را فدای تعصب و بی اطلاعی خود نمود. برای اینکه فلان حاکم رعیت را گاو شیرده خود حساب می کرد. برای اینکه ملت ایران به انقیاد کورکورانه: آقا؛ میرزا؛ کدخدا؛ آخوند؛ و آبه باشی^۷ عادت کرده اند.

آدمی که يك ذره شعور داشته باشد می داند افراد بشر در زندگی به كمك یکدیگر محتاجند. جذب ملأئم و دفع منافر قوت می خواهد و قوت بی جمعیت حاصل نمی شود.

یکی باید گوسفند بچرانند؛ یکی باید پشم بریسد؛ یکی زمین شیار کند؛ یکی دست آس نماید^{۱۰}؛ یکی نان بپزد. آیا در صورتیکه از این (کنترات)^{۱۱} طبیعی که بی حکم حاکم و بی اجازه مجتهد بسته شده، بخواهند منتفع شوند باز برای اینکه بیل زارع را شبان نبرد؛ سر آسیابان را زارع نشکند؛ رشته پیره زن را آسیابان پنبه نکند؛ و هر يك از خدمتی که قبول کرده اند قصور نورزند فرمان جهان مطاع همایونی و سِجَل^{۱۲} و توقیع^{۱۳} حضرت ملاذالانام لازم است^{۱۴}!!؟

من اگر در يك صحرای وسیعی دور از مردم زندگی کنم تکلیفی به هیچ کس و حقی از هیچ کس ندارم. شب تا صبح فریاد می زنم. پی هیچ کار نمی روم. لباس نمی پوشم. و چون کس دیگری با من نیست برای من هم حقی متصور نمی شود.

اما وقتی که درك کردم لذت حیات، ترقی افکار و آسایش طبیعی من در این است که با چند نفر از نوع خود زندگی کنم در دفع مضار و جلب منافع از آنها مدد بجویم و به آنها

مدد بدهم، ناچار شب‌ها سکوت می‌کنم برای اینکه رفیقم مائل به خواب است. برهنه نمی‌مانم برای اینکه خلاف ادب است. مال رفیقم را نمی‌دزدم برای اینکه نمی‌خواهم مالم را بدزدند. کار می‌کنم برای اینکه می‌دانم در هیئت و انجمن «بیکار» و «مفت‌خور» دو کلمه مترادف است.

در تمام دنیا مواد این «گنترات»^{۱۱} طبیعی را در روی يك پارچه سُفال؛ يك قطعه سنگ؛ يك پاره پوست؛ يا يك دسته كاغذ، بی‌ترتیب، یا به ترتیب مخصوص تدوین کرده اسمش را حقوق آدم گذاشته‌اند. در ایران؛ عربستان؛ بین‌النهرین؛ شام و فلسطین همین اختیارات و تکالیف را انبیاء کرام مبعوث شده امضا فرموده، احکام الهی نامیده‌اند قُلْ اِنِّیْ اَتَّبِعُ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا^{۱۲}. و «فَطَرَتَ اللّٰهَ الَّتِیْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا ذَٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ»^{۱۳} آهوی صحرا از جلو تیر فرار می‌کند؛ گنجشک در زیر تیغ جلاد دست و پا می‌زند؛ خروس از ماده خود دفاع می‌نماید؛ کبوتر و کلاغ به جفت خود قناعت می‌ورزند؛ سگ از محله خویش تجاوز نمی‌نماید، زیرا که بواسطه يك الهام غیبی حقوق خود را حس کرده‌اند. نه اختیارات خود را از دست می‌دهند و نه از تکالیف خویش قصور می‌کنند.

اما در ایران يك برزگر حاصل يك سال زحمت خود را حق ثابت آرباب می‌داند. يك آدیب چاپلوس برای اظهار خلوص «أَلْعَبْدُ وَ مَا فِیْ یَدِهِ کَانَ لِمَوْلَاهُ»^{۱۴} و «بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست»^{۱۵} می‌خواند. يك رئیس‌الوزراء تمام يك ملت را بنده هوی و هوس شخصی و ثروت يك مملکت را سرمایه شهوترانی خود قرار می‌دهد؛ يك نفر متمدن مسئله‌دان گرفتن شپش پیراهنش را به قضا و قدر

حواله می‌نماید، به چه جهت؟ برای اینکه گاهی بواسطهٔ
مداومت بر اُضداد ممکن است يك امرِ طبیعی مَنسُی^۴ بماند.
(ع. ا. دِهْخِدا)

✱ سرمقاله شمارهٔ دوم صور اسرافیل - پنجشنبه ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵
هجری قمری - ۲۱ دی یزدگردی - ۶ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- عُقوق، نافرمانی از رأی پدر و مادر.
- ۲- بَداهَت، روشنی. واضحی.
- ۳- نظری، تصدیقی. آنچه از راه تأمل و تفکر به دست آید.
- ۴- مَنسُی، فراموش شده.
- ۵- مولودهای سبگانه، جانداران؛ رُستنیها و معادن.
- ۶- عَمَلَه، جمع عامل، کارگزار. (در تداول فارسی مفرد به کار رود به معنی کارگر).
- ۷- اُبَه‌باشی، رئیس اُبَه (اُبَه، خانهٔ ترکمان)؛ توسعاً رئیسِ قبیله.
- ۸- مَلاشَم، جُور؛ مُنافر، رَمَنده، ناجور.
- ۹- شِیار کردن، شخم زدن.
- ۱۰- دِستِ آس، آسیای دستی. آسیای کوچک که به نیروی دست حرکت کند.
- ۱۱- کُنترات "contrat" لغت فرانسه است به معنی قرارداد. مُقاطعه.
- ۱۲- سِجَل، خطِ گواهی قاضی دال بر صحت آنچه در متن نوشته آمده است.
- ۱۳- تَوَقیع، نشان. امضا.
- ۱۴- مَلاذالانام، پناهگاه مردمان. مراد رئیسِ محکمه و دیوانخانه است.
- ۱۵- (قسمتی از آیهٔ ۳۵ از سورهٔ ۲ بقره) یعنی: بگو من پیروی می‌کنم دینِ ابراهیم را که حنیف است.
- ۱۶- (آیهٔ ۳۰ از سورهٔ ۳۰ روم) یعنی: مُلازم باشید دینِ حق را آنکه بر وی آفریده است خلق را این است دینِ راست.
- ۱۷- یعنی: بنده و آنچه در دستِ اوست (در تصرفِ اوست) به صاحبِ آن برده تعلق دارد (قاعدهٔ فقهی است).
- ۱۸- مصراعی است از سعدی در گلستان.



امروز، به مجلسِ وَعَظِ حاضر می‌شویم، ما را به اِتِّحادِ
دَعوت می‌کنند؛ به روضه می‌رویم، به اِتِّحادِ دَعوت می‌کنند؛
از کوچه عبور می‌کنیم، به اِتِّحادِ دَعوت می‌کنند؛ در مسجد،
مدرسه، سرِ گذر، وسطِ خیابان، به اِتِّحادِ دَعوت می‌کنند.
فضایِ ایران پر از صدایِ این يك کلمه است.
حقیقتِ اِتِّحادِ چیست؟

حقیقتِ اِتِّحادِ هنوز در مملکتِ ما مجهول است. اگر کسی
جُرأت کرده بگوید گذشته از «داروین» انگلیسی تمام
دانشمندانِ دنیا به هزار دلیلِ عقلی و نقلی و حسی مُدَلِّل
می‌کنند که اجدادِ ما، اَشرفِ مخلوقات، يك روز در دنیا با
سایرِ فِرَقِ حیوان تفاوتی نداشته‌اند، برهنه می‌زیسته‌اند،
حرف زدن نمی‌دانسته‌اند، در شکافِ سنگها در میانِ جنگلها
و رویِ شاخهٔ درختها مُتَفَرِّقِ زندگی می‌کرده‌اند، به انواع
سختی و بدبختی گرفتارِ تَلَوُّناتِ^۲ طبیعت بوده‌اند و تنها
بوسیلهٔ اِتِّحادِ رفته رفته آدم شده‌اند، باز فوراً يك مُوَرِّخِ
عصر که اسنادِ تاریخش مَجْهُولاتِ هُنود و افسانهٔ گلشائیان
و آجامیان^۳ است بواسطهٔ غُرابتِ این حرف يك ذرع از زمین
می‌جهد. يك نجیبِ اَصْلَمند که قَبالَهٔ نجابتش را به افاده‌های

بی معنی و خوردنِ حاصلِ زحمتِ یکِ مشیتِ برزگرِ بیچاره
 مُمَضی^۵ و مُسَجَل^۶ نموده از این سوءِ ادب نسبت به اجدادِ
 عالی تبارِ خود از جا در می رود. یک نفر مُتَدَبِّرِ محدود که
 سرحدِ قدرتهای الهی و حقایقِ مرموزة شریعتِ غرایِ
 اسلام را چهار دیوارِ مغزِ خالی خود قرار داده چماقِ «لَمْ» و
 «لَا نُسَلِّمُ»^۷ را بر می دارد.

با همه اینها به همان دلیلِ انکارِ ناپذیر که نوع بشر
 هرچه پیش می رود نواقصِ معیشتش را تکمیل می کند،
 افکار و عقولِ خود را توسعه می دهد، بر قوت و قدرتِ شخصی
 می افزاید، باز به همان دلیل به حرکتِ قهقرائیِ یک روز
 همین انسان تجربه به کار بردنِ دستهای خود را هم نداشته
 و برای چیدن میوه دهان و دندان خود را زحمت می داده است.
 بلی تنها مزیتِ انسان بر سایرِ انواعِ حیوانِ یک سرّ
 مخفی عالمِ خلقت یا یک ودیعه بدیعه الهیه است.

آن سرّ مخفی و ودیعه الهی چیست؟
 آن ودیعه قوه انس و به اصطلاح حکمت «مَدَنی الطَّبَع»
 بودن انسان است.

لفظِ تَمَدُّن و مُتَمَدِّن که در این اواخر موضوعِ سخریه
 بعضی کهنه پرستهاست نتیجه همان سرّ مخفی و لطیفه غیبی
 و مشتق از مَدَنی و مَدَنیّه است.

برای درکِ خدماتی که این قوه به دنیا و به انسان کرده
 است آفهام و عقولِ بشری هنوز قاصر است.

بواسطه این قوه نوع انسان به جنس مادینه خود میل
 کرد. بواسطه این قوه اطفال محفوظ مانده خانواده ها تشکیل
 شد. بواسطه این قوه اتصالِ خانواده ها به یکدیگر معمول
 گردید، طایفه و قبیله به وجود آمد. بواسطه این قوه از

طوایف و قبایل ملت و بالاخره دولت تولید و تأسیس شد. هرچه اثر این قوه بیشتر دخیلِ زندگی بشری گردید به همان نسبت انسان قاهرتر، قویتر و خوشبخت تر شد.

انسان ضعیف مغلوب، از کجا قوی و غالب شد؟
به قوهٔ انس.

به چه استعداد راه‌ها را تسویه نمود؟
به قوهٔ انس.

به چه وسیله انواع حیوان را مطیع و رام خود کرد؟
به قوهٔ انس.

به چه قدرت امواج دریا و سینهٔ کوه را شکافت؟
به قوهٔ انس.

قوت بخار و الکتریک را چطور کشف نمود؟
به قوهٔ انس.

آدم از کجا آدم شد؟
به قوهٔ انس.

به چه دلیل؟ به دلیل یک پایه و بنیانِ اساس ترقی. یک مفسر خواسته‌های خدائی، یک حکم محکم اسلامی. و یک کلمه شریفه «يَدَالله مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۸.

تمام ترقیات محیر العقول امریکائیها، فرانسه‌ها، انگلیسها، آلمانها و ژاپونیه‌ها در سایهٔ تهییج و تحریک این یک قوه است. و تمام بدبختی، بدنامی، فقر و فلاکت ملل دیگر بواسطهٔ خفه کردن و خنثی نمودن همین یک قوه می‌باشد. پس اتحاد کدام است؟ اتحاد همان نتیجه و ثمره و خلاصهٔ قوهٔ انس است. امروز دانشمندان دنیا به قدری لذت ثمرات این قوه را حس کرده‌اند، و به اندازه‌ای برای آسایش نوع انسان توسعهٔ آن را مفید می‌دانند که به انس و اتحاد

خانواده، طایفه، ملت، و دولت قناعت نکرده و در همان حین که سلاطینِ حریصِ دنیا در صددِ خوردنِ مِلَلِ همجوار و بلعیدنِ دنیا هستند. سعی می‌کنند که يك روز در زیر يك لواء^۹ موسوم به لواءِ بشری در يك انجمنِ مُسمّی به انجمنِ اطفالِ خاك از تمام دنیا يك هیئت تشکیل دهند، به يك زبان حرف بزنند و در تحت يك نظم حرکت کنند، برای اینکه فهمیده‌اند قدرتِ دو نفر بیش از يك نفر است. برای اینکه دانسته‌اند يك دست صدا ندارد. برای اینکه ملتفت شده‌اند تفرقه و پریشانی در معنی همان ضعف و ناتوانیست.

ولی در چین، افغانستان، عثمانی و ایران برای منهدم و بی‌اثر کردنِ این قوّهٔ اُنس و ثَمَرهٔ آن که اتحاد است، میکرو بهایِ ابدانِ بشری انواعِ تدابیر به کار می‌برند: چین دور خودش دیوار می‌کشد، برای اینکه این قوّه را بی‌اثر کند؛ عثمانی دخولِ روزنامه‌های ایران را به خاك خودش قدغن می‌نماید، برای اینکه این قوّه را بی‌اثر کند؛ افغان معاشرتِ خارجه را حرام می‌شمارد، برای اینکه این قوّه را بی‌اثر کند؛ در ایران فلان سید^{۱۰} مذهبِ بابی اختراع می‌نماید. فلان آخوند، شیخی^{۱۱} و بالاسری^{۱۲} ترتیب می‌دهد؛ فلان درویش، صوفی و متشّرّع می‌سازد برای اینکه این قوّه را بی‌اثر کنند. يك مشّت باقی مانده را هم يك مسئله گوی مسجدِ شاه از روی بلندی و کوتاهی لباس و پاکی و چرکی یَنَخه (یقّه) تقسیم و جدا می‌نماید.

برای چه؟

برای اینکه حقیقت کلمهٔ اتحاد هنوز در مملکتِ ما

مجهول است.

ع. ا. دهخدا

سرمقاله شماره سوم صور اسرافیل - پنجشنبه اول جمادی الاولی ۱۳۲۵
هجری قمری - ۲۸ دی ۱۲۷۶ یزدگردی - ۱۳ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- فِرَق، جمع فرقه، گروهها. دسته‌ها.
- ۲- تَلَوَّات، جمع تَلَوْن، دورنگیها. دگرگونیهها.
- ۳- هُنود، هندیان.
- ۴- گلشائیان؛ آجامیان. از فِرَق قدیمه ایران بر حسب روایات زردشتی.
- ۵- مُضْطی، امضا شده. دارای امضا. دارای دستینه.
- ۶- مُسَجَّل، دارای سَجَل. دارای خط گواهی قاضی دال بر صِحَّتِ مُندرجاتِ نوشته.
- ۷- لِم، چرا؛ لَانُسَلِّم، گردن نمی‌نهم، قبول نداریم - هر دو کلمه باهم در مقام انکار گفته کسی و اظهار عدم قبول آن به کار رود. سعدی در بوستان آورده است:
فقیهان طریق جَدَل ساختند «لِم» «لَانُسَلِّم» در انداختند.
- ۸- یعنی، دستِ خدا با جمعیتهاست.
- ۹- اِوَا، عَلَم. بیرق. درفش.
- ۱۰- مراد سید علی محمد باب است.
- ۱۱- مراد پیروان شیخ احمد آحسائی است که فرقه شیخیه بدو منسوبند و نیز پیروان جانشین دوم او، حاج محمد کریمخان کرمانی (پس از سید کاظم رشتی).
- ۱۲- بِالاسَرِّی، اصطلاح خاص شیعی است در برابر شیخی. شیعه غیر شیخی. عنوانی که در کرمان به دسته‌ای که غیر شیخی هستند داده شده است. و مناسبت آن این است که شیخیه نماز جماعت را در پایین حَرَمِ امام حسین (ع) می‌خوانند و شیعه را که در بالا سَرِّ حَرَمِ نماز می‌گزارده‌اند «بالاسری» گفته‌اند.

ظهور جدید*

اگر به يك مسلمانِ ایرانی بگویند: مؤمن! آبِ دماغت را بگیر، 'مقدّس'! چركِ گوشت را پاك كن، دشمنِ معاویه! ساقِ جورابت را بالا بکش، كارِ به این اختصار برای این بیچاره مشقت و مُصیبتِ بزرگی است!!.

اما اگر بگوئی: آقا سید! پیغمبر شو؛ جنابِ شیخ! ادّعایِ امامت كن؛ حضرتِ حُجّةِ الاسلام! نایبِ امام باش، فوراً مَخدومی^۱ چشمها را با حالتِ بُهت به دَوَران می اندازد. چهره را حالتِ حُزن می دهد. صدایش ضعیف می شود، و بالاخره سینه اش را سپرِ تیرِ شماتت^۲ محجوبین^۳؛ منافقین و ناقضین^۴ عصر می سازد، یعنی تمامِ ذرّاتِ وجود آقا برای نزولِ وَحی و اِلهام حاضر می گردد. منتها در روزهایِ اوّل صدائی مثلِ دَبیبِ نَمَل^۵ یا طنینِ نَحْل^۶ به گوشِ آقا رسیده بعد از چند روز جبرئیل را در کمالِ ملکوتیش به چشمِ سر می بیند.

عجب است. با اینکه امروز مزایایِ دینِ حَنِیفِ اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده، با اینکه آنهمه آیاتِ سَحَکَمَه و اخبارِ ظاهره در امرِ خاتَمِیت^۷ و انقطاعِ وَحی بعد

از حضرت رسالت پناهی (صم) وارد گردیده، با اینکه اعتقاد به تمام این مراتب از ضروریات دین ماست، باز تمام این پیغمبران دروغی، امامان جعلی و نواب کاذبه همه دنیا را می گذارند و در همین يك قطعه خاك كوچك كه مركز دین مبین اسلام است نزول اِجلال می فرمایند.

يك نقطه اولی^۸. يك جمالِ قدم^۹. يك صبحِ ازل^{۱۰}. يك مَنْ يَظْهَرُهُ اللَّهُ^{۱۱} و يك ركنِ رابع^{۱۲} در هیچ يك از کوهستانهای فرنگستان و در هیچ يك از دهات امریکا به امرِ قانون و به حکمِ عمومیتِ معارف، قدرتِ ابراز یکی از این لطائلات را ندارد و اگر هزار دفعه جبرئیل برای اظهارِ بعثتِ امرِ صریح بیاورد از روی ناچاری جواب صریح می گوید، اما ماشاءالله خاكِ پر برکتِ ایران در هر ساعت يك پیغمبر تازه، يك امام نو، بلکه نَعُوذُ بِاللَّهِ، يك خدای جدید تولید می نماید و عجب تر آنکه هم بزودی پیش می رود و هم معرکه گرم می شود.

علت چیست؟

علت تحريكِ خیالِ مدعیان هرچه باشد، علت قبول عامه و پذیرائی خلق ایران دو امر بیشتر نیست. یکی جهل؛ دیگری عادت به تعبد^{۱۳}.

در مدتِ هزار و سیصد سال با آنهمه آیاتِ بَیِّنات، با آنهمه آوامرِ صریحه و با آیه وافی هِدَايَةُ «وَالَّذِينَ يُجَاهِدُونَ فِينا الْخ»^{۱۴} چنان ما را به تعبد و قبولِ کورکورانه اصول و فروعِ مذهبِ خودمان مجبور کردند و چنان راهِ غور و تأمل و توسعه افکار را بروی ما سد نمودند، که امروز در تمام وسعتِ عالمِ اسلامی ایران يك طَلَبَه، يك عالم، و يك فقیه نیست که بتواند اَقْلًا يك ساعت بدون برداشتن چماقِ تکفیر

- که آخرین وسیله غلبه بر خصم است - با يك کشیش عیسوی، با يك خاخام یهودی و با يك حشیشی مدعی قطبیّت^{۱۷}، اَقْلًا يك ساعت منظم و موافق اصول منطق صحبت کند. اطفال ما از تمام اصول متقنه اسلامی فقط به حفظ يك شعر مغلّق «نه مرکب بود و جسم و نه جوهر نه عرض الخ»^{۱۸} اکتفا می کنند که در سنّ هشتادسالگی هنوز از عمده کشف اغلاق^{۱۹} همین يك شعر بر نمی آیند. طّالاب و علمای ما به خواندن يك شرح باب حادی عشر^{۲۰} که وحدانیّت را به سورة توحید^{۲۱} ثابت می کند قناعت می نمایند.

و اگر خدای نکرده يك نفر هم از تحقیقات ابوحنیفه^{۲۲} دست کشیده و برخلاف معنی مجعولی که به حدیث شریف «الْحُكْمَةُ ضَالَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ»^{۲۳} می بندند به خواندن حکمت و کلام جسارت نماید آنوقت بیچاره تازه در يك منجالب و هم و ورطه خرافات می افتد که جز اعانت و عطوفت الهی برای رهایی او چاره دیگر نیست.

حکمت و کلام ما معجونى است مُضَعَك از خیالات بنگیهای هند؛ افکار بتپرستهای یونان؛ اوهام کاهنهای^{۲۴} کلمه^{۲۵}؛ و تخیلات رهبانین^{۲۶} یهود؛ پیشوایان پرستندگان گنگ^{۲۷}. علمای عابدین لاما^{۲۸} و رؤسای عناصر پرستان هند هر يك اَقْلًا يك یا دو کتاب مختصر و مفصل در فلسفه مذهب باطل خود نوشته در میان ملّت و اُمّت خویش انتشار می دهند اما در هزار و سیصد سال شهوت ریاست؛ کذّت اصوات زغال^{۲۹}؛ و حرص قرب سلطان، بسه علمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلامی را از این مزخرفات جدا کرده و يك رساله مختصر مشتمل بر حکمت طریقه حقه خودشان به زبان عوام

نوشته منتشر کنند.

مِلّتِ ما بقدری از اسلام پرستی و غیرتِ دیانتی همین آقایانِ امروز از معنی و حقیقتِ اسلام دور مانده‌اند که کمالِ بی‌غیرتی و نهایتِ بی‌عرضگیست اگر یهودیها در فکرِ رواجِ مذهب خود نیفتند، امریکائیها دُعایِ مذهبی بهر ده خرابِ ما نفرستند، و هر گوساله‌ای در یک گوشه ایران در صدِ اختراعِ مذهب جدیدی بر نیاید.

هفته‌ای نیست که یک (کاتالگ) ^{۲۹} آدنی ^{۳۰} کتابخانه فرنگ؛ یک روزنامه خیلی پسترامریکا، اعلانِ چندین کتاب در ردّ اسلام به تازگی ندهد. یک نفر از علمای ما نیست که نه برای ابطالِ مذاهبِ غیر حَقّه بلکه اقلاً برای دفاع از مذهبِ حَنِیفِ اسلام یک رساله دو ورقی چاپ کند.

بلی! اینانند اولیای امر، اینانند ورثه انبیاء^{۳۱}، و اینانند جانشینانِ ائمه دین، و اینانند اشخاصیکه هنوز باز می‌خواهند آمینِ نفوس و دِماء^{۳۲} و اموال و ناموسِ ما باشند.

برای اثباتِ همه این مراتب دلیلی واضح‌تر از این مکتوب نیست که از رشت رسیده و هر مسلمانِ صاحب غیرت را دوچار حیرت می‌کند:

سید جلال وکیل، معروف به شهر آشوب که چندی قبل در رشت بواسطه ارتکابِ خلافی در حبسِ حکومت بود زن و اطفالش با قرآن به انجمنِ ملّی رشت آمده و خلاصی او را خواستکار شدند. وکلای انجمن برای رحم به اطفالِ صغیر او محبوس را از حکومت خواسته و پس از اثباتِ تقصیر به مجازاتِ خودش رسانده مرخصش کردند. سید استدعا کرد حالا که انجمنِ ملّی مرا از حبسِ رهائی داده باید در تمام عمر در خدمتِ همین انجمن باشم. وکلا هم اجازه

داده، سید مدتی مشغول خدمات انجمن رشت بود. تا اینکه در لشت نِشای^{۳۲} جناب آمین الدوله رعایا بواسطه فقر و فلاکت به شورش و هیجان مجبور شدند. از طهران تلگرافی برای سید جلو بی نظمی به انجمن رشت شد و جناب حاجی میرزا محمد رضا که طرف اطمینان انجمن اند و قبولیت عامه دارند به رفع غائله مأمور شدند. و سید جلال وکیل مزبور را نیز همراه بردند. پس از آنکه اندک سروصورتی به کارهای آنجا دادند حاجی میرزا محمد رضا به رشت مراجعت کردند و سید جلال برای اینکه از امنیت آنجا کاملاً مطمئن شود در لشت نِشا ماند که بعد از چند روز مراجعت کند.

همینکه حاجی میرزا محمد رضا مراجعت کردند سید شهر آشوب خوابی می بیند که امام علیه السلام فرموده اند: «تو نایب من هستی و در مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی است از جانب من رئیس و پیشوای امتی، قول تو قول من، کرده تو کرده من است».

کاغذ خیلی مفصل است ولی خلاصه مطالب این است که سید در مدت چند روز دوازده هزار مُرید و مُعتقد پیدا کرده و مالیات هفت ساله را هم به اهالی آنجا بخشیده و وعده داده است که عنقریب خود حضرت ظهور می کند و آنوقت دیگر هر چه فرمودند همان طور رفتار خواهید کرد. چندین دفعه از انجمن رشت کاغذهای سخت به شهر آشوب نوشته اند، در جواب گفته این کاغذها معنی ندارد و به اطمینان حُمقاء^{۳۳} دلگرم است.

و هر دفعه هم امر کرده است که پنج تومان به حامل رُقعہ بدهند و عجب آنکه بمحض فرمودن این يك كلمه صد

نشر هریک با پنج تومان حاضر می‌شوند که به حامل کاغذ
بپردازند و بر یکدیگر در اطاعت امر آقا مسابقت بورزند
(انتهی).

بلی این است حال یک ملت بدبخت که از حقیقت
مذهب خود بی‌خبر و به اطاعت تعبّدی و کورکورانه مجبور
است و این است عاقبت امتی که علمای آن جز نفس‌پرستی
و حبّ ریاست مقصدی ندارند.

* مقاله با عنوان «ظهور جدید» مندرج در شماره ۴ صور اسرافیل -
پنجشنبه ۸ جمادی‌الأولی ۱۳۲۵ هجری قمری - ۵ بهمن ۱۲۷۶
یزدگردی - ۲۰ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- مخدومی، (مخدوم = سرور + ی، علامت تفخیم و بزرگداشت).
- ۲- شماتت، سرزنش.
- ۲- معجوبین، جمع محجوب، آنکه در پرده است. آنانکه از درک حقایق
بازداشته‌اند.
- ۴- ناقضین، جمع ناقض، پیمان شکنان.
- ۵- دَیْبِ نَمَل، رفتار نرم مورچه.
- ۶- طَیْنِ نَحْل، وز وز زنبور عسل.
- ۷- خاتمیت، ختم بودن پیغمبری بر حضرت مُحَمَّد (ص) و خاتم پیامبران
بودن ایشان.
- ۸ تا ۱۲- به ترتیب صفاتی است که پیشوایان فرقه‌های، بابیه و ازلیّه و
بَہائیه و شیخیّه به خود می‌داده‌اند.
- ۱۲- تَعَبُّد، بندگی کردن.
- ۱۴- (قسمتی از آیه ۵۴ از سوره ۵ مائده) یعنی: و کسانی که خدعه و
فریب به کار می‌برند درباره ما...
- ۱۵- خاخام، عنوان روحانیون یهود است.
- ۱۶- قُطَبِیّت، قطب بودن. مُرشد و پیرو راهبر بودن.
- ۱۷- بخشی از شعری است سروده ابونصر فراهی در نِصَابُ الصَّبَّیّان که
در آن به صفات ثبوتیه خداوند اشاره شده است.
- ۱۸- اغلاق، پیچیدگی. دشواری؛ مُغْلَق، پیچیده و مشکل.

- ۱۹- شرح بابِ حادی عَشْر، شرحی است با نام «النَّافِعُ لِيَوْمِ الْعَشْرِ فِي شَرْحِ بَابِ حَادِي عَشْر» از فاضلِ مقداد بر کتابِ «بابِ حادی عَشْر» علامه حلی.
- ۲۰- سورة توحید، سورة اخلاص، سورة ۱۱۲ قرآن کریم.
- ۲۱- ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (۸۰ تا ۱۵۰ ه.ق.) مؤسس فرقه حنفیه از مذاهبِ اربعه اهل سنت و جماعت.
- ۲۲- یعنی: حکمت و دانش گمشده هر مؤمن است.
- ۲۳- کاهن، پیشگو.
- ۲۴- کَلَدَه، دولتی قدیم در سرزمینِ بَینَ النَّهْرَیْنِ کنونی.
- ۲۵- رَهَابِین، جمع رَهَبَان، راهبان. زاهدانِ ترسا. مبالغه‌کنندگان در اِعراض از دنیا.
- ۲۶- گَنگ، رودی در هند که نزد هندوان مقدّس است.
- ۲۷- لَما، روحانی سرزمینِ تَبَّت.
- ۲۸- نِعال، جمع نعل، توسعاً کنش. کنش خاص روحانیون اسلام. نَعْلَین.
- ۲۹- کاتالگت "catalogue" لغت فرانسه است به معنی فهرست. صورتِ ریز. سیاهه.
- ۳۰- اَدْنٰی، ناچیزترین. پست‌ترین.
- ۳۱- اشاره است به حدیثِ «الْعُلَمَاءُ زُرَّةُ الْأَنْبِیَاء»، دانشمندان وارثان و ارث‌برانِ پیامبرانند.
- ۳۲- دِماء، جمع دم، خونها.
- ۳۳- لَشْتِ نِشا، از نواحی تابع رشت. مرکز آن شهر جور است.
- ۳۴- حَمَقا، نادانان.

افسانه خواب رُبا - یا داستانِ بی اصل*

اما راویانِ اخبار و ناقلانِ آثار و طوطیانِ شکر شکنِ شیرین گفتار در سرِ گذرهایِ طهران چنین روایت می کنند که از هزاران سوءِ قصد و کنکاشهایِ مخفی آنچه از گوشه و کنار گوشزدِ این گمگشتگانِ وادیِ حیرانی و دورماندگان از مجامع انسانی شده این است که در دوشنبه آخر صفر که به بنی امیه تعلق مخصوص دارد مجلسِ «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ» تشکیل شد. آخرین احزابِ شیطان و دسته جاتِ قشونِ شکسته استبداد از هر طرف جمع شد. ناله هاسر کردند ضجه ها کشیدند. و بر اُفولِ کوکبِ بخت و زوالِ نیرِ خودسری و خودکامی گریه ها کردند. علائمِ ضعف و شکستِ خود را يك يك بر شمردند. و آثارِ قوت و غلبه ملت را موبه موشرح دادند، و بالاخره همه یکدل و یکزبان شدند که خواه و ناخواه باید تصدیق کرد که نوبتِ کامروائی و فرمانفرمائی ما سپری شده، دیگر تابِ مقاومت و مجالِ ایستادگی نمانده اگر دولتِ روس دو سال و نیم جانِ کردی کند و به آهوگردانی ملت مشغول شد در خزانه پول داشت برای برافروختن

آتشِ فتنه در آنحاء مَمْلَکَتِ هزاران مایه از اختلافِ مذهب و تباینِ مِلَلِ متبوعهٔ خود و مخالفتهای اخلاقی و زبانی در کار بود و سالداتهای روس^۶ همه به وفای کورکورانهٔ امپراطورِ خود در اوّلِ قبولِ خدمتِ قسم می‌خوردند و علاوه بر آن همیشه سیر و مُستغنی بودند، برخلافِ ایران که خزانه‌اش چون مغزِ ما تهی است. اهل ایران تماماً از يك نژاد، دارای يك مذهب، اهل يك زبان، صاحبِ يك خُلق و عادتند. سربازهایِ ما گذشته از بستگی که بدین و آئینِ خود دارند و کشتنِ مسلمان را ازینرو بر خود حرام می‌شمارند همه از سوءِ رفتارِ ما از ما مُتَنَفِر و برای گرفتنِ کینهٔ دیرینه تا همه جا بر ضدّیتِ مُستَعِد و حاضرند چه هیچوقت نبود که يك سربازِ ما برای گذرانِ یومیّه محتاجِ هیزم‌شکنی و کشمش‌فروشی و حَمّالی نباشد، از اینرو برای حفظِ این جزئیِ اقتدارِ صُوری و اعتبارِ ظاهری که هنوز برای ما باقی است باید نعل را وارونه زد و با ملّت از درِ مساعدت و همدردی درآمد و گرنه عنقریب است این ظاهر هم چون باطنِ خودمان خراب می‌شود و پلِ ما آن سرِ آب می‌ماند.^۷

در این اثنا يك شاهزادهٔ جَلِيلُ الْقَدَر که صدر مجلس را به زیب و جود خویش آراسته بود به بیانی فصیح و آدائی بلیغ چنین تقریر نمود که ای یارانِ من در این مدّتِ انقلاب و دورهٔ فتنه و طغیان همیشه تدبیری در نظر و تیری در ترکش داشتم که آن را برای دستِ آخر می‌گذاشتم و امیدوارم که هرگز این تیر به خطا نرود و زهرش در بدنِ ملّت بطور دلخواه کارگر شود، و این تدبیر هرچند تکرارِ حیلۀ عَمَرِ وعاص^۸ است، لیکن تَشَبّه^۹ به کامل نیز دستور

بزرگان و شمیمه^{۱۱} خواص است. حُضَرِ مَجْلِس که حیلۀ عَمَر و را در جنگِ صَفِین و افراشتنِ قرآن بر نیزه‌ها برایِ مخالفت با کَلَامُ اللَّهِ ناطق، در نظر داشتند بنای تحسین و تمجید گذاشتند و ضمناً شرح و بسطِ آن را خواستکار شدند. حضرت والا پس از اندکی تأمل سر برداشته به بیانی بدیع و آدائی دلنشین چنین گفتند، که به موجبِ اخبارِ نبوی و احادیثِ مصطفوی (صم) و به حکمِ حس و عیان در این دورۀ اَخِرُ الزَّمان از علمای سوء و فقههای دین فروش که جز لیره و آمپریال^{۱۱} به چیزی اعتقاد ندارند و در مقابل اسکناس و مَنات^{۱۲} تمام دنیا و آخرت را به هیچ می شمارند به قدر کفایت در مملکت داریم که به هیچ وقت نباید در چنین موقع‌ها از آنها صرف نظر کنیم و دقیقه‌ای ایشان را از دست بگذاریم و نیز اعتقادِ عوام را تنها به عِظَمِ بَطَن^{۱۳} و طُولِ لِحْیَه^{۱۴} و بزرگسیِ عمامه و گشادگیِ شلوارِ عالمِ نماها، صرف نظر از تفتیش در علم و دین و تقوی و وَرَعِ آنها، مسبوقید و می دانید که در نظر عامه امام رازی و شَرِیحِ قاضی^{۱۵} یکيست. و آنکه حقیقت را از مجاز فرق دهد در میانه نیست؟!

به نظر من باید حالا چند نفر از این تَجَّارِ دین را دید و دعاوی دینی آنها را به دَرَاهِمِ مَعْدود^{۱۶} خرید. و آنوقت خود آنها را برایِ القاءِ شُبُهَه به جانِ عوام انداخت و کارِ آزادی طلبان و مشروطه خواهان را به یکبارگی ساخت و گذشته از این خود ما هم از گوشه و کنار دست به کار می زنیم و با آخرین قوتِ خود برای هَرَج و مَرَج و قتل و غارت موشک دوانی^{۱۷} می کنیم، آنوقت ملت از یک طرف بواسطه فتاوی این عالم نماها و از طرف دیگر به علتِ سَلْبِ اَمْنِیَّت به جان

می آیند و ناچار به ذیل^{۱۸} اقتدار ما دست زده امان می خواهند در آن صورت خواهید دید که کار به کام است و تعزیه تمام. همینکه کلام به اینجا رسید صدای احسنت در تمام فضای... پیچید و یکصد هزار تومان از خزانه خاص بیرون آمد و به اتحاد آراء تاجر باشی بازار دین فروشان شیخ بی نور را دعوت کرده مقدمش را به اعزاز تمام پذیرفتند و پس از بازار گرمیها و چانه زدن های بایع و مشتری معامله دین فروشی ختم شد و بر حسب آنچه در افواه^{۱۹} است قیمت دین ملاذ الانام را به وجه ذیل بریدند:

نقد به توسط مختار الدوله.. پنجم هزار (۵۰۰۰) تومان؛ سند قرض به بانک روسی که به خرج قروض... آمد بیست و هشتم هزار (۲۸۰۰۰) تومان؛ حواله به بانک روسی در چهار قسط، که فقط قسط اولش را پرداخته اند، دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان. جمع کل: چهل و پنج هزار تومان (۴۵۰۰۰) تومان.

بعد از آنکه خیال آقا از هر جهت راحت شد. اول در حوزه درس شروع به اغوای^{۲۰} طلاب نمود و رفته رفته بعضی از آنها را که همسلیقه خود یافت کانون دماغشان را به وعده پلو و سینه مرغ مشتعل کرد و چند روز نیز بیچاره ها را به روزی دو قران موظف ساخت. اگرچه بعدها که دست کم شد^{۲۱} و غلائی^{۲۲} در بازار دین فروشی دست داد مزد این نوع کارگران به روزی دو هزار و پنج شاهی و دو ریال نیز رسید. باری سردار معمم این قشون منظم را از بیت المال مسلمین مسلح کرده به سپهسالاری فرزندی آقاهادی مأمور به صحن و حیاط بهارستان و تهدید و گسلاهی عظام و هواخواهان مشروطیت کرد. و از طرف دیگر پنا بر مسموعات

بتوسط مَجْدُ الدَّوْلَه مبلغی مُعْتَدِّ به^{۲۲} برای کورِ موصِلی یا شیخِ آملی از طرف مرکز ارسال شد و آن بدبختِ شقی هم که قُدس و تقوایِ ظاهر را دامِ تزویر قرار داده بود، وقتی که چشمش به آخرین مقصودِ یک عمر زحمت خود افتاد دین و دل را از دست داد و فوراً مانند بوزینه به عَرِشَةُ مَنبرِ جِسْت و از ضِدَّیْتِ مَجْلِسِ شُورِی و توهینِ وُکَلَا و طعن بر حُجَّتِیْنِ آیتِیْنِ حضرتِ مُسْتَطَابِ آقایِ آقا سیدِ عَبْدِالله و حضرتِ مُسْتَطَابِ آقایِ آقا میرزا سیدِ مُحَمَّدِ طِباطِبائی آنچه یک زبانِ ژاژگو^{۲۳} قوه دارد دقیقه‌ای فروگذار نکرد. و ضمناً نَقِیبُ السَّادَات را بوسیله دیگر تحریک کرده چادر زده ختمِ مرحومِ تیول را باشکوه و طَنْطَنَه فوق العاده گرفتند و مسمومینِ تیول را بر ضد حکمِ قانونی مجلسِ شُورِی برانگیختند. و باز بر حسبِ مسموعاتِ نایبِ السلطنه و وزیر... و اقبالِ الدوله به اینقدر از هرج و مرج قناعت نکرده شب و روز آتشِ فتنه را دامن می‌زدند. چنانکه در موقعی که فرزندِ حضرتِ آیه الله آقایِ آخوند ملا مُحَمَّد کاظمِ خراسانی عازمِ زیارتِ مَشْهُدِ رَضَوِی (عم) بودند دو سه دفعه به گمان اینکه می‌توان در قلبِ پاک و نفسِ مُطْمَئِنِّه ایشان رسوخی کرد و بتوسط حضرتِ مُعْظَم در قلوبِ حُجَجِ اسلامیه عَتَبَاتِ عالیات^{۲۴} إلقاءِ شبیهه^{۲۵} نمود در حضرتِ عَبْدِالعَظِیم از ایشان دیدن شد. غافل از آنکه علمای حقه ما زنده به نفسِ رَحمانند نه به قُربِ اُمَرایِ سُلطان.

و نیز مُتَحَصِّنین شاهزاده عَبْدِالعَظِیم را که چند دفعه در صددِ دست کشیدن از نِفَاق و شِقَاق برآمده و در شُرْفِ آمدن به طهران بودند، از مراجعتِ ممانعت نموده از آنها تقویتِ مالی کردند.

و هم حاجی میرزا لطف‌الله را تحریض کرده و به یافتن مَزَخرفات و مَواعِظِ ضالّه مُضِلّه^{۲۷} در بالای منابر وادار نمودند. و در همت آباد برای مزید هرج و مرج انجمن همت و امر به معروف تشکیل نمودند و جمعی از آشرا و او باش را برای برهم زدن نظم شهر شبها به اجرای حدود شرعی و انجام مأموریت‌های اداره نظمیه حاضر کردند و ریاست این دسته را نیز به یک کشیش کلدانی و یک سید ریائی واگذار نمودند. چندین تلگراف هم به نجف اشرف در مذمت اجرای امر الهی در مسئله شوری از هر طرف گفته شد. آقا بالاخان انجمنی مرکب از هفتصد هشتصد نفر از لوطیهای طهران برای حمایت استبداد تشکیل داد. و انجمن بعضی روضه خوانها نیز بر ضد مجلس شورای ملی و جناب آقا سید جمال‌الدین واعظ و جناب ملک‌المُتکَلِّمین تأسیس و تذکار خرافات و کفرهای در لباس دین بالای منابر در هر گوشه رواج گرفت.

سید محمد یزدی و سید علی یزدی عموی او به تزویر و تدلیس^{۲۸} اولیّه خود رجوع نموده به ساختن (تمبر) و (استامپ)^{۲۹} فرقه مجاهدین تبریز و قفقاز شروع کردند و از زبان آنها الفاظ کفرآمیز و موهن نسبت به شریعت اسلام ساخته و انتشار دادند و از طرف رؤسای فرقه ضالّه باییه ألواح ساخته و در تمجید و تحسین عده‌ای از وُکلاء و برخی از واعظین که به دیانت موصوف و به وطن پرستی معروفند هرچه خواستند نوشتند و چنین وانمود کردند که تأسیس مجلس شوری نعوذُ بالله مُخالف با مذهب اسلام و رواج بازار کاسد بایمهاست و خدمت به مجلس خدمت به طایفه ضالّه می باشد.

فرقه‌های مخالف از کُپنه پرستان روحانیین در هر بَلَد^{۲۱} جمع آمدند، در آنزلی این فرقه با مُجاهدین آنجا زدو خورد های مُفَصَّل کردند. و در کرمان نیز همین فرقه موجب هَرَج و مَرَجها شدند. در تبریز میر هاشم نام جمعی از الواط و آشرار و اوباش را دور خود جمع کرده و همه روزه با سیم روسی برای برهم زدن اساسِ عدالت و تحریکِ عِرْقِ شِیْقاق و نِفاق^{۲۲} دستور العمل از طهران گرفت.

میرزا رحیم جَنگیر که سابقاً از راپورتچیهای مخصوص بود با جمعی دیگر از اهلِ بَغی^{۲۳} و فسادِ تبریز شعبه همان فرقه را در طهران ترتیب دادند که اعضای رئیس‌ه‌اش قاطرچی‌ها و مِهرترها و فَرّاشهای در بَخانه^{۲۴} بودند. مسجد سِرَاجُ الْمَلِك^{۲۵} برای اجلاس‌ات این فرقه مُعین شده میرزا غلامعلی نام بی‌دینِ ترک و حاجی میرزا اسدالله تبریزی و سید مُحَمَّد یزدی دامن زدنِ آتش فتنه را به توسط این انجمن به عهده گرفتند. و از قرار مذکور به طور غیر رسمی امر می‌رسید که عمومِ قاطرچی‌ها و فَرّاش‌ها باید جزء همین انجمن باشند.

اهالی بیچارهٔ نظمیهٔ شهر را تحریک کردند که به اسمِ مواجب از کار خود دست‌کشیده و رشتهٔ امور را به دست... بدهند تا به طور دلخواه به کشتن ملل متنوعه و تبعهٔ خارجه و ازدیاد فتنه و فساد بکوشند.

آقای خُمامی که از گذشته‌ها نادم بود و چندین دفعه عزیمت رشت نمود ممانعتش کردند. و با وجودِ اعراضِ خود او به دخول در دائرهٔ فساد و همراهی با مجتهدِ تبریز و شیخ فضل‌الله مجبورش نمودند. حاجی میرزا الطُف‌الله مفسدِ بی‌دین را برای إلقاء شبیهه و سَلیبِ عقیدهٔ عوام از شورای

ملّی در همهٔ این مجامع به منبر کشیدند؛ و پس رحیمخان را بر قتل و غارت محال قراجه داغ و ریختن دِماء^{۳۶} مسلمین مأمور کردند. و اقبال السلطنه را به سفک دِماء^{۳۷} و نهیب اموال^{۳۸} اهالی ماکو نامزد نمودند. و کار خرابی طالبش و گرگانه رود را به ارفع السلطنه گذاشته و چپاول و یغمای محال^{۳۹} خلخال را به شکرالله خان سپردند و خونریزی اهالی فارس را از کف کفایت قوام الملک نادان خواستند. آقامحمد مهدی بی‌دین از خدا بی‌خبر را برای تولید فتنه و فساد و سنگربندی کرمانشاهان تعیین نمودند و خوردن خون تجّار زنجان را به عهده مظفرالدوله رئیس موزیکانچیمها گذاشتند. و اسدالله خان را به توسط اکرام السلطان به کشتن وکلای آذربایجان فرستادند و حاجی آقا محسن را در عراق به جان یک مشت رعیت بی‌گناه انداختند.

ملت غیور ایران همهٔ این مراتب را می‌شنید و پاره‌ای را نیز به چشم عیان می‌دید ولی چون تمام این قوای استبدادی را در مقابل قدرت اتحاد خود هیچ می‌پنداشت مثل اوقیانوس ساکن همه را به وقر و سکون می‌گذرانید تا وقتی که خلاف و خیانت‌های شیخ موصوف از حد گذشت و نقشه‌های مخفی مستبدین بتوسط بی‌نور مزبور و علّاءالدوله و سایرین یکباره آشکار گشت. آنوقت دریای غضب ملّتی که نمونهٔ قوهٔ قهر و انتقام الهی است به جوش آمد و خون در عروق^{۴۰} ملّت با سرعت برق بنای دوران گذاشت و بر عالمیان هویدا و ظاهر کرد که آنچه را مخالفین در عدم موافقت اصول اسلام با مقتضیات عصر جدید می‌گفتند حقیقت نداشت و اسلام ناموافق اسلام مجعول و شریعت مخترعه پاره‌ی علماء سوء بود و گر نه حقیقت اسلام منبع هرگونه تربیت و ترقی

است و چیزی که اندک مخالفت با وصول انسان به منتهای درجات کمال باشد در دین مبین نیست. از اینرو تقریباً بیش از ده هزار نفر روز جمعه نهم شهر جمادی الاولی در مدرسه صدر حاضر شدند و پس از آنکه حضرت آیه الله آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی و سایر حجاج اسلام را به اعزاز و اکرام تمام به مسجد آوردند يك زبان دفع ماده های فساد و منابع بغض و عناد^۴ یعنی شیخ فضل الله شیخ محمد آملی و میرزا لطف الله روضه خوان را از حضرت او خواستکار شدند و حضرت آیه الله هر چه خواستند مردم را ساکت کنند و در حفظ احترام اشخاصی که خود به بی ناموسی تن داده اند تا آن حد که مهر و محبت قلب اسلام پرست آن حضرت معظم اقتضا می کرد سعی نمودند. هیجان ملت بیش ازینها بود و نصایح حضرت حجة الاسلام معظم آتش درونی آنان را تسکین ننمود بالاخره معاهده ای را که شیخ فضل الله نگاشته بود حضرت معظم دوباره به خط مبارک خودشان مرقوم فرمودند و پذیرفتن توبه هزار دفعه شکسته او را از ملت خواهش کردند. چون ملت حق شناس ایران بعد از فضل خدا آنچه دارند از همت والای حضرت آیه الله آقای سید عبدالله مجتهد و آن حضرت دارند ناچار به قبول شدند ولی نفی شیخ محمد آملی و میرزا لطف الله را جداً خواسته حضرت آیه الله نیز امر فرمودند و حکم کتبی دادند ولی با اینهمه مرحمت های حضرت حجة الاسلام باز چون خائن بود خوف خیانت مجبورش نمود که به بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) پناه برد و آن ناحیه مقدسه را به لوثر وجود خود آلوده نماید. این است صورت دستخط حضرت حجة الاسلام که به خط و مهر خودشان در اداره موجود است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من مُتَعَهِّد می شوم اگر جناب حاج شیخ فضل الله برخلاف
مُعاهده ای که کرده است رفتار نماید خود پشخصیه او را از
طهران بیرون کنم. مُلّا مُحَمَّد آملی و حاج میرزا لُطف الله
هم باید بروند. ۹ جُمادِی الاولی سنه ۱۳۲۵ محل امضای
مبارک (مُحَمَّد بن صَادِق الحُسَینی الطَّبَّاطبائی).
ایضاً

صورت مُعاهده او از این قرار است. حرکتی که مخالف
و ضدّ مجلس مُقَدَّس شُورای مَلّی است نکند. انجمن منعقد
نکند. چادر برپا نکند. همه جا موافق با مجلس باشد.
محل مهر مبارک (مُحَمَّد بن صَادِق الحُسَینی الطَّبَّاطبائی).
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی.

سرمقاله شماره ۵ صور اسرافیل با عنوان «افسانه خواب ربا - یا
داستان بی اصل» - پنجشنبه ۱۵ جُمادِی الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری - ۱۷
بهمن ۱۲۷۶ یزدگردی - ۲۷ ژوئن ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- (قسمتی از آیه ۱۲۱ سوره ۶ انعام) یعنی: "... همانا دیوان در دلهای
دوستان خویش از مشرکان می افکنند..." گروهی از آنان برگروهی.
- ۲- افول، فرورفتن و غروب کردن.
- ۳- کَیْبَر، نور دهنده. روشنائی بخش چنانکه خورشید و ماه؛ آفتاب، ماه.
- ۴- آهوگردانی، راندن آهوان در صحرا به کیفیتی خاص تا در تیررس
شکارگران قرار گیرند. نخجیربانی.
- ۵- اَنْجَاء، جمع نَعْو، سویی ها. گوشه ها. اطراف. نواحی.
- ۶- سَالْدَات، از کلمه فرانسوی "soldat" به معنی سرباز.
- ۷- آن سِر (سوی) آب ماندن پُل کسی، وسیله رهایی و یاری از دسترس او
دور افتادن.
- ۸- حِلّه عَمْرٍو عاص در جنگ صَفین، دستور او به لشکریان معاویه بود
تا قرآنهای بر سر نیزه کردند و مانع غلبه لشکریان علی عَلَیْهِ السَّلَام
بر آنها شد.

- ۹- تشبّه، همانندی. شبیه سازی. همانند سازی.
- ۱۰- شیمه، خلق. خوی. طبیعت. عادت.
- ۱۱- آمپریال، Imperial کلمه فرانسوی است. نوعی مکه طلا.
- ۱۲- مَنات، واحد پول روسی.
- ۱۳- عِظَم بَطْن، بزرگی شکم.
- ۱۴- لِحْیَه، ریش.
- ۱۵- امام رازی، ابو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی طبرستانی رازی معروف به ابْن الخطیب فقیه شافعی دانشمند علوم معقول و منقول و صاحب تألیفات بسیار (۴-۵۶۳ تا ۶۰۶ هـ)؛ شَرِیح قاضی، شَرِیح بن حارث قاضی و فقیه کوفه در صدر اسلام (متوفی ۷۸ هـ) فتویٰ دهنده بر خروج حضرت امام حسین بر یزید به امر عُبَیدالله بن زیاد.
- ۱۶- دَرَاهِم مَعْدُود، درهمهای شمرده شده و ناچیز (ماخوذ از آیه ۲۰ سورة ۱۲ یوسف) و مراد پول ناچیزی است که یوسف را با آن خریدند.
- ۱۷- مَوْشَك دوانی، سوسه آمدن. اِخلال کردن. کارشکنی کردن.
- ۱۸- وَّیْل، وای.
- ۱۹- در آفواه، بر سر زبانها. شایع میان مردم.
- ۲۰- اِغْوَا، از راه بدر بردن و گمراه کردن.
- ۲۱- کم شدن دست، کم شدن طالب و همکار و رقیب.
- ۲۲- غلام، گرانی.
- ۲۲- مَعْتَدَّیْه، هنگفت. قابل ملاحظه.
- ۲۴- ژاژگو، بیپرده گو.
- ۲۵- عَتَبَاتِ عالیات، آستانه های بلند. مراد بارگاههای مقدس کربلايِ مُعَلّی و نجف اشرف است.
- ۲۶- اِلْقَاءِ شُبْهَه، به اشتباه انداختن.
- ۲۷- ضَالَّةٌ مُضِلَّة، گم گشته گمراه کننده. گم شده گمراه سازنده.
- ۲۸- تَدْلِیس، فریبکاری. عوام فریبی.
- ۲۹- اِستامپ Estampe لغت فرانسه است به معنی باسمه.
- ۳۰- بَلَد، شهر.
- ۳۱- عِرْق شِقَاق و نِفَاق، رگِ دشمنی و دورویی و ریا.
- ۳۲- بَغْی، ستم.
- ۳۲- دَرَبْخانَه، دارالحکومه. دربار.

- ۳۴- مسجد سِرَاجُ الْمَلِك، مسجد واقع در خیابانِ برق (امیرکبیر) طهران.
 ۳۵- دِمَاءُ جَمْعِ دَم، خونها.
 ۳۶- سَفَكِ دِمَاءُ، خونریزی. ریختنِ خونها.
 ۳۷- نَهَبِ اَمْوَال، غارتِ مالها.
 ۳۸- مَحَال، جمعِ محل، آبادیها.
 ۳۹- عُرُوق، جمعِ عِرْق، رگها.
 ۴۰- عِنَاد، دشمنی.
 ۴۱- یعنی: سلام بر آنکه از راهِ راست پیروی کند.

در حدیثی آمده، یعنی حرکتِ سر و دست
 و چهار اسبِ بزرگوار بر تقوا است
 تقدیر تقواست و نیست تقوای دیگر



در نمره سوم صوراسرافیل مکتوبی از کرمان که حاوی تظلمات^۱ جانگداز اهالی از حکومت حالیه آن ایالت بود درج شد. نواب والا فرمانفرما در جواب آن رُقعهای به جناب وزیر علوم نوشته و طبعش را هم در روزنامه خواستکار شده اند و بالاخره بنا به خواهش جناب وزیر علوم در نمره ۱۲۲ روزنامه مقدس مجلس چاپ شده است.

با اینکه مسلک روزنامه ما صلح و سلم^۲ است ولی از مدافعه خود، خاصه وقتیکه راجع به دفع ظلم از مظلوم باشد ناگزیریم، و تلافی این مختصر خروج از طریقه خود را^۳ به مشترکین عظام وعده میدهیم.

حضرت والا مرقوم می فرمایند: «روزنامه صوراسرافیل را یکی از دوستان به ملاحظه الفاظ بی مأخذ و کلمات مستهجنی که نسبت به شخص بنده و حکومت جلیله کرمان^۴ که در هیچ روزنامه آزادی گفتگوئی از شخص بنده نباید بکند در او درج شده بود، برای ملاحظه بنده ارسال و از نکات او مستحضر شدم».

اولاً از حضرت والا خواهش می کنم که به منشی محترم

خودشان بفرمایند بعد از این ضمیر «او» را که مخصوص ذوی العقول^۴ می باشد به روزنامه که کاغذ و مرکب است راجع نفرمایند. چه اینگونه صرف نظرهای ادبی، گذشته از اینکه در نشر جایز نیست آدمهای بی سواد مثل اجزاء اداره ما را در فهم معنی دچار اشکال می کند.

ثانیاً ظاهر عبارات این رُقع را وقتی با مندرجات «حَبْلُ الْمَتِين»^۵ روی هم بریزیم چندین معلوم می شود که نویسنده صور اسرافیل بواسطه امنیت بلاد و آسایش عباد، که ناشی از عدالت و رعیت پروری بزرگان وقت است، دیگر مطلبی برای پر کردن روزنامه به دست نیاورده و مجبور به جعل و اختراع مکتوب شده است.

این تصور بکلی خلاف واقع است چه نویسنده این مکتوب جناب افضل الملك کرمانی، و مخاطب جناب آقا سید حسن تقی زاده، و مکتوب نیز با امضا و مهر و خواهش درج در یکی از روزنامه ها، بیش از دو هفته است که عیناً خدمت جناب وزیر علوم می باشد.

و اما اینکه نواب والا می فرمایند: «در هیچ روزنامه آزادی گفتگوئی از شخص بنده نباید بکنند»، معنی این عبارت بکلی بر ما مجهول است و مفهوم ظاهری آن نیز چون منسوب به نواب والا است خیلی مایه تعجب می شود، چه خوردن شجره منیه^۶ آدم علیه السلام را هم، در آنوقتها که هنوز آزادی قلم رسمی نشده بود، کتب شرعی و تاریخی ملل متبوعه دنیا اسم ترك اولی^۷ گذاشته و نوشته انتشار دادند.

موافق قوانین تمدن عصر جدید نیز هیچ وقت و در هیچ جای دنیا وزیرای مسؤول از حوزه بشریت خارج نیستند. که نتوان در اعمالشان انتقاد کرد. و روزنامه های دنیا را

که زبان ملت است از کاری به این اهمیت عزل نمود.^۸
 ما گمان می‌کنیم که شاید این اشتباه از راه عدم محکومیت و کلاء به دیوانخانه‌ها^۹ به حضرت والا دست داده و وکلا را با وزراء مشتبه نموده‌اند در صورتیکه هیچ قانونی تا به حال عدم مسؤولیت مطلقه وکلا را هم بر عهده نگرفته است. منتها محض اینکه وکلاء برای اعمال شخصی خود از کار ملت باز نمانند و مصلحین هر روز به خیال تعویق و سستی امر مجلس، برای ایشان گریه تازه نرقصانند^{۱۰} حکمیت امور راجعه به وکلاء را از کارهای خود مجلس قرار داده‌اند. و آحدی درین حکم با ایشان شریک نمی‌باشد.

دیگر آنکه اگر کسی در مکتوب مندرجه صور اسرافیل مراجعه کند می‌داند که این شکایت ما چندان راجع به حضرت والا نبوده و مرجع آن حکمران کرمان فرزند خلف ایشان است. و از سوء اتفاق صفحه اول همین نمره روزنامه مقدس مجلس، که اعتراضات حضرت والا را حاوی است، دعوی صاحب مکتوب را به خوبی ثابت می‌نماید. چه در ضمن مذاکرات مجلس یکشنبه^{۱۱} ۱۱ نمره ۱۲۲ روزنامه مجلس این طور می‌نویسد:

«در اوقاتیکه جناب رئیس حضور داشتند پاره مطالب مسیومه مطرح شد و مذاکراتی به عمل آمد. جناب بحر العلوم وکیل کرمان شرح مبسوطی از تظلمات متظلمین کرمان که از دست فرمانفرما وزیر عدلیه حالیه و از حکومت او و از دست پسر ایشان حاکم حالیه کرمان شکایت کرده پاره‌ای بی‌موالاتیهائی که از طرف حکومت در عدم رعایت پاره‌ای از دقائق سرحد بلوچستان شده اظهار داشتند. در باب اظهارات جناب بحر العلوم در تعذبات وارده بر اهل کرمان

و سایر مراتب از سایر و کلاً کرمان هم استفسار شد، آنها هم قریب به همین عناوین اظهار داشتند. قرار شد در این دفعه از طرف مجلس مقدس به وزارت داخله نوشته و رفع آن مفاسد خواسته شود».

البته مشترکین عظام ما مسبوقند که این مذاکرات متظلمانه یا دادخواهانه مجلس درباره کدام ایالت بدبخت ما و راجع به چه دسته از فقراء مملکت می باشد. بلی! این مذاکرات راجع به آن مردم است که در عمر خود جز لباس کرباس نپوشیده اند؛

این مذاکرات راجع به مردمی است که ذائقه شان از تمام لذائذ نعمتهای خدائی جز کشک و سبوس ذرت نچشیده است؛

این مذاکرات راجع به ایالتی است که دخترهای پکر آنها از فقر و فاقه به چند من آرد جو معاوضه می کنند؛ این مذاکرات راجع به مردمی است که چراغهای شهرشان را از غایت قلت از تلی که مشرف بدانجاست می توان شمرد؛

این مذاکرات راجع به مردمی است که هنوز در قرن بیستم میلادی که سیاهان حبش هم مدتی است آزاد شده اند، و کولیمهای چین نیز سرشان به بالینی گذاشته شده^{۱۲}، باز خرید و فروش می شوند و در خانه هر حاکم عدالت پرور و هر مأمور رعیت نواز که از آنجا برگشته، نمونه ها و مسطوره های متعدد از این عبید^{۱۳} و امه های^{۱۴} دوره آزادی ایران موجود است؛

این مذاکرات راجع به شهریست که مردان آنجا همه ساله دسته دسته از خجالت عیال و اولاد به هند فرار می کنند

و آرزوی دیدار وطن و آحفاذ^{۱۵} خود را در خاکِ غربت به گور می برند.

باری بعد از آن عبارات سابق الذکر حضرت والا دیگر اظهار بی طاقتی در مُجازات و کیفرِ ما فرموده و هفت هشت سطر دیگر بر رُقعهِ افزوده اند. ولی خوب بود که پیش از این حکم بَتّی^{۱۶} و قَطعی، اوّل جانی^{۱۷} را تعیین می فرمودند و بعد از آن مُجازاتِ او را می خواستند. چه ما مقاله را به اسم «مکتوبِ کرمان» درج کرده بودیم و افعالِ مُسلّم را هم که باید ظاهراً حَمَل به صحت کرد^{۱۸} تا خلاف آن معلوم شود، در این صورت اگر حضرت والا اول تحقیق در صحتِ دعوای مامی فرمودند به احتیاط نزدیکتر بود، چه آنوقت می دانستند که صاحبِ مکتوب کیست و بعد از تعیینِ آن عِنانِ قلم را به طرف او برمی گردانند و با این اضطراب و قلق روزنامه نگار را که موافق قوانین همه دنیا حق پذیرفتن همه این قبیل مکتوب ها را، در صورتیکه مُمضی^{۱۹} باشد، دارد، مورد این اعتراضاتِ سخت نمی فرمودند. و ما بواسطه کاغذهای متعددی که در اداره داریم حدس می زنیم که اگر کمسیونِ محاکمه ای هم چنانکه میل خاطر ایشان است تشکیل شود و جناب افضل الملک هم حاضر شوند چندان از این دعوی حضرت والا صرفه ای نبرند... در هر صورت محض استحضار خاطرِ عاظر^{۲۰} وزارتِ عدلیّه معروض می داریم که طرفِ شما در کرمان است، شخصِ دیگریست، و در طهران و اداره صور اسرافیل نیست.

اما اینکه نَوّابِ والا می نویسند: «در خصوص تلگراف راجع به عمل مالیات، به اندازه ای این روزنامه بی اطلاع است که در حقیقت این اعتراض را به وکلای محترم ملت و

وزرای دولت نموده است به ملاحظه اینکه این تلگراف از مبادی عالیّه^{۲۱} به عموم ممالك مقرر شده است که اصلاً و فرعاً مالیات هر محل را مطابق سنوات سابقه حکام هر محل دریافت دارند؛ پس در حقیقت اعتراض این روزنامه به این دو مبدأ محترم بوده است، خوب است حضرت والا اولاً لفظ اعتراض را که قدری تند است به (Critique)^{۲۲} و انتقاد مبادله فرموده و پس از آن بفرمایند قدری از روزنامه طیمس^{۲۳} را که در طهران دوره های متعدده اش موجود است برایشان ترجمه کنند و آنوقت ببینند که ملت نه فقط بر حضرت والا بلکه بر همان و کلاء محترم و وزرای دولت و همان مبادی عالیّه، که نمی دانیم معنیش چیست، قانوناً حق اعتراض دارند. حالا ببینیم صاحب مکتوب چه نوشته: صاحب مکتوب می نویسد: «در این وقت سال که رعیت بیچاره نه حاصلی برداشته، و نه مایه از سال گذشته داشته، حواله کردن دو ثلث از مالیات در این اوقات، تومانی سه تومان و این عسرت^{۲۴} اسباب خسارت رعیت خواهد بود.» آیا در مملکت شوروی حق هر آدمی^{۲۵} رعیت نیست که به این حکم خانه برانداز و لو اینکه به قول حضرت والا از مبادی عالیّه ناشی شده باشد، اعتراض نماید؟ خاصه اگر نسبت به ایالتی باشد که از کثرت ظلم و دوری از مرکز امروز درخور این باشند که دفتر إعانه برای آنها باز شود و یهود و نصاری از نواحی و اطراف برای آنها آذوقه و لوازم حیات بفرستد؟ و آیا خود حضرت والا که امروز زمام عدالت یک مملکت را بدست گرفته اند وجداناً مأمور نیستند که به هر سعی و کوشش که شده جلو چنین ظلمی را بگیرند؟ مخصوصاً وقتی که راجع به جائی باشد که خودشان در آنجا

حکومت می نمایند؟

صاحب مکتوب می گوید: «چرا بانك ملی تشکيل نشد و مالیات دیوانی به جمع بانك نیامد». صاحب حَبْلُ الْمَتین بعد از آنکه دو هزار فحش و کتره^{۲۷} در هزار پرده نسبت به ما می گوید جواب می دهد که «وُجوه مالیه را به اداره جبهانیان تحویل می دهند».

جیب و بغل و کلاء و صندوق اداره صور اسرافیل و شاید دفتر مجلس مقدس شوری از نوشته های جان فرسای اهالی کرمان مملو است. و صدای وکلای کرمان در دارالشوری ملی به فلك می رسد. باز نویسندۀ مزبور رقیمة^{۲۸} و ثوق لشکر وزیر کرمان را سند می آورد.

صاحب مکتوب صریحاً اظهار می نماید که: «در بیست روز قبل، از وزیر داخله تلگرافی به نصرۀ الدوله رسید که عمال را تعیین کنید و مالیات را نصف حواله بدهید» و جناب مدیر حَبْلُ الْمَتین بواسطۀ عدم اطلاع و بیچارگی اینطور می نویسند که: «اولاً اینکه مرقوم داشته تلگرافی از وزیر داخله به کرمان رسید که مالیات را نصف حواله بدهید واضح است که گرفتن و دادن مالیات ربطی به وزارت داخله ندارد و راجع به وزارت مالیه است، چگونه می تواند وزیر داخله حکم به گرفتن یا نگرفتن مالیات کند» و اینقدر مسبوق نیستند که احکام صادره، از هر وزارت خانه که باشد، اطلاع و اخبار^{۲۹} آن به حکام تکلیف وزارت داخله است و این استعجابی که می کنند بیشترش راجع به بی اطلاعی خودشان است نه به حقیقت مسئله. در هر حال عجالتاً رد و ایراد را به اینجا ختم می کنیم و توضیح و تکمیل آن را برای صورت رجوع به دعوی می گذاریم و محضر مزید

بصیرت خوانندگان به درج یکی از مکتوبهای کرمان برای این هفته قناعت می‌ورزیم...

مقاله با عنوان «دفاع» مندرج در شماره ۶ روزنامه صور اسرافیل
یزدگردی (ص ۲ تا ۶).

پنجشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۴ بهمن ۱۲۷۶

- ۱- تَظَلَّمَات، جمع تَظَلَّم، دادخواهیها.
- ۲- رَہِم، آشتی. صلح.
- ۳- ← آغاز سرمقاله شماره ۱
- ۴- ذَوِی الْعُقُول، صاحبان عقل. آدمیان.
- ۵- حبل‌المتین. نام روزنامه‌ای که اصل آن در کلکته منتشر می‌شد با مدیریت مؤیدالاسلام و در ایران نیز به مدیریت میرزا سید حسن کاشانی برادر کوچک مؤیدالاسلام در طبرستان از ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری تا توپ بستن مجلس و چند شماره هم در ۱۳۲۷ در رشت منتشر شده است.
- ۶- شَجَرَةُ نَسَبٍ، درخت‌نهی شده. اشاره است به آیه: «...يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...». این درخت در روایات ادیان دیگر «درخت سیب» است و در روایات و ادبیات ما «گندم» است که آدم و حوا از آن خوردند و از بهشت رانده شدند.
- تَرَكِ اَوَّلِي، دست برداشتن از آنچه سزاوار و أرجح است و به‌جا آوردن راجح.
- ۸- عزل نمودن، اینجا یعنی بازداشتن و جلوگیری شدن.
- ۹- اشاره است به مَصُونِيَّتِ پارلمانی و کَلَاءِ مجلس از جَلْب و إِحْضَار شدن به دادگاهها.
- ۱۰- گریه رقصاندن، کنایه است از بازی‌درآوردن و بلا تکلیف و سرگردان کردن کسی را.
- ۱۱- ظاهراً ۱۱ جمادی‌الاولی.
- ۱۲- به بااین گذاشتن سر، کنایه است از سر و سامان گرفتن و صاحب مسکن و خانواده گشتن.
- ۱۳- عَیِد، بنده. زرخیز.
- ۱۴- اَمَّه، کنیز.

- ۱۵- آحفاد، جمع حافد و حقد، نوادگان. فرزند زادگان.
- ۱۶- بُتّی، قطعی و جزمی و بی بازگشت.
- ۱۷- جانی، جنایتکار. خونی. آدمکش.
- ۱۸- اصلی است مبنی بر اینکه عمل هرکس خاصه فرد مسلمان صحیح است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود.
- ۱۹- مُمضی، امضا شده. دارای امضا.
- ۲۰- عاطِر، بوی خوش‌دهنده. خوشبوی.
- ۲۱- مَبادی عالیّه، مراجع و مَصادر عالی نظیر وزیران و زاتخانه‌ها یا نخست‌وزیری و غیره.
- ۲۲- یعنی وُکلاء و وُزراء.
- ۲۳- کَرْتیک لغت فرانسه است به معنی انتقاد و زشت و زیباگویی.
- ۲۴- طایمسن، Tayms، تیمز، روزنامه‌ای که در لندن منتشر می‌شود.
- ۲۵- عُسرت، تنگدستی.
- ۲۶- آذنی، فرودست‌ترین.
- ۲۷- کُتره، پوچ و بیموده و بی ربط.
- ۲۸- رَقیمه، مرقومه. نامه. نوشته.
- ۲۹- اِخبار، آگاهی دادن. خبر دادن.

* * *

در ایران مدت‌هاست رسم شده که صحت و سُقم و وجود
و عدم حقائقِ ثابتهٔ دنیا را بسته به اعتقاد یا انکارِ شخصی
خودشان می‌دانند:

زمین کروی نیست.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

ماه کوچکتر از مریخ نیست.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

و با میکروب ندارد.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

طلا بسیط نیست.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

هوا مُرگب نیست.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

عناصر ممکن نیست از چهارتا بیشتر باشد.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.

کشتی‌های انگلیس در کمتر از بیست و چهار ساعت

نمی‌توانند تمام بنادر خلیج فارس را متصرف شوند.

برای اینکه ما اعتقاد نداریم.
کارخانه دنیا فقط منتظر انکار و اعتقاد ماست. اگر
اعتقاد کردیم همه چیز به وجود می آید. و اگر انکار نمودیم
همه دنیا معدوم می شود.

عقلای دنیا در مقابل این جهالتِ بَحْت^۱ و این خودپسندی
مُضَحَك این طور به ما می گویند: اخوی! ^۲اعتقاد یا انکار
شما نسبت به حقایق تغییر ناپذیر دنیا یا خواسته های ازلی
خدا ضرری نمی رساند. چه اقرار کنید و چه انکار نمائید
حقائق در جای خودش ثابت و تغییر ناپذیر است. نه با ردّ
شما سیارات از حرکت می ایستد و نه با قبول شما ثوابت
به حرکت می آید.

و باز یکی از مُسَلِّمات همین عَقلا که حقاً بر چنین
جهالت و نادانی ما می خندند این است که موافق يك قانون
آشکارِ عالم، يك حقیقتِ ثابتِ انکار ناپذیرِ دنیا و يك میل
و اراده خدائی، اساسِ دنیا بر این است که قوی ضعیف را
بخورد و بزرگ کوچک را غذایِ حیات و سرمایه بقای
زندگی خود کند، و ساده تر اینکه طبیعت دنیا از ضعیف
مُتَنَفِّر است و به قوی کمک می دهد. طبیعت دنیا می خواهد
تمام اعضاء و اجزاءِ هیئت خودش رَشید و قوی باشند،
ضعفا به مرور از میان بروند، و اقویا جایِ آنان را بگیرند.
مُوافِقِ اصولِ علمِ اَحافیر^۳ هزاران از انواعِ حیوان
در قدیم بوده که بواسطه ضعف و مغلوبیت امروز نژادشان
نیز از دنیا منقرض شده و حتی برای باغ وحشِ برلن هم
یکی مَحْضِ نمونه باقی نمانده است، و حالا هم موافق
تجربه های علمی روز به روز از عده انواعِ ضعیفه می گاهد
و بر شماره دستجاتِ قوی می افزاید.

برای اجرای این مقصود عمده دو قوه در طبیعت حیوان گذاشته شده است: یکی شهوت که برای جلب لوازم قوت است؛ دیگری غضب برای سدّ جلو ضعف.

اگر صدها دانشمند حکمی^۲ برای این دو قوه هزار ثمر و نتیجه بتراشند عقیده همان عقلای سابق الذکر این است که موافق حسّ و عیان ایجاد این دو قوه برای همین يك مقصود عمده است که ضعیف از میان برود و قوی قویتر بشود و به عبارت آخری اولاد رشید طبیعت بمانند و فرزندان ضعیف آن پایمال شوند.

ساحت دنیا میدان وسیع این جنگ حیات است و تمام جاندارهای عالم مبارزان این میدانند و حکم هم همیشه با غالب است.

فریادهای جانسوز مقتولین و مجروحین این میدان که ناشی از سوء استعمال قوه غضب و شهوت است، انبیاء کرام، حکمای عظام و علماء اخلاق دنیا را بر این داشت که بواسطه احکام الهی بوسیله قوانین اجباری و به توسط گویا کردن زبان وجدان استعمال این دو قوه را تعدیل کنند. اگر تمام مواظب کتب آسمانی همه اوراق حکمتی و کلیه رسائل اخلاقی دنیا را ورق ورق کنند جز تعدیل استعمال این دو قوه در آنها دیده نمی شود.

تعدیل یعنی میانه روی، نگاه داشتن حدّ وسط، و منع از افراط و تفریط.

ولی بدبختانه در چین، در افغان، در عثمانی و در ایران بواسطه يك مشّت مردم ضعیف النفس ناقص الخلقه که به علت ضعف قوای دماغی برای فکر کردن تنها نیز که در دیوانه های دنیا هم طبیعی است محتاج به استمداد از بنگه^۳

و آفیون بودند، چنان این خواسته‌های خدائی و قوانین
 انبیا و حکماء و نصایح علمای اخلاق به بدی دنبال شد که
 نه فقط ملل آسیائی از افراطِ قوهٔ جلبِ نفع و دفعِ ضرر و
 مسلط شدن بر تمام گردنکشانِ دنیا بازماندند بلکه بکلی
 تسلیم پیش‌آمدهای طبیعت و اتفاقات دنیا شدند به آن حد
 که امروز: «درویش باش»؛ «پشیمش بدان»؛ «دنیا دو روز
 است» تکیهٔ کلام هر ظریف و ادیبِ ما و یکی از محکمترین
 اصولِ فلسفیِ زندگیِ ایران است، و در صورتیکه اصرار
 به جِدّ و جَهد و سعی و کوشش و تركِ رَهبانیت^۷ از اصول
 مُتَقَنَهٗ^۸ اسلامی ماست، باز مُرشد بعد از آنکه بَسْتِ^۹ تِرِیَاکِ
 را به حَقّهٗ^{۱۰} می‌چسباند و کلهٔ بی‌مغزِ خود را از دودِ مسموم
 پر می‌کند می‌گوید:

کسب، جز نامیِ مدانِ ای نامدار

جَهد، جز وَهْمیِ مپندارِ ای عیار

لُخت و عُور و لَنگک و لُوک و بی‌ادب

سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب^{۱۱}

و فلانِ مُناسب‌خوان نیز محضِ اینکه سریِ تویِ سرها بیاورد

و از قافلهٔ بی‌ننگها عقب نمانده باشد به شعر:

چه جای شکر و شکایت ز نقشِ بیش و کم است

که بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند^{۱۱}

تمثّل می‌جوید.

اعم از اینکه اهل ایران تصدیق نمایند یا تکذیب‌کنند

حقِ زندگی در دنیا مالِ کسی است که قوّت داشته باشد. و

کسی که در دنیا قوّت ندارد حقِ زندگی ندارد.

امروز برای ما اگر بخواهیم زنده باشیم پیش از هر

چیز رفعِ مُقتَضیاتِ ضعف و بعد تحصیلِ اسبابِ قوّت لازم

است.

اگر برای ضعف آشکار ما دانشمندان ایران دو هزار سببه از عدم قشون منظم، نبودن اسلحه و نداشتن کشتیهایی جنگی بیان کنند مایه ضعف ما یک چیز بیشتر نیست و آن راه دادن خیالات خانه خراب کن صوفیه و حشیشیه^{۱۲} در حوزه حقایق اسلام است.

برای مدعی حیات یعنی آنکه می خواهد حق زندگی داشته باشد این خیال سمی است مُهْلِك که تریاقش در هیچ دواخانه بزرگ دنیا به دست نمی آید.

اگر درمانی در يك گوشه عالم برای علاج اثرات این سم باشد فقط و فقط در دواخانه مقدس اسلام است.

— نسخه این دواى معجز نما را به ما هم بنمائید؟

نسخه این دوا آنطوریکه از شفاخانه مخصوص اسلام به ما رسیده این است:

لَا رَهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ^{۱۳}.

مَنْ دَقَّ بَاباً وَلَجَّ وَلَجٌ^{۱۴}.

مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجْدٌ^{۱۵}.

أَعْقِلْ وَتَوَكَّلْ^{۱۶}.

كُنْ فِي دُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ فِيهِ أَبَداً^{۱۸}

— قدر شربت و طریقه استعمال این دوا چیست؟

اگر کسی واقعاً احساس اثرات این سم مُهْلِك را در مزاج خود نموده و در فکر آن هم افتاده که به علاج عاجل^{۱۸} آن سعی کند منتظر باشد ما در صفحات همین روزنامه نسخه های دیگر و طریقه علاج را مُفَصَّلاً به مرور درج

می‌نمائیم.

• سرمقاله شماره ۷ و ۸ روزنامه صور اسرافیل - پنجشنبه ۲۱ جمادی -
الآخره ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۰ اسفند ۱۲۷۶ یزدگردی - اول ژوئیه
۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- بَیْجَت، محض. ساده. ناب.
- ۲- آخوی، منسوب به آخ (در تداول فارسی زبانان)، برادر.
- ۳- آحافیر، جمع آحفار، جمع الجمع حَفَر، آنچه برآرند از زمین به کاوش
از آثارِ قَدَماء؛ علمِ آحافیر، باستانشناسی.
- ۴- حَکَمی، حکمت دادن. دانشمند.
- ۵- بَنگ، گردی که از کوبیدن برگها و سرشاخه‌های گلدان شاهدانه
گیرند و مُخِیَّر است.
- ۶- رَهبانیت، ترک دنیا و روگردانی از لذایذ حیات. طریقهٔ راهبان.
- ۷- مُتَقَن، مُتَقَنه، استوار.
- ۸- بَست، واحدی برای کشیدن تریاک معادل شش نخود. آن مقدار از
تریاک که در هر نوبت به حقهٔ وافور چسبانند و دود کنند.
- ۹- حُتّه، تَحْفَلُتْهُ سَفَالی یا چینی سوراخدار وافور که تریاک بر آن چسبانند.
- ۱۰- شعر از مولوی است: لُوك، آنکه دستش معیوب باشد؛ غیژییدن،
خزیدن، نشسته به جلو حرکت کردن چنانکه کودکان کنند.
- ۱۱- شعر از حافظ است.
- ۱۲- حَشِیشی، آلوده و معتاد به استعمال حَشِیش؛ حَشِیش، سرشاخه‌های
گلدان درخت شاهدانه که خشك کنند و پس از آماده کردن و کوبیدن
در تدخین بکار برند.
- ۱۳- یعنی، در اسلام گوشه‌گیری و ترک دنیا نیست.
- ۱۴- یعنی، کسی که دری را بکوبد و پای بفشرد و مداومت کند، باز
خواهد شد. مولوی می‌گوید:
- گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری.
- ۱۵- یعنی کسی که چیزی را بخواهد و کوشش کند می‌یابد.
- ۱۶- یعنی، ببند و توکل کن. مولوی گوید:
- گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند
- ۱۷- یعنی، در امر دنیای خود چنان باش که گویی جاودانه خواهی زیست.
- ۱۸- عاجل، فوری. در حال.



البته خاطر مشترکینِ عظام ما بدرستی مسبوق است که روزنامهٔ صور اسرافیل تا نمرهٔ شش برحسب احکام شریعت مطهرهٔ الهی و اوامرِ حقهٔ وجدانی بدون هراس و بیم و بی‌ملاحظهٔ احدی از خودی و بیگانه شروع به انتقاد اعمالِ سیئه^۱ و خرافاتِ مضرهٔ مملکتی گذاشت. در خودی به چشم بیگانه دید. و بزرگان روحانی را از این نقطهٔ نظر با رؤسای ملکی فرقی نگذاشت و نفخهٔ صور^۲ مجازی را با صورِ حقیقی هم‌آهنگ کرده و به مُفادِ کریمهٔ «فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ»^۳ دوستی و دشمنی خویشی و بیگانگی و بزرگی و کوچکی را از نظرِ دقت گذاشته. و تعایب و مفاسد را راجع به هرکس و ناشی از هر دسته و هیئت که بود بر نهج^۴ واحد عیب‌جوئی و نکته‌گیری کرد، به درجه‌ای که دوستانِ صادق و یارانِ موافق نیز چون ما را از رعایتِ حق دوستی، و موافقت با رسوم و اخلاق معاصرین دور دیدند، همه از ما آزرده خاطر شدند و دست از مرافقت کشیدند، و ما باز چون مقصد را بالاتر از حفظِ مراتب دوستی می‌دیدیم مجلی بدین اقبال و ادبار^۵

نگذاشته و در راه پیروی حقیقت این قدر از فداکاری را به چیزى نشمرديم و به آن دسته از ملت که غرض و مرضى نداشتند و روزنامه را چون دلِ پاك خودشان خالى از لوثِ تملق و طرفدارى مى خواستند تنزیه^۷ و تقدیسِ قلم خود را آشکار کرده به قدمِ راسخ^۸ و قلبِ مطمئن با وجد و شوقى تمام پیش رفتیم، بدان حد که یکباره بدون التفات خودمان طوری عرصه از شش جهت مضیق و فراخنای جهان بر ما تنگ شد که دیگر قدرتِ قدم از قدم برداشتن نماند، یعنی چنانکه خاطرِ قاطبه اهلِ طهران مستحضر است و مردم بلاد اطراف نیز تا حدی مسبوقند، اغراضِ مغرضین از هر طرف بر ما محیط شد و حتی قلب بعضی از علمایِ عظام که از هر کدورتی منزّه و آئینه سرپایانمای حقیقت است بواسطه غوغایِ عام از ما تیره گردیده و خاطر اولیای دولت نیز به اندازه ای که به حساب نیاید از ما رمید. آنوقت مثلِ مُرشدی که از غلبه وجد و حال بازآید، یا مستی که نسیم روح افزایِ سحری زحمتِ خواب و خمار از سرش بر باید به خود آمده و متحیر مانديم که چرا با آنکه حق همیشه غالب است و حقانیت فاتح، حقیقت ما در لباسِ مجاز جلوه کرد و صلح و سلم^۹ ما بصورتِ تهییج و شورش طلبی معرفی شد؟ پس از غور و تأمل زیاد عاقبت چنین فهمیدیم که این قصور از خود ما بوده و غرضِ مغرض یا تحریکِ مدعی چندان در کار ما اثرِ تام و تمام نداشته است، یعنی ملتفت شدیم که ما مُسلمیات دنیای دانا و عالم را در مملکتی مثل ایران، که هنوز يك باب مدرسه عالی ندارد و جز معدودی از اهالی آن پی به پاره ای از حقایق نبرده اند، از بدیهیات فرض کرده و همان طور که در حق پاره ای از علما نوشتیم

دانسته‌های خود را درخور فهم همه دیدیم و از آن رو بدون هیچ‌گونه توضیحات لازمه آنچه را که مفید به حال ملت دانستیم بیان کردیم و با برادران وطنی خود به جَمَلِ مُجَمَلَه^{۱۰} مثل دو نفر مسبوق و مطلع گفتگو کردیم، غافل از آنکه اگر معدودی محدود از مقاصد حق ما مسبوق باشند جَمعی غفیر^{۱۱} از فهم آن بکلی قاصرند و به تحریکِ یک نفر مُغرض و نسبتِ یک کلمه خلاف برای ضدیت ما تا همه جا همراه و حاضر می‌باشند. وقتی درکِ درد را نمودیم فوراً درصددِ علاج برآمدیم و در نمره هفت و هشت روزنامه قسمتی از بیانات حق خود را که به پاره‌ای از علمای اعلام مُشْتَبَه کرده بودند بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و بَرَأَتِ ذمه^{۱۲} کاغذ و قلم را خواستیم. اما تبیین قسمتی دیگر که از اولی بی‌اهمیت‌تر نیست هنوز برعهده اداره باقی است و ما اینک پس از آنکه از مشترکین محترم خود اجازه می‌گیریم به تفصیل آن اجمال می‌پردازیم و ضمناً به حضور مبارکشان عرض می‌کنیم که اگر درست دقت و ملاحظه فرمایند می‌دانند که ما در ضمن دفاع و مُناظراتِ شخصی سر مشترکین را بی‌کلاه نگذاشته‌ایم بلکه در ضمن همین رد و ایرادها خیلی از حقایقِ مستوره و رُموز مخفیه را کشف کرده‌ایم که بدون این قسم اقدام ابداً دست نمی‌داد و اظهار یک کلمه از آن هم در قوه این روزنامه بلکه هیچ روزنامه دیگر در ایران نبود.

باری ما در نمره اول این روزنامه مقاله‌ای در تحت عنوان «دو کلمه خیانت» درج کردیم و در آن بطور وضوح کمال شاه‌پرستی خود را آشکار کرده و مظلومیتِ سلاطین دنیا را در مواقع انقلابات مبرهن نمودیم و اظهار کردیم

که موافق صریح تواریخ عالم سلاطینِ عظام همیشه در این مواقع بی طرف و مُنَزّه و مُقدّس بوده اند و آنچه را که شنیده و خوانده ایم از سَیِّئَاتِ اَعْمَالِ وُزَرَاءِ خَائِنِ هر دوره بوده که دامنِ اقدس پادشاهان وقت را آلوده است و اگر کسی راستی به نظر انصاف صد بار به مقاله مزبوره رجوع کند می بیند که از عبارات آن جز مَحَبَّت و خلوص نسبت به خاکپایِ مِهْرِ اِعتلای^{۱۳} پادشاهِ جوانبختِ کار آگاه خودمان چیزی نمی تراود و بلکه هر کلمه آن حاکی از یک دنیا شاه پرستی و یک جهان عشق و شغف است که در دل خود سراغ داریم، و مانند گوهری گرانبها در خزانه قلب خود به ذخیره نگاه می داریم. ولی باز همان وزرایِ خائِنِ مندرجاتِ این مقاله را در پیشگاه اقدس به طور دیگر بیان نموده و به صریح قول جناب وزیر علوم خا طِرِ مِهْرِ مَظَاهِرِ ملوکانه را به غبارِ وجود بی بود این بندگان مُکَدَّرِ خواسته اند. در صورتیکه قصد ما فقط از نگارش آن مقاله این بود که معروض داریم وزارت ارثی نیست و وزیر همیشه منحصر به خانواده های مخصوص نمی باشد، خاصه وقتی که پایِ قانون به میان آید و ادارات منظم در کار باشد که در آنوقت شخص وزیر به منزله همان مَثَرَسِ^{۱۴} بُسْتان خواهد بود ممکن است از آحاد و افرادِ اِهالیِ مملکت انتخاب شود، منتها با رعایت صحت اخلاق و اندازه از معلومات ضروری وقت. دیگر خواستیم بگوئیم زمان شاهنشاهِ سعیدِ شهید نَوَّرَالله مَضْبَعَه آنچه را که از سُوءِ اَعْمَالِ و خرابی دیدیم و آنچه را که در آن فاجعه عَظْمی مشاهده کردیم به حس و عیان از نتایج اَعْمَالِ همین چند نفر وزیرِ محدود و معین بود که امروز باز بدون هیچ تغییر و تبدیلی به مَسندهای

اولیة خود مراجعت کرده و عیناً همان حقه بازیهای سابق را حرف به حرف تکرار می‌کنند، آیا ما در کدام قسمت از این عرایض يك قدم از مُقْتَضِیاتِ شاه‌پرستی دور افتاده‌ایم و در عرایضِ خالصانه ما چطور می‌توان يك ذره خدشه کرد؟ و آیا در استنطاقی که از رضای کرمانی در همان ایام در حضور عموم خائنین دوره شد و نسخه‌های متعدده آن در این شهر موجود است از صدر تا ذیل جز سیئاتِ اعمال همانها که امروز بر آریکه^{۱۵} حکمرانی جلوس فرموده‌اند دیده می‌شود؟ و آیا خود او و کراراً نگفت که اعمال این چند نفر مرا بر این خطای بزرگ وادار کرد؟ بلی فرقی که آن دوره با حالا دارد این است که حالا ما وزارتِ عدلیه منظمی هم پیدا کرده و يك وزیرِ ثالث با اسمِ وزیرِ عدلیه بر آن چند نفر اضافه نموده و نغمه‌ای بر طنبور افزوده‌ایم.^{۱۶} و امروز تقریباً شاهنشاهِ عادل و پدرِ بزرگوارِ تاجدارِ ما ایرانیان با آن همراهیهای خارج از بیان که در عهد شاهنشاه کبیر^{۱۷} نسبت به استحکام اساس آزادی ملت نمودند و با مراحم ملوکانه‌ای که از بدو جلوسِ میمنت‌انوس خود شفاهاً و کتباً اظهار فرمودند به کلی تنها و بی‌معاون مانده و وزرای دوره شاهنشاه شهید^{۱۸} اِنَا رَاللّهُ بُرْهَانَهُ^{۱۹} باز مشغول همان کشتی‌گیری و پارتی‌بازیهای سابق‌اند و هیچ‌کس در تمام وسعت دربار ایران نیست که در تمام بیست و چهار ساعت يك دقیقه در فکر خدمتِ شخصِ شخیصِ اعلیحضرت شاهنشاهی باشد. و ما هیچ تصور نمی‌کنیم که این عرایض صادقانه ما را به پیشگاه اقدس راه دهند و بگذارند که این اوراقِ عشق و محبت از لحاظِ اَنُورِشان بگذرد ولی ما آنچه مقتضای شاه پرستی خود می‌دانیم می‌گوئیم و مسؤولیتِ وجدانی

خود را به انجام می‌رسانیم و ذیلاً استنطاقی را که از شخص سابق‌الذکر در محضر تمام وزرای حاضرۀ ما شده محض مزید بصیرت قراءِ عظام نگاشته و تصدیق و تکذیبِ عرایضِ خود را بعد از خواندن مسطوراتِ ذیل به انصافِ صاحبانِ وجدان پاک می‌گذاریم.

این است صورت استنطاق... ۲۰

* سرمقاله شماره ۹ روزنامه صور اسرافیل - پنجشنبه ۲۸ جمادی‌الآخره ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۴ اسفند ۱۲۷۶ یزدگردی - ۷ ژوئیه ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- اَعْمَالِ سَيِّئَه، کارهای ناپسند و بد.
- ۲- نَفْخَةُ صُور؛ نفخه، دمیدن - صُور، شیپور. بوق؛ نَفْخَةُ صُور مجازی، کنایه است از تذکرات و هشدارهای روزنامه صور اسرافیل؛ نَفْخَةُ صُور حقیقی، دمیدن اسرافیل روز قیامت. کنایه است از هشدار مردم به روز حساب.
- ۳- یعنی: و چون دمیده شود در صور نه نسبتها بود در میان و نه.... (سورة ۲۳ مؤمنون آیه ۱۰۱).
- ۴- نَهْج، راه.
- ۵- اِقْبَال و اِدْبَار، نیکیبختی و بدبختی.
- ۶- اَوْت، آلودگی. آلايش.
- ۷- تَنْزِيه، پاکی.
- ۸- رَاسِخ، ثابت. استوار.
- ۹- سِلْم، آشتی. صلح.
- ۱۰- جُمْل مَجْمُله، جمله‌های کوتاه و مختصر.
- ۱۱- جَمَّ غَفِير؛ جَم، بسیاری از هرچیز؛ جَمَّ غَفِير، گروه بسیاری از مردم.
- ۱۲- بَرَأَتِ ذِمَّه، رهایی از دین. رارهِدگی از وام.
- ۱۳- مِهْر اِعْتِلَا، با بلندی و رفعت خورشید.
- ۱۴- مَتْرَس، مَتْرَسَك، شکل آدمی از پارچه و چوب و غیره که بسازند و در کشتزارها برپا کنند تا جانوران و پرندگان بترسند و به کشتزار درنیایند.

- ۱۵- آریکه، تخت، تخت آراسته.
- ۱۶- کُغمه بر طنبور افزودن، کنایه است از افزودن بر مشکلات. نظیر قوزِ بالا قوز.
- ۱۷- مراد مظفرالدین شاه است به مناسبتِ اعطای فرمان مشروطیت.
- ۱۸- یعنی، ناصرالدین شاه قاجار.
- ۱۹- أَنَارَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ، خدای حُجت او را به او بیاموزد یا بر زبان او نهد (جمله دعایی که در حق مردگان به کار برند).
- ۲۰- از آوردنِ صورتِ استنباطِ چون مربوط به مقاله نبود خودداری شد.

ذی القعدة
 حسین بن علی علیه السلام
 الی - عقیقه و جهاد
 د خداوند بزرگوار
 که بزرگوار است
 و لا تحسبن الدین قلاءة



آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟ آیا در مرتبه‌ای از مراتب کمال انسان متوقف می‌شود؟ آیا می‌توان گفت خط سیر فرزند آدم به فلان نقطه منتهی خواهد شد؟ موافق عقاید کهنه پرستان مملکت، یعنی آن دسته از مردم که او هام آباء کرام^۱ خود را به هر درجه از کثافت که باشد دو دستی چسبیده و حفظ آن را از وظائف مقدسه خود می‌شمارند نقطه عزیمت انسان چند سال پیش از یعرب ابن قحطان^۲ با تسخیر و تصرف رمه‌های گوسفند و شتر و خانه بردوشی ایلات و قبائل نواحی بین النهرین شروع شده و به کسالت، تنبلی، تن‌پروری، و بیماری‌کنونی ایران منتهی می‌شود.

مقصود قدرت کلیه از اختراع این آخرین شاهکار کارخانه هستی^۳، خلقت اشرف مخلوقات^۴، ایجاد مسجود ملائک^۵، و ابداع مصادیق «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ»^۶، فقط عرض یک جنگل هرج و مرج و یک مزبله او هام و خرافات در نمایشگاه دنیا است.

اما بنا به عقیده آنها که به شان و رتبه انسانیت

اهمیتی می‌گذارند و اقبال به اندک امتیازی مابین انسان و خراطین قائلند، نقطه عزیمت انسان از رتبه جماد هم که باشد مقصد و منتها و کمال او بلاشک متصل به سقع واجب^۵، ناحیه قدس و علم نامتناهی الهی است.

برای کمال آدمیت نه عقاید «سقراط»، نه افکار «آرسطو»، و نه معلومات «اِپِیسِر» و «کانت»^۶ سرحد نمی‌تواند شد.

انسانیت به هر درجه از درجات کما که برسد باز دیوار جهل حد و سد ترقی آن نمی‌شود، ترقی سیر بشری از هر مرتبه عالی و مقام منیع ممکن است و امتناع عقلی ندارد.

«این حرف مخالف عقاید ماست، یا چرا این‌طور شده»
انکار محسوسات و مخالفت با خواسته‌های ازلی خداست.
اعم از تصدیق و تکذیب عقلای مُندرسه ایران به حکم
حسن برای ترقی بشری بهمه مدارج کمالیه او هیچ مانعی
در عالم خلقت نیست، بلکه تمام آلات و اسباب کمال و ترقی
در انسان موجود و میل به تکمیل نفس در تمام افراد این
هیئت طبیعی است.

إعانت و کمک هیچ پادشاه رعیت‌پرور، هدایت و
راهنمایی هیچ مُقتدی‌الانام^۷ و ارشاد و همت هیچ پیر
طریقت به قدر يك خردل در تهیه و تدارك لوازم ترقی و
کمال بشری معنی نخواهد داشت.

فقط واگذارن انسان را به خود او برای پیروی
طریق ترقی خود و یافتن راه کمال نفس کافی است.

تنها خواهشی که از هر رئیس روحانی و جسمانی
باید کرد این است که، بعد از این لازم نیست نه به زور

چوب، نه با تَجَشُّمٌ^۸ استدلال، و نه به تازیانه طریقت، کمال مُنتظره ما را به ما معرفی فرمائید. شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان بشخصه مختار باشیم، و بعد از آن هم قدغن فرمائید که هواخواهان ترقی ملت طریق و راه آن را به روی ما سد نکنند.

معنی کلمه جدید آزادی که تمام انبیاء، حکما و علمای دنیا مستقیم و غیرمستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده اند و ما تازه با هزار تردید و لکنت اسم آن را به زبان جاری می کنیم، همین است که مدعیان تولیت قبرستان ایران کمال انسان را به معرفی های حکیمانه خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر به همان وسائل خلقتی در تشخیص کمال و پیروی آن بدون هیچ دغدغه خاطر ساعی باشند.

معنی کلمه آزادی، که قرن هاست در تحصیل آن سیل های خون در پستی ها و بلندی های دنیا جاریست فقط تحصیل چنین اجازه یا استرداد همین حَقِّ طَلْق و ملکِ خالص المِلَکیَّة بشری است.

بی تحصیل این حق تمیز شخصیت انسان امکان ندارد، بی تحصیل این حق اعمال و افعال هیچ کس اعمال و افعال شخصی او نخواهد بود، بی تحصیل این حق انسان به شناسائی نفس خود قادر نمی شود،

بی تحصیل این حق توسعه افکار و ترقی جسمانی و عقلانی انسان مُمتنع است.

بی تحصیل این حق طُرُق تمام ترقیات متصوره به روی انسان مسدود است.

بی تحصیل این حق انسان مَسلوبُ الاختیار^۹ و از آن رو

در اعمال و افعال صادره خود مورد تقبیح و تحسین نتواند شد. بی تحصیل این حق انسان از درجه انسانیت تنزل کرده از لوازم اساسه آقائی بزرگان و در ردیف مبل و اسب و آستر رؤسای دنیا است.

انسان فقط بعد از تحصیل این حق یعنی بعد از به دست آوردن آزادی می تواند خود را آدم شمرده، اعمال و افعال خود را نسبت به خود داده، و به جد و جهد شخصی، و با کار انداختن لطائف تکمیل، خود را به بالاترین رتبه وجود، و آنجاها که هنوز عقل امروزی دنیا قصور دارد برساند. — «معنی آزادی که منشأ این همه اثرات شبیه به معجزه می شود چیست؟»

آزادی رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه خود به نحو دلخواه.

— «آیا سرحدی برای این رفتار دلخواه هست؟»

سرحد این رفتار دلخواه تنها آزادی دیگران است، ثغور^{۱۱} تصرفات کيف مایشاء^{۱۲} هر کس در امور مشروعه خود فقط ثغور^{۱۱} تصرفات کيف مایشاء^{۱۲} دیگران در امور مشروعه خودشان می باشد، یعنی سرحد این آزادی تا آنجا منبسط می شود که به آزادی دیگران صدمه ای نرساند، حدود آزادی هر فرد هیئت دیوار حق آزادی فرد دیگر است.

— «این چه حرف و مطلب تازه ایست که نه بزرگان دین ما، نه اولیای دولت ما و نه یکی از مؤلفین عالم اسلامی يك کلمه از آن مذاکره نکرده اند؟!»

این سؤال شما ناشی از عدم اطلاع شما از حقایق دین مبین خودتان است. همین يك کلمه متفقہ حکماء و علمای اسلام که انسان فاعل مختار است، معنی همان آزادی طبیعی

است که با انسان متولد می‌شود، و کتاب آسمانی ما که قرآن است و تمام رسائل و دواوین فقهیه علمای اسلام برای تعیین حدود آزادی است.

تمام علمای ایران معتقدند که زمین ساکن است، من يك نفر میل دارم بگویم زمین متحرك است.

همه «گرامر» زبان فرانسه می‌خوانند، من می‌خواهم صرف و نحو زبان عرب تحصیل کنم.

پدر من مستوفی بوده، من مایلیم سرباز داوطلب وطن باشم.

رفقای من همه رأی داده‌اند که آقا سید محمد تقی و آقا سید حسین وکیل مجلس شوری باشند، من مشیرالملک و احتشام السلطنه را انتخاب می‌کنم. همه برادران من نسبت به یکدیگر نیات حسنه دارند، من تا آن حد که در خارج اثری از آن ظاهر نشود نسبت به آنها مقاصد سیئه^{۱۳} دارم، هموطنان من می‌گویند که جبرئیل جسمی کثیف^{۱۴} و مانند کبوتر پروبال داشته، من می‌گویم موافق کریمه «نزل به الروح الامین علی قلبك»^{۱۵} کبوتر در قلب پاک خواجه لولاك^{۱۶} راه ندارد.

تمام این افعال و اقوال و عقاید من چون مؤدی^{۱۷} به فساد یعنی تصرف و غصب حقوق و آزادی دیگری نیست از لوازم انسانیت و فاعل مختار بودن من است، و هیچ آقای ملاذالاسلام^{۱۸} و پادشاه دین پناهی حق دخالت در آن نخواهد داشت.

— «با اینکه تمام این حرفهای شما به دلیلهای عقلی و نقلی ثابت و مبرهن است ما که پند پرستها باز از عقاید دندرسه خود دست برنمی‌داریم و ابداً میلی به پذیرائی

لا طائلاتِ شما نداریم».

اگر همه اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند جمعیتتان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد، سه هزار و یکصد کرور آدمهای دنیا که تمام با عقاید ما شریکند شما را خواه و ناخواه مجبور به قبول این اصول مسلّمه خواهند کرد، و چون با انکارِ ظاهرِ خودتان در حقیقت شما با سایر آدمهای دنیا در خاصه^{۱۹} آدمیت همعرضید عنقریب سیلِ این خیالاتِ تازه اراضی مقدسه شما را یا به همت خودتان و یا بدبختانه به اجبارِ دیگران گرفته لوث^{۲۰} این آوهام و خرافاتِ مندرسه شما را از روی زمین خواهد شست.

یکی از آدمیان مشرق زمین در همین موقع این طور می گوید:

«هذه كَلِمَةُ حَقٍّ وَ صَيِّحَةٌ فِي دَادٍ، إِنَّ ذَهَبَ الْيَوْمَ مَعَ الرِّيحِ لَقَدْ تَذَهَبَ غَدًا يَا لَأَوْتَادٍ»^{۲۱}.

* سرمقاله شماره ۱۲ روزنامه صور اسرافیل - پنجشنبه ۲۶ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۲ فروردین ۱۲۷۷ یزدگردی - ۵ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- آبای کرام، پدران بزرگوار.
- ۲- يَعْرَبُ بْنُ قَحْطَانَ، پدر قبایل یَمَن و گویند نخستین کسی است که به زبان عربی سخن گفته است.
- ۳- مراد انسان است.
- ۴- یعنی ما انسان را در بهترین هیئتی آفریدیم. (سوره ۹۵ تین آیه ۴).
- ۵- سَقَعٌ واجب، اصطلاحی در زبان عرفاست آنگاه که خواهند از حق تعالی که مکان و جهت ندارد تعبیر کنند.
- ۶- اِسْتَنْسِرَ (هربرت) بزرگترین فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم (۱۸۲۰ تا ۱۹۰۳ میلادی) - کانت، فیلسوف آلمانی (۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴ میلادی).
- ۷- مُقْتَدَى الْأَنَامِ، پیشوای مردمان.

- ۸- تَجَشُّمٌ، رنج و تکلف.
- ۹- طَلَق، چیزی که خاص کسی باشد.
- ۱۰- مَسْلُوبُ الاختیار، آنکه اختیار از او گرفته باشند.
- ۱۱- تَغَوَّرَ، جمع تَغَرَّ، سرحدات. سرزها.
- ۱۲- کَيْفَ مَا يَشَاءُ، چنانکه خواهد.
- ۱۳- مَقَاصِدِ سَيِّئَةٍ، نیت‌های ناروا و ناپسند.
- ۱۴- کَثِيفٌ، ستبر. غلیظ. غیر رقیق.
- ۱۵- یعنی، آورد آن را جبرئیل و درآورد آن را به دلت... (سوره ۲۶ شعراء آیه ۱۹۴ و ۱۹۳).
- ۱۶- خَوَاجَةُ لَوْلَاكَ، مراد پیغمبر اسلام (ص) است در اشاره به حدیث «أَوْ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ».
- ۱۷- مُؤَدِّي، رساننده.
- ۱۸- مَلَاذُ الْإِسْلَامِ، پناه اسلام. لقب و عنوانی روحانیان را.
- ۱۹- خَاصَّةً در اصطلاح منطق کلمی است مَحْمُول و مَقُول بر افرادِ حَقِيقَتِ واحد بر نحو حَمَلِ عَرَضِي، مانند کاتب نسبت به انسان تنمها و یا کاتب بِالفعل نسبت به افرادِ کاتب بِالفعل.
- ۲۰- لَوْثٌ، ناپاکی.
- ۲۱- یعنی، این سخن و کلمه‌ای است حق و بانگی است در «داد». اگر امروز با بادی برود، فردا با میخها خواهد رفت.

اخطار

بنا بر مذکور جمعی از برادران دینی و اِخوانِ اسلامی ما در مندرجات مقالهٔ اول نمرهٔ دوازدهم سوءظنی برده و اَلْعِیَاذُ بِاللّٰهِ در مسطورات آن بواسطهٔ ابهام و اغلاق پاره‌ای کلمات و عبارات یا به علتِ تازگیِ مَسَلِكِ انشاء، حسن نیتِ خودشان را از ما سلب فرموده و نسبتِ خطای فکر یا عقیده به نگارنده داده‌اند؛ در صورتیکه ما کِراراً شرح عقاید حَقّهٔ اسلامیّهٔ خود را داده و تا آن حد که اسقاطِ تکالیف شرعیّهٔ اِخوانِ ایمانی ما نسبت به ما بشود تصریح به معتقداتِ حَقّهٔ خود کرده‌ایم. در هر حال توضیحِ مُبَهِّماتِ این مقاله را اِنْ شَاءَ اللّٰهُ برای نمرهٔ بعد کاملاً به عهده می‌گیریم و در این نمره فقط بَثْ شِکْوایِ^۲ خود را به خدای اسلام می‌نمائیم، و از حضرتش کمک و استمداد پیروی حق و حقانیت می‌طلبیم.

«الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^۳

انسان يك وقت يا بواسطهٔ بُعد از سادگی و ساذجیتِ اولیه، یا به علت خودپرستی و خودخواهی، یا به سبب عدم استعمالِ قوایِ خود در موارد موضوعه، و یا بالاخره بجهت مغلوبیت در چنگالِ استبداد از شاهراه حقیقت یعنی طریقی

که به پیروی آن مأموریت طبیعی داشت منحرف شده، رابطه وجدانی خود را که وسیله علاقه و پیوستگی با مبدأ و مترجم خواسته‌های ازلی خالق او بود از دست داده، و عقلش که رسول باطنش بود از تمیز حق و باطل بازمانده و چون مسافری بی بَلَد^۵ در شبی مُظْلَم و طوفانی گرفتار شَعْبِ مختلفه ضلالت شده و از یافتن طریق مُستوی و صراطِ مستقیم عاجز آمد، و انسانیت معجونی از سَبْعِیت و بَهِیمِیت محضه یعنی قوه غضب و شهوت گردید.

آثار اخلاقی و تاریخی بشر بر این انحراف و ضلالت هنوز دو گواه حی و عادلند. و بلاشک اگر این يك لطیفه قانون خلقت و يك بَلَدِ راه حقیقت نبود، چنین غَوایت^۹ و گمراهی ناچار تا حال دنیا را خراب‌تر و نوع بشر را نازل به مرتبه حیوانیتِ صرفه^{۱۰} کرده و به هلاکت ابدی دوچار نموده بود.

این ناخدای کشتی گرداب حیرت و خضرِ بادیه گمراهی همان قانون نشو و ارتقا^{۱۱} و به اصطلاح حکمای ما قاعده ترقی کون^{۱۲} است، که بدون التفاتِ اهل روزگار آدمی‌های هر دوره را با يك حرکت ملایم مرحله به مرحله به گمگشته انسانیت و نقطه مأموریت آدم نزدیک کرد.

فشار احتیاجات دنیا نفرت و جدائی را از میان برداشت، تشکیل هیئت‌ها موجب مقایسه افکار و تبادلِ سُلُق^{۱۳} گردید، و از اینرو نمو عقلانی و آبادی دنیای انسان شروع شده مرغ هوا گرفته^{۱۴} بشری به‌آشیان خود میل نمود.

شجاعان دنیا نیز که عبارت از انبیاء عظام و حکمای کرام یعنی کاری‌ترین عَمالِ قانون نشو باشند با بذلِ جَهد و صرفِ کوشش‌های فوق‌العاده خود، مانند فشاری که گاهی

قوة حرکت متحرکی را مضاعف کند، یا هوای مَوَاج موافقی که وقتی بر سرعت سیر کشتی بیفزاید، به تقویت عمل همین عامل طبیعی یا قانون نشو و ارتقاء^{۱۱} سعی فرموده و عالم و آدم را با قدمهای بلند جلو انداختند.

عمل تدریجی قانون ارتقاء و خدمات دفعاتی همان شجاعان دنیا همینطور رفته رفته و منزل به منزل انسان را از وادی جهل و غوایت^۹ به سرمنزل رشد و هدایت نزدیک می کرد تا نوبت به ختم رُسل و هادی سُبُل علیه افضل الصلوات والتَّحیات^{۱۵} رسید.

در این وقت کشتی شکسته بحر آدمیت و گمراه طریق انسانیت که بواسطه اثرات سابقه قانون نشو و خدمات سالفة انبیاء و حکماء مستعد و آماده بود به توسط نور چراغ شاهراه هدایت، و شجاعت مُحِیِّرُ الْعُقُول پیکه مبارز میدان معرفت اعنی حضرت ختمی مرتبت (صم) به نخستین قدم ساحل نجات و اول نقطه عزیمت خود رسید، و بواسطه کمال این دین مبین انسانیت به صریح «وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ»^{۱۶} از ظهور پیامبری جدید مستغنی شده سر رشته مأموریت های ازلی و مُقْتَضِیَاتِ مَشِیَّتِی^{۱۷} خود را به دست آورد، و فرمان قضا جریان الهی به مهر «لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^{۱۸} و «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^۳ مُمَضًی و مُسَجَّل^{۱۹} شد.

حکمت بعثت انبیاء چنانکه سابقاً بدان اشاره کردیم و همه عقلای دنیا به زبانهای مختلفه بیان کرده اند همان تجدید رابطه انسان با حضرت مَلِكِ مَنَان^{۲۰} بواسطه تذکر و قول لَیِّن^{۲۱} و تجدید قوانین مَعاشِیَّه^{۲۲} و توفیق آن با مُقْتَضِیَاتِ هر دوره ای بوده، و واضح است که بدون این

دو امر اَبَداً ترقی انسان که غالباً میل به حفظ حال حاضر دارد مُحال است و چاره آن منحصر و بسته به شجاعت و رشادت و جدّ و جهد همین بزرگان دنیاست، و واضح است که این خدمتِ انبیاءِ عظام برای ترقی انسان در تمام دنیا عموماً و در صفحاتِ ما که قوانین و احکام الهی داریم خصوصاً تا چه حد از لزوم و ضرورت می باشد.

پس در صورتیکه وجود این لطف و رأفت برای ترقی روحانی و آسایش جسمانی انسان تا این حد از لزوم و ضرورت است بِرَ خاتَمِیت و قطع این فیض از مَبْدَعِ فِیاض چیست؟

آیا آدمِیت در چهارده قرن پیش به غایة الْقُصَوای^{۲۳} کمال رسیده و حقایق، بِاسْرَها^{۲۴} بر او مکشوف شد؟ و آیا انسان دیگر از آن روز از قید متابعتِ مُقتَضِیاتِ وقت، تاویل و ترجمه و انقباض و انبساطِ قوانین به موجب خواهشهای تغییر اوضاع رهائی یافت؟

حاشا! نه انسان هنوز منزلی از منازل کمال خود را پیموده و سَمِّ الْخِیاطِی^{۲۵} از سَماءِ حقیقت به روی او گشوده است و نه رهائی او از متابعتِ مُقتَضِیاتِ زمان و پیروی خواهشهای وقت امکان عقلی دارد.

یکی از حکمای معاصر می گوید: «حقیقت اوقیانوسی است بی کران و انسان تماشاچی ساحل که گاهگاهی امواج آن بحر بیکران دامن او را تر کند یا از ذخایر بی منتهای خود برای او مقداری بیرون افکند».

اینکه انسان هرچه پیش می رود بر معلوماتش افزوده و به کشف حقایق تازه نائل می شود دلیلی بَیِّن^{۲۶} و بُرهانی آشکار بر نقص انسان و انتظار کمال اوست، و صریح

آیات الهیه و شکایت‌های نبی اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین علی (عم) و ائمه هدی علیهم السلام، از عدم استعداد کامل معاصرین خود از فهم مقاصد عالییه و علوم و معارف خاندان نبوت و حدیث «لَوْ عَلِمَ سَلْمَانُ مَا فِي قَلْبِ أَبَا ذَرٍّ لَكَفَرَهُ»^{۲۷} و فقره نهج البلاغه^{۲۸} خطاب به کمیل^{۲۹} «هَا أَنْ هِيْهْنَا لِعِلْمًا جَمًّا... لَمْ أَصِبْ لَهُ حَمَلَةً»^{۳۰} و اشعار حضرت سجّاد^{۳۱} که می‌فرماید:

يَا رَبِّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحَ بِهِ
لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ الْوَثْنَا
وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالُ مُسْلِمُونَ دَمِي
يَرُونَ أَقْبَحُ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا^{۳۲}

و حدیث نبوی خطاب به عایشه «لَوْ لَا قَوْمُكَ حَدِيثُ عَمِّهِ بِالْإِسْلَامِ...»^{۳۳} و جواب اجمالی قرآن از امر روح و اهله قمر^{۳۴} و هزاران تصریحات و اشارات دیگر به ما ثابت می‌کند که حقایق کون^{۱۲} در پرده خفا مستور است و انسان هنوز از وصول به درجات منتظره کمالیه معرفت و کشف حقیقت مهجور.

و اما آزادی انسان و قوانین از تأثیر مقتضیات وقت و رهایی آن از خواهش‌های انقلابات اوضاع زمان به درجه ایست که هیچ عاقل انکار آن نتواند کرد، چه گذشته از آنکه ترقیات نوع بشر و تلطیف قوی و حواس او به مرور زمان و تغییر وضع معیشت و ازدیاد هر روزه حوائج انسانی در هر عصر بلاشک مستلزم ترجمه و تأویل و انقباض و انبساط قوانین سابقه است. کریمه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^{۳۵} و آیه وافی هدایه «مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا»^{۳۶} و آیات ناسخ و منسوخ در مدت و بیست و سه

سأله نُبُوتِ حَضْرَتِ خَتْمِي مَرْتَبَتِ بَوَاسِطَةُ تَغْيِيرِ مُقْتَضِيَّاتِ
وقتِ شَاهِدِي صَدَقِ بَرِ لَزُومِ اَيْنِ مَعْنِي اِسْتِ.

پس با اینکه انسانیت هنوز به کمال خود نرسیده و
با آنکه تغییر اوضاع مستلزم تأویل و ترجمه و انقباض و
انبساطِ قوانین می‌شود و بالاخره با آنکه مَبْدَعِ فَيَاضِ به حکم
و جوبِ لطفِ ناچار از اِفَاضَةُ فَيَضِ است سِرِّ خَاتَمِيَّتِ چیست؟
بلی چنانکه سابقاً اشاره کردیم احتیاج انسان به ظهورِ
انبیاءِ جدیده تا وقتی که از شاهراه مأموریت خود دور
و سر رشته خواهشهای الهی و مسئولیتِ طبیعیِ خویش را
به توسط دینِ مَبینِ اسلام و تأثیرِ کَامِلِ قانونِ نشو و ارتقا
بدست نیاورده بود، ولی بعد از آنکه دینِ اَبَدیِ اسلام
انسان را به شاه جادهٔ انسانیت انداخت و قانونِ نشو اصولِ
تمامِ مُقْتَضِيَّاتِ کمال و زندگی او را به دست خودش سپرد
و کتابِ آسمانیِ اسلام ما که فُرْقَانِ^{۳۷} حَقِیْقَتِ و مَجَازِ و حَقِّ و
بَطْلانِ است به صریح:

«مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» و «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» و «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^{۳۸}
اصول همهٔ خواهشهای هر دوره را بواسطهٔ مُحْكَمَاتِ و
مُتَشَابِهَاتِ^{۳۹} به دستِ مسلمین داد، و بعد از آنکه حکمت
نزولِ آیاتِ مُتَشَابِهَاتِ بواسطهٔ حدیثِ شریفِ نبوی که
می‌فرماید: «الْقُرْآنُ دَلُولٌ ذُو وَجْوهٍ فَاحْمَلُوهُ عَلَى أَحْسَنِ
الْوُجُوهِ»^{۴۰} و قولِ حَضْرَتِ ولایت پناهی: «إِلَّا أَنْ يُوتِيَ عَبْدًا
فَهَمًّا فِي الْقُرْآنِ» و «مَنْ فَهِمَ الْقُرْآنَ فَسَرَّ جَمَلَ الْعَمَلِ»^{۴۱} ظاهر
گشت آنوقت کَالشَّمْسِ فِي وَسْطِ النَّهَارِ مَعْنِي خَاتَمِيَّتِ و سِرِّ
و حکمتِ آن ظاهر است.

و تنها چیزی که آنوقت برای ما مسلمین می‌ماند تدبیر

در قرآن و استخراجِ قوانین به مقتضای هر دوره و عصر از آن گنجِ شایگان و بحرِ بی پایان می باشد، و با اصولی که در دستِ علمای ما کَثَرُ اللَّهِ أَمْثَالُهُمْ^{۴۲} از اختلافِ احکام به اختلافِ احوال و موارد و عنواناتِ طاریه^{۴۳} هست می توان به ابدیتِ این دینِ مُبین و دائمیتِ احکام و قوانین آن به درستی پی برده و سرّ خاتمیت را چنانکه باید کشف کرد، و ما إِنْ شَاءَ اللَّهُ در توضیحِ این مقام و تبیینِ این مقال باز مراجعه خواهیم کرد و مُبهماتِ این مقاله را به آدائی واضح و درخورِ فهمِ عامّه بیان خواهیم نمود. بِعَوْنِ اللَّهِ وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ.

✽ سرمقاله شماره ۱۳ روزنامه صور اسرافیل - پنجشنبه ۳ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۹ فروردین ۱۲۷۷ یزدگردی - ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- اِخْوَان، جمع اخ، برادران (در تداولِ فارسی آخَوَان به فتح اول و دوم گفته می شود).
- ۲- بَثْ شَكْوَى، گله گزاری. درد دل. آشکارا کردن شکایت خود.
- ۳- یعنی، امروز کامل کردیم برای شما دین شما را و تمام کردیم بر شما نعمت خویش را. (قسمتی از آیه ۵ سورة ۵ مائده).
- ۴- سادجیت، سادگی.
- ۵- بَلَد، راهنما.
- ۶- مُظْلَم، تاریک.
- ۷- سُبُعِیت، درندگی.
- ۸- بَهیمیّت، حیوانیت؛ بَهیمیّتِ مَحْضَه، حیوانیتِ صرف.
- ۹- غَوایت، بیراهی. گمراهی.
- ۱۰- صِرْفَه؛ صرف، خالص. محض. تنها.
- ۱۱- نَشَو و اِرْتَقَا، نمو و رویش و صعود؛ قانون نشو و ارتقا، قانون تکامل.
- ۱۲- کَوْن، هستی.

- ۱۲- سُلُق، جمع سَلِيقَه، ذوق در انتخاب اشیاء. حسن تشخیص خوبی و بدی در هنر. ذوق.
- ۱۴- هوا گرفته، به پرواز درآمده. در حال پرواز.
- ۱۵- تَخْتَمُ رُسُل و هَادِي سُبُل... خاتم پیامبران و نماینده راههای راست که بر او بهترین درودها و آفرینها و ثناها باد.
- ۱۶- یعنی، اما او پیامبرِ خدای و بازپسین پیغامبران است (قسمتی از آیه ۴۰ سورة احزاب).
- ۱۷- مَشِيَّت، خواست.
- ۱۸- لَا تَبْنِي بَعْدِي، یعنی پس از من پیامبری نخواهد بود.
- ۱۹- مُمَضًى و مُسَجَّل، امضا شده و به گواهی قاضی رسیده.
- ۲۰- مَلِكِ مَنَان، پادشاه بسیار نیکوئی کننده. خدای تعالی.
- ۲۱- لَيْن، نرم.
- ۲۲- مَعَا شَيْء، مربوط به معاش، راجع به زندگانی.
- ۲۳- غَايَةُ الْقَصْوَى، کمالِ مطلوب.
- ۲۴- بِأَسْرَها، کلاً. تماماً.
- ۲۵- سَمُّ الْإِخِيَاط، سوراخ سوزن.
- ۲۶- بَيْت، آشکار. روشن.
- ۲۷- یعنی، اگر می‌دانست سلمان آنچه را که در دل ابوذر می‌گذرد هرآینه او را تکفیر می‌کرد.
- ۲۸- نَهْجُ الْبَلَاغَه، مجموعه خطب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که توسط شریف رضی جمع‌آوری و مُدَوَّن گردیده است.
- ۲۹- کَمِيلُ بَن زِيَاد نَخَعِي، از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع) و صاحبِ سرِ او، دعای کَمیل بدو منسوب است. وی به دست حجاج کشته شده است.
- ۳۰- یعنی: اینجا (اشاره به سینه خود) دانش انباشته‌ای است... که بردارندگانی برای آن نیافتند.
- ۳۱- حضرت سَجَّاد، امام زین‌العابدین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (۲۸ تا ۹۴ ه.ق.) امام چهارم شیعیان.
- ۳۲- یعنی: چه بسا جوهر دانشی که اگر آن را آشکار سازم مرا گویند که تو از بت پرستانی و گروهی از مسلمانان خون مرا حلال می‌شمارند. و زشت‌ترین چیزی را که مرتکب می‌شوند نیکو می‌دانند.
- ۳۳- یعنی: اگر بودند قوم تو تازه مسلمان...
۳۴- اشاره است به يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ، قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (قسمتی

- از آیه ۸۵ سورة ۱۷ اسری)، از تو درباره روح سؤال کنند، بگو که روح از امور مربوط به پروردگار من است؛ آیه قمر، هلالهای ماه، ماههای نو. اشاره است به آیه «وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ»، (سورة ۳۶ یس آیه ۳۹)، و برای قمر منزلها قرار دادیم تا آنگاه که برگشت مانند چوب خرماى خشك. که مراد تغییرِ قُرصِ ماه از بدر به هلال و از «پُرماه» به «ماه کاست» است. یعنی هر روز او اندر کاری است (در امضای قضائی است بر مردم) (قسمتی از آیه ۲۹ سورة ۵۵ الرحمن).
- ۳۶- یعنی، آنچه منسوخ کنیم از حکم آیتی و بر دلها فراموش گردانیم، آریم حکمی از وی آسانتر یا سودمندتر (سورة ۲ بقره آیه ۱۰۶).
- ۳۷- فرقان، جداکننده حق از باطل. (نامی است قرآن کریم را).
- ۳۸- ... تقصیر نکردیم در کتاب از چیزی... (قسمتی از آیه ۳۸ سورة ۶ انعام)، نیست هیچ خشکی و نه تری مگر آنکه در کتاب آشکار (قرآن کریم) هست، قرآن کریم مشتمل بر همه چیز است (قسمتی از آیه ۵۹ سورة ۶ انعام) - و فرستادیم بر تو کتابی که هرچیزی را بیان است و هدایت. (سورة ۱۶ نحل آیه ۸۹).
- ۳۹- مُحْكَمَات و مُتَشَابِهَات، محکّمات آیاتی که معنی آنها صریح باشد. متشابهات آیاتی که معنی آنها بر مردم روشن نباشد.
- ۴۰- یعنی: قرآن را موفره میخسته ایست با وجوه بسیار، پس او را به بهترین وجوه حمل کنید.
- ۴۱- یعنی: مگر اینکه بدهد به بنده ای دریافتی از قرآن. - کسی که قرآن را دریابد تفسیر می کند و روشن می سازد جمله او را.
- ۴۲- یعنی: بسیار و فزون گرداناد خدای مانند ایشان را.
- ۴۳- طاریه، طاری، عارض شونده. در آینده از جایی که ندانند.

* * *

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ يُأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ»^۱.

حضورِ مبارك حُجَّجِ اسلام^۲ و علمایِ کرام^۳ و طُلابِ ذَوِ الْعِزِّ و الاحترام^۴ و عمومِ برادرانِ اسلامی و اخوانِ دینی آدامَ اللَّهُ تَوْفِيقَاتِهِمْ^۵.

همه کس در عمر خود اقلاً چندین مرتبه به این خیال افتاده که چرا نوع انسان پیروی اخلاق حمیده نمی‌کند؟ و با اینکه صفات پسندیده در پیش خدا و اولیاء و حکماء مطلوب است و در آخرت نیز موجبِ أَجْرِ جَمِیل است چرا افراد بشر از قبول آن تا این حد تن می‌زنند؟

این خیال بارها در مُخِیْلَةُ ما هم جولانی داشت و مخصوصاً می‌گفتیم دانشمندان قوم و صاحبان مداركِ عالیهِ که پی به مَحاسِنِ صدق، امانت و دیانت برده‌اند اقلاً بایستی خود را از جُهَال و آن اشخاص که از تمیزِ نیک و بد قُصور دارند، مُجَزَّئِ کنند، و در تَخَلُّق^۶ به اخلاقِ حَسَنه سرمشقِ دیگران شوند، نه اینکه آنها نیز در جَرِگَه سائرین داخل شده و به گرمی بازار صفاتِ رَذِیله کَمک نمایند.

بلی این خیال مدت‌ها در کانون دماغ ما سیر می‌نمود و قوه فکر در کشف آن سعی‌ها می‌کرد، کُتُب فلسفی و اوراق حکمتی و عقاید بزرگانِ سَلَف و خَلَف هیچ‌یک برای حلّ این نَعْمًا به ما اِمدادی نمی‌نمود و گره مُشکل ما را هیچ دستِ ماهری باز نمی‌کرد.

ولی بهترین خدمتی که نشر دوازده نمره صور اسرافیل به ما نمود این بود که به ما حالی کرد غیرت و شجاعت یك نفر، ده نفر، صد نفر و هزار نفر برای مقاومت در مقابل قسمت عمده اهالی یك مملکت که: تقلب؛ دزدی؛ کذب؛ نفاق؛ تملق و مُداهنه در آنها طبیعتِ ثانوی شده کفایت نمی‌کند، و شخص هرچه که در قوه انسانیّت خود از رشادت و شجاعت بلکه تهور نیز سُراغ داشته باشد باز در برابر اخلاقِ رذیله یك ملک تابِ مُقابلی ندارد، و با همه غیرت و جوانمردی بزودی از پا درمی‌آید و میدان را به قومِ غالب می‌گذارد.

بلی نگارنده صور اسرافیل وقتی قلم در دست گرفت اِحیاءِ مَلکِ اسلام را عموماً و مسلمینِ ایران را خصوصاً در مدّ نظر نهاد و جان و مال و آنچه را که در حوزه حقوق شخصی و بشری درآید در کف دست گرفته به میدانِ جان‌بازی درآمد، و چون آقا و نوکر رئیس و مرؤوس پیر و مُرید را در نظرِ عَطوفتِ الهی یکسان و مساوی دید ناچار رعایتِ بزرگی بزرگان و آقائی رؤسا و ولینعمتی سران و سروران را نکرده، درد را هر جا دید با آدائی بَیِّن^۱ گفت، و علاج را نیز به قدری که وقت اجازه می‌داد و اوضاع مملکت اقتضا می‌نمود بیان نمود، غافل از اینکه خیانت پیشگانِ مَلک، که امروز حُکمِ اَغلبیّت دارند، موافق اصول جنگِ حیاتی درچنین

آئینه سرپایانمای قامتِ نارسایِ خود را نتوانند دید، و قلمی را که رعایتِ مُداهنه و تملق و چاپلوسی نکند اگر با بذلِ مُسبجه^۹ نیز ممکن شود آزاد نخواهند گذاشت، چه به رأی العین می‌دیدند که اگر این روزنامه چنانکه حالا می‌رود برود عنقریب صاحبانِ وجودانِ سلیم و اربابِ ذوقِ مستقیم را به هیجان آورده و شش ماه نمی‌کشد که اقلاً صد هم‌قلم‌مثلِ خود و بهتر از خود به ظهور می‌آورد، آنوقت مزاجِ ظلم فاسد شده و بازارِ خیانت کاسد گردیده، مظلومِ عنان بر عنانِ ظالم می‌رود^{۱۰}، و زیردست در برابرِ قانونِ الهی هم‌سنگِ زبردست می‌شود.

از این رو طائفه‌ی ظالمه در هر لباس که بودند به پوستینِ عوام افتاده^{۱۱} و آذهانِ آن دسته از مردم را که قوای دماغیه خود را از فکرِ عاطل گذاشته‌اند و به پذیرائیِ هر چه می‌شنوند بدونِ به‌کار انداختنِ قوه‌ی عاقله خود اکتفا می‌نمایند و هیچ غور نمی‌کنند که عقل و علم و دانائی و تدبیرِ دیگران برای شخص، حتی در مراتبِ عالیهِ حجت نیست، و هر فردی بِنفسیه باید در تمیزِ حق از باطل و صدق از کذب تأمل و تفکر کند - بر ما مشوب کردند، و بالاخره وقتی که رغبتِ عموم را به این اوراقِ نالایق از هر طرف مشاهده نمودند و میلِ قاطبه‌ی مردم را به روزنامه‌ی صور اسرافیل از هر جهت ملاحظه کردند و دانستند که به این مختصرها ممکن نیست عشق و شغفِ مردم را از این روزنامه سلب کرد، آنوقت رنگی تازه روی کار آوردند و با آن شاه‌تیرِ ترکش استبداد، که الان سی چهل سال است در مواقعِ کمالِ ضرورت و احتیاجِ کلی به کار می‌برند، اوراقِ صور را هدف ساختند، یعنی در مقالاتِ علمی و سیاسی صور اسرافیل، که فهم‌مشر

مخصوص علمای عظام و طلاب کرام و بالاخره مصطلحین به اصطلاح فنون سیاسی است، توجیهات و تأویلات «بما لَا يُرْضَى صَاحِبُهُ»^{۱۲} را رائج نمودند، و معنی آیه وافی هدایه «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»^{۱۳} را از نظر دیانت دور گذاشته و با آن اعترافات آشکار ما در بیش از صد موقع دوازده نمره روزنامه به مسلمان و جعفری مذهب بودن خودمان، باز اجتماع مقابل نص کرده آنچه که از معانی باطله و مقاصد سیئه که توانستند به عبارات صاف و ساده صور اسرافیل و اعضاء آن که تا دیروز مسلمان و مسلمان زاده بودند، بسته و أبواب و فصول قضا و شهادات و حدود فقهیه ما را پس پشت انداخته و معنی حدیث شریف نبوی «أَدْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ»^{۱۴} را به چیزی نگرفته و شبّهاتی را که ناشی از بی سوادی و بی اطلاعی و أغراض نفسانی خودشان بود به منزله أدله کافیه شمرده، عوام قوم را أَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ بر ثبوت سستی عقاید ما یکدل و یک جهت کردند، و مقاله اول نمره دوازدهم صور اسرافیل را چون پیراهن عثمان به دست گرفته به کوی و برزن افتادند و کلماتی را که بواسطه بی سوادی از فهم آن قاصرند از راه «أَلَا إِنْسَانٌ عَدُوٌّ لِّمَا جَمِلَ»^{۱۵} مورد طعن و ملامت ساختند.

بلی مقاله مزبوره تنها منقصتی که داشت این بود که نتوانسته بود حقایق حکمتی اسلامی را با عبارات «وَصَاف» و «دُرّه نادری»^{۱۶} بنویسد و سبک جدیدی در انشاء پیش کشیده بود. و خود این معنی بیش از هر چیز بدعتی گویا نَعُوذُ بِاللَّهِ در دین بوده. و بعد از آن گفته بود: «کسی نمی تواند کمال منتظره انسان را محدود کند» و بگوید انسان به فلان حد که رسید دیگر پیش رفتنش مُحال است و بالاخره نوشته

بود انسانی که مصداق «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^{۱۷} و «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»^{۱۸} و «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^{۱۹} و «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»^{۲۰} و «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^{۲۱} و مخاطب به خطاب «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ، وَفِيكَ أَنْطَوَى عَالَمُ الْأَكْبَرِ»^{۲۲} است خیلی شأن و رتبه دارد. و هنوز خیلی مانده است تا به تمام شؤون کمالیه خود برسد و عقل فلان مجتهد یا فلان حاکم یا فلان حکیم امروز نمی تواند بگوید اشرف مخلوقات و مُعَلِّم مَلَائِك و مَسْجُودِ سَمَاوَاتِیَان و منظور از «خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرِفَ»^{۲۳} در فلان مرتبه متوقف خواهد ماند، زیرا که تحدید حد بعد از إحاطه است، و احاطه به تمام مدارج کمالیه هیچ وقت برای هیچ فرد از ماها میسر نخواهد شد، و اما لفظ «مُقْتَدَى الْأَنَامِ»^{۲۴} که در ضمن عبارت است و می خواهند به تَجَشُّم^{۲۵} اولیاء و پیشوایان حقیقی ما، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ، را داخل و مندرج تحت این عنوان کنند اولاً لفظ مُقْتَدَى الْأَنَام از اسماء خاصه ائمه دین، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ، نیست و ثانیاً مُتَبَادِر از لفظ مُقْتَدَى الْأَنَام موافق قوانین اصولی و معانی و بیان علماء هستند و این تقریباً از بدیهیات اولیه است که علمای ما کمال انسانی را به تعریفی نمی توانند محدود نمایند، چه کمال ما بِأَكْمَلِهَا از صفات خاصه الهی است و انسانی را که خداوند تبارک و تعالی در حق او فرموده «عَبْدِي أَطْعَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»^{۲۶} چون کمالش تا آن حدود است که تصورش نیز مُحال است بلاشک علمای ما خودشان نیز تصدیق دارند که نمی توانند به حد تعریفی محدود نمایند و هیچوقت مُتَبَادِر از مُقْتَدَى الْأَنَام پیشوایان و ائمه اسلام نمی باشد و به هیچ سریش

تَجَشُّمِ^{۲۵} نمی توان این مقصد را به عبارت چسباند، و بر فرض مُحال و حال آنکه اینطور نیست، اگر قصد ما هم این بوده است، چون پایِ کمال در میان است و کمال نیز تا حدّ «ما زالَ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى...»^{۲۷} کشیده شده و به کمالِ حقیقی متصل می شود آنوقت انبیاءِ عِظام هم در این مورد «ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»^{۲۸} و «یا دَلِيلُ الْمُتَحَيِّرِينَ زِدْنِي تَحْيِيراً»^{۲۹} و «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^{۳۰} می فرمایند. حالا ببینم ضرر این عبارت در کجاست و به کجایِ دیانتِ اسلامی ما صدمه می زند، و آیا چقدر از این تحریرات و ترغیبات در قرآن مجید و آثار و اخبار نبوی و آیله هدی عَلَیْهِمُ السَّلَام هست؟

بلی ضرر اینجاست که انسان زیر دست استبداد و ظلم یا علم و قدس و تقوای ظاهری هزاران چیز دیگر خواهد نهمید که اِلَى الْآبَدِ این مقهوریت و مغلوبیت برای او قضای مبرم و تقدیر بی تغییر نیست، و می تواند خودش هم سعی کند و به هر درجه ای که رئیس و آقای او هست (سواي درجاتِ انبیاء صم) خودش را برساند و همیشه رتبه های بلند دینی و دنیوی را مخصوص به بعضی دُور بعضی نشمرده بداند که هرچه هست در سعی و کوشش انسانی است هیچ سَدّی برای تکمیل جسمانی و روحانی او در دستگاهِ خدائی نیست.

فهم این مطالب نه از حیثِ شَرع و نه از حیثِ عُرْف به قدرِ يَكْ خَرَدَلِ ضرری برای نوعِ انسان ندارد، و فقط خسارتِ کشفِ این مقصد به آن دسته از مردم خواهد خورد که به عوامِ مُشْتَبَه کرده اند که آنچه ما داریم آخرین مرتبه کمال است، و هیچ کس دیگر درخورِ رسیدن به رتبه و

شُثُونَاتِ ما نیست، «قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد»^{۳۱}. بلی این حرف ضررش به خرِ سواری بزرگان می خورد و گرنه شریعتِ مُقدّسِ اسلام گذشته از اینکه مُنافاتی با این مقصود ندارد بُنیان و اساسش بر همین پایه است.

و اما اینکه صور اسرافیل در این مقاله چند جا لفظِ «کهنه پرست» استعمال می کند و دوستان و آشنایانِ اعضاء اداره، که وثوق کامل به صحتِ عقاید ما دارند برای اسکاتِ عوام آن را «کهنه» جمع «کاهن» می خوانند. حالا ما صریحاً می گوئیم این کلمه کهنه مقابل نو است نه کهنه جمع کاهن، و در اینجا هم قدری دقت می کنیم ببینیم معنی این لفظ چیست و آیا مُنافی با صحتِ عقایدِ نگارنده است یا نه؟

امروز قریب يك سال و نیم است که رسماً و بیش از سی چهل سال است که در پرده و خفا مسلمینِ ایران دم از مشروطه می زنند و چنانکه دیدیم و دیدید برای تحصیل این جوهر نفیس از بذل جان و صرف مال مُضایقه نمی نمایند، ولی بلاشك و به تصدیقِ عَقَلایِ هر مُلك هنوز به اهمیتِ این خواهش بر نخورده و بزرگی و عِظَمِ این مطلب و لوازم و مقتضیات آن را نشناخته اند به حدی که ما امروز مجبور شده ایم به ایشان بگوئیم تغییرِ سلطنتِ مُستبدّه به مشروطه مسئله تبدیل حکومتِ فلان قریه نیست، بلکه این بساطِ بساطِ مخصوصی است که بعد از خُلفایِ راشدین از عالمِ اسلامی رخت بر بسته و الان يك هزار و دویست و کسری است که نه تنها ما اساسِ سلطنتِ مشروطه را به طاقِ جَهل و نسیان گذاشته ایم^{۳۲} بلکه تاریخِ اسلامی هم حتی نام آن را فراموش کرده است تا چه رسد به اصول و اوضاع و معلومات

آن که به هیچوجه در دست نیست.

سلطنت مشروطه چنانکه خود بنفسها شخصیت جدا و علیحده دارد اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است، و آن اصول و ترتیبات و علوم هرچند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامی است، لیکن بواسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن، امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آن را از زبانهای خارجه که مدتی است در تکمیلش کار می کنند بگیریم، زیرا چنانکه گفتیم هر اساس مخصوصی معلومات مخصوصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه می خواهد. به «واگن چی» «ساربان» نمی توان گفت، و «تلگراف» را «پروانه» و «برید» نمی توان نامید، و گرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز می شویم، و همین طور که تا حالا گنگ و گیج مانده ایم، الی الأبد خواهیم ماند، یعنی امروز اگر ما بخواهیم واقعاً دارای سلطنت مستحدثه مشروطه باشیم ناچار لغات مستحدثه مشروطه می خواهیم.

مثلاً در کتابهای لغت سلطنت های مشروطه در ضمن کُرورها لغت دیگر دو کلمه هست که اینطور می نویسند: «رَاکُیُنْتَر» و «کُنسِرِواتُور»^{۳۳} و آن را به هواخواهان «پلتیک»^{۳۴} و امور معاشیه قدیمه ترجمه می کنند و این دو کلمه غیر از لغت «مستبده» ایست که ما داریم چه لغت مستبده را هم در خارجه دارند ولی هواخواهان وضع قدیم در امور معیشت و «پلتیک» مستبد نیستند بلکه عدالت را هم به درجه کمال می خواهند، لیکن میل به بقای وضع قدیم یا اقلاً حالت حاضره دارند. تقریباً مثل اینکه روزی اقلاً

صد بار از فلان پیر مرد یا فلان پیر زن می شنوید که می گوید «مگر پیشتر که ما راه آهن نداشتیم مرده بودیم، مگر سابق که مجلس نبود مردم نان نمی خوردند و كذلك» برای فهماندن چنین معنایی در السنه خارجه دو کلمه سابق الذکر استعمال می شود و نویسندگان معاصر ما و خاصه پرنس ملکم خان این دو کلمه را به لفظ «کهنه پرست» ترجمه کرده اند و در غالب کتب و رسائل و روزنامه های خود به کار برده اند، در این صورت آیا از این لفظ چه استنباط می شود و آیا معنی آن چگونه می تواند با اسلام منافات داشته باشد و چطور این کلمه با مسلمان بودن قائل مباینت دارد؟ در صورتیکه اصل آن که در السنه اروپائی است ترجمه به «حافظ پلتیک» قدیم می شود، و «پلتیک» از امور معاشیه است و ربطی به معاد و دین کسی ندارد، و این دسته از مردم که اصل این لغت را در زبان خودشان دارند ابدأ به دین و آئین کسی متعرض نمی شوند و کاری به وجدان یکدیگر ندارند تا چه رسد به اینکه کهنه پرست را به معنی صاحبان ادیان قدیمه استعمال نمایند.

بلی این بود معنی کلمه «ضالّه مضلّه ای»^{۳۵} که بی اطلاعی رفقای ما بواسطه آن غوغائی در شهر انداخته و حکم کفر و قتل ما را مسجل کرده بود.

حالا يك قدری ترقی می کنیم و می گوئیم بر فرض محال صور اسرافیل خواسته در معتقدات مردم هم دست اندازی کند و بخواهد حقیقت را از وهم هم تمیز دهد، عبارت صور اسرافیل در نمره دوازده این است: «اگر همه اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند جمعیتتان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد، سه هزار و یکصد کرور

آدم‌های دنیا که تمام با عقاید ما شریکند عنقریب خواه و ناخواه با سیل خیالات خود لوث این اوهام و خرافات مُندرسه شما را خواهند شست»، آیا لفظ اوهام و خرافات در لغت شما چه معنی دارد؟ آیا نعوذُ بالله اصول دین مبین اسلامی که مخالفین نیز به حکمت آن معتقدند و به اول عاقل بودن مُقنّن^۳ آن اعتراف دارند جزو اوهام و خرافات است؟ و آیا مسلمان راضی می‌شود که بگوید چنین مطلبی را در روزنامه‌های اسلامی نوشته‌اند؟ بلی اوهام و خرافات این است که امروز بعد از هزار و سیصد سال پدر بر پدر مسلمان بودن باز دویست و نود و نه هزار نفر از سیصد هزار جمعیت طهران از معرکه گیرها شکرپنیر افسون کرده از روی اعتقاد می‌خرند و دعای زبان‌بند و شیرینی پیش‌اربابها و زن‌ها و شوهرهای خودشان، از مسلمانان گذشته، از یهودیه‌های محله می‌گیرند، شب چهارشنبه مهمان به‌خانه نمی‌پذیرند، اول سال سیاهی و تلخی به‌خانه راه نمی‌دهند، و سقاخانه نوروزخان را بتکده اسلامی و زیارتگاه مقدس خود می‌سازند، و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم و هر روز هزارها می‌بینیم و خود مرتکبیم، که این مختصر عَشْری از اَعشار آن را نمی‌تواند شرح دهد، و ابداً به عقیده آقایان سابق الذکر بی‌غرض ضرری به عالم اسلامیت ندارد. چه ضرر دارد روزنامه وقتی هم از این خرافات صحبت کند؟ و دامن اسلام را از نسبت این لوثها که ما را مضحکه و مسخره دنیا کرده است پاک بخواهد؟ بلی اینها اوهام و خرافات است، و اینهاست آن مطالب که پشت مسلمین را خُم کرده و آنها را از تمام پیشرفت‌های علمی و اخلاقی و دینی بازداشته است!، و هیچ دین‌داری برای جلوگیری آن

يك ذره زحمت به خود راه نمی‌دهد!!، ولی برای به دست آوردن دل فلان وزیر، فلان امیر، فلان آخوند صور اسرافیل را به دست گرفته و رَعه‌شۀ مَجْعول به بدن خود انداخته چهره را حالتِ گریه داده به هر خانه و مجلس و مسجد و انجمن داخل شده فریادِ "واشَرِيعَتاهُ" می‌کشد، با اینهمه ما باز از این کهنه پرستیمها بیزاریم، و اگر آقایان مزبور اجازه می‌دهند صریح قرآن هم موافق آیهٔ "قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتْجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ" ^{۳۸} از این خرافات ابا و امتناع دارد.

گذشته از اینکه اگر کسی اندک اطلاعی از امورِ فصاحتی داشته باشد و کمی هم از علمِ ادیان که پیشوایان ما یکی از دو علمِ منحصرِ دنیا قرار داده «وَالْعِلْمُ عِلْمَان» ^{۳۹} فرموده‌اند مسبوق باشد می‌داند که تمام سه هزار و یکصد کُرور جمعیتِ عالم دارای يك دین و مذهب نیستند تا ما بگوئیم عنقریب دین شما را از دست شما خواهند گرفت و شما را مجبور به قبولِ عقایدِ مذهبی خود خواهند کرد، گذشته از اینکه تازه‌ترین و آخرترین مذاهبِ رسمیِ دنیا مذهبِ مقدسِ اسلام است، و چطور اطلاق لفظِ کهنه بر آن خواهد شد. بلی اینها همه ناشی از اغراضِ عده‌ای از مردم و سادگیِ خیالاتِ دستهٔ دیگر است و گرنه مقالهٔ نمرهٔ دوازدهم سر تا پا مبنی بر اساسِ اسلام است و چیزی که منافی با شریعتِ مطهره باشد در آن نیست.

و بالاخره به آقایان سابق‌الذکر قولِ صریح می‌دهیم که چون حالا ما عدالتخانهٔ دنیوی نداریم و قوانینِ ما هنوز مدوّن نشده، عنقریب در دیوانِ عدالتِ کلیه و آنجاها که

دوستی و زُرّایِ عدلیه و اَعْضَاءِ عَدَالْتَخَانِه‌ها به قدرِ ذرّه‌ای به دردِ کسی نخواهد خورد قرآن را به يك دست و اوراقِ "صورِ اسرافیل" را به دستِ دیگر گرفته در محضرِ انتقامِ اَللّٰهِ بَثِّ شَكْوَايِ^{۴۰} خود را خواهیم کرد، و دادِ این بیدادهای شما را خواهیم گرفت و معنی «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا»^{۴۱} را با هزار جا اقرار به مسلمان بودنِ خودمان از شما خواهیم پرسید.

«إِنَّ مَوْعِدَكُمْ الصُّبْحُ الْيُسُ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^{۴۲}

• سرمقاله شماره ۱۴ صور اسرافیل - پنجشنبه ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری - ۶ اردیبهشت ۱۲۷۷ یزدگردی - ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی.

- ۱- یعنی: می‌خواهند که فرومیرانند به گفتار خویش نور خداوند را و نخواهد خدای تعالی مگر تمام کردن این نور درخشان. (سوره ۹ توبه آیه ۳۳).
- ۲- حُجَجِ اسلام، عنوانی روحانیانِ معظم و پیشوایانِ دینی را.
- ۳- عِلْمایِ کرام، دانشمندان بزرگوار. عالمان روحانی بزرگوار.
- ۴- طُلَّابِ ذَوِی الْعِزِّ وَالاحْتِرَام، طالبانِ علمِ صاحبِ عزت و احترام.
- ۵- راخوان دینی اَدَامُ اللّٰهُ تَوْفِیقَاتِهِمْ، برادران دینی که خداوند بر درام دارد توفیقهای آنان را.
- ۶- مُحَاسِن، خوبیها.
- ۷- تَخَلَّقَ به اخلاقِ حسنه، خوی گیری و مُتَخَلَّق شدن به خویها و خُلقهای نیکو.
- ۸- اَدَاءِ بَیِّن، لَحْن و بیانی آشکار و روشن.
- ۹- مُمِیْجَه، روح. روان. خون دل.
- ۱۰- عِنَانِ برِ عِنَانِ رَفْتَن، برابر و مساوی و دوش به دوش رفتن. دریک رویف حرکت کردن بی پیشی و پیسی.
- ۱۱- به پوستین کسی افتادن، به عیب کردن و بدگویی ازو پرداختن.
- ۱۲- یعنی، به چیزی که صاحب آن خشنود و راضی نیست.
- ۱۳- یعنی، و مگوئید به کسی که بر شما سلام کند تو مؤمن نیستی.

- (قرآن کریم سورة ۴ النساء آیه ۹۸).
- ۱۴- یعنی، دست بازدارید از اجرای حد به هنگام حصول شبهه.
- ۱۵- یعنی، آدمی دشمن چیزی است که آن را نمی‌داند.
- ۱۶- وَصَافٌ، تاریخی است نوشته ادیب عبدالله وَصَافُ الحَضْرَةِ در تاریخ مَغُول؛ دُرَّة نادره، کتابی است در تاریخ نادرشاه نوشته میرزامهدیخان استرآبادی منشی نادرشاه.
- ۱۷- یعنی، من قرار دهم در زمین خلیفه‌ای... (قسمتی از آیه ۳۰ سورة ۲ بقره).
- ۱۸- یعنی: ای آدم! بیاباگاهان ایشان را به نامهای ایشان. (قسمتی از آیه ۳۲ سورة ۲ بقره).
- ۱۹- یعنی: همانا آفریدیم انسان را در نیکوترین هیئت. (سورة ۹۵ تین آیه ۵).
- ۲۰- یعنی، همانا خدای تعالی آفرید آدم را به صورت خود.
- ۲۱- یعنی، پس چون راست و تمام کردم صورت وی را دمانیدم در تن از از روحم پس همه را به سجده افتید. (سورة ۱۵ حجر آیه ۳۰).
- ۲۲- یعنی، آیا گمان می‌کنی که تو جسمی ناچیز و خرد هستی درحالیکه نهفته است جهانی بزرگ در تو.
- ۲۳- یعنی، آفریدم مردمان را برای اینکه شناخته شوم.
- ۲۴- مُتَقَدِّی الْأَنَام، پیشوای مردمان.
- ۲۵- تَجَشُّمٌ، رنج و مشقت و کلفت. سختی و دشواری.
- ۲۶- یعنی، بنده من مرا فرمانبرداری کن تا ترا همانند خود سازم.
- ۲۷- یعنی، پیوسته بنده من نزدیکی می‌جوید پس با نمازهای نافله تا اینکه...
- ۲۸- یعنی، نشناختیم ترا چنانکه سزاوار شناخت تست.
- ۲۹- یعنی، ای راهنمای سرگردانان بر سرگردانی و حیرانی من بیشزای.
- ۳۰- یعنی، کسی که خویشتن خویش را شناخت پس به تحقیق پروردگار خود را شناخته است.
- ۳۱- مصراعی است از حافظ و مصراع اول بیت این است:
مرا مهر سیه‌چشمان ز سر بیرون نخواهد شد.
- ۳۲- به طاقِ چهل و نسیان گذاشتن، به دست نادانی دادن و به فراموشی سپردن.
- ۳۳- در کلمه‌فرانسه است: Réactionnaire، گذشته‌خواه و Conservateur.

معاظله کار.

۳۵- کلمه فرانسوی است. Politique، سیاست.

۳۵- غمالة مُخِلَّة، گم گشته گمراه کنند.

۳۶- مُقَنِّن، قانونگذار. کسی که قانون وضع می کند.

۳۷- واشَرِیعَتاه، دریغ از شریعت. (در تأسف از تصور پایمال شدن و منهدم گشتن دین به کار رود).

۳۸- یعنی، به تحقیق بر شما واقع شد از پروردگار شما عذابی و خشمی. آیا مجادله می کنید با من در نامیهایی که نام نهادید آنها را شما و پدرانان فرو نفرستاد خدای به آن هیچ حجتی و عذری در عبادت ایشان پس بپایید و انتظار برید عاقبت کار را چه من با شما از منتظرانیم. (سوره ۷ اعراف آیه ۷۰)

۳۹- الْعِلْمُ عَلَیْهِ، عِلْمُ الْأَدِیَانِ وَ عِلْمُ الْأَبْدَانِ، دانش دوتاست، یکی دانش دین (دین شناسی) و دیگری دانش بدن (پزشکی).

۴۰- بَثْ شُكُوئِی، آشکار کردن شکایت. گله کردن. درد دل کردن.

۴۱- یعنی، همانا وعده گاه شما صبح است آیا صبح نزدیک نیست (سوره ۱۱ هود آیه ۸۱). (در اصل سوره «موعدهم» است یعنی وعده گاه ایشان).



از عموم برادرانِ وطنی که در موقع توقیفِ روزنامه
 اظهار همراهی فرموده‌اند کمال امتنان را حاصل نموده،
 و مخصوصاً از اخوانِ غیورِ آذربایجانی و گیلانی و کرمانی
 و فارسی خود و پاره‌ای انجمنهای محترمه پایتخت که اجازه
 اقداماتِ مجدّانه در رفع توقیفِ اوراقِ نالایقِ صور خواسته
 بودند نهایت متشکر و ممنونیم، ولی همان‌طور که کتباً و
 تلگرافاً خدمت همه معروض داشته‌ایم، چون حکم از مجلسِ
 مقدّسِ شوری صادر شده بود و امرِ مجلسِ عجالتاً در حکمِ
 قانون است مخالفت با آن با تقوایِ دوره آزادی مباینت دارد
 و حبِّ قانون و وطن را هی برای تشبّثاتِ مخالفانه نمی‌گذارد.
 سیصد و نود و نه سال قبل از میلاد مسیح «سقراط»
 حکیم وقتی که محضِ اظهارِ توحید و تحریکِ وجدانِ جوانانِ
 «آطنی»^۱ محبوس و محکوم به قتل شد، یکی از دوستانش
 راهی برای فرار یا نجات حکیم به دست آورده به سقراط
 اظهار کرد. سقراط از قبول آن امتناع نموده گفت: «چون
 قانونِ وطن حکم به قتل من می‌کند مخالفتِ آن شایسته
 نیست»، و کمی بعد جامِ «شوکران»^۲ را به سر کشیده

جهان را وداع گفت. و ما هم هرچند در پیش وجدان خود و به شهادت «کمسیون» مخصوص مجلس مقدس دامن خویش را از لوث^۲ هر گناهی پاک می دانستیم ولی سرپیچی از اوامر مطاعه دارالشوری را باز به حکم وجدان نمی توانستیم، و امیدواریم که برادران وطنی ما همواره پیروی حکیم مزبور را از فرائض اخلاقی خود شمرده و وکلای محترم معظم هم در تفکیک قوه مقننه از مجریه سعی فرمایند. آمین.



شاید بعضی گمان کنند که منشأ خرافات در میان ملل عالم سوء استفاده مردم از متشابهاً اقوال انبیاء و حکماست، ممکن است بعضی تصور نمایند که منبع عقاید سخیفه حسن قبول عامیان هر قوم، و قصد شیادی^۳ صاحبان جربزه هر طایفه است.

تاریخ دنیا شهادت می دهد که هرچند خرافات بعدها سرمایه دکان جمعی شده باشد، و به تاویلات غیر حقه نیز پاره ای کلمات بزرگان هر دوره را مؤید پیشرفت مقاصد خود قرار داده باشند، بلاشک تولید این اوهام پیش از ظهور انبیاء و حکماء و قبل از تصور دکانداری و انتفاع از آن بوده است.

عظمت و شکوه دنیا، عوامل طبیعی، ضعف و حقارت بشر، و جهل به علل و اسباب طبعاً انسان را به قبول اوهام دچار می نماید.

ظلمت شب، غرش رعد، تیرگی ابر، حدوث طوفان، نزول صاعقه، زلزله، ارتفاع کوه، عمق دره و ماهور، انبوهی جنگل، جذر و مد دریا، آتش فشانی، قحط، امراض وبائی، کسوف و خسوف^۴، برودت حرارت، ذوذب^۵ و

مرگت؛ همه اینها برای انسان جاهل به علل، موجب احساس ضعف، مولد هراس و بیم، و بالاخره مایه مزیدِ اوهام است. تعمق در احوال و عوائدِ ملل، ثابت می‌کند که شکوه و طنطنه طبیعت در هر جا بیشتر بوده آدمهایِ اعصار و حشت را به ضعفِ خود حساستر و از آن رو به هراس و خوف نزدیکتر و به خرافات و ترهات^۸ آشناتر نموده است.

عظمت و ارتفاع کوههای «هیمالیا»، وسعت و انبوهی جنگلها، غرش رعدها و طوفان و ابر و صاعقه‌های ناشی از بلندی کوهها؛ و وسعت جنگلها؛ و زیادی حیوانات قوی الجثه، سیبوع و حشرات موزیه‌هند، هُود را دوچار عقیده «پانتئیزم»^۹ و هندوستان را مخزنِ اوهام و اباطیل روی زمین کرد.

طفل و دیوانه ضعفشان بیشتر و برای هراس و بیم و قبولِ هر باطلی حاضرترند.

عامی اضعف از عالم و از آن رو به پذیرائیِ اوهام مستعدتر می‌باشد.

انسان در ظلمت شب و تنهایی ضعیفتر و بیمش بیشتر و برای اعتقاد به خرافات قابلتر است.

شخصِ دوچارِ مصائب و رزایا^{۱۰} اضعف از دیگران و از آن جهت در قبولِ عقایدِ سخیفه استعدادش بیشتر می‌باشد. ازین رو در دوره جهل به علل و اسبابِ ناتوانیِ انسان به حد کمال، و هراس او به نهایت و مناسبترینِ مواقع برای خروجِ انسان از خطّ حقیقت است.

همه چیز قوی است، انسان ضعیف است. همه چیز غالب، انسان مغلوب است. همه مهاجمند انسان قوه دفاع ندارد، همه او را می‌طلبند، همه اعدام و افناء او را مایلند،

همه زوال و نیستی او را می‌خواهند، برای او معاون و کمکی نیست.

اینجاست که انسان وجه اَرْض را مُغْبَر و قَبِيح می‌گوید و از هرچه که در ظاهر می‌بیند می‌گسلد و به بافته‌های خیال خود می‌پیوندد.

برای انسان دوره توحش قوتی بهتر از این اِتْکاء و اِتْکال نیست بلکه به جهت خلاصی او از وَحْشَتِ آخِرُ الدَّوَاءِ^{۱۱} و عِلاجِ منحصریست.

ولی باز اقتضای موقع و محل در اینمورد نیز دخالتی تام دارد که انسان از متابعت آن ناگزیر می‌باشد.

اگر عظمت و جلال نمایش دهند است همه چیز زنده است، همه چیز حساس است همه چیز پر از حیات است، پس:

سه نگردد بَرِ یَشمِ ار او را

پر نیان خوانی و حریر و پرند^{۱۲}

اگر هوای شفاف و جَوّ صافی کلدّه است (ساماس = شمس) و (سبن = ماه) و سیارات دیگر مظهر اراده خدایان و منبع خرافات طاریه^{۱۳} بر دانش نجوم است، و اگر مملکت گرم و بی باران مصر است، نیل مقدّس با قدمهای صلح برای حیات بخشی دنیا می‌رسد و خداوند ماهیان و آفریننده گندم و جو می‌شود.

در این تَهْضِتِ اولیه که انسان را خوف، خَشِیت^{۱۴}، قَوْه شکر منعم یا دفع ضرر مُحْتَمَل به نُقْطَةُ اِتْکالی^{۱۵} ناچار می‌کرد، بلاشک اگر طریقه حَقّه توحید را مستقیماً درک کرده و به وجود منعم و پروردگار حقیقی خود، جَلَّتْ عَظَمَتُهُ، پی برده بود به سعادت ابدی و فوزی عظیم نائل شده و همان دنیائی را که دیوی مهیب و هولناک به نظر می‌آورد،

بِهَشْتِ عَدْنٍ وَ مَنْشَأُ تَمَامٍ لِّذَانْدِ مِی دِید. ولی افسوس که به جهتِ درکِ این حقیقت هنوز ضعفِ ادراکاتِ بشری اجازه نمی داد و برای انتشار این عقیده حق، ریختن خون هزاران نبی و حکیم لازم بود، و بافته های خیال انسانی در آنوقت برای ظهورِ این حقیقت راهی نمی گذاشت.

و پس از ارسالِ رُسل^{۱۶} و انزالِ کُتبِ سَمَوی^{۱۷} و قبولِ موقتیِ مردم نیز به شهادتِ سیرِ دوام و بقاءِ این اصلِ اصیلِ دیانت، در هیچ یک از بعثت ها طولی نکشید، و بزودی عقیده حَقّه توحید را مؤمنین هر آئین به غالبِ خیالاتِ موروثة خود ریخته و حقیقت را با مجازهای مُندرسه خود آمیختند.

واقعاً اگر کسی در مُندرجاتِ کُتبِ سَمَوی و اقوالِ انبیاءِ کرام، صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِمْ^{۱۸} دقت کند می بیند که عُمده مقصود آنان رواجِ حقیقتِ توحید و اِزاله^{۱۹} خرافاتِ شَرک بوده، ولی آیا ثمره مطلوبه تا امروز بتمامها حاصل شده؟ و آیا انسان به این فوزِ^{۲۰} عظیم نائل گردیده است؟.

در اینجا فقط سیرِ اِجمالی در مُعتقداتِ مُتَدَینین به آدیانِ حَقّه هر زمان برای باز کردن افکار ما کافی است. یکی از آدیانِ معروفه ای را که ما مسلمین به حَقانیتِ آن در دوره خود معتقد می باشیم شریعتِ موسی، عَلَی نَبِیْنَا و آلِهِ و عَلَیْهِ السَّلَام^{۲۱} است، و احکامِ عَشْره تَوْرِیه^{۲۲} را ناچار همه خوانده ایم و می دانیم که پیش از هر چیز تَوْرِیه می فرماید: «من هستم «یَهْوَه» خدای تو که تو را از زمینِ مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم، ترا خدایانِ دیگر غیر از من نباشد، صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پائین و در زمین است برای

خود مساز، نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت منما، زیرا من که «یَهُوه» خدای تو می باشم خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند می گیرم، و تا هزار پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند رحمت می کنم.» و باز در جای دیگر می فرماید: «بَا مِنْ خدایانِ نقره مسازید، و خدایانِ طلا برای خود مسازید.....» و اگر مَذْبَحِی^{۲۳} از سنگ برای من سازی آنرا از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا که اگر آزار خود را بر آن بلند کردی آنرا نجس خواهی ساخت.» در موقع دیگر می گوید: «هر که برای خدائی غیر از «یَهُوه» و بس قربانی کند البته هلاک گردد.» حالا باز به شهادت تَوْرِیة ببینیم بنی اسرائیل با این حکم مُحکَم چه کرده اند، و آیا چقدر طول کشید که باز این حقیقت را با او هام و خیالات خود مخلوط نموده بت های «بَعْل»^{۲۴} و «استارته»^{۲۵} و مَذْبَحِ سنگی درختهای مقدس و آفتاب و ماه و گاو و مار برنجی و احجار موسومۀ به «بیت ایل»^{۲۶} را در مقابل ذات یگانه «یَهُوه» گذاشتند و به اعقاب خود و افکار موروثۀ خویش بازگشت نمودند و «الیاس» و «الیشع» و «آرمیا»^{۲۷} و سایر انبیاء عظام را دوچار آن همه مشکلات کردند.

دیگری از ادیان حَقّه، دینِ مَسِیحِ عَلَیْهِ السَّلَام بود. گذشته از حُکَمِ عقل، اگر کسی به نظر غور و تأمل در مندرجاتِ آنجیلِ «آرِیَّه»^{۲۸} نظر می کند می یابد که سرپایِ این چهار کتاب حاکی از توحید می باشد.

در فصلِ اولِ انجیلِ «مَتّی» آمده است که: «عیسی پسرِ داود پسرِ ابراهیم». در فصلِ نوزدهم همین کتاب می گوید:

«ناگاه شخصی آمده وی را گفت ای استاد نیکو! چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم. وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی احکام مرا نگاهدار.» و در فصل هفدهم انجیل «یُوحَنَّا» وارد است که: «مسیح چشمهایش را به آسمان برداشته و تضرع کرد به خدای یگانه آفریننده و گفت واجب است بر مردم که بدانند توئی خدای یگانه آفریننده و اینکه تو مرا فرستاده‌ای».

و باز در انجیل «مَتَّى» است که می‌گوید: «شیطان دعوت کرد عیسی را که او را سجده نماید..... و مسیح گفت که او عبادت نخواهد کرد مگر خدای تعالی را».

و در فصل پنجم از انجیل «یُوحَنَّا» وارد است که «مسیح فرمود، من نیامده‌ام که کار کنم به اراده خودم بلکه به اراده کسی که مرا فرستاده است».

باز می‌بینیم که ملت مسیح فوراً بواسطه يك اصطلاح وقت يا يك كلمه جاذب که عبارت از لفظ «پدر من که در آسمان است» باشد، تمام این آیات را که حاکی از عبودیت و بندگی و رسالت مسیح است پس پشت انداخته و «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^{۲۹} گفته و به آقائیم سه‌گانه^{۳۰} معتقد شدند. یعنی همان عقاید سالفه^{۳۱} خویش را با دین یگانه پرست عیسی علیه السلام مخلوط کرده و حقیقت توحید را از میان بردند، در صورتیکه همین لفظ «پدر» در جای دیگر انجیل «پدر من و شما» استعمال شده و خود این معنی قرینه‌ایست بر اینکه مقصود از این لفظ معنی لغوی آن نیست بلکه کلمه حاکی از رأفت و محبت است.

و اما دین حنیف^{۳۲} اسلام، مخالف و مؤالف^{۳۳} بخوبی

می‌دانند و اغلب آیات قرآن کریم شهادت بین می‌دهد که فقط و فقط برای تکمیل معنی توحید است و کمتر آیه ایست که صریحاً یا به طور کنایه حاکی از آن نباشد، معیناً آیا این دین قیّمِ قویم^{۳۳} از دستخوشِ شِرْکِ مَصُونِ ماند؟ و آیا مسلمین فقط به واسطهٔ اختلاط و امتزاج با سایر ملل و یادآوریِ دورهٔ تَوَحُّشِ خود و میل به عقب‌نماندن از مللِ همجوار در تشریفات مذهبی دوچارِ شِرْکِ خَفِی بلکه جَلِی^{۳۵} نشدند؟! در این نمره فقط انصاف و ذوقِ هر مُتَدَبِّرِ حقیقی را حَکَمِ قرار داده و اطلاعات خود را برای نمرهٔ بعد می‌گذاریم.

* سرمقاله شماره ۱۵ صور اسرافیل. چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵

هجری قمری.

- ۱- آطن، آتن، پایتخت یونان؛ آطنی، از مردم آتن. اهل آتن.
- ۲- شوکران، شیر و عصارهٔ نوع آبی گیاهی علفی از تیرهٔ چتریان که مَوْلِدِ غوارضِ شدیدی است که مُنجر به مرگ می‌شود. توسعاً مطلق زهر.
- ۳- لوث، ناپاکی.
- ۴- شیادی، حيله‌گری. مکاری. دغلبازی.
- ۵- کُسوف و خُسوف، آفتاب گرفتن و ماه گرفتن، اولی به سبب واقع شدن ماه میان خورشید و زمین است و دومی به سبب قرار گرفتن زمین میان خورشید و ماه.
- ۶- بُرودت، سردی. سرما.
- ۷- دَوْدَنْب، صاحبِ دنباله. دنباله‌دار (ستاره)، (ظهور ستارهٔ دنباله‌دار را قدما نشانهٔ اختلالِ اوضاع می‌دانسته‌اند).
- ۸- تُرّهات، جمعِ تُرّهه، سخنانِ یاوه و بیموده و بیفایده.
- ۹- پانتئیزم (Panthéisme)، لغتِ فرانسواست به معنی اشراقی، وحدتِ مطلقه.
- ۱۰- رزایا، جمعِ رَزْیّه، پیشامدهای ناگوار. مصیبت‌های بزرگ.
- ۱۱- أَخْرَالِدَوَاء، بازپسین درمان. (اشاره است به مَثَلِ "أَخْرَالِدَوَاءِ الْكَلْبِ"، بازپسین درمان داغ کردن است).

- شماره است به مصراع دوم بیت اول قطعه شعری منسوب به حضرت آدم
المعجم شمس قیس ص ۱۹۷ چاپ افسست.
- ۱۲- شعر از هاتف اصفهانی است.
- ۱۳- طاریه، عارض شونده. وارد شونده. درآینده.
- ۱۴- خُشیت، ترس. بیم.
- ۱۵- اِتْکال، توکل. واگذاری کار. تعویل.
- ۱۶- اِرسالِ رُسل، فرستادنِ پیامبران.
- ۱۷- اِنزالِ کُتُبِ سماوی، فرستادن و نازل کردن کتابهای آسمانی چون
قرآن و انجیل و تورا و غیره.
- ۱۸- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ، درود خدای بر آنان باد.
- ۱۹- اِزاله، زدودن. پاک کردن.
- ۲۰- فَوْز، رستگاری.
- ۲۱- یعنی، بر پیامبر و آلش و بر او درود و سلام باد.
- ۲۲- ده فرمانِ تورا.
- ۲۳- مَذْبَح، قربانگاه.
- ۲۴- بَعْل، خدای متعال. نام خدایان آئین فنیقی. هر شهری برای خود
بَعْلی داشته است.
- ۲۵- اِستارته، خدای جنگ و عشق.
- ۲۶- بَیتِ ایل، خانه خدای. بَیتُ الله.
- ۲۷- اِلیاس، اَلِیشع، نام دوتن از پیامبران بنی اسرائیل؛ ارمیا، پسر
حلقیا از انبیاء بزرگ عهده عتیق.
- ۲۸- اَناجیلِ اَربعه، اِنجیلِهای چهارگانه یعنی اِنجیلِ یوحنا؛ اِنجیلِ مَتی؛
اِنجیلِ مَرْقُس و اِنجیلِ لُوقا. اِنجیل به معنی بشارت و مژده. نام کتاب
آسمانی عیسویان است.
- ۲۹- یعنی همانا خدای سوم سه است (قسمتی از آیه ۸۰ سوره ۵ مائده).
- ۳۰- اَقانیم، جمع اَقنوم، اصل چیزها. سبب اشیاء؛ اَقانیمِ ثَلَاثه، آب
(پدر)؛ اِبْن (پسر)؛ رُوحِ اَلْقَدَس.
- ۳۱- سَالِفَه، گذشته.
- ۳۲- حَنِیف، راست و مستقیم.
- ۳۳- مُؤالَف، سازگار. موافق.
- ۳۴- قَیِّمِ قَویم، پایدار استوار.
- ۳۵- بَجلی، آشکار. پیدا. مقابلِ خُفی. مقابل پوشیده و پنهان.

مسلمین و شرک*

اگر يك نفر مُجاهد از يك مسلمان مُنصف بپرسد آیا نتیجهٔ بَعثِ رُسل^۱ و اِنزالِ کُتب^۲ چیست؟ و آیا برای غنیِ بالذات^۳ از اعتقاد و اِنکارِ مردم به وجود او چه نفع و ضرری متصور است؟ ناچار اگر این شخصِ مسلمان، عرفانِ بافیهای بی مغز، یعنی شعریات و استحسنات^۴ را کنار بگذارد و عقلِ سلیم را حَکَم کند در جواب خواهد گفت، نسبتِ احتیاج به مقامِ غِنایِ مُطلقِ کفرِ محض و مُخالفِ هر عقل و حکمتی است، فقط احتیاج ما به وجودِ زاجری^۵ قلبی مبدءِ فیاض را به فرستادنِ کُتب و رُسل و هدایتِ قوم به شناسائیِ ذاتِ یگانهٔ خود و ادار می کند.

دسترسِ قوانینِ هر جا فقط به عالمِ ظاهر است ولی عقیدهٔ قلبی در اَماقِ جنگلها، قَلَّةٔ کوهها، و بیابانهای خالی نیز ناظرِ اَعمال، اَفعال و حتی خیالاتِ معتقد می باشد، دینِ مؤیدِ قوانین و مُکَمِّلِ اخلاقِ اقوام دنیاست، همهٔ اَنبیاءِ سَلَف و حُکمایِ بزرگ و مُتَدِینینِ باشعورِ دنیا نیز فایدهٔ

عقیده دینی را این دانسته و کلام معجز نظام «بُعِثْتُ لِاتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» نیز برای هیچ سفسطه تقدسی مجالی نمی گذارد.

ولی وقتی از وجود این پلیس مخفی انسان منتفع و این زاجر قلبی مؤید پیشرفت اخلاق خوب می شود که سر و کار انسان با يك وجود قاهر غالب و مسؤول يك حاکم نافذ الامر باشد، یعنی اگر مقداری نامعین از اختیارات این فرمانفرمای مطلق را به کسی یا چیزی واگذار کنند بلاشك آنوقت دین مؤید تهذیب اخلاق نشده و به عکس موجب فساد و هرج و مرج و قوت رزائل خلق می شود.

همه فریاد می کنیم و غالب روزنامه های ما می نویسند تا توسط فلان امیر و پیغام فلان مجتهد بتواند استثنائی در یکی از کلیات قانونی ما نماید آن قانون بکلی بیمصرف و به قدر ذره ای معنی نخواهد داشت.

همین است حکمت توحید و این است علت اصرار انبیاء کرام و غالب حکمای بزرگ بر اعتقاد به توحید و انکار شرك و این است معنی آیات بینات «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۷ «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»^۸ «لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»^۹ «وَذَكَرُ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ»^{۱۰} «مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»^{۱۱} «مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ»^{۱۲} «مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ»^{۱۳} «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^{۱۴} «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ»^{۱۵} «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ

يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^{۱۷}.
 مخالف و مؤالف^{۱۷} هر دوره‌ای در فصاحت قرآن يك قول و يك جهتند، و يك مرتبه تکرار يك مطلب در صورتیکه برای افاده تأکید نباشد موافق قوانین معانی بیانی تمام آلسنه دنیا با فصاحت قائل نمی‌سازد، در اینصورت آیا مقصود آنکه با کمال قدرت در دوره فصاحت عرب می‌فرماید «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^{۱۸} و «لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»^{۱۹} از این همه تکرار در مسئله شفاعت چیست؟ و چرا تقریباً بیست آیه کلام خدا مخصوص همین يك امر شده است؟ و آیا قصد چه اندازه از تأکید مستلزم این همه تکرار می‌باشد؟ عقل من و عقل هر آدم منصف از تحدید اندازه تأکید این آیات مبارکات در نفی و انکار شفاعت از همه چیز و همه کس و انحصار آن به ذات اقدس احدیت قاصر است، ولی هرکس که يك ذره شعور در مغز خود سراغ داشته باشد می‌داند نتیجه آنست که پلیس مخفی و زاجر قلبی ما نافذ الحکم‌تر، دین ما برای تکمیل مأموریت اخلاق خود قادرتر و خرافت شرک در میان مردم کمتر باشد.

شاید کسی پرسد که مسئله شفاعت چه ربطی به شرک^{۲۰} دارد؟ و انکار آن از کجا مستلزم توحید می‌باشد؟

در اینجا قدری تعمق در تاریخ اُمم^{۲۱} و مخصوصاً تاریخ مذاهب آن‌ها لازم است تا به روشنی آفتاب ظاهر شود که هیچ يك از بت پرستهای دنیا و معتقدین به آرباب انواع خالی از اعتقادی به وجود صانع کل و پروردگار قادر قاهر نبوده‌اند و آنچه را که در ظاهر از آفتاب، ماه، ستارگان، درخت، سنگ و عناصر می‌پرستیده‌اند همه به منزله شفیع

و واسطه و مظهر بوده است.

همان قرآنی که این همه در امر توحید مُصِرّ و آن قدر در نفی شفاعت از همه چیز و همه کس و انحصار آن به ذات اقدس احدیت مُبرم است به ندای رسا برای کشف این معنی فریاد می‌کند و در چندین موقع برای اینکه مسلمانها را از این ورطه هولناک فساد اخلاق و دخول در اوهام آگاه سازد می‌فرماید:

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْتَبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^{۲۲}
 «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرْكَائِهِمْ كَافِرِينَ»^{۲۳}
 و «آمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَ لَا يَعْقِلُونَ»^{۲۴}، فلسفه توحید اسلام موافق این آیات ظاهرات ثابت می‌کند که اعتقاد به شفعاء، شرك و دکانی در مقابل اسلام می‌باشد، و استقصای در قرآن مدلل می‌نماید که از تمام اسباب شفاعت در اسلام فقط امر توبه است آنهم در صورت اصلاح و عمل به مقتضیات توبه «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُّوا»^{۲۵} و «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا»^{۲۶} و آیه وافی هدایه: «الْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ»^{۲۷} راه همین توبه را هم در صورت یقین به موت مسدود می‌فرماید. و از تمام این مقدمات مسلمان محتاط، یعنی آنکه در هر مسئله از مسائل فروعیه هزار «أَحْوَط» و «أَقْوَى»^{۲۸} به کار می‌برد می‌داند که توسل به غیر خدا به هر اسم و رسم که باشد در اولین مسئله اصولیه نوعی از اعتقاد به شفاعت و اعتقاد به شفاعت هم موافق صریح قرآن اعتقاد به شرك است، و لابد هر مسلمان می‌داند که این قرآن همان قرآنی است که

معیار و مقیاسِ صحت و سقمِ اخبار و احادیثِ ما و فارق^{۳۰} بینِ حق و باطل می باشد.

حالا باید دید که آیا مسلمین امروزی با یهودیانِ عصرِ «آرمیا» و «آشعیا»^{۳۱} چه فرقی دارند و آیا آنها چه داشتند که مُشرك بودند و ماها چه نداریم که مُوحدیم.

بر حسبِ وعدهٔ نمرهٔ قبل اینجا جائی است که ما مطلب را بشکافیم و عقایدِ مسلمینِ معاصر را با دستورالعمل‌های صدرِ اسلام تطبیق نمائیم ولی افسوس که نه هنوز دماغهای قوم حاضر برای شنیدن است و نه در ما آن شجاعت یا تهور باقی مانده است.

برای صاحبانِ وجدانِ سلیمه فقط پنج دقیقه غور در مطالبِ نمرهٔ آخری ما و مقایسهٔ آن با رسوم و عادات بلکه مُعتقداتِ مُعاصرینِ حقیقت را مثل آفتاب روشن می‌کند و محتاج به شرحِ علی‌جده نمی‌باشد.

و ما هم برای اینکه صحت و استحکامِ عقایدِ خود را ثابت کنیم می‌گوییم که ما مُنکرِ شفاعت تا آن حد که از شرع رسیده و مُنافی با صریحِ قرآن نباشد نیستیم و مُحضِ تبیین و توضیحِ اغلاقیهای^{۳۲} این مقاله و مقالهٔ نمرهٔ قبل باز قدری به نقلِ قسمتی از توریة می‌پردازیم.

در آن موقع که روس و انگلیسِ بنی اسرائیل، یعنی (کلدانیه) و (آشوریها)^{۳۳}؛ به قوّتِ اسباب با قدمهای بلند پیش می‌آمدند و پیروانِ آخریِ شریعتِ موسی علیه السلام با فالها، قربانیها، سقاخانه‌ها، علمها، تطییرها، تَفّالها^{۳۴}؛ قبرستانها، درختها، سنگها و کلوخهایِ خواب‌نما شده توحیدِ خود را مستحکم کرده و حفظِ وطن و دین و عیال و اطفالِ خود را به باطنِ شریعت حواله نموده از اِتکاءِ موسی

و شَعِيبٌ^{۳۵} به اسباب فراموش کرده بودند یکی از انبیاءِ بزرگّت موسوم به (اشعیا) قومِ بدبخت را مخاطب کرده این طور می فرماید:

«ولایتِ شما ویران و شهرهایِ شما به آتش سوخته شده است، غریبان زمین شما را در نظر شما می خورند.... خداوند می گوید از کثرتِ قربانیهایِ شما مرا چه فائده است، از قربانیهایِ سوختنی، قوچها و پیه پَر واریها سیر شده ام و به خونِ گاوان و بُره ها و بُزها رَغبت ندارم... هدایایِ باطل دیگر می آورید. بَخُور^{۳۶} نزد من مَکروه است، و غَرّه^{۳۷} ماه و سَبْت^{۳۸} و دعوتِ جماعت نیز... نیکوکاری را بیاموزید، و انصاف را بطلبید، مظلومان را رها دهید، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید... ای خاندانِ یعقوب بیایید تا در نورِ خدا سُلُوكِ نماییم، زیرا قومِ خود یعنی خاندانِ یعقوب را ترك کرده چونکه از رُسومِ مشرقی مملو و مانند (فلسطینیان) فالگیر شده اند.... زمین ایشان از بُت ها پُر است، صنعتِ دستهایِ خویش را که به انگشتهایِ خود ساخته اند سجد می کنند و مردم خم شده و مردان پست می شوند... راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههایِ شما را خراب می کنند... وقتیکه ایشان به شما می گویند که از اصحابِ اَجَنّه^{۳۹} و جادوگر اینکه جيك جيك و زَم زَم می کنند سؤال کنید شما در جواب بگوئید آیا قوم از خدای خود سؤال نکنند؟! و آیا از مردگان بجهت زندگان سؤال باید نمود؟!

به شریعت و شهادت توجه نمایید... وای بر آنانکه احکامِ غیرِ عادله را جاری می سازند، و کاتبانیکه ظلم را مرقوم می دارند تا مسکینان را از داوری^{۴۰} منحرف سازند،

و حق فقیرانِ قوم را بر بایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند، و یتیمان را تاراج نمایند...». در اینجا حضرت اشعیا از تسلطِ خیلی نزدیکِ آجانب و خرابیِ (اورشلیم) خبر می‌دهد و می‌فرماید: «آیا شهر «کلنو»^{۴۱} مثل شهر «کرکمیش»^{۴۲} نیست؟ و آیا شهر «حماس»^{۴۳} مثل شهر «ارفادنی»^{۴۴} و آیا «سامره»^{۴۵} مانند «دمشق»^{۴۶} نمی‌باشد پس آیا به نُه‌جی که با سامره و بت‌هایش عمل نمودم به اورشلیم^{۴۷} و بت‌هایش چنین عمل نخواهم نمود؟..... خداوند یهودیها را به مکافاتِ خبط‌هاییکه مرتکب شده به «آشوریها» تسلیم خواهد کرد و آنها «اورشلیم» را می‌گیرند، و چون این قوم آب‌های آرام «شیلوه»^{۴۸} را حقیر شمردند خداوند آب‌های قهار «فرات» را برایشان برمی‌انگیزد، پادشاه آشوری با تمام جلال خود داخل «یهودیّه»^{۴۹} خواهد شد و طغیان کرده آنرا غرق خواهد نمود».

فرموده‌های این پیغمبر در جلو آن بستگی‌های محکم به مصنوعاتِ خیالِ قوم یهود را از خوابِ جهل بیدار نکرد و «اورشلیم» را که باطن شریعت حفظ می‌کرد دشمنان گرفتند، و ختم‌ها، قربانی‌های مزارها هیچ‌یک در جلو دشمن ایستادگی ننمود و کار بدانجا کشید که «آرمیای» نبی یک کتاب بر خرابی وطن خود گریست و آن کتاب را، اگر کسی درست و به دقت بخواند، می‌بیند که معنی حُبِ وطن چیست و چگونه انبیاءِ عظام مانند ثکلی^{۵۰} بر وطن خود می‌گریستند و چگونه دوستی آن را از تکالیف مقدسه می‌شمرده‌اند، این است خلاصه‌ای از مراثی^{۵۱} نبی مزبور عَلَيْهِ السَّلَام بر خرابه‌های وطن خود و این است ثمرهٔ تَشَبُّثِ به شِرْكَ و اِمْتِناع از توحید:

«چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفرد نشسته است؟! چگونه آنکه در میان اُمتهای بزرگ بود مثل بیوه زن شده است؟! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگزار گردیده است؟! شبانگاه زار زار گریه می کند و اشکهایش بر رخسارش می پاشد از جمیع مُحِبَّانِش برای وی تسلی دهنده ای نیست، همه دوستانش بدو خیانت ورزیده دشمن او شده اند.... تمامی زیباییِ دختر «صُهیون»^{۵۲} از او زائل شده.... «اورشلیم» در روزهای مَذَلَّت و شَقَاوَتِ خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بیاد می آورد، زیرا که قوم آن به دست دشمن افتاده و برای وی مدد کننده ای نیست، دشمنانش آن را دیده برخرا بیهایش خندیدند ای «یَهوَه»! (خدا)! مَذَلَّتِ مرا ببین زیرا که دشمن تکبر می نماید، دشمن دست خویش را به همه نفائس او دراز کرده است. ای «یَهوَه»! ببین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام، ای جمیع راهگذاران آیا این در نظر شما هیچ نیست؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا هیچ غمی مثل غم من بوده است، آتش از اَعْلٰی عِلِّیْنِ^{۵۳} به استخوانهای من فرستاده و آنها را زبون ساخته است، دام برای پاهایم گسترانیده مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است. یُوغِ^{۵۴} عِصْیَانِ من به دست وی محکم بسته شده، خداوند قُوَّتِ مرا زائل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است، خداوند جمیع شجاعان مرا تلف ساخته است، جماعتی بر من خوانده است تا جوانان مرا مُنکِبِر سازند و خداوند آن دوشیزه «اورشلیم» یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است، به سبب این چیزها گریه می کنم، از چشم من آب

می‌ریزد زیرا تسلی‌دهنده و تازه‌کننده جانم از من دور است، پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن غالب آمده‌است، «صَمِیُون» دستهای خود را دراز می‌کند اما برایش تسلی‌دهنده‌ای نیست». «یَهُوه» (خدا) دربارهٔ یعقوب امر فرموده است که مُجاورانِش دشمن او بشوند پس «اورشلیم» در میان آنها مکروه گردیده است، «یَهُوه» عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام. ای جمیع اُمّت‌ها بشنوید و غم مرا مشاهده‌نمائید. دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند، مُحبّانِ خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب داده، کاهنان^{۵۵} و مَشاخِخِ من که خوراک می‌جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان داده‌اند. ای «یَهُوه»! نظر کن زیرا که در تنگی هستم، آحشایم^{۵۶} می‌جوشد، دلم در اندرونِ من منقلب شده است چونکه به شدّتِ عِصیان ورزیده‌ام». این بود قسمتی از مَراثی^{۵۷} «آرمیا» یِ نبی بر خرابی «اورشلیم» و این بود نتیجهٔ بریدن از سبب و انکارِ کلامِ مُعجزِ نِظامِ «أَبی اللَّهِ أَنْ یَجْرِی الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»^{۵۸} و این بود پاداش آن مِلّت که از توحید صرف‌نظر کرده و در شَرک و خرابیهای طاریه^{۵۹} بر آن مَشی کنند^{۶۰}.

و ما باز مَزیداً لِلتَّأکید می‌گوییم که از تمام انواع شَفاعتِ آنچه را که با قرآن منافات دارد به صریح قرآن شَرک است و مَبْنای خرابی امور دنیا و آخرت ما می‌باشد و آنچه که از شرع رسیده است و با شریعت منافات ندارد ناچار قبولش بر هر مسلمانی از فرائض می‌باشد.

« سرمقاله شماره ۱۶ صور اسرافیل - پنجشنبه ۷ شوال ۱۳۲۵ هجری قمری.

- ۱- بَعَث، فرستادن و برانگیختن؛ رُسُل جمع رَسول، پیامبران؛ بَعَث رُسُل، فرستادن پیغمبران.
- ۲- اِنزالِ کُتُب، فرو فرستاده شدن کتابهای آسمانی چون قرآن و انجیل و تورا و زبور و غیره.
- ۳- غَنی بِالذَّات، بی نیاز ذاتی. که ذاتاً نیازمند نیست. خدای تبارک و تعالی.
- ۴- اِستحسانات، جمع اِستحسان، ترك کردن قیاس و اختیار کردن دلیلی که اخذ آن برای مردم آسان باشد.
- ۵- زاجِر، منع کننده و بازدارنده؛ زاجِر قلبی، نداکننده درونی و غیبی.
- ۶- یعنی، برگزیده شدم تا کامل سازم خوی و خُلقهای پسندیده را.
- ۷- یعنی، کیست آنکه شفاعت کند نزد او مگر به دستوری وی. (قسمتی از آیه ۲۶۱ سوره ۲ بقره).
- ۸- یعنی، پس نفع نبخشید آنها را درخواست شفاعت کنندگان. (آیه ۴۸ سوره ۷۴ مدثر).
- ۹- یعنی، نیست مر ایشان را از جز او ناصری و یاری دهی و نه شفاعت کننده ای (قسمتی از آیه ۵۱ سوره ۶ انعام).
- ۱۰- یعنی، و پند ده به آن مبدا که گراینده شود نفسی به آنچه کسب کرد نیست مر او را جز خدا دوستی و نه شفاعت کننده ای. (قسمتی از آیه ۷۰ سوره ۶ انعام).
- ۱۱- یعنی، نیست هیچ شفیع مگر پس از دستوری او آنست خدای پروردگار شما پس بپرسید او را. (قسمتی از آیه ۳ سوره ۱۰ یونس).
- ۱۲- یعنی، نیست مر شما را از غیر او هیچ یآوری و نه شفاعت کننده ای (قسمتی از آیه ۴ سوره ۳۲ سجده).
- ۱۳- یعنی، نیست مر ستمکاران را هیچ خویشی و نه درخواست کننده که طاعت کرده شود (آیه ۱۸ از سوره ۴۰ مؤمن).
- ۱۴- یعنی، بگو مر خدا راست شفاعت همگی مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس به سوی او برگردانیده می شوید (آیه ۴۴ سوره ۳۹ زمر).

- ۱۵- یعنی، و بهره‌ی‌زید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفسی چیزی و قبول نشود از او شفاعتی و گرفته نشود از او عوضی و نه ایشان یاری کرده شوند (آیه ۴۸ سوره ۲ بقره).
- ۱۶- یعنی، ای آن کسانی که گرویده‌اید انفاق کنید از آنچه روزی دادیمتان پیش از آنکه بیاید روزی که نباشد در آن بیعی و نه دوستی و نه درخواستی و کافران، ایشانند ستمکاران (آیه ۲۶۰ سوره ۲ بقره).
- ۱۷- مؤانف، سازگار. موافق.
- ۱۸- یعنی، بگو پس بیاورید سوره‌ای مانند آن و بخوانید هر که را توانید از غیر خدای (قسمتی از آیه ۲۸ سوره ۱۰ یونس).
- ۱۹- یعنی، نیاورند مانندش را اگرچه باشند بعضیشان مر بعضی را همیشه (قسمتی از آیه ۸۸ سوره ۱۷ اسری).
- ۲۰- شرك، قایل شدن شريك و انباز برای خداوند. اعتقاد به تعدد خدایان.
- ۲۱- اُمم، جمع اُمت، گروه‌ها.
- ۲۲- یعنی، و می‌پرستند از غیر خدای آنچه زیان نمی‌رساند ایشان را و سود نمی‌دهدشان. می‌گویند اینان شفیعان ما هستند نزد خدای، بگو آیا خبر می‌دهید خدای را به آنچه نمی‌داند در آسمانها و نه در زمین؟ مُنَزّه است او و برتر است از آنچه شريك می‌دانند (آیه ۱۸ سوره ۱۰ یونس).
- ۲۳- یعنی، و نباشد مر ایشان را از شریکانشان شفیعان و باشند به شفیعیان‌شان انکار ورزندگان (آیه ۱۳ سوره ۳۰ روم).
- ۲۴- یعنی، آیا گرفتند از غیر خدا شفیعان، بگو آیا و اگرچه باشند که مالك نمی‌باشند چیزی را و نه دریابند. (آیه ۴۲ سوره ۳۹ زمر).
- ۲۵- یعنی، مگر آنانکه توبه کردند و به صلاح و نیکویی باز آمدند و بیان کردند. (قسمتی از آیه ۱۶۱ سوره ۲ بقره).
- ۲۶- یعنی، مگر آنانکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند (قسمتی از آیه ۸۸ سوره ۳ آل عمران).
- ۲۷- یعنی، اکنون به تحقیق نافرمانی کردی پیش (قسمتی از آیه ۹۱ سوره ۱۰ یونس).
- ۲۸- آحوط و آقوی، به احتیاط و پرهیز نزدیکتر و نیرومندتر.
- ۲۹- صحت و سُقم، درستی و نادرستی.

- ۳۰- فارِق، جدا کننده. مُمَيِّز.
- ۳۱- اَرَمِیا، پسر حَلَقِیا، از پیامبران بزرگ عهد عتیق؛ اَشعِیا، پسر اَموص از پیامبران یهود.
- ۳۲- اَغلاق، پیچیده‌گویی. دشوارگویی.
- ۳۳- کَلَدانِیها، مردم کَلده؛ اَشوریها، مردم اَشور (کَلده نام قدیم سرزمین بابل، شامل بخش جنوبی بین‌النهرین یعنی عراق کنونی؛ اَشور نام سرزمین قدیم بخش اُسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور آن در شرق عراق و نام آن از نام رب‌النوع اَشور که مورد پرستش مردم آن ناحیه بود گرفته شده است).
- ۳۴- تَطْیِرُ، فال بد زدن و به فال بد گرفتن. مُرغوا ؛ تَفْأُول، فال زدن. فال گرفتن. مُروا.
- ۳۵- شُعَیْب، پیغمبری از نسل ابراهیم خلیل، اندکی پیش از موسی می‌زیسته و سرزمین قوم او (بنی‌مدین) در تَبوک میان مدینه و شام بوده است.
- ۳۶- بَخُور، هر ماده خوشبوی که در آتش ریزند و بوی خوش دهد.
- ۳۷- غَره، اول هر ماه قمری.
- ۳۸- سَبْت، شنبه. نام روز اول هفته.
- ۳۹- اَچْته جمع جنین، بچه که در شکم مادر باشد (در تداول فارسی‌زبانان به غلط در معنای جمع جن به کار می‌رود).
- ۴۰- دَاوَری، شکایت به قاضی بردن. تَطْلُم. دادخواهی.
- ۴۱- کَلنو یا کَلنه (قلعه)، شهری در کَلده بنا کرده نمرود.
- ۴۲- کَرکَمِش، (قلعه کموش)، شهری قدیم در شمال سوریه بر نهر فُرات.
- ۴۳- حَماء، از شهرهای سوریه.
- ۴۴- اُرفا (حصاردار)، شهری در سوریه.
- ۴۵- سائِره، از شهرهای عراق عرب.
- ۴۶- دِمَشق، پایتخت سوریه، شام.
- ۴۷- اورشلیم (شهر یا میراث مقدس) بیت‌المقدس. قدس. شهری در فلسطین.
- ۴۸- شیلوه (محل استراحت)، شهری در شمال بیت‌ایل و جنوب لبونه در میان راه دو خانه و نابلس به فلسطین.
- ۴۹- یهودیه، نام قسمتی از فلسطین که مراجعت‌کنندگان از اسیری آنجا سکونت گزیدند و در عهد جدید گاه بر تمام فلسطین و گاه بر

- اراضی شرقی اردن اطلاق شده است.
- ۵۰- تَکَلُّ، مصیبت زده به مرگ فرزندان. داغ فرزندان دیده.
- ۵۱- مَرَاتِی، جمع مَرَثِیَه، نوحه سرایی. گریستن در عزای مرده و بر شمردن اوصاف او.
- ۵۲- صَهِیُون (کوه پر آفتاب یا خشک)، گاه مراد تمام اورشلیم است و گاه مراد کوه جنوبی غربی شهر مذکور است.
- ۵۳- اَعْلٰی عِلِّیْن، بالاترین و برترین درجات بهشت.
- ۵۴- یُوغ، چوبی پهن که بر گردن دو گاو شخم زننده زمین نهند و متصل به چوب خویشتن باشد.
- ۵۵- کَاهِن، فالگیر و غیبگو. روحانی مصر و باب و یهود به عهد باستان.
- ۵۶- آحشاء، جمع حَشْو، آنچه درون سینه و شکم باشد از دل و جگر و معده و روده و غیره. اندرونه.
- ۵۷- یعنی، امتناع و ابا دارد خدای که کار را به جریان اندازد مگر با اسباب و وسایل.
- ۵۸- طاریه، عارض شونده. در آینده. وارد شونده.
- ۵۹- مَشٰی کردن، رفتار کردن.

در جه در اطلی است
کنم در دفاع زن بیه
عبد مولی هم به
دفاع کنند و نهضت ضد
است. دفاع است.



امروز هیجان افکار عامه را برای اصلاح خرابیهای مملکت به هیچوجه نمی توان انکار کرد. در این ساعت حواس شاه و گدا، و ضیع و شریف، عارف و عامی همه با يك قلق^۱ و اضطراب محسوس معطوف به اصلاح است.

همه اشاعه معارف را طالبند. همه قشون منظم می خواهند، همه در یافتن راه توسعه صنعت و ازدیاد کارخانجات می کوشند، همه به تسهیل امر حمل و نقل میل دارند، همه در مزید منافع فلاحتی^۲ سعی می نمایند، و بالاخره همه هوش و عقل يك مملکت بر سر همین يك کلمه "اصلاح" جمع شده و همه برای پیشرفت این نیت عالی جهد می کنند.

یکی می گوید فرستادن هفت هشت هزار نفر شاگرد به خارجه برای تحصیل کلیه علوم و صنایع لازمه وقت، اصل اول ترقی ملت و آبادی مملکت است.

دیگری فکر می کند ساختن راه آهن و نزدیک کردن هند را به اروپا، ایران را فوراً مرکز تجارتیهای عمده و صاحب سالی ملیونها مدخل می نماید.

ثالثی گمان می نماید خواستنِ معلمینِ دانا برای اصلاحِ دوائرِ دولتی و نظامِ ما در اولین پایه ضرورت است. عقیده چهارمی این است که بستنِ سدّ آهواز به هر عجله‌ای که ممکن شود و آوردنِ شاه‌رود^۲ به قزوین به هر سرعتی که دست بدهد موجبِ زیادی ثروت و بالاخره مایه هر آبادی است.

تمام این نقشه‌ها صحیح و در صورتِ اجرا و انجام به شهادت همه عُقلايِ دنیا آخرالدَّوایِ بیماریِ مُلک و اولین ضامنِ حیاتِ مَلک است، ولی باز به گواهی همان عُقلا تمام این نقشه‌های بدیع چه امروز و چه هزار سال دیگر با عدم سرمایه در ایران وجودش ذهنی است و صورتِ وقوعِ خارجی ندارد.

عدم سرمایه مانع پیشرفت هرگونه مقاصدِ اصلاحیه است. در مقابل این سدّ و مانع بزرگ عقلِ يك مملکت به صدای بلند لزوم بانك ملی را به هر زودی که ممکن است فریاد کرد، علمایِ عظام، وکلایِ شوری، امرایِ درباری، انجمن‌هایِ محلی و هر ایرانی باشعور همه در سر این يك نقطه متفق شدند و دیپلوماتهای^۳ دنیا در روزنامه‌های بانفوذِ خارجه نیز بر حسنِ این رأی ابتدائی عامّه اولادِ ایران تمجید گفتند.

جای هزار افسوس است که همان مانع بی‌پولی جلو این آخرین وسیله دوام و بقای ایران را بزودی سدّ نموده، و همه عاشقانِ اصلاحِ ایران را دچار نوعی از یأس ناگفتنی نمود.

أمرأ، و رجال ما که برای تحصیل هر يك شاهی تمول خودشان هزار بار آبرو و غیرت و انصاف و هر حس لازمه

انسانیت را در عوض داده بودند شرفِ إعانت و کمک بر یک چنین اساسِ مقدّس را بر خود هموار نکردند.

دلّالهای قلب‌کاریهای اروپا، یعنی تاجر باشیهای ایران نیز برای اینکه راه دغلی و تقلّب را در همین آخرین وسیلهٔ حیاتِ مملکت باز به وسعت راه خرابی پول ایران و اشاعهٔ زری بدل^۵ و دزدی در جزائر خلیج فارس قرار دهند با آن پیک و پروانه‌های زنانه و هل و گل‌های فواحش^۶ ایران از هر نوع اقدامی که مایهٔ اعتبار و ضامنِ صحتِ اعمال بانك ملی باشد جلوگیری نموده و آن حرارتِ احساساتِ ملی را که در اولین انتشار این نیت عالی پیدا شده بود به سردی یخ بدل کردند.

اما همهٔ این بی‌تعصیبیهای گذشته و هرچه هم که بعد از این بر آن مزید شود لزوم بانك ملی و منوط بودنِ حیاتِ ایران را به آن رد نمی‌کند، بقایِ مملکت، دوام سلطنت، و توفیقِ وضع و اجرای هر قانون و نظم تازه بسته به وجود این کارخانهٔ زندگی و منبعِ قواست. اما بانك ملی را از کجا و به چه نحو می‌توان تشکیل کرد؟

نه حضرت والا نایب‌السلطنه، نه ظلُّ السلطان، نه عین‌الدوله، نه فرمانفرما، نه آسیر بهادر، نه ورثهٔ اتابیک و نه هیچ نوکرِ امین و چاکرِ دولت‌خواه برای قبول اینکه اقلاً خرج یک ماههٔ خانهٔ خودش را در یک بانك خارجه یا در یک صرافخانهٔ داخله یا در یک صندوقِ آخرین اطاق پارک خودش دارد حاضر نیستند.

تجّار معتبرِ باغیرت و ظنپرستِ ما هم تا زری بدل و شیشه خورده‌های مزبّله‌های روس و اطریش و آلمان هست از شرفِ دلّالی دست برنداشته و پول‌های حلالِ خودشان را

که از راه تجارت تحصیل کرده‌اند به مصرف دیگر نخواهند رسانید.

در همین جاست که يك نفر فدائی ساده لوح وطن! که دین، عرض، ناموس مملکت و مقبره اجداد خودش را در خطر می‌بیند و برای سدّ جلو هر مخاطره نزدیک به هر گیاه ضعیف متوسل می‌شود به فروش جواهر آخرین اعتبار و سرمایه سلطنت سه هزار ساله رأی می‌دهد، و يك وزیر باتدبیر نیز که اندازه مداخل و دزدیهای سفراء و وزرای سابق را از استقراض^۱ روسیه به خاطر می‌آورد دلش طپیده و با يك شهوت نگفتنی لزوم استقراض جدید را يك دقیقه زودتر اگر چه به گرو گذاشتن و فروختن آخرین حق استقلال ایران باشد از اَلزم و اَنفع وسائل اصلاحات لازمه وقت می‌شمارد.

فروش يك مشّت جواهر یعنی از دست دادن آخرین ذخیره اردوی پراکنده ایران بعد از آن است که حوادث روزگار به ما قول صریح بدهد که نه فردا و نه تا ده سال دیگر ایران روزی از امروز بدتر و احتیاجی از احتیاج این ساعت بالاتر نخواهد داشت، و ضرر استقراض^۲ از خارجه نیز پیش از تحصیل اعتبار و قبل از به کار انداختن فنون مالیه مملکت همان است که اولین دیپلمات زبردست مملکت ما پرنس ملک‌خان^۳ از هزاران فرسخ راه چهارماه پیش با يك اضطراب تصور نکردنی فریاد می‌کند که «در این مقام هولناک می‌شنوم که اولیای طهران در صدد يك قرض تازه‌ای هستند، امان از تجدید چنان خبط مَهْلَك، جای عزای ملی خواهد بود هرگاه این دفعه هم بزرگان ما بلای قروض حالیه ایران را مُشتبه کنند»^۴ بدان معجزات

نسیه‌کاری که مشاهیر حکمای فرنگستان اسباب شوکت آبادیهای دنیا و شرط حیات دول ساخته‌اند».

پس با این ترتیب بانك ملی را به چه نحو و با چه سرمایه‌ای می‌توانیم ترتیب داد؟ و چگونه ایرانِ مُحْتَضَر به‌وصولِ این آخرین دواى ضامن حیات خودش مطمئن خواهد شد؟

در این‌جا ما تا هفته دیگر برای غور و تأمل به‌مشتَرکینِ خودمان، در یافتنِ طریقِ وصول به مطلوب، وقت داده و محض ضیقِ مجالِ نقشه خودمان را به نمره آتیه می‌گذاریم.

• سرمقاله شماره ۱۷ صور اسرافیل پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۵ هجری قمری.

- ۱- قلق، بی‌آرامی، بی‌قراری، آشستگی و اضطراب.
- ۲- فلاحتی، منسوب به فلاح، کشاورزی.
- ۳- شاه‌رود، رودی متشکل از شعبه الموت که از کوههای الموت و کندوان سرچشمه گیرد و به شعبه طالقان پیوندد. این رود چون در منجیل به قزل اوزن رسد رودخانه سپیدرود را تشکیل دهند.
- ۴- دیپلمات (Diplomate) لغت فرانسه است به معنی سیاستمدار. مرد سیاست. عالم به علم معاملات دولتها با یکدیگر.
- ۵- زری بَدَل، پارچه زربفت نامرغوب و تقلبی.
- ۶- هِل و گُل، هدیه و پیشکش. سوغاتی. رهاورد.
- ۷- فَوَاجِش، جمع فاجِش، روسپیان. زنان تن‌فروش.
- ۸- اِستقراض، وامخواهی. قرض‌گیری.
- ۹- پرنس ملکم‌خان، ناظم‌الدوله پسر میرزا یعقوب‌خان (۱۲۴۹ تا ۱۳۲۶ ه.ق.) از ارامنه جلفا و مترجم وزارت خارجه و صاحب مناصب و مقاماتی در آن وزارتخانه تا مقام وزارت مختار ایران در لندن بود. وی دایرکننده فراموشخانه در ایران و مدیر روزنامه قانون به‌زبان فارسی است که در لندن منتشر می‌شده است.
- ۱۰- مُشْتَبِه کردن، به غلط و اشتباه انداختن.



بقیه از نمره قبل*

از هر دانشمند عالم به اقتصاد ملل وقتی منابع ثروتی ایران را سؤال نمایند ناچار پیش از هر چیز توسعه فلاح را خواهد شمرد، و بلاشک به همان ترتیب طبیعی که در پیش اهلش مسلم است اول منبع ثروتی هر مملکت: زمین و کار، و امر فلاح، اولین نتیجه این دو منبع عمده ثروت است.

همان وزرا و رجال ایران که امروز از غصه خرابی مملکت تاب و قرار ندارند؛ همان اعضاء محترم انجمن خدمت و فتوت که برای حفظ وطن مقدس در اولین دخول هر مجمع ده نفری هزار دفعه قرآن مجید و شرف و انسانیت خود را گرو می دهند؛ و همان حاجیه ها و تاجر باشیه های اسلامپرست حلال خور ما، که در ضمن هزار ناله جانسوز ناشی از فقر و دست تنگی و کساد بازار به دو هزار زبان چاپلوسی لزوم بانک ملی را تصدیق می کنند، ابدانمی توانند انکار کرد که در قرن چهاردهم هجری اسلامی محیی رسوم

«فِتْوَدَالِیْتِه»^۳ قرونِ وُسطای مسیحیان شده و هریک اِقلا خرابی ده الی پانصد پارچه قریه و قصبه و طوقِ بندگی و رَقِیَّتِ پانصد الی صد هزار نفر آدمهایِ دورهٔ آزادیِ ایران را به کفِ کفایت و مَهارت و آقائی خود گرفته اند.

آن نوع پرستانِ رَقِیقُ الْقَلْب که یک صد دینار گرانی نان و یک بی احترامی جزئی را نسبت به یکی از افرادِ هیئت در شهر از آثار و بقایایِ دورهٔ استبداد می شمارند و باعث و مرتکب را به توسطِ محکمه، روزنامه، و انجمنها رسوای دنیا می کنند معلوم نیست که اگر اِقلا دوماه یک سیرِ اِجمالی در قراء و قَصَباتِ ایران بکنند آنوقت چه خواهند کرد؟

یک رعیت بدبخت که موافقِ قانون اسلام با آقای خودش کُفُو^۴ و برادر است و اخلاقاً نیز ولینعمتِ ارباب خود و رازقِ^۵ کوچکِ مملکت است، حَقِّ طَلْق^۶ و مِلْکِ خالصِ او بلکه در ردیفِ گاو و گوسفند و الاغ ارباب می باشد، حبس، تبعید، زدن، حَجَر^۷، و در بعضی مواقع کشتنِ رعیت از حقوقِ مُسَلَّمه و طبیعیِ اربابِ ایرانی به شمار می آید. رعیتی که بعد از نه ماه تحملِ سرما و گرما و رنج و تعبِ شبانه روزی برای تحصیلِ نانِ خالی سه ماههٔ زمستان عیال و اولاد خود باید دو ماه اشکِ خونین بریزد و هزار دفعه به بچهٔ شیرِ ارباب، ادنی^۸ نوکرِ مُباشِر^۹، و پست ترین خادمهٔ مُستأجرِ متوسل شده پنجاه من گندم یا جو مغشوش بگیرد و پس از آن که آخرین گلیم زیر پای اطفالِ صغیر و معصوم خود را به وثیقه سپرد نوشتهٔ یک صد و پنجاه من غلهٔ خالص بار کردهٔ سر خرمن، داده حاصلِ یک سال دیگر زحمت و رنج خود و اولاد خود را در تحتِ جِمایتِ انصاف و وُجدانِ اربابِ مسلمان پیش فروش کند. نه این جریده

هفتگی، نه هیچ روزنامه یومیه و نه پانصد جلد کتاب رُمانِ یاک صد مُنشی زبردست شرحِ مظلومیت رعایای ایرانی را چنانکه هست نمی تواند داد.

در مقابل این همه ظلم و اجحاف^{۱۰} شخص ارباب از تمام حقوق و تکالیف اربابهای دنیا فقط انتفاع از ملک را، بدون هیچ فکری برای آبادی زمین، نقطه نظر هست خود قرار داده، و یک ذره زحمت در حاصلخیزی اراضی و ازدیاد آب، و تسهیل اعمال زراعتی به خود راه نمی دهد.

ارباب بواسطه جهل و نادانی رعیت و سُبُعیت^{۱۱} بی لگام خود لوازم معیشتش از همین یک پارچه، ده پارچه، صد پارچه ملک - به تفاوت اشخاص - بخوبی می گذرد و بذل هیچ فکر تازه برای او به قدر خردلی لزوم ندارد.

در این صورت آیا حال مملکت چیست، و آیا این اولین منبع ثروت یعنی فلاحت به چه حالت فلج و بی تأثیری دچار می باشد؟!

علمای علم اقتصاد، و دانشمندان «پسیکولوژی»^{۱۲} و تجارب هر روزه خود ما به ما ثابت می کنند که شهامت، انرژی، و پشت کار که جزو اعظم معجونهای تولید ثروت دنیاست وقتی در انسان قوی می شود که کارگر پیش از همه کار مطمئن باشد که منافع کارش کلاً یا اقلاً قسمت عمده آن به خودش راجع می شود.

کمتر حکیم بزرگ و اولین ارباب صنعت دنیا صرف نظر از منافع مالی یا شهرتی بلکه فقط به قصد انتفاع دیگران به تألیف کتابی یا اشاعه صنعتی اقدام کرده است. همینکه دانشمندان ناقص یا کامل ما تا پارسال دست روی دست گذارده و از هر نوع انتشار معلومات خود دلسرد

بودند و امروزه همه کس به اندازه‌ای که در قوه خود سراغ دارد از اشاعه دانسته‌های خود کوتاهی نمی‌کند، بهترین دلیل است که علما و دانشمندان قوم هم که در اولین صف اخلاق جا دارند تا فایده‌ای بر زحمت خود، ولو نیکنامی و اشتهار و حق‌شناسی دیگران باشد، مُترتب نبینند کمتر اقدام به کاری خواهند کرد.

اولین وسیله تولید و ازدیاد ثروت همان توسعه فواید فلاح است، و توسعه فلاح بدون يك ذره تردید بسته به اطمینان کامل رعیت به انتفاع از منافع دست‌رنج خود می‌باشد. کمتر اربابی است شکایت نکند که رعایای من از بذر و تخمی که بعد خودشان در حاصل آن با من شریکند می‌دزدند، و کمتر عاقلی است که ستر این حرکت حماقت‌نمارا نداند.

رعیت خوب می‌داند که این يك تخمی را که حالا به مصرف شخصی خودش می‌رساند در صورتیکه بکارد بعد از چند ماه ده تخم می‌شود، و هر طفلی احساس می‌کند که ده تا بیشتر از یکی است، اما همان رعیت به تجارب موروثی پدران و آزمایش يك عمر خود فهمیده است که فائده این نما^{۱۳} و ترقی راجع به او نخواهد شد، پس در این عمل قبیح و عاقلانه، يك جلب فائده فوری و يك دفع ضرر مستقبل که عبارت از کار و زحمت باشد، برای خود تصور می‌کند. و اما نتیجه آن چه خواهد شد؟ - وجود فقر و فاقه ناشی از عدم پیشرفت امر فلاح، حصول بی‌اعتمادی در میان اهالی مملکت، و ظهور تنبلی و کسالت در قسمت عمده افراد يك ملت.

برای جلوگیری از این فقر عمومی و فساد اخلاق

مُسرّی بلاشك تنها مالك بودن رعیت در آن قسمت زمین که زحمتش را به عهده گرفته بهترین علاج مجرب و آخرین دواي منحصّر است.

ناچار شنیدن این صدا برای صاحبان آن گوشها که از عهد داریوش اول رعیت را گاو شیرده خود حساب کرده و در ردیف مرغ خانگی و پرواریهای^{۱۳} طویله می شمردند قدری سنگین خواهد بود.

اما ضرورت اصلاح و احتیاجات مملکت و حقوق طبیعی انسان بلاشك به سرعتی هرچه تمامتر رعایای ایران را نیز از قید این ذلت و مملکت را از این فقر و بدبختی رها خواهد نمود.

رفتار دوره های اولیه اسلامی ما با رعایای خودمان بلاشك موافق قانون مُزارعه^{۱۴} بوده است و هر روز که مملکت ما در حقیقت قانونی شد یعنی قوانین محکمه اسلام را به مقام اجرا گذاردیم بلاشك همان روز نقشه معاملات کنونی ما با رعایا عوض خواهد شد.

یعنی آنوقت فقط قلم چهار روزنامه، و نطق بیست نفر روضه خوانهای ده، و سعی ششماهه پنجاه نفر مجاهد برای خلاص کردن رعیت از این بدبختی کنونی و برای کوتاه کردن دست ملاکین از هر نوع اجحاف و تعدی کافی است. (بقیه دارد)

* سرمقاله شماره ۱۸ صور اسرافیل پنجشنبه ۲۱ شوال ۱۳۲۵

هجری قمری.

۱- فلاح، کشاورزی.

۲- مُحیی، زنده کننده.

۳- رِفْؤدالیتَه (Féodalité) لغت فرانسه است به معنی نوعی حکومت که در

آن مالکان و اشراف بر رعایا تسلط مطلق دارند. خان‌خانی. ملوک-
الطوائفی.

۴- کُفُو، هم‌تا. مانند. نظیر. لنگه.

۵- رازِق، روزی‌ده. قوت رسان.

۶- طَلَق، خالص. روا. حلال.

۷- حَجَر، منع کردن قاضی یا دادگاه کسی را از تصرف در اموالش
به سبب نقص عقل و غیره.

۸- اَدْنی، پست‌تر. فروتر.

۹- مُبَاشِر، پیشکار. عاقل. ناظر.

۱۰- سَبِیَّت، درندگی.

۱۲- پسیکولوژی (Psychologie) لغت فرانسه است به معنی روانشناسی.
معرفت النفس.

۱۳- نِما. رشد. بالیدگی. نمو.

۱۴- پرواری، فربه. گوسفند که به سبب نگهداری شدن در محلی و خوب
تغذیه گردیدن فربه شود.

۱۵- مُزَارَعَة، عقدی که به موجب آن کسی زمینی را برای زراعت در
اختیار دیگری نهد و محصول آن را تقسیم کنند.

ایا می‌دان تصور کرد که لشکر حکومتها دیگران
این بهم است که ظلم و تعدی را سلاطین جورا شروع
کنند؟

* * *

بقیه از نمره قبل*

همان روز که ما توانستیم به رعایای چشم بسته خودمان
 حالی کنیم که مُزارعه^۱ موافق قانون دین قیّم^۲ اسلام در
 تحت عنوان معاملات است، همان روز که برای ما ممکن شد
 به مسلمانهای ایران بفهمانیم در طریقه سَهْلَه سَمِحه^۳
 اسلامی همیشه اختیار متعالمین^۴ شرط صحت معامله، و
 اجبار یکی از دو طرف دلیل سقم^۵ و بطلان عمل می باشد،
 و همان روز که لطیفه حکم محکم «الزَّرعُ لِلزَّارِعِ وَلَوْ كَانَ
 غَاصِباً»^۶ را حواس دقیقه فرزندان اسلام درک کرد، همان
 روز هم بلافاصله باید يك شورش عمومی حقه رعایای
 ایران را از شمال به جنوب و از مشرق تا مغرب منتظر بود.
 و قدرت اتفاق جمعیت و معنی «يُدَاللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۷،
 «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»^۸، و «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ»^۹ را مشاهده کرده و
 مُفَادِ «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ
 إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ»^{۱۰} را با يك شکوه و طنطنه تصور نشدنی
 ملاحظه نمود.

آن قسمت عمده احکام اسلام که اقتضای زمان و مکان در جریان ابدی آن دخالت ندارد، همان احکام است که با وجود انسان ایجاد شده و همان قواعدیست که مصداق «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ... وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيَّ إِلَّا هَيْمٌ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^{۱۱} می باشد، و همان قواعدیست که در کتاب هر نبی مُرْسَل و هر حکیم مُقَنَّن حرف به حرف تکرار می شود، و بلاشک آن روز مبارک مسعود که احکام ازلی خدا و قوانین تغییرناپذیر عالم خلقت جای هرج و مرج کنونی ایران را گرفت تمام اربابهای دوره توحید دنیا، یعنی خداهای بزرگ و کوچکِ رعایای ایران با يك خجلت و خِفَتِ تصوّر نشدنی مجبورند که خود را «پارازیت»^{۱۲} هیئت، مفت خور جمعیت، و طفیلی و جیره خوار کارگران خود بدانند، و معنی «أَرْبَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^{۱۳} به بلندی و روشنی آفتاب ساطع و طالع شود.

حقوق طبیعی بشر و قانون معاملات دینِ قویم و قَیْمِ اسلام هیچوقت نمی تواند دید که اعضاء عامله جمعیت بشری، اکفاء^{۱۴} حقیقی و برادران اسلامی اولیاء دینِ مُبیین و فرزندانِ فراشِ واحد^{۱۵} آب و خاک یعنی رعایای فلك زده ایران در دوره آزادی باز از تمام حقوق انسانیت محروم و کارگر گرسنه ارباب و همترازوی حیوانات عجماء^{۱۶} دنیا باشند.

هر قدر خودپسندی، حرص، و خونخواری اربابها این روز میمون را دور تصور کند عقلای دنیا که از فقر، بدبختی، و فلاکتِ مالا یطاقِ رعایایِ امروزی ایران مستحضرند

می‌دانند که این خیال به سرعت برق و باد بعد از چند ماه در تمام کوره دههای ایران منتشر شده و این إجحاف و تعدی تصورنشدنی در تحت هر حکومت که باشد از ایران برطرف خواهد شد.

عقایدِ رئیسِ آدمِ پرستهای^{۱۷} دنیا، «ژان ژرس»^{۱۸} را هرکس در باب آتیۀ ایران دیده باشد و انقلاباتِ قراء و قصباتِ رشت را در این اواخر به آن ضمیمه نماید می‌داند که پایۀ این حرفها بر هوا نیست و بزودی همه این خیالات آدم آزادکن در ایران از اولین مُسَلِّماتِ قانونی خواهد شد. برای سدّ راه همه این انقلاباتِ شدنی، برای جلوگیری از همه این هرج و مرجهای مقدمۀ اصلاح، برای آبادی مملکت از طریقِ فلاح، و برای مسلط شدنِ رعیت به کار و زحمت، علاجِ منحصر همین است که رعایای ایران در همان قسمتی که زراعتش را به عهده گرفته‌اند مالک و صاحب اختیار باشند.

ولی آیا برای پیشرفت این مقصود کدام ارباب باذل^{۱۹} عادل حاضر خواهد شد؟ و آیا با کدام سرمایه و دارائی رعیت می‌تواند املاک را از دست مالکین و جان و عرض و ناموسِ خود را از چنگِ آنان مستخلص سازد؟

بلاشك نه هیچ ارباب، موافق هیچ قانونی مجبور به واگذاشتنِ مَجّانیِ املاک به رعیت می‌باشد، و نه هیچ وقت رعیتِ امروزی ایران بیش از نان خالی ششماه خانۀ خودش را تحصیل می‌تواند کرد.

برای پیشرفت این مقصد خیر و نیت اصلاح فقط يك طریقِ مُستوی^{۲۰} و صراطِ مستقیم هست که پیروی آن بلاشك ضامنِ آزادی رعیت و مالکیت او — با عدم محرومی

ارباب از حق مالکیت خویش - و به علاوه مایه تولید بانک ملی یعنی آخرین مایه استقلال دولت و ملت می باشد. این طریقه مُستَحَدَثَه و حرف تازه مملکت ما همان طریقه ایست که غالب ممالک دنیا در مقام کمال ضرورت و احتیاج ملت و فقر و فاقه عمومی ملک به کار برده، و از اثر مُعْجَزِ نَمای آن به سرعتی [هرچه] تمامتر گریبان خود را از دست بی برگی خلاص و وطنشان را منبع ثروتهای عمده کرده اند. و بلاشک ما هم هر ساعت واقعاً در صدد اصلاح خرابیهای ملک و مرمت بدبختیهای ملت بر آئیم بدون یک لحظه تردید باید از همین جاده عبور کنیم.

چنانکه سابقاً گفته شد وجود بانک ملی امروز در اولین درجه لزوم و توسعه فواید فلاحت آخرین ضامن حیات ایران و مالکیت رعیت بدون هیچ شبهه اصل اصیل پیشرفت عمل فلاحی می باشد، در اینصورت اگر ما در پیروی آن طریقه حقه که حاوی همه این مقاصد حسنه باشد هر قدر زودتر ساعی باشیم به همان اندازه تولید بانک را آسانتر و اسباب اصلاح امور فلاحی را سریعتر و آسایش رعیت را کاملتر و ایران را به سرعتی هرچه تمامتر غنی و انبار ثروتهای بزرگ کرده ایم.

ما هیچوقت بی پولی امرا و ارکان و تجار محترم خود را تکذیب نکرده و نمی گوئیم که پولهای بزرگان ما سرمایه قسمتی از معاملات بانکهای خارجه است، و میل و رغبت همه سران معظم مملکت را هم با تمام جان و مال در اصلاح امور و مخصوصاً تأسیس بانک ملی تصدیق داریم.

ولی این را هم نمی توان انکار کرد که هر یک از این عاشقان اصلاح و مخصوصاً هواخواهان تشکیل بانک اقلاً

دارای يك ده شش دانگی می باشند.

اگر در حقیقت امروز روزیست که رجال و اعیان و شاهزادگان و وزراء و اعضاء انجمن خدمت و فتوت ما مملکت و عرض و ناموس خودشان و دین قویم اسلام را در خطر نزدیک می بینند، و اگر راست است که همه نوکر امین و خادم باوفای دولت جاوید آیت و جان نثار لوائی اسلام هستند، باید به هر سرعت که ممکن است و با هر شاهکار اقتصادی که به تصور می آید، با همین آخرین سرمایه خودشان که اراضی و املاک است، رعیت را آسوده، مملکت را غنی، فلاح را مفید و بانک ملی را مستحکم و قوی کنند.

لابد خواهند فرمود با این املاک و اراضی که وجه نقد در مقابل ندارد اجرای مقاصد عالی و نیات حسنه ما چگونه صورت خواهد گرفت و چطور می توانیم با کیسه نهی مملکت را غنی، اراضی را آباد، رعیت را صاحب ثروت و بانک ملی را دارای سرمایه یا اعتبار کنیم؟ این حرف صحیح است در صورتیکه علم و تجربه همدردهای سلف^{۲۱} ما یعنی فرانسه ها، انگلیسها، اطریشیها، آلمانها، برای ما راهی به استقامت و پاکیزگی و صفای خیابانهای خودشان نشان نداده باشند.

اگر کسی به تاریخ دنیا نگاه کند می بیند که پیش آمدهای ملل مختلفه دنیا همه به یکدیگر شبیه، همه به هم نزدیک و تقریباً همه از روی يك نسخه اصلی «کُپیه»^{۲۲} می شود، و برای لاحقین^{۲۳} تنها اطلاع بر اقدامات سابقین^{۲۴} و پیروی آن در مواقع مکرره معینه کافی است. (باقی دارد).

* سرمقاله شماره ۱۹ صور اسرافیل پنجشنبه ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هجری قمری.

- ۱- مُزَارَعَه. ← پاورقی ۱۵ سرمقاله ۱۸.
- ۲- قِیَم، راست. معتدل.
- ۳- سَهْلَه سَمِیْحَه، آسان و ساده (صفتی برای دین اسلام).
- ۴- مُتَعَامِلَیْن، دو طرف معامله. دو کس که با یکدیگر خرید یا فروش کنند. دو طرف داد و ستد.
- ۵- سُقَم، نادرستی.
- ۶- یعنی، کشت از آن کشت‌کننده و زارع است هرچند که به زور زمین را گرفته و غصب کرده باشد.
- ۷- یعنی، دست خدا با گردآمدگان و اجتماع‌کنندگان است.
- ۸- یعنی، مؤمنان با یکدیگر برابرند.
- ۹- به هم آمدن جماعت و گروه مردم رحمت و بخشایش خداوند است.
- ۱۰- یعنی، آنچه در دین محمدی حلال دانسته شده تا رستاخیز حلال است و آنچه ناروا و حرام دانسته شده نیز تا قیامت ناروا و حرام خواهد بود.
- ۱۱- یعنی، بگویند گرویدیم به خدای و به آنچه فرو فرستاده شد به ما (قرآن کریم) و آنچه فرو فرستاده شد به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان و آنچه داده شد به موسی و عیسی و آنچه داده شد به پیغمبران دیگر از پروردگارشان. جدائی نمی‌اندازیم میان ایشان احدی از ایشان و ما مر او را فرمانبردارانیم. (آیه ۱۳۶ سوره ۲ بقره).
- ۱۲- پارازیت (Parasite) لغت‌فرانسه است به معنی آنکه به هزینه دیگری زیست کند. طفیلی. سربار.
- ۱۳- یعنی، آیا پروردگاران متعدد بهترند یا خداوند یگانه غالب بر همه چیز. (قسمتی از آیه ۳۹ سوره ۱۲ یوسف).
- ۱۴- اکفاء، جمع کُفُو، همتایان.
- ۱۵- فرزندان فراش واحد، یعنی فرزندانی که پدر و مادرشان یکی باشد. (فراش، رختخواب).
- ۱۶- عجماء، حیوان که فاقد عقل است.
- ۱۷- آدم‌پرست، نوع دوست. دوستدار بشر.



بقیه از نمره نوزده *

تردستیهای دانش اقتصاد و شاهکارهای فنون مالیه و اداری امروز در مقابل اصلاح هیچ ناخوشی مزمین ملک، و شفاء هیچ درد بی درمان مملکت به قدر ذره ای عذر موجه برای تنبلی، تن آسائی، گوشه گیری، و اعتزال ما نگذاشته است. در اِزاء هر مرضِ مُهْلِكِ دِوَی بُرْءِ السَّاعَةِ^۱ مشخص و مقرر است.

تنها چیزیکه برای ما نواده کیان، ما فرزندان آقدم^۲ مللِ عالم، ما عالِمین به "ما کان و ما یَکُون"، لازم است همان است که از روی کمال استحقاق تصدیق کنیم که با اصولِ کهنهٔ معاشیهٔ^۳ پنج هزار سالهٔ ما ایجاد هزار پارلمنت، تسویدهٔ دو هزار قانون اساسی و تعیین صدها وزراءٔ مسئول هیچوقت بقایِ ملیتِ ما را مطمئن، استدامهٔ استقلالِ ما را محکم، و اطالهٔ حیاتِ تاریخیِ ایران را تأمین نخواهد کرد. به هر جلدی و چابکی که ممکن است برای ما لازم است علومِ اقتصادی، فنونِ مالیه و اداریِ فرنگیها را سرمشقِ دوام

و بقاء، نمونه زندگی، و مسطورهٔ حیاتِ سیاسی خود قرار دهیم.

اگر این تصدیق و اعتراف در عقل و کلهٔ ما متمکن شد آنوقت علاج هر مرضِ صَعْبُ الْعِلَاجِ مُلْكٌ برای ما به آسانی و راحتی مسافرت با واگنهای برق و کشتی بخار خواهد شد.

اینکه تا به حال در مقابل هر نوع اصلاح عاجز و در برابر هر قسم نظم و ترتیب متحیر مانده ایم، علت همین است که هنوز به فسادِ هَرَج و مَرَجِ اَعْمَالِ مُنْدَرَسَةِ خود اعتراف و به صحتِ اصولِ حیاتِ عصر حاضر تصدیق نکرده ایم.

يَك رَئِيسُ الْوُزَرَاءِ به اسم «اُرگانیزاسیون»^۷ وزارت مالیّه هزار نوع استخفاف و استهزاء کرده درازنویسمهای عهدِ خواجه نظام الملک را در قرن بیستم مسیحی به قول خودش به همهٔ این چَقْلَکِ بازیهام^۸ ترجیح می دهد، و یک امیر جنگ با دویست نفر غلام کشیکخانه در کمتر از یک ساعت تمام قشونِ پروس را یِراق چین می نماید.

تصدیق به امری بعد از دانائی، و دانائی نیز به تصدیق دنیا توانائیست.

همان ساعت که ما تصدیق کردیم که این اسلحهٔ کهنهٔ ما در این میدان جنگ حیاتی به قدر یک خردل فائده ندارد بلافاصله هم راهی به استقامتِ عُقُولِ مستقیم و طراوتِ بهشتِ عَدْن برای غنای رعیت، آبادی مملکت، و استغناء بانك در پیش پای ما باز خواهد شد.

ما سابقاً از روی کمال اجبار قبول کردیم که به علت هزاران سال خودسری و بی لگامیِ اولیاء دولت، بی اعتنائی

و بی اطلاعی از امور ملکیه، و سالی ملیونها وارد^۹ در مقابل صفر، امروز پنجاه ملیون پول در هیچ مغازهٔ تجار ما، در هیچ صندوقِ رجال ایران و در هیچ همیان^{۱۰} دهاقین باقی نمانده است. اما به حکم حس آنچه از املاک و اراضی ما از معاهدهٔ ترکمانچای جانی به در برده باز چهار برابر خاک فرانسه است.

آن روز که فرانسه ها شروع به اصلاح حال خود کردند به شهادت تاریخ مملکتشان از ما غنی تر نبوده و امروز به گواهی مسافرین هر روزهٔ ما به کمک همان آب و خاک فرانسه یکی از دول معظمهٔ دنیا است.

تشکیل يك بانك زراعی ملی با همین آب و خاک حالیهٔ ایران پس از تصویب مجلس شورای ملی. و امضای اعلیحضرت همایونی، و بعد از تأمین مالکین از حسن اداره و «آرگانی-زاسیون»^۷ صحیح، به مدیریت چند نفر عالم فن «بانکیا»^{۱۱} عجلتاً برای همهٔ معجوناتِ اصلاحیهٔ ما اولین عنصر است. همانطور که سابقاً گفته ایم آن وزیر وطنپرست، آن شاهزادهٔ محب ایران و آن خان دولتخواه که فریادِ و افلاسا^{۱۲} می زند بهیچوجه مالکیت خود را در پنج الی پانصد قریه نمی تواند انکار کند، و واگذاشتن ده يك این املاک به بانك ملی، یعنی فروختن آن به بانك، به بیع نسیه^{۱۳} با تنزیل^{۱۴} عادلانه و دریافت قیمت آن به طور استهلاك^{۱۵} برای استغناء^{۱۶} بانك و راه افتادن تمام چرخهای ماشین مملکت کافی است. - بانك ملی با این املاک چه خواهد کرد؟

بانك ملی هم این املاک را به آسها^{۱۷} كوچك تقسیم کرده و به همان بیع نسیه به قسط سنواتی به رعایای محل خواهد فروخت.

- ضامن وصول قیمت ملك از رعیت و ایصال آن به ارباب چه خواهد بود؟

ضامن این وصول و ایصال همان رأی عالم آرای پارلمان است یعنی نماینده بیست و یک سالگی ایران، امضای اعتبار سلطنت مشروطه، و از همه بهتر اطمینان از حسن اداره است.

- بر این قسم «سرمه بندی» و به قول تجار ما «کلاه گلاه» برای آبادی مملکت چه فائده مترتب خواهد شد؟
فائده این شاهکار مالیّه و تردستی فن سیاست: آبادی اراضی؛ اعتبار ایران؛ خلاصی رعیت از قید بندگی؛ استغناء بانک و بالاخره شروع هر نوع اصلاح در خرابیهای آنجا^{۱۷} مملکت است.

در صورتیکه مجلس شورای ملی تشکیل این بانک زراعی ملی را تصدیق کند و در صورتیکه اعلیحضرت همایونی بعد از توشیح^{۱۸} و صحت^{۱۹} این فرمان زندگی نشان تمهید افکار وزراء؛ رجال؛ شاهزادگان و تجار مملکت را در این کار به عهده رعیت نوازی خود گرفته ادله واضحه اتحاد ملت و دولت را از این نقطه شروع فرمایند به همان علوم مسلم و خدشه ناپذیر^{۲۰} دنیا و همان غنا و ثروت ممالك متمدنه عالم، ضامن می شوند که در کمتر از ده سال شهرهای ایران را با جاده آهن به هم متصل؛ اراضی بایر ایران را حاصلخیز؛ قسمت عمده رعایای ما را غنی؛ سد اهواز را مسدود؛ و بالاخره ایران را نمونه ای از بهشت عدن نمایند.

- خریدن ملك از ارباب و فروختن آن به رعیت و به عبارت اخری این نوع از دلای چگونه بانک را معتبر و

منشأ این گرامتہای مَحِیْرَ الْعُقُول خواهد کرد؟
همان دَوْرانِ ثروت به توسطِ بانك و همان اجازه نقل
و انتقالِ دویست ملیون اراضی، برایِ هر نوع اعتبار بانك
و قدرت اقدام و قوت عمل آن کافی است.

ع.ا.د.

توضیح - سرمقاله شماره ۲۰ صور اسرافیل - پنجشنبه ۱۱ ذی حجه ۱۳۲۵
هجری قمری که دنباله مقاله شماره ۱۸ (در صفحه ۳ و ۴) است، با عنوان
«یا مرگ با شرف یا زندگی با افتخار» از دهخدا نیست. شاید از میرزا
جهانگیرخان یا دیگری باشد.
* سرمقاله شماره ۲۱ - پنجشنبه ۱۸ ذی حجه ۱۳۲۵ هجری قمری.

- ۱- بُرُءُ السَّاعَةِ، به شدن و بهبود یافتن فوری.
- ۲- آقَدَم، قدیمتر. دیرینه تر.
- ۳- یعنی، دانا به آنچه هست و آنچه خواهد بود.
- ۴- اَصُولِ مَعاشِیْنِه، روشهای زیست و زندگی.
- ۵- تَسْوِید، سیاه کردن، اینجا یعنی نوشتن.
- ۶- مسطوره، نمونه.
- ۷- آرگانیزاسیون (Organization) لغت فرانسه است به معنی تشکیل.
تشکیلات دهی. سازمان. سازمان دهی.
* درازنویس، مستوفی و منشی دیوان
- ۸- حَقِیْلِك بازی، کارهای بچگانه.
* یراقچین نمودن، خلع سلاح کردن.
- ۹- وارد (در جمع: واردات)، آنچه از کالای تجاری ساخت یا محصول
کشورهای دیگر که به کشور آورده شود. مقابل صادر (جمع: صادرات)
- ۱۰- همیان، کیسه پول. کیسه دراز مخصوص پول که به کمر می بسته اند.
- ۱۱- بانکیا (بانکیه) (Banquier) لغت فرانسه است به معنی صراف.
صیّرفی. بانکدار. متخصص امور بانکی.
- ۱۲- وافیلاسه، وای از تهیدستی و بی چیزی و ناداری.
- ۱۳- تنزیل، سود و ربحی که به پول وام گیرنده تعلق گیرد و به هنگام
پرداخت پول یعنی پیشاپیش، از اصل وام بردارند.

- ۱۵- استغناء، بی‌نیازی، توانگری.
- ۱۶- اسهام، سهام، جمع سهم، حصه، سندی مبین تملك حصه‌ای معین از سود شرکتی (در شرکتهای سهامی)
- ۱۷- آنحاء، جمع نحو، کرانه و ناحیه.
- ۱۸- توشیح، نوشته‌ای را به مهر و امضا مزین کردن.
- ۱۹- صّحه، امضا، تصدیق.

ما روزه نگذاشته‌ایم که این ملک را به تو
بخشیم. این ملک را به تو بخشیم.
ما روزه نگذاشته‌ایم که این ملک را به تو
بخشیم. این ملک را به تو بخشیم.

بسم الله الرحمن الرحیم . بسم الله الرحمن الرحیم
ما روزه نگذاشته‌ایم که این ملک را به تو
بخشیم. این ملک را به تو بخشیم.
ما روزه نگذاشته‌ایم که این ملک را به تو
بخشیم. این ملک را به تو بخشیم.



بقیه شماره قبل

عالم اقتصادی مشهور انگلیس «آدم اسمیت»^۱ در یک قرن و نیم پیش از این چهار قاعده اصلی برای اصلاح امور مالیّه دولت و آسایش عموم رعیت اظهار کرد، و امروز همان چهار قاعده از «توکیو»^۲ گرفته تا «سانفرانسیسکو»^۳ و از دماغه «چلیوسکین»^۴ تا «کاپ هرن»^۵ در میان هر قوم متمدن و هر ملت وحشی معمول و مجری است.

و از این کلیت، استثنائی که هست تنها همان اوضاع سلطنت کیان و ترتیبات دولتی اقدم ملل دنیا است.^۶

عالم مزبور می گوید تبعه هر دولت به تناسب واردات خود در تأدیه مالیات و به عباره آخری در مساعدت مصارف دولتی مساوی خواهند بود.

مالیات باید معین و موضح^۷ و زمان آداء^۸ نیز همه ساله در وقت معلوم باشد.

مالیات بایست در سهلتر و مساعدترین وقتی به حال رعیت گرفته شود، باید فاصله میان خروج مالیات از کیسه

رعیت و وصول آن به خزانة دولت در اقصر و أسرع^۹ ازمنه ممکنه باشد.

اگر آحاد رعایای يك مملکت در تأدیه مالیات نسبت به واردات خود برابر نباشند، معین است معنی مساوات که روح زندگی عصر حاضر و پایه محکم آسایش بشری است از میان خواهد رفت.

اگر مالیات را معین و زمان تأدیه^{۱۰} آن را معلوم و مساعد با حال رعیت نکنند رعیت دستخوش هوا و هوس، حرص و طمع عمال و ضباط شده رفته رفته بی پا گردیده و مملکت رو به خرابی خواهد گذاشت، و اگر فاصله مابین ادای مالیات و تأدیه آن به دولت بسته به میل حکام و عمال باشد این معنی نیز دولت را دوچار دست‌تنگی و بی‌نظمی و بی‌اعتباری خواهد کرد.

قواعد مزبوره امروز در تمام دنیا مسلم و پایه حکم معاملات مدنی هر دولت با رعیت خود می‌باشد. اما در ایران حد مالیات را فقط حرص حاکم و طمع عامل؛ اندازه پیشکشی اول سال و قوت یا ضعف مالیات‌گذار تعیین می‌نماید.

و زمان اداء^{۱۱} نیز بسته به وجود ده، صد، یا يك نفر عامل و ضابطی^{۱۲} است که تقدیمی حاکم را موافق دلخواه پرداخته باشد و یا به اصطلاح حضرت والا فرمانفرما، حکم از مقامات منیعه صادر شود. و مدت فاصل میان وصول مالیات و ایصال آن به خزانه نیز حدش همان اندازه لطف و همراهی وزیر مالیه وقت و مستوفی ولایت نسبت به حاکم محل می‌باشد.

در این دوره‌های اخیر فقط مالیات ایران يك دفعه در

ظَلَّ إِرْشَادِ حَاجِي مِيرْزَا آقَاسِي إِسْمًا تَعْدِيلِ شَدَه وَ أَنَهُم
 بِه شَهَادَتِ حَسِّ وَ گَوَاهِي مُعَمَّرِينَ^{۱۲} قَوْمِ إِهْدَاءِ يَكْ بَرَهْ بَرَايِ
 خَانِ مُعَدِّلِ مَالِيَّاتِ يَكْ دَه رَا قَرِيبِ بِه مَعَا فِ كَرْدَه وَ عَيْنِ اَيْنِ
 كَسَرِ رَا بَرِ قَرِيَهْ خَرَابِ دِيْگَرِ افْزَوْدَه اِسْت. كِه اِگَرِ كَسِي
 يَكْ سَفَرِ تَفْتِيْشِي دَه رُوْزَه اَقْلًا در هَمِيْن صَفْحَاتِ خَوَارِ وَ
 وَرَامِيْن نَمَايِد بِه خُوْبِي بَرِ حَقِيْقَتِ اَيْنِ اَدْعَا بَرْمِي خُوْرَد.

وَ بَرِ فَرْضِ صَحْتِ اَيْنِ تَعْدِيلِ اَمْرُوْزِ مَقْدَارِي زِيَادِ اَز
 قُرْأِ اِيْرَانِ بَكْلِيْ خَرَابِ وَ اَز حَيِّزِ اِنْتِفَاعِ^{۱۳} اِفْتَادَه، وَ بَعْضِي
 بِه عَكْسِ اَبَادْتَرِ شَدَه وَ يَا يَكْ بَارَهْ جَدِيْدُ الْاِحْدَاثِ^{۱۴} اِسْت كِه
 اَبْدًا نَه اَن نَقْصَانِ وَ نَه اَيْنِ زِيَادِي هِيْچِ يَكْ بِه خَرْجِ كِتَابِچَه
 دَوْلَتِ^{۱۵} نَمِي آيِد.

وَقْتِ اَدَايِ مَالِيَّاتِ نِيْزِ اَز زَمَانِ دَارِيُوْشِ كَبِيْرِ وَ دَوْرَه
 «سَاثْرَاپَهَا»^{۱۶} تا بِه حَالِ گَاهِي در اَوَّلِ سَالِ؛ گَاهِي در وَسْطِ؛
 گَاهِي در اَخْرِ وَ بَعْضِي اَوْقَاتِ شَشْمَاهِ اَز سَالِ گَنْدَشْتَه اِسْت.
 وَ اَمَّا فَاَصْلَهْ مِيَّانِ اخْذِ مَالِ اَز رَعِيْتِ وَ تَسْلِيْمِ اَن
 بِه دَوْلَتِ بَعْدِ اَز قَلَمْدَارِ^{۱۷} لَا وَ حُصُولِ^{۱۸} وَ تَخْفِيْضِ هَيَّاجِ جَعْلِي، وَ
 خَرْجِ جَلُوْگِيْرِيْ اَز يَاغِيَهَيِ مَصْنُوْعِي، تَرْمِيْمِ خَرَابِيَهَيِ
 سَاخْتَنِيْ عِمَارَاتِ شَاهِ عَبَّاسِي، سُيُوْرَسَاتِ^{۱۹} فُلَانِ مَأْمُوْر،
 سُيُوْرغَالِ^{۲۰} فُلَانِ سَفِيْرِيْ اَوْ فُلَانِ سَيَّاحِ وَ هَزَارَانِ خَرْجِ تَرَاشِيْمِيَهَيِ
 دِيْگَرِ، در صُوْرَتِيْكَه فَاَضِلِ^{۲۱} نَدَاشْتَه بِاشْد، بَاَقِي مِي آوَرْد
 وَ اَن هَمْ بِه عِلْتِ اِفْلَاسِ^{۲۲} دَرْوَغِيْ حَكْمَرَانِ، مُخَوَّلِ^{۲۳} بِه سَالِ
 نُو يَا مُوْكَوْلِ بِه دَاشْتَنِ حَكُوْمَتِ جَدِيْدِي مِي شُوْد.

كِتَابِچَه هَايِ دَر اَز نُوِيْسَانِ^{۲۴} زَمَانِ نَاصِرِ الدِّيْنِ شَاهِ تا بِه حَالِ
 بَرَايِ بِيَّانِ اَيْنِ مَطْلَبِ بَا هَمَهْ بُغْرَنْجِيْ بَاَزِ تا حُدِي گَوَاهِ حَتِّي
 وَ شَاهِدِ حَاضِرِ اِسْت.

در این صورت آیا عایدی دولت کدام است؟ پایه اعتبار

دولت بر روی چه محلّ معین و معلوم است؟ و حال رعیت بدبخت، یعنی کار فلاحی مملکت و اولین منبع ثروت ملک چه خواهد بود؟ وزراء ما بهتر از همه کس می دانند که در تمام معاملات دولتی ما با خارجه تنها محلی که اعتبار مختصری به دولت ما می دهد همان محلّ گمرک است که تا حدّی منظم و موافق با اصول اداری امروزه دنیا است، و بقیه عائدات ما در نظر آجانب^{۲۵} در حکم صفر و برای تأمین صد هزار تومان معامله دولتی کفایت نمی کند.

ع.ا.د.

(بقیه دارد)

* سرمقاله شماره ۲۲ صور اسرافیل. دوشنبه آخر ذی حجه ۱۳۲۵ هجری قمری.

- ۱- آدام اسمیت، (Adam Smith) اقتصاددان معروف اسکاتلندی انگلیسی (۱۷۲۳ تا ۱۷۹۰ م.) .. مؤسس واقعی مکتب کلاسیک در اقتصاد.
- ۲- توکیو، پایتخت ژاپن.
- ۳- سان فرانسیسکو، شهری به مغرب امریکا.
- ۴- چلیوسکین، ناحیه ای در شوروی واقع در شرق اورال جنوبی.
- ۵- کاپهزن، نام قلعه ای در کوههای ساسون ایالت آیداهوی اتازونی.
- ۶- مراد ایران است.
- ۷- مصرح، آشکار. پیدا. روشن. هویدا.
- ۸- اداء، پرداختن. پرداخت بدهی. واریز حساب.
- ۹- آقصر، کوتاهترین؛ آسرع، تندترین. زودترین.
- ۱۰- تأدیه، پرداختن. پرداخت دین. وامگذاری.
- ۱۱- عامل، (جمع عمال) کارگزار. مأمور اخذ مالیات؛ ضابط (جمع: ضباط)، مباشر. تحویلدار اجناس.
- ۱۲- مُعَمَّرین، جمع مُعَمَّر، سالخوردگان. پیران کهنسال.
- ۱۳- از حیز انتفاع افتادن، دیگر قابل استفاده نبودن.
- ۱۴- جدیدالاحداث، نوینیا.

- ۱۵- کتابچه دولت، دفتر جزو جمع مالیاتی.
- ۱۶- ساتراپ، یونانی شده کلمه خَشْتَرِپاون (شهربان) است به معنی حاکم و وائی.
- ۱۷- قلمدان، محسوب شده و به شمار آمده. به قلم آورده شده.
- ۱۸- لاوصولی، گرفته نشده (مالیات). باقیمانده نزد بدهکار مالیات و مؤدی مالیاتی.
- ۱۹- سیورسات لغت ترکی است، به معنی زاد و توشه. خواربار. علوفه.
- ۲۰- سیورغال، لغت ترکی است، به معنی عواید زمین که به جای حقوق یا مستمری به کسی دهند.
- ۲۱- فاضل، اضافه.
- ۲۲- افلاس، ناداری. ناچیزی. تهیدستی.
- ۲۳- محول، واگذار شده.
- ۲۴- درازنویس، اصطلاحاً منشی و محرر و محاسب دیوان.
- ۲۵- آجانب، جمع آجنبی، بیگانگان.

اگر با سر نزه می
مکتب سراج سلطنت
حفظ کرد
سلطان عبد الحمید
نیکو فاروقی
برکت خورشید بوده.



بقیه از نمره ۲۲

ترقی مملکت بسته به کثرتِ کار، و کثرتِ کار منوط
به تسهیلِ طُرُقِ آنست. گذشته از اوامرِ انبیا، اصرارِ حکما،
و استحساناتِ شُعرا، به همان دلیلِ واضح که اگر امروز
تمام اهل این مملکت يك دفعه دست از کار بکشند مملکت
خراب خواهد شد، به همان دلیل هم هرچه بر کار افزوده
شود بر آبادی مملکت خواهد افزود.

نعمت بی تحمّلِ زحمت، و آسایش بی سعی، موافقِ
نظامِ مشهودِ این دنیا مُحال است.

در زیر همان لقمه‌های چرب و شیرینِ فلان امیر، فلان
وزیر و فلان مُجتهد هم که تحصیلش بی زحمت متصور
می‌شود، باز عرقهای گرم رنجبر، و آلههای سرد کارگران
به تیرگی ابرهای طوفانی و ظلمتِ شبهای دیجور دیده
می‌شود.

کارِ منبعِ ثروت، منشأً لُذائذ، اولین اصلِ اَصیلِ اخلاقی
و کلیدِ همهٔ سعاداتِ دنیا و آخرت است.

امروز تمام دَوْلِ متمدنِ عالم با يك شتاب و عجلهٔ
نگفتنی در تكثير و ازدیادِ كار روز و شب می‌كوشند:
«إتازونی»^۲ اراضی را مَجَاناً به رعایا واگذار می‌کند؛
برای ازدیادِ كار، انگلیس قانونِ تابعیت را تسهیل
می‌نماید؛

برای ازدیادِ كار، در روسیه مُقَصِّرین را به «سیبیر»^۳
می‌فرستند و «دوما»^۴ به تقسیمِ اراضیِ خالصه و کلیسا
میان رعیت رأی می‌دهد؛

برای ازدیادِ كار، همهٔ دَوْلِ باهم اِتِّحادِ پُستی، تِلْگرافی،
و جَفْظِ صَحْه^۵ می‌کنند؛

برای ازدیادِ كار، کلیهٔ حُكْمایِ مَلَل در تَقْلیلِ مالیات
سعی می‌نمایند؛

برای ازدیادِ كار، بهترین مقیاسی برای به‌دست‌آوردنِ
اندازهٔ غنا و فقر، سعادت و ذلت، قدرت و ضعفِ هر مملکت
همان تعیینِ اندازهٔ كِثرت و قِلَّتِ كار است.

اینكه نوع انسان خود را به صفتِ مَدَنیَّتِ ممتاز کرده
و هیئت و جمعیت‌های بشری تشکیل داده فقط محضِ كار است.
- آیا برای تَجَمُّع از این میوهٔ بهشتی و علتِ غائیِ مَدَنیَّتِ
و تكثير و ازدیادِ آن چه باید کرد؟

باید پیش از هر كار در تسهیلِ طُرُقِ آن سعی نمود.
- وسیلهٔ تسهیلِ طرقِ كار چیست؟

اولین وسیلهٔ تسهیلِ طُرُقِ كار، جلوه دادنِ احترامِ كار
در انظارِ عامه است.

- می‌گویند در امریکا احترامِ يك نفر بَنایِ ماهر كمتر
از يك «لُرد»^۶ نیست؟

همین‌طور است، لیکن حالا ما بواسطهٔ نداشتنِ راه‌آهن

از آمریکا فرسنگها دوریم. برای ما در جلوه دادن احترام کار فقط مطمئن کردن کارگر از تمتع زحمات خود کافی است.

احترام کار فقط در تمجید کارگر و تقبیح^۶ بطالین^۸ و تکرار حدیث «الکاسبُ حَبیبُ الله»^۹ نیست، با هزاران آفرین و مَرَحَبَا و دو هزار حدیث متواتر* کارگر را در صورتیکه اطمینان به انتفاع شخصی خود از کار نداشته باشد به قبول زحمت و مشقت نمی توان واداشت، فقط در صورت اطمینان از تمتع، تحسین عقلا و احادیث بزرگان دین و خطابات و استحسانات شعرا و خطبا هم مقوی «انرژی»^{۱۰} و پشتکار می شود.

امروز به هر درجه که ما بتوانیم از حقوق اربابی، و منافع صاحبان سرمایه، و مالیات بی نظم و ترتیب دولت، کسر کرده و بر عائدی رعایا و کارگران بینزائیم، به همان درجه هم در احترام کار کوشیده، و بر ازدیاد طبقه کارگر سعی کرده ایم.

فقط باید به کارگر حالی کرد که تو برای تحصیل و تربیت جماد و نبات خلق نشده ای، جماد و نبات برای آسایش و راحتی تو موجود شده است.

همین يك کلمه در صورتیکه با عمل و اجر مقرون باشد برای ازدیاد احترام کار در انظار افراد هیئت کافی است.

فلاح^{۱۱}، نساج^{۱۲}، و هر کارگر و ارباب صنعت دیگر يك سال تمام در تحصیل گندم، نسج^{۱۳} حریر، ساختن اسباب، پرداختن عمارات رنج برده و ششماه همین يك سال را بواسطه کثرت حقوق اربابی، زیادی و بی ترتیبی مالیات،

و طمع بی ساحل صاحبان سرمایه، گرسنه و بی برگ مانده است، پس این انسان برای تحصیل جماد و نبات خلق شده، نه جماد و نبات برای زندگی او.

در این صورت آنکه اندکی صاحب کبر، غرور و بلکه مناعت و عزت نفس باشد تن به کار نداده، کمر شرف و انسانیت خود را زیر ننگ پست بودن از نبات و جماد خم نکرده، علو طبع، بزرگی و بزرگواری را در بیکاری و تنبلی و خوردن از دسترنج دیگران خواهد دید.

و در اینوقت چه بواسطه ندانستن قدر همان پولهای مفت و هنگفتی که از رعایا و کارگران به اسم حقوق اربابی، مالیات دولتی و منافع سرمایه گرفته می شود، و چه بواسطه ابتهت و جلال و طنطنه ظاهری برای مطیع کردن طبقات پست، و خوردن دسترنج آنها، بازار تجمل و تفتیش که اولین «میکرب» مضیر مدنیت، و آخرین یادگار ملل میته^{۱۲} دنیاست رواج خواهد گرفت.

و نتیجه این خواهد شد که احترام و میل به کار از میان رفته بلکه قبول کار و زحمت نوعی از رذالت و دنائت و ننگ شمرده می شود.

اینکه همه روزه می بینیم فلان شاهزاده انداختن تکه سرداری^{۱۵} خودش را به نوکر حواله کرده، و فلان حاجی شستن دست و رویش را به فلان کنیز تحمیل می کند. علت همین است که کلمه کار در مملکت ما مرادف با کلمات عار، پستی، بی شرفی و دنائت طبع شده است.

در صورتیکه نتیجه وجود عاجل^{۱۶} همین شاهزاده، همین حاجی؛ همین امیر و همین ارباب هم این است که زندگی مدنی ده، صد، پانصد، الی هزار نفر دستمهای کار

کن مملکت را به اسم پیشخدمت، آبدار، مهتر^{۱۸}، جلودار^{۱۹}، فراش، و مُشت و مالچی^{۲۰} مُعَمَّل گذاشته. و بواسطه همین بی اطمینانی رعیت و کارگر از دسترنج خود و بواسطه این بی رغبتی مردم به فلاح و صنعت، و بواسطه این میل مُفتخورها به تجمل، بازار فلاح و صناعت داخله، تنگ، و عمده آحاد ملت بیکار، و صنایع خارجه و عروسکهای ملل آجنبی در داخله رایج شده فقر و فلاکت، سختی و بدبختی در طول و عرض مملکت جای هرنوع راحت، تنعم و آسایش را پر می کند.

در صورتیکه اگر کارگر و رنجبر را بتوان از نتیجه زحمات خودش خاطر جمع کرد به این معنی که از حقوق مالکین و بی ترتیبی مالیات و زیاده منافع صاحبان سرمایه کاست، آنوقت نه افراد ملت از کار می گریزند، و نه مالکین، و اولیای دولت و سرمایه داران تا این حد به ازدیاد تجمل و فرورفتن در اسباب عیش و عشرت و تعطیل حیات خود و مُخدام قدرت پیدا می کنند.

و در اینحال آن قسمت که امروز به اسم نوکر از همه تکالیف و مسؤولیت زندگی مدنی بازمانده اند از روی ناچاری مشغول زراعت یا صنعت شده بلکه خود اربابها نیز در ردیف آنها درآمده و واردات تجملی هم از خارجه در ده، نه کسر کرده و بازار دستبافی و صنایع ساده رواج گرفته هرکس مسؤول معیشت و گذران خود می شود. و به يك کلمه باید گفت که انتفاع کارگر موجب احترام کار، و احترام کار مایه ازدیاد کارگر، و ازدیاد کارگر اسباب قلت تجمل^{۲۱} و تعیشهای^{۲۲} غیر لازم و رواج

بازار داخله و رهائی مملکت از فقر و فاقه و فنا و اضمحلال
 است. ع. ا. د
 (بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۲۳ صور اسرافیل پنجشنبه ۱۷ محرم الحرام ۱۳۲۶
 هجری قمری.

- ۱- استحضانات، — پاورقی ۴ سرمقاله ۱۶.
- ۲- اِتا زونی (Etats-Uni) لغت فرانسه است، کشورهای متحده امریکای شمالی.
- ۳- سیبر، سیبری، سیبری، دشتی پمناور در شمال آسیا، از کوههای اورال تا اقیانوس کبیر با جمعیتی حدود ۱۳ میلیون و مساحتی معادل ۱۲،۳۸۰،۰۰۰ کیلومتر مربع، جزو اتحاد جماهیر شوروی.
- ۴- دوما، لغت روسی است، به معنی مجلس مشاوره در روسیه تزاری.
- ۵- حفظ صحت، بهداشت.
- ۶- لرد، (لارد) (Lord) لغت انگلیسی است. عنوانی که در انگلیس به اعضاء مجلس اعیان و برخی از اشراف داده می شود.
- ۷- تقبیح، زشت داشتن.
- ۸- بطل، بیکار. بیکاره.
- ۹- یعنی، پیشه‌ور دوست خداست.
- * متواتر (حدیث)، که راویان بسیار آن را نقل کرده باشند و موجب یقین شده باشد.
- ۱۰- انرژی (Energie) لغت فرانسه است به معنی نیرو و قوت. نیروی کار.
- ۱۱- فلاح، کشاورز. زارع.
- ۱۲- نساج، بافنده. پارچه باف.
- ۱۳- نسج، بافتن پارچه.
- ۱۴- میته، میت، مُرده. فانی و منقرض شده.
- ۱۵- سرداری، نوعی جامه بلند شبیه پالتو، با یقه بلند فرنجی که مردان روی لباس می پوشیدند.
- ۱۶- عاطل، بیموده. باطل و پوچ. بی زیور.
- ۱۷- آبدار، متصدی چای و شربت و قهوه در خانه های اعیان و دستگاههای دیوانی.

- ۱۸- میهنر، نگهبان و تیمارکننده چارپایان خاصه، اسب و استر.
- ۱۹- 'جلودار، آنکه دهانه اسب مخدوم به دست گیرد و مرکب را به راه برد و چون راکب فرود آید و پیاده شود، به نگهداری آن پردازد.
- ۲۰- مُشت و مالچی، آنکه در حمام، پس از استحمام، سر و سینه و پشت مشتری را مالش دهد. مالنده.
- ۲۱- قِلَّتِ تَجَمُّل، کمی جاه و جلال و خَدَم و حَشَم و زر و زیور. کمی و ناچیزی دم و دستگاه.
- ۲۲- تَغِیْش، خوشگذرانی. کوشش برای تهیه وسائل معیشت و گذران.



در تمام دنیا هر جا که طبقات رعایا و کارگر راحت ترند به همان نسبت هم احترام کار در آنظار بیشتر، طبقه کارگر زیادتر، اهمالی به تحمل زحمت و رنجبری راغبتر، و مملکت نیز آبادتر، و به عکس در آنجاها که برای يك نفر ممکن است که از محصول زحمات دیگری زندگی کند و خود از مسؤولیتهای حیات و تکالیف هیئتی شانه خالی نماید، کار بی شرف، عده کارگر کم، مردم به قبول مشقت کار بی رغبت و مملکت نیز دچار فقر، فاقه^۱، ذلت^۲ و مسکنت^۳ است.

البته مشترکین محترم می دانند که مقصود ما از این اطالة کلام آن نیست که صاحبان املاک یکباره از حقوق مالکیت و قیمت اراضی خود بی بهره بمانند و رعیت بکلی از اداء حق اربابی معاف باشد چه این معنی، اگر در سایر ممالك امکان پذیر باشد، در مملکت ما گذشته از آنکه عجالتاً مایه اغتشاش موقتی خواهد شد، قوانین محکم اسلام نیز به این معنی بطور کلی اجازه نداده و محرومی صاحبان املاک را دفعتاً تصویب نمی کند.

اما چنانکه سابقاً هم گفته‌ایم قواعد همین دین مبین و اصول فقه‌ای همین مذهب قویم عمل «مُزارَعه»^۳ یعنی قراردادِ ارباب‌ورعیت، یا کارگرو صاحب‌سرمایه «مُزارَبه»^۴ را داخل در عنوانِ معاملات و در معامله نیز تراضی طرفین^۵ را شرط صحت عمل قرار داده است. و همین معنی به ما آشکار می‌نمایاند که به موجب احکام محکمه اسلام رعایای ایران يك روز حق دارند که با صدای واحد در مقابلِ کُرورها مَلّاك عدم رضایتِ خود را از این معامله و مَواضعه کنونی خود فریاد کنند، و استردادِ حقوق مَغصوبه طبعی ترضیه خاطر خویش، و رفاه معیشت و به عبارتِ آخری تخفیف حقوق اربابی را با نوک بیل‌های خود مطالبه نمایند.

تا آسایش رعیت و کارگر در ایران پیش نرود ترقی این مملکت به شهادتِ حسن و تجربه و علم میسر نخواهد شد.

تمام اقداماتِ هواخواهانِ ترقی ایران، تمام سعی و کوشش طرفدارانِ علُو اسلام، و کلیه جَد و جَهدِ عاشقین اصلاحاتِ جدید با این وضع بدبختیِ حالیه رعیت‌های ایران کُلّیتاً بی‌اثر، و عنقریب به يك یأس و ناامیدی مَحْیَر^۷ مَبْدَل خواهد شد.

مَبْنایِ اولین اصلِ اصلاحات همان آسایش قسمت عمده اهالی مملکت و ترویج هر قسم قانون تازه بعد از اطمینان هر صاحب‌حق از حق خود می‌باشد.

البته هیچوقت تَدَیْن، انصاف، و میانه‌رویِ يك نفر مسلمان محرومی ارباب‌را از کلیه حقوق خود اجازه نمی‌دهد، لیکن به هیچ نوع تعمیه^۸ و چشم‌پوشی نمی‌توان انکار کرد که امروز که روزِ اشاعه عدل، اجرای احکام اسلام و

خواستهای ازلی الهی است، اشک‌های خونین رعایا، و شکمهای گرسنه و آبدان غوری^۹ رنجبرهای مملکت در زیر آفتابهای سوزان هر مزرعه، سورت^{۱۰} سرمای هر کلبه دهقانی، و فقر و مسکنت^{۱۱} هر آلاچیق^{۱۲} به ندای جان‌شکاف، رحمت و شفقت هر حاکم‌دولتخواه، هر وزیر معدلت‌تضمیر، هر مجتهد مسلمان دوست، و هر وکیل نوع‌پرست را با هزاران تضرع و ابتیال^{۱۳} برای تخفیف حقوق اربابی و تقویت حال رعیت مطالبه می‌کند.

احساس همین مظلومیت و درک همین اصل اصیل ترقی و اولین شاهکار بقا و توسعه هیئت بود که وکلای^{۱۴} دوما^{۱۵} اول روس را با یک وله و عشق و شیفتگی بی‌ملاحظه وادار کرد که به موجب وضع قانونی جدید خالصه‌های دولتی و املاک کلیسا و ملاکین را به رعایا تقسیم و واگذار نموده حق را به حقدار و نتیجه و حاصل زحمت را به رنجبران تقسیم نمایند.

تفصیل عقاید وکلای مجلس^{۱۶} «دوما»^{۱۷} و وقایع حادثه پارسال روسیه هرچند مناسبت تامه با عقاید کنونی ما ندارد لیکن شرح آن برای توسعه افکار پاره‌ای از مشترکین عظام خالی از فائده نیست.

پس از آنکه وکلای دوما^{۱۸} روس را که آعقل و آعلم ملت بودند بعد از آنهمه فداکاریهای مردم انتخاب نمودند در هر ایالت و ولایت و ناحیه روسیه، هنگام حرکت آنها را به حمایت ضعفا و فقرای مملکت و تحصیل آزادی و طرفداری رعایا و کارگر قسم داده و قول شرف گرفتند، وکلای مزبور پس از وصول به «پترزبورگ»^{۱۹} و دخول در مجلس شوری نظر به معلومات شخصی خود و نظر به اطلاعات کامله از

مقتضیات عصر و نظر به آن تضرع و اِبتهاالهای^{۱۲} موکلینِ مظلوم و از دست رفته خود مسئله تقسیم اراضی را پیشنهاد کرده و در این باب رأی دادند، امانی دولت که تمام شؤونات و اعتبارات خود را به خوردنِ خون مظلومین یعنی حاصل زحمات رنجبران می دیدند به قبول این معنی تن نداده و دولت دفعه اول این تکلیف «پارلمان» را رد نمود، ولی وکلای ملتپرست روس به این رد قناعت نکرده دفعه ثانی اجرای رأی خود را جدّاً از دولت خواستکار شدند. دولت وقتی که اقدامات جدی وکلا را در پیشرفت این قانون ملاحظه نمود برای سدّ این اولین قانون آزادی رعیت، «دوما» را منفصل نمود.

وکلا که «دوما» را منفصل دیدند محض اداء آخرین تکلیف مسئولیت ملی خود در ایالت «فنلاند»^{۱۵} در شهر «ویبورگ»^{۱۶} اجتماع نموده لایحه ذیل را به موکلین خود اعلان نمودند:

«ای اهاالی کل روسیه! بر حسب حکم^{۱۷} «ایول»^{۱۸} «دومای» دولتی منفصل شده و برهم خورد.

وقتی که شما ملت ما را به نمایندگی انتخاب می نمودید به ما سفارش دادید که برای شما آزادی و زمین تحصیل کنیم، ما نیز برای سفارشهای شما که موکلین ما می باشید و برای قرض مقدّس و مسئولیت وجدانی خودمان قوانین مخصوصه برای استحکام حرّیت ملت وضع کردیم و خواستیم که وزیرای خودسری که بدون هیچ مجازات برخلاف قانون حرکت می نمایند و فشار بر آزادی ملت می آورند از کار خلع شوند. و پیش از آن قانونی وضع کردیم که بموجب آن زمینهای خالصه و کلیسا و ملاکین مجّاناً به رعایا

واگذار شود. لیکن دولت از اجرای آن استنکاف نمود، و وقتی که «دوما» در دفعه دوم جداً اجرای رأی خود را مطالبه کرد دولت انفصال دوما و اخراج نمایندگان شمارا اعلان داد. به جای این «دوما» دولت وعده می دهد که بعد از هفت ماه «دومای» دومی انعقاد نماید، یعنی دولت می گوید: در موقعیکه ملت نزدیک به انهدام است؛ در موقعیکه تجارت و صنعت در مملکت قریب به اضمحلال است؛ در موقعیکه تمام مملکت در هیجان و منقلب است، و در موقعیکه «کابینه» وزرا عدم قابلیت خود را در رفع احتیاجات ملت آشکار کرده اند، باید مملکت روسیه درست هفت ماه تمام بی مجلس، و ملت بی نماینده بماند.

بلی در مدت این هفت ماه دولت خودسر رفتار خواهد کرد و با هیجانهای ملی خواهد جنگید تا وقتی که «دومای» مطیع و منقادی برای خود تحصیل کند، و یا اگر ممکنش شود بکلی از هیجان ملت جلوگیری نموده «دوما» را به طور همیشگی تعطیل نماید.

ای ملت روس در مقابل این اقدام جابرانه برای استرداد حق انتخاب خود محکم بایستید، در برابر این انفصال برای انعقاد «دوما»ی خود جداً مقابلی نمائید. دولت روسیه با این وضع، حالیه نباید يك روز بی مبعوثین ملت^{۱۸} زندگی نماید.

خود شما راه رسیدن به این مقصود را می دانید: در سلطنت مشروطه دولت بدون رضایت و تصویب وکلای ملت حق مطالبه مالیات و سرباز ندارد، حالا که دولت «دوما» را منفصل نموده شما هم حق دارید که سرباز و پول به او ندهید، در صورتی هم که دولت برای رفع احتیاجات خود

بخواهد قرضِ مُجَدَّدی بنماید این قرض هم که بدون رضایت و تصویب نمایندگان ملت می‌شود از امروز ناصحیح و غیرمشروع است، و ملت روس هیچوقت آنرا قبول ننموده و يك دينار آن را نیز ادا نخواهد کرد.

ملت روسیه تا انعقاد «دوما»ی دوم يك شاهی به خزانه و يك سرباز به نظام مقروض نیست و نخواهد داد.

در اجرای مقصود مشروع خویش محکم باشید، و مانند نَفْسِ واحد^{۱۹} با کلمه مستقیمه واحده در پیشرفت حقوق مُسلمه خود سعی نمائید. همه قدرتهای دنیا در مقابل قدرت اتفاق ملت هبا^{۲۰} و بی‌اثر است.

ای هموطنان هرچند این جنگ اجباری است لیکن لازم و ناگزیر است، و از اینرو نمایندگان شما با شما خواهند بود.

با امضای قریب دویست نفر از وکلا

(بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۲۴ روزنامه صوراسرافیل. پنجشنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- فاقه، بی‌چیزی. تهیدستی.
- ۲- ذَلَّتْ، خواری.
- ۳- مَسْكَنْتَ، تهیدستی. بینوائی.
- ۴- مُزارَعَه. — پاورقی ۱۵ سرمقاله ۱۸.
- ۵- مُضاربَه، عقدی است میان دو تن که به موجب آن کسی مالی را برای تجارت و کسب در اختیار دیگری می‌نهد و برحسب سهم و شیاع معلوم در سود آن شریک و سهم می‌گردد.
- ۶- تَراضی طرفین، رضایت دو طرف داد و ستد یا دو طرف دعوا.
- ۷- مُحِیر، حیران و گیج و سرگشته کننده.

- ۸- تَعْمِيَه، پوشیده‌گویی، مَعْمَاگویی.
- ۹- اَبْدَانِ غُور، بدنهای لخت و برهنه (اَبْدَان، جمع بَدَن).
- ۱۰- سَوْرَت، شدت.
- ۱۱- اَلَاچِیق، نوعی خیمه با دیواره‌هایی از تجیر و سقفی از پارچه ضخیم موین.
- ۱۲- اِبْتِمَال، زاری.
- ۱۳- دوما، ← پاورقی ۴ سرمقاله ۲۳.
- ۱۴- پِطَرزَبُورَغ، پِطَرزَبُورِگ، لِنینگراد، پایتخت قدیم روسیه.
- ۱۵- فَنلاند، کشوری در شمال شرقی اروپا میان روسیه و سوئد و نروژ و خلیج فنلاند. دارای ۳۳۷ هزار کیلومتر مربع وسعت و حدود چهار میلیون سکنه.
- ۱۶- ویبورگ، از شهرهای روسیه نزدیک مرز فنلاند. این شهر را سوئد در ۱۷۲۱ به روسیه واگذار کرد. در ۱۸۱۲ جزئی از فنلاند شد و در ۱۹۴۰ روسیه آن را اشغال کرد و در ۱۹۴۷ به اتحاد جماهیر شوروی ملحق گردید.
- ۱۷- ایول، نام ماه هفتم سال‌شماری مسیحی، ماه ژوئیه.
- ۱۸- مبعوثین، جمع مبعوث، برگزیدگان. مبعوثین ملت، نمایندگان مجلس. برگزیدگان مردم.
- ۱۹- نفس واحد، در حکم يك تن.
- ۲۰- هبَاء، غبار و گرد. توسعاً بی‌ارزش و ناچیز.

بقیه از نمره ۲۴ *

دولت پس از اعلان «ویبورگ»^۱، یعنی دستورالعمل وکلای روسیه به موکلین خود در عدم تأدیه مالیات و سرباز، وکلای مزبور را به قاعده «الْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ»^۲ برای همین توصیه نوعپرستانه، که دفاعی مشروع از مهاجمین آزادی و آسایش بود، به تهمت آشوب طلبی به دیوانخانه جلب نمود. نقل قسمتی از استنطاقات اشخاص معظم برای فداکاری وکلای هر قوم و جانبازی نمایندگان هر ملت در راه آبناء وطن بهترین نمونه و نیکوترین سرمشقی است.

وقتی از «کوکوشکین» که یکی از نمایندگان شهر مسکو است، دخول او را در هیئت امضا کنندگان اعلان «ویبورگ» استفسار می کنند در جواب می گوید:

بلی من اعلان «ویبورگ» را امضا کرده ام، ولی این معنی مرا چگونه مُقَصِّر تواند کرد؟

ای قُضاتِ مملکت و ای وکلای طبقات، خوب است من بَدَوُا قدری از آن مقدمات که مرا مجبور به امضای این اعلان کرد شرح دهم و پس از آن هم بگویم که به چه دلیل خود را مُقَصِّر نمی شمارم.

اعلان مزبور مسئله‌ایست از مبحثی بزرگ؛ یعنی مبحث روسیه قدیم و روسیه کنونی، ماها هر جا که باشیم شرح این مَعَمّا را فرض خود می‌شمایم و چه بهتر از اینکه بَشّ این شَکْوِی^۲ را در اینجا بنماییم چه یقین می‌دانیم که در اینجا حرفهای ما را اِستماع خواهند نمود.

ما نمایندگان و مبعوثان ملت بودیم، و علاوه بر این نمایندگان نخستین «پارلمان»^۳ وطن خود محسوب می‌شدیم، ممکن است ملت روس بواسطه کمی تجربه یا عدم اطلاع از «پلیتیک»^۴ عصر حاضر ما را انتخاب کرده باشند، لیکن درین حرفی نیست که تمام امیدواری ملت به ما بود، و اجرای کلیه مقاصد خود را از ما می‌خواست، ملت از ما همه چیز متوقع بود، و پیش از همه تغییر ترتیبات دولتی پیش را به اوضاع جدیده مطالبه می‌نمود. در حقیقت توقع و درخواست این معنی مسؤولیتی گران و تکلیفی سنگین بر ما تحمیل می‌کرد، لیکن ما از ثَقُل^۵ این بار هراسی نداشتیم، چه به احتیاجات ملت بدرستی آگاه و به طُرُقِ رَفَع آنها نیز به خوبی بصیر بودیم.

ما می‌خواستیم روسیه را در عِدَادِ مَمَالِکِ آزاد داخل کنیم: یعنی اوضاع را به نحوی ترتیب دهیم که در مملکت قدرت قانون و حقانیت از هر قدرتی بالاتر شده شخصی اول سلطنت با پست‌ترین رعایا در مُتابعتِ آن مساوی باشند.

ما در صدد بودیم که وطن خود را خوشبخت و نائل به آوج سعادت و سیادت نماییم و برای پیشرفتِ این مقصدِ اَعْلٰی تنها چاره مؤثر و اَخِرُ الدَّوَاءِ^۶ آسوده کردن طبقاتِ پست مملکت بود.

ما بر آن سر بودیم که روسیه را مملکتی مُقْتَدِرِ نموده

و با همهٔ اختلافِ نژاد و مسکن، مملکت را در داخل و خارج صاحبِ وحدتِ «پلیتیك» نمائیم.

در تمامِ این عقاید همهٔ ما با هم متحد و متفق بودیم و در پیشرفتِ این مقاصدِ مقدّسه هم‌آواز و هم‌قوّه سعی می‌نمودیم، اما افسوس که از سوءِ اتفاق اجرای همهٔ خیالات ما بسته به يك هیئتی دیگر بود که آن را عادتاً دولت می‌نامیدند. در مسئلهٔ تقسیم اراضی، وزراء جواب دادند: ممکن نیست. و سعی نمودند تا «دوما»^۹ منفصل شد و در انفصالِ «دوما» برخلافِ قانون اساسی رفتار کردند، و چون این انفصال از روی ترتیبات موضوعه نشد در معنی حکم انفصال همان اعلان جنگ بود، ما هم در مقابل این اعلان جنگ به توسط اعلانِ «ویبورگ» به ملت اجازهٔ دفاع دادیم (در اینجا وکیلِ مُعظّم در ضمن نطقی طویل مدّال می‌کند که در سلطنت شوروی در موقعِ تخطّی به «گنستی توسیون»^{۱۰} دفاع یکی از حقوق مسلمة ملت و اُس^{۱۱} اساس سلطنت مشروطه است و صریحاً می‌گوید که اعلانِ «ویبورگ» را بهیچوجه دولت نمی‌تواند اقدامِ آشوب طلبانه و «آنا رشیستی»^{۱۲} بنامد چه این دفاعی بود مشروع در مقابل حملهٔ غاصبانه) بعد می‌گوید: از این نقطهٔ نظر است که ما مُقَصّر نیستیم و خود را مُقَصّر نمی‌دانیم، ولی این را هم به درستی مسبوقیم که همیشه مغلوب گناهکار است، وای بر مغلوب!! و نیز مستحضریم که ما را مُجازات خواهند داد ولی ما مدتی است که خود را برای آن مُستعدّ و حاضر کرده‌ایم.

آیا صدماتی را که بر ما وارد خواهند کرد در مقابل آن همهٔ تعب و رنجی که ملت عزیز ما متحمل شد و آن سیل‌های خون و قربانی‌های بی‌حسابی را که داد چه اهمیت و چه

لیاقت دارد؟!

بالا تر بگویم لَطَمَاتِ وارده بر ما در برابر آن یأس و ناامیدی که در قَضایِ حَوَائِجِ ملت و ترقی مملکت به ما دست داد قطره‌ای از دریا و ذَرّه‌ای از خورشید است.

باز می‌گویم و تکرار می‌کنم که مقصود ما آسایش و ترقی روسیه بود ولی چون عادت بر این است که پیشرفتِ هر مقصودی عالی قربانی و خون می‌خواهد، که حالا قُرْعَه این فالِ مبارک را به نام ما زده‌اند، با تمام دل و شوق مُفرط حاضر و آماده‌ایم.

ملت عزیزِ ما هنگامِ فرستادنِ ما به مجلسِ جشنها گرفتند و اظهارِ مسرّت‌هایِ فوق‌العاده نمودند، و پس از آنکه ما اِعلانِ «ویبورگ» را امضا نموده به اوطانِ خویش برگشتیم و از طرفِ پلیس و دولت ما را تعاقب می‌کردند رعایا جلوگیری می‌نمودند و در دستگیر نشدن ما از تحمل هیچ زحمتی مضایقه نکرده در جِراست^{۱۳} ما می‌کوشیدند. آیا این رضایتِ عمومی و فداکاریِ ملت برای ما بهتر از هر چیز نیست؟ و آیا در مقابلِ این حق‌شناسیِ ملت و مَحَبَّتِ خالصِ آنان نسبت به ما باز از مُجازات خواهیم ترسید؟ ابداً هیچوقت ما از مجازات ترسی نداریم. از جان دادن در راهِ ملتی حق‌شناس بی‌می به خود راه نمی‌دهیم. اگر ما از مجازاتِ هراسی داشتیم ناچار اِعلانِ «ویبورگ» را امضا نمی‌کردیم. ملت این حرکاتِ دولت را نسبت به مَبْعُوثانِ خود فراموش نخواهد کرد و با سرعتی هرچه تمامتر به تمام مقاصدِ مشروعه خویش خواهد رسید. بلی حق و حَقَانِیت همیشه پیش می‌رود و باطل نابود و مُضْمَحِل خواهد شد.

(بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۲۵ روزنامه صوراسرافیل. پنجشنبه ۹ صفر المظفر ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- ویبورگت. ← پاورقی ۱۶ سرمقاله ۲۴.
- ۲- تأدیه، پرداخت. واریز بدهی.
- ۳- یعنی، فرمان و امر با کسی است که فیروز و غالب و مسلط است.
- ۴- آبث شکوی، آشکار کردن غم و اندوه و گله و شکایت.
- ۵- پارلمان، (Parlement)، لغت فرانسه است، به معنی مجلس مشاوره. مجلس شوری.
- ۶- پللیتیک (Politique) لغت فرانسه است، به معنی سیاست و علم سیاست مدن.
- ۷- ثقل، سنگینی. گرانی.
- ۸- آخرا الدواء. ← پاورقی ۱۱ سرمقاله ۱۵.
- ۹- دوما. ← پاورقی ۴ سرمقاله ۲۳.
- ۱۰- کُنستیتیوسیون (Constitution)، لغت فرانسه است، به معنی مشروطیت. حکومت مشروطه.
- ۱۱- اُس، بنیاد. پایه و اساس هر چیز.
- ۱۲- آنارشستی، منسوب به آنارشست (Anarchiste) لغت فرانسه است به معنی هرج و مرج طلبی. طرفداری از اغتشاش و آشوب.
- ۱۳- جراست، نگهبانی. محافظت.

بقیه از نمره ۲۵*

«رامی شولی» که یکی دیگر از وکلای «دوما»^۱ی^۱ اولی روس است در استنطاق می گوید:

تصور اینکه دوما، (مجلس شوری)، را استنطاق می کنند خیلی دشوار است، در صورتیکه فاصله مابین فرمان هفدهم «اکتبر» که به موجب آن ما برای تغییر امور دولتی انتخاب شدیم، تا حالا که روی این سندلیها نشستهایم بیش از یک سال و نیم نیست.

آیا چه اتفاقی افتاده؟ آیا چه پیش آمده؟ آیا ماتگیری در ارادت ملت یعنی مواد مأموریت خود داده ایم؟ آیا ما خواسته ایم فرمان هفدهم اکتبر را برهم زده چرخ تاریخ را عقب بکشیم؟ - نه، هیچ کدام اینها نیست و نسبت هیچ یک از این تقصیرها را به ما نمی توان داد. تنها چیزی را که ظاهراً برای تقصیر ما می توان دست آویز کرد این است که چطور می شود اشخاصی که برحسب اتفاقی نادر از طرف ملتی جوان انتخاب شده و تازه به امور «پلتیکی»^۲ دست زده بودند در یک روز روشن در شهر «ویبورگ» اعلان کنند که ملت به دولت، سرباز و مالیات ندهد؟ آیا این اشخاص

یکدفعه منکر مالیات و سرباز بوده‌اند؟ نه، پس چه امری ما را به این کار مجبور کرد؟

من حالا شرح این معنی را می‌دهم، و آشکار می‌کنم که انفصال «دوما»، که از طرف دولت شده، تقصیر بوده، نه اعلان «ویبورگ». درین موقع رئیس محکمه حرف او را بریده می‌گوید: «من اجازه نمی‌دهم که شما بی‌ادبانه رفتار دولت را انتقاد کنید، خاصه که این انفصال برحسب حکم اعلای امپراطور بوده، خواهش دارم که من بعد این طور حرف ننید و گرنه حق تکلم را از شما می‌گیرم». وکیل مزبور پس از آنکه جمله‌ای چند با کمال هیجان می‌گوید، رنگش متغیر شده حالش به هم می‌خورد و تا فردای آن روز در مریضخانه مجلس مانده حالش بهتر شده، حاضر استنطاق می‌شود. و پس از آنکه مذاکراتی را که دیروز در غیاب او شده برایش می‌خوانند دوباره شروع به نطق کرده می‌گوید: گفتگوی ما دیروز به اینجا ختم شد که قوای تازه در ماه «اکتبر» بر قوای کهنه غالب آمد و نتیجه این غلبه فرمان ۱۷ اکتبر شد که در معنی مصالحه نامه جنگیان دو طرف بود، و به موجب فرمان مزبور حقوق ملت شناخته شده و اهالی خوشوقت شدند، ولی همه می‌دانند که این خوشوقتی پیش از موقع یعنی تنها امیدواری به آینده بود با اینهمه روز ۱۷ «اکتبر» بزرگترین روزی از تاریخ حیات ملت روس محسوب می‌شود. در این روز ملت به واسطه قوای خود حقوق مغضوبه^۳ خویش را استرداد^۴ کرد...

(رئیس محکمه باز نطق او را قطع کرده می‌گوید: چنین چیزی نبود). وکیل باز دنباله صحبت را گرفته می‌گوید: عیبی که در کار پیدا شد تنها همین بود که ملت به دولت

مطمئن شده، قول را فعل تصور نموده و ازینرو فتوحات خود را کامل نکرده ترك اسلحه نمود. بلی هیچ کس تصور نمی کرد که دشمن ملت از هستی او نمی گذرد، طبقات پست رعیت که اولین مجاهدین و فدائیان حرّیت^۵ بودند عقیده دشمن خود را درست فهمیده بودند که از ملت خواهش می نمودند که ترك اسلحه نکرده فریفته وعده های بی اصل دولت نشوند، ولی افسوس که سایرین جنگ را کنار گذاشته و به فتح اول قناعت نموده برای استنشاق هوای تازه حرّیت عجله کردند، و این معنی سبب شد که دشمن مغلوب، ملت را خواب خرگوشی داده و مشغول تجدید قوای خود شد... (باز رئیس محاکمات^۶ حرف او را بریده می گوید: این الفاظ را استعمال نکنید) معنی آزادی هنوز در مغز و دماغ ملت درست جا نگرفته بود... (باز رئیس محکمه می گوید این مطلب ربطی به تقصیر شما در امضای اعلان «ویبورگ»^۷ ندارد خواهش دارم در این باب حرف نزنید) در موقع خاموشی هیجان ملت دولت از حدود خود تجاوز کرده خواست که از فرمانی که در هفدهم اکتبر از او گرفتند تخلف نماید، (باز رئیس می گوید: این دفعه آخر است که می گویم این الفاظ را استعمال نکنید) پس در اینصورت حرف نمی توان زد. حالا که نمی توانم شرح آن وقایع و موانع را بدهم سمی می کنم که از آنها بگذرم. دولت نخواست يك مرتبه فرمان ۱۷ «اکتبر» را که حاوی^۸ آزادی ملت بود انکار کند و بنابراین از روی احتیاط و کم کم مشغول کار شد (باز رئیس می گوید: محکمه حاضر نیست خیالاتی را که شما به دولت نسبت می دهید بشنود) از اینقرار از آزادیهای سابق هیچ چیز برای ما باقی نمانده

است و به یکبارگی به همان اوضاع عبودیّت^۹ پیش از ماه اکتبر برگشته ایم (رئیس می گوید: گفتم این مطالب ربطی به کار شما ندارد) در میان این سه «دوما» معلوم است که «دوما»ی اول برای حُسنِ انتخاب بهتر از سایرین می توانست فرمان هفدهم اکتبر را به موقع اجرا گذارد، لیکن با اولیای دولت وقت نتوانست کار کند.

(بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۲۶ روزنامه صوراسرافیل. پنجشنبه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- دوما. — پاورقی ۴ سرمقاله ۲۳.
- ۲- پُلِیتیک. — پاورقی ۶ سرمقاله ۲۵.
- ۳- مَنصوبه، غصب شده. به زور گرفته شده از کسی.
- ۴- اِسترداد، بازستاندن. واخواستن. واستدن.
- ۵- حُرّیت، آزادی.
- ۶- مُحاکمات، جمع محاکمه، داوری. دادرسی. اقامه دعوی در دادگاه. عمل قاضی در رسیدگی به دعوای طرح شده و سنجش دلایل له و علیه و صدور رأی مقتضی.
- ۷- ویبورگت. — پاورقی ۱۶ سرمقاله ۲۴.
- ۸- حاوی، دربردارنده. شامل.
- ۹- عبودیّت، بندگی.

بقیه از نمره ۲۶*

اولین خیالِ «دوما»^۱ استقرار و برقراری بود ولی افسوس که منفصل شد!! دولت میل به کار کردن با «دوما» و تغییراتی که «دوما» پیشنهاد کرده بود، خاصه مسئله تحصیل اجباری زمین برای رعیت نداشت، وگرنه در دُول مشروطه دومائی آرامتر از دوماى اول ممکن نیست، ولی هیچ يك از اقداماتِ آن را دولت نپذیرفت، در اینصورت برای وُکلا چه باقی می ماند؟ — فقط بایستی کلاههای خود را بر سر گذاشته به شهرهای خود عودت^۲ کنند. قبول این ننگ هم بعد از آنهمه امیدواریهای ملت به مبعوثان^۳ خود امکان نداشت.

زیستِ قدیم ملت عبارت از تحمّل يك زنجرِ گران وزنِ عبودیت^۴ و آلهای بی اثر در مقابل مالیات گزاف دولت و تعدّیات مالکین بود، و جوابِ مُستدعیاتِ ملت همیشه با گلوله داده می شد. مانند کوچه های پطرزبورغ که... (رئیس محکمه باز در اینجا نطقِ قائل را قطع می کند) این ملت همه جا پی نجات می گشت ولی هیچ جا نمی یافت. گویا آسمان چشم از نوع انسان پوشیده بود. و ملائیکِ رحمت نیز در

زمین همدستِ اجحافاتِ ظالمین شده بودند. مملکت مغمور^۲ در ظلمتِ شبی دیجور^۳ بود که تنها صداهاى ناله و افغان وجودِ ذیروح را در آن تصدیق می نمود، یکدفعه شعاعی از آشعه خورشیدِ حقیقت این شبِ مَظْلَم را روشن کرد، و آن شعاع. مجلسِ مبعوثان^۴ بود. ملت خیلی مُحَقِّق بود که این مجلس را به آن گرمی چسبیده و در آن به چشم کوبِ هدایت و سُکانِ نجات می دید، ولی یکدفعه نمایندگانِ ملت را بیرون کردند... (رئیس محکمه می گوید: بیرون نکردند مجلس منفصل شد) خیلی خوب منفصل شد، ولی این انفصال در طباع^۵ ملت مثل رعد و برق مؤثر گردید، هرکس از خود سؤال می کرد که «کی؟ و چرا «دوما» را منفصل کرد؟ چرا وکلا را بیرون کرد»^۶ بگذارید ده «دومای» دیگر را منفصل کنند، حالا دیگر ملت خوب می داند که وکلای خود را از میان چه اشخاص انتخاب کند؛ آنها را باید از میان زندانیان و تبعیدشدگان و از میان اشخاصی که به «سیبر»^۷ می فرستند انتخاب نماید، ملت می داند هر «دوما»ئی که حافظ حقوق ملت باشد منفصل خواهد شد؛ و آن «دوما» منفصل نمی شود که نخواهد يك قدم كوچك هم در راه خدمتِ ملت بگذارد. ما را اینجا نطلبیده اند برای اینکه چرا عقاید آشوب طلبانه داشته ایم، بلکه برای آن خواسته اند که چرا در برابر دولت با این جرئت و جسارت مقابلی نموده ایم. بلی ما گفتیم که در موقع هجومِ دولت بر حقوقِ اهالی، ملت آلتِ دفاعی دارد و آن بستنِ در کیسه خود می باشد، در هر حال برای ختم این گفتگوی اجباری خودم.... (رئیس محکمه می گوید: کسی شما را مجبور نکرده) من گفتگوی خود را اجباری می دانم زیرا که شما نگذاشتید من مقاصد خودم را

چنانکه باید ادا کنم، این مُبرهن است که شما به ما مجازات خواهید داد و ما هم از تحمّل آن ناگزیریم، ولی باید به شما بگویم که يك محكمه ديگري هم در عالم هست که اهمیت آن برای ما خیلی بیشتر از این محکمه می باشد، و آن محکمه وُجْدانِ مِلّ مُتَمَدِّنه دنیاست که در همه جا محاکمه ما را کرده اند. در اروپای غربی مجامع عدیده برای اظهار همدردی ما تشکیل شد و عجب تر آنکه اعضاء این مجامع از طبقات پستی که شما آن را با آتش و شمشیر تعاقب می کنید نبودند بلکه از طبقات نجبا به شمار می آمدند، در انگلیس نماینده دولت گفت «دوما» را کشتند، زنده باد «دوما». بلی حکم محکم محکمه انسانیت با ماست، و فقط شما قادرید که به ما مجازات بدهید، ولی همینکه ملت اُسُله^{۱۲} و مستدعیات خود را عنوان کرد از آنها صرف نظر نخواهد نمود. من به روشنی آفتاب می بینم و می گویم که چاره دولت همراهی به ملت است و در صورت امتناع بی هیچ تردید روزگار او را مجبور به این همراهی خواهد کرد. (بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۲۷ روزنامه صوراسرافیل. چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- دوما. — پاورقی ۴ سرمقاله ۲۳.
- ۲- عودت، بازگشت. مراجعت.
- ۳- مبعوثان، برگزیدگان. تعیین شدگان به وکالت. نمایندگان مجلس.
- ۴- عبودیت، بندگی.
- ۵- پترزبورغ، لنینگراد. پایتخت قدیم روسیه.
- ۶- اجحافات، جمع اجحاف. تعدی کردن و گزند رساندن و کار سخت کردن به کسی.

بقیه از شماره ۲۷ *

یکی می گوید: این نغمه که شما امروز در مسئله اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین بلند کرده اید بسیار خوش آهنگ و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همه آدم دوستهای^۱ عالم با شما هم آوازند. اما این را هم نمی توان انکار کرد که این قبیل کارها از امور تدریجی الحُصول و نتیجه پانصد سال منازعات سیاسی؛ دینی و بالاخره اجتماعی ملل روی زمین است. می خواهیم بگویم به همان ترتیب طبیعی که پله دوم را پیش از پله اول نمی توان بالا رفت همان طور هم تا ملت از زдохوردهای سیاسی و روحانی آسوده نشده باشد نمی تواند داخل مسائل اجتماعی شود. اروپائیهام بعد از قرنهای آزادی حالا به تازگی با اشکالات زیاد دست به این مطالب می زنند، و هنوز هم در همه جا به صد يك مقاصد خود نرسیده اند. این اعتراض در اولین نظر خیلی وارد و واقعاً هم تاریخ شاهد^۲ حتی دعوی مزبور است. همه ملل نیز در همه جای دنیای متمدن پس از پیمودن دو مرحله مذکوره داخل مسئله سوم شده اند، نه فرانسه ها، نه آلمانها و نه آمریکائیهام هیچ يك مسائل اجتماعی را بر

امور سیاسی و روحانی مقدم نداشته، بلکه در يك زمان نیز جمع مابین هر سه نکرده‌اند.

اما حرف در اینجا است که همان اروپائیها به تجارب حاصله از عملیات خود امروز به هزاران آداء^۲ مختلف به ما می‌گویند که لزوم تصحیح و انتقاد امور اجتماعی اگر در رتبه بر دو مسئله دیگر مُقَدِّم نباشد مؤخَّر هم نیست.

در دنیا به همان درجه که تمدن به وسیله آزادیهای سیاسی و ملائمتِ امورِ روحانی پیش می‌رود، به همان درجه نیز قیدِ قوانینِ موضوعه عُدَّة سرمایه‌داران بزرگ و مَلَکینِ عمده را زیاد کرده و به سُلطه^۳ و اقتدارِ اغنیا و محرومی فقرا کمک می‌نماید.

در دوره‌های استبدادِ محض، همانطور که خودسری غالباً سببِ مظلومی و بدبختی قسمت غالب قوم می‌شود، گاهی هم وجود جنگها و منازعات داخلی و میل و اراده دائمِ التَّغیرِ خودسران و هواپرستیِ رؤسا و مُدبَرینِ امور به توزیعِ ثروت معاونت می‌نماید. لیکن قانون در ضمن هزاران فوائدِ عامِّ المَنفَعه بلاشک تَسَلُّطِ اغنیا، عُبُودیت^۴ فقرا و اجتماعِ اموال هیئت را در مراکزِ مُعینِ محافظت کرده، آقائیِ يك قسمت و بندگیِ قسمت دیگر را اَبَدی می‌کند.

قانون حَقّاً تصرف و اِقتدار سرمایه‌داران کوچک را در اموال خود اجازه می‌دهد. و دَقَائِقِ فنونِ اقتصاد و مالیه، وجود بانکها و کمپانیها و قِلَتِ صادر در مقابلِ کثرتِ وارد در توسعه و ازدیادِ همان سرمایه‌های کوچک و جلبِ اموال و اَنفُسِ فقرا به تَمَالُّک و عُبُودیتِ اغنیا سعی می‌نماید. نتیجه استدامه این وضع تولید همان سرمایه‌داران و

مَلَکِینِ خطرناک هیئت است که یک نفر به خریداری هزاران قریه و صدها شهر بلکه یک مملکت قادر شده و رِقِیَّتِ^۸ افراد اهالی آن را بی هیچ عایقی^۹ مطالبه می‌کند.

نه «نِرُن»^{۱۰} تاریخِ روم، نه ضَحاکِ افسانه‌های ایران و نه هیچ کشیش دوره‌های «آنکیزیسیون»^{۱۱} به این قدر از تسلطِ سرمایه‌دارانِ عصرِ حاضرِ اروپایِ متمدن مالک و به این درجه از آدم‌کشی مقتدر نبوده‌اند.

«نِرُن» یک قسمت از شهر روم را برای تفریح خود آتش می‌زند، ضَحاک یا فلان کشیش عده‌ای از مردم را کشته یا می‌سوزانند، همه این اذیتها برای شخص مُعَذَّب^{۱۲} یا متحملِ موقت و تقریباً محدود به همان زمان کوتاه اِیذاء^{۱۳} می‌باشد.

اما شنیدنِ ناله‌های جانگداز اطفال گرسنه، دیدنِ برهنگی و غوری^{۱۴} عیال و بستگان، عدمِ اطمینان از استقرار در یک مسکن، خجالت و شرمساری از رقبا و همسران و بالاخره فروختنِ آزادیِ یک عمر در ازاءِ صفر بی‌هیچ‌تردید و شبیهه سخت‌تر بلکه اصل فساد و خرابی تمام دنیا است، چه دنیای حقیقی تنها دورهٔ عمر هر فرد و باقی برای او وجودی اعتباری است.

مشاهدهٔ ملیاردها نظم در عرصهٔ هستی با کمالِ بساطت به ما ثابت می‌کند که ناظمِ کل^{۱۵}، انسانِ محتاج را بدون پیش‌بینی رفعِ حوایج او خلق نکرده و بلاشک برای جواب دادنِ تمامِ احتیاجاتِ انسانی اسبابِ لازمه حاضر و آماده است.

در این صورت بی‌شبیهه وجودِ این همه دردهای بی‌دوای قسمتِ غالب از نوعِ همان تَخَطّی یک قسمتِ دیگر از حدود

اختیارات خود می‌باشد. و بلاشك يك روز باید بازوهای قوی هیئت یعنی قوای متفرقه افراد به مساعدت یکدیگر این چرخ خارج از جاده را به مجرای خود انداخته و گریبان طبیعت را ازین پیش‌آمدهای قسری^{۱۶} برهاند.

اما در کدام روز میمون؟ و چه ساعت سعد؟

به عقیده ما از همین دقیقه حاضره، چه آزمایش‌های پیش‌قدمان این راه صریح به ما می‌گوید: که فرزندان ایران اگر بخواهند اصلاح امور اجتماعی خود را عقب تصفیة مسائل سیاسی و روحانی خود بیندازند، گذشته از اینکه موازنه ملی خود را در ترازوی دنیا مدتها گم می‌کنند، بر زحمت و مشقت اخلاف خود نیز «ملیونها» دفعه می‌اغزایند. امروز برای پیش‌بردن این اولین مقصود بزرگ دنیا و آخرین اصل اطمینان آزادی حقیقی بشر هیچ عایقی^{۱۷} در کار ما نیست.

مذهب مقدس اسلام اوفق^{۱۸} همه مذاهب عالم با اصول «سوسیالیزم»، و قلت عدد سرمایه داران ما نیز برای پیشرفت هر نوع اصلاح مقاصد اجتماعی مستعد می‌باشد. فقط چیزی که امروز برای ما لازم است همین است که بفهمیم و معتقد شویم که این کار شدنی و از محتومات تقدیر هیئتهای بشری می‌باشد. ولی پس از وجود «روچیلد»^{۱۹} ها، «مُرگن»^{۲۰} ها، و «کارنجی»^{۲۱} ها، یعنی جمع شدن سرمایه‌های گزاف در مراکز معدود دست زدن به آن بغایت صعب و نهایت دشوار است.

اما امروز تنها پیش کشیدن اصول فقیرپرست و مسکین‌دوست مذهب اسلام برای رفع هر نوع تسلط‌های تمولی حال و سد هر قسم اقتدارهای مکننتی مستقبل کافی

می باشد.

رُقْبایِ ما بواسطهٔ پیش بردنِ مقاصدِ سیاسیِ خود یا به علتِ عدمِ خبرتِ^{۲۱} کامل از محتویاتِ دیانتِ اسلامی هر نسبتِ سوئی هم که به ما بدهند باز اَوامرِ مُقدَّسهٔ دینِ مُبین در وجوبِ اداءِ زکات و خُمس و اصرار بر صدقاتِ پیشقدمیِ خود را در مَسَلِکِ مُواسات^{۲۲} و مُساوات به بیغرضانِ دنیا به روشنیِ آفتاب ظاهر می کند.

و بی هیچ تردید همان روز که ما مُسلمانِ حقیقی شدیم اُصولِ همهٔ خیالاتِ بزرگِ دنیا نیز در میان ما موجود خواهد بود. (بقیه دارد).

* توضیح - سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۸ صوراسرافیل. سه شنبهٔ ۴ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری قمری از روزنامهٔ ارشاد نقل شده است و مربوط به دهخدا نیست.

* سرمقالهٔ شمارهٔ ۲۹ روزنامهٔ صوراسرافیل. چهارشنبهٔ ۱۲ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- آدم دوست. — پاورقی ۱۷ سرمقالهٔ ۱۹.
- ۲- حَیّ، زنده؛ شاهد حَیّ، گواهِ زنده و حاضر.
- ۳- اداء، بیان.
- ۴- سلطه، قدرت، قوت، تسلط، چیرگی.
- ۵- مُدَبِّرین، جمعِ مُدَبِّر، تدبیرکنندگان. صاحبان اندیشه و رأی صائب.
- ۶- توزیع، سرشکن کردن.
- ۷- عُبُودیت، بندگی.
- ۸- رِقیت، بندگی، بردگی.
- ۹- عایق، بازدارند. مانع.
- ۱۰- نِرُن (Neron) امپراطور روم (۵۴ تا ۶۸ م.) وی خود را شاعر و هنرمند بی نظیری می پنداشت. حریق سال ۶۴ شهر روم گویند به دستور او بوده است.

- ۱۱- انکیزیسیون، (Inquisition) اذیت فرانسه است، به معنی تفتیش عقاید (نام محکمه معروف کشیشان برای بررسی عقاید دینی و مجازات آنان که متهم به بد دینی می شدند).
- ۱۲- مُعَذِّب، گرفتار عذاب و شکنجه.
- ۱۳- ایذاء، آزار رساندن. آزار. اذیت.
- ۱۴- عوری، لختی. برهنگی.
- ۱۵- ناظمِ کُل، تعبیری است از ذات باری تعالی.
- ۱۶- قسری، منسوب به قسر، اجباری، قهری. مقابل ارادی و اختیاری.
- ۱۷- اَوْفَق، سازگارتر. شایسته تر.
- ۱۸- رُچیلد، هریک از فرزندان و نوادگان و اعضاء خانواده، "مایر روچیلد" Rothschild، بانکدار یهودی در اروپا که در قرن نوزدهم بانکداری اروپا را زیر نفوذ خود داشتند.
- ۱۹- مُرگن، (John Morgan) جان مرگن بانکدار امریکائی (۱۸۳۷-۱۹۱۳).
- ۲۰- کارنجی، (آندرو کارنگی Andrew Carnegie) مؤسس بنگاههای صنعتی و بشردوست معروف امریکائی (۱۸۳۵ تا ۱۹۱۹ م.) که به کارهای عام المنفعه کمک بسیار کرده است. مؤسسه کارنجی با هدف یاری به امور خیریه و فرهنگ ممالك جهان بنیاد نهاده اوست.
- ۲۱- خُبْرَت، بینائی. دانائی. آگاهی.
- ۲۲- مُواسات، یاری. یاری دادن و مدد رساندن به کسی.

ایران عمیق تاریخ انکار و فراموشی امروز در کفر، بیهوشی و غفلت

بقیه از شماره ۲۹ *

دیگری می گوید: دخالت اوضاع طبیعی و آب و هوای اقالیم مختلفه را در عموم مسائل و خاصه امور اجتماعی نمی توان انکار کرد. همان اندازه که زمان در این گونه مسائل مداخله دارد، به همان اندازه مکان نیز دخیل است. شما اگر می شنوید در اروپا یا امریکا این صداها بلند و کم و بیش هم مُنتِجِ نتیجه شده است، این را هم نباید فراموش کنید که زمین آن صفحات مُستَعِدّتر، باران وافرتر، و رودخانه ها زیادتُر، و به عبارتِ اُخری محصولاتشان تقریباً دیمی^۱ است.

فرق است میان اراضی خشک و کویر ایران که يك رشته قنات را ارباب بیچاره با صرف مال و بذل يك عمر مشقت به صعوبت دائر نگاه می دارد، و فرنگستان که تمام اراضی را آب باران و رودخانه های خداداد مشروب می کند، فرضاً که امروز مقاصد شما بتمامها اجرا شد باید دید که آن وقت رعیت با کدام سرمایه به حاصلخیز کردن زمین یا حفر^۲ و تنقیه^۳ قنات موفق خواهد شد.

این رأی اختراعی را که شما امروز در امور زراعی

ما می‌دهید به عقیده من علناً حکم به تخریب ایران می‌کنید، هرگز برای رعیت ممکن نمی‌شود که بتواند آن قدر از سرمایه را که برای احداث قنات یا اقلاً تعمیر و مرمت آن کافی باشد پس‌انداز کند، و فرضاً که مقتدر باشد این رعایا کجا حسن عمومیت منافع کرده و کی برای کمک در این قبیل امور مشترک حاضر خواهند شد؟

عقیده مزبوره یکی از آن اشتباهات است که شاید به ذهن غالب دانشمندان قوم و بلکه هواخواهان آسایش نوعی نیز گاهی خطور می‌کند، اما کمی غور^۵ در همان اصول روابط اجتماعی دنیا برای حل این عُقده مشکله کافی است.

هرچند که اجتماع سرمایه در پیش مالک در سرعت اقدام به احداث قنات یا تعمیر و مرمت مجاری دخالت داشته باشد ولی بی هیچ شبهه جای این نقیصه را مسئله اجبار ناشی از احتیاج رعایا، و اختیار حاصل از غنای ارباب پر می‌کند.

بلاشك آنکه برای رفع حوایج ضروری حیات دست به عمل می‌زند خیلی گرمتر، چسبنده‌تر و حاضرتر است از کسی که برای مزید تجمل و تکثیر زواید زندگی کار می‌کند. رعیت پول می‌دهد، به کار می‌پردازد، برای اینکه عیالش لخت، اولادش گرسنه، و خودش در مقابل مسؤولیتهای طبیعی خود شرمسار نماند. اما ارباب برای اینکه اسبهای قرا باغیش^۶ را به روسی و شکل بیضی استخرش را به مارپیچ و گلهای «مینا» و «داودیش» را به «سنبل‌هالندی» و «کاملیا»^۷ تبدیل کند.

آیا کدام يك از این دو به آباد کردن زمین محتاج‌تر و به حاصلخیزی آن مجبورتر است.

همیشه ضَعْف و قُوّتِ احتیاجِ اصول و پایه پشستکار و «انِرژی»^۸ است. هر چه احتیاج بیشتر در صورت مساعدتِ اسباب قُوّتِ عمل زیادتِ است.

سِیْمی اظهار می‌کند: جنبه نظری و «تئوری» این خیال شما صحیح است اما يك قدم هم به عالم عمل و «پراتیک»^۹ داخل شوید، امروز رعیت شما از همان تخمی که در حاصل آن شریک است می‌دزدد، و در فکر این نیست که در آخر سال در حاصل این تخم با ارباب سَهیم است، شما چطور تصور می‌کنید که پس از پیشرفت این خیال در آبادی و حاصلخیزی زمین سعی کند؟

- این حرف صحیح است و منْ اَبداً در فسادِ اخلاقِ رعایایِ امروزی مملکت حرفی ندارم و بیشتر از هر کس معتقدم که رعیت ما امروز دروغ را بر راستی و تقلب را بر صداقت و بالاخره هر نوع رذالت را بر علو نفس ترجیح می‌دهد، اما ببینیم که منبع این سِیِّئات^{۱۰} اخلاق همان مظلومیت و محرومیت آنها و تسلط و اقتدار مالکین نیست؟ و آیا برای رفع همین فسادِ اخلاق مجبور نیستیم که آنها را آسوده تر و غنی تر نگاهداریم؟

عُرفای ما به کلامِ مُعْجِزِ نظامِ «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي- الدَّارَيْنِ»^{۱۱} هر معنی بُغرنجی که بدهند باز علمای اخلاقی دنیا می‌دانند که منبع و منشأ تمام فسادهای اخلاقی بشر همان عدمِ اطمینانِ مظلومین از حاصلِ زحمات خود و مختصرتر، بی‌اعتدالی در تقسیمِ ثروت‌های دنیاست.

همان طور که کثرت و ازدیادِ ثروت مایه تنبلی، تنپروری، عیّاشی و به کار نرفتنِ ثروت در مواردِ لازمه می‌باشد، همان طور هم قَلّتِ آن موجبِ دِنائت^{۱۲} و پستی و

کذب و تَقَلُّب است. و اینکه مُعْتَرَضِ مامی گوید داخلِ عمل و «پراتیک» نمی‌شویم، دُخولِ ما به عالمِ عمل هم گمان نمی‌کنیم به صرفه و پیشرفت منکرین عقاید ما تمام شود، چه عمده‌ترین مَلاکهای ما امروزه دولت است و کسی که يك سفر دوماهه در ایران کرده می‌داند که خالصه را از دو فرسخ فاصله بواسطه خرابی و بی‌حاصلی و خشکی می‌توان شناخت، در صورتیکه دهات و قُرای متعلقه به خُرده مالک غالباً آباد و حاصلخیز است.

خرابی خالصه جات^{۱۲} دولتی را به هر سوء رفتار مُباشَرین دولتی و تَقَلُّب و دُزدی ضابط^{۱۴} و عامل^{۱۵} که منسوب کنند شخصِ بَصیر می‌داند که علت آن همان اجتماع مقداری زیاد از اراضی و اَمَلاك در يَدِ^{۱۶} شخصِ واحد است. (بقیه دارد).

* سرمقاله شماره ۳۰ روزنامه صوراسرافیل. در شنبه ۲۴ ربیع‌الآخر ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- دَیْمی، منسوب به دَیْم، زراعت که از آب باران سیراب شود. مقابلِ آبی.
- ۲- حَقَر، کندن.
- ۳- تَنْقِیه، پاک کردن؛ تَنْقِیه قَنَوَات، لاروبی قنات‌ها. پاک کردنِ مَجْرای کاریزها.
- ۴- اِحْدَاث، ایجاد کردن.
- ۵- غَوْر، بررسی.
- ۶- قَراباغ، شهر اَرانِ قدیم واقع در شمالِ رود ارس.
- ۷- کامیلیا (Camélia)، درختچه زینتی همیشه سبز از خانواده چای و از تیره پنیرک با گل‌های درشت و زیبا برنگ‌های سفید یا صورتی و قرمز.
- ۸- تئوری (théorie) لغت فرانسه است، به معنی اصول. مبانی. عقاید مطابق اصول علمی. نظریه.
- ۹- پراتیک (Pratique) لغت فرانسه است، به معنی عمل و اجرا.

- ۱۰- سَيِّئَاتِ، جَمْعُ سَيِّئَةٍ، بدیهها؛ سَيِّئَاتِ اخلاق، خویسهای نکوهیده.
- ۱۱- یعنی، ناداری، مایهٔ سیه‌رویی در دو جهان است.
- ۱۲- وِنَائِت، پستی.
- ۱۳- خالصجات، جمع خالصه، املاکی که متعلق به دیوان باشد و عواید آن به خزانهٔ دولت رسد.
- ۱۴- ضابط، مباشر. اداره کنندهٔ جائی از جانب کسی.
- ۱۵- عامل، مأمور جمع‌آوری مالیات. مأمور دیوان.
- ۱۶- یَد، دست؛ در یَدِ شخص واحد، در تصرف یک نفر.

قیام شخصه مشروطه خواهی، شخصه ~~تجدید~~ ^{قام} ~~تجدید~~
 لژادر خواهی (یعنی اردی، ح) آن منو، شخصه استقبال
 طلبی بود قهله عوده الوثقی، قانون، پدرش، پدر
 عبدالتی ملکه است. - ابراهیم بیک غریبه شاه زمانه
 دعوت می‌شنه

بلایِ ناگهانی*

چه انقلابی! چه اختلاطی! چه شوری! چه غوغائی.
 آیا قیامت قیام کرده است؟ آیا صاعقه از آسمان نازل شده
 است؟ آیا کوه دماوند تجدید آتشفشانی می‌کند؟ آیا قشون
 دشمن ما را غافلگیر کرده است؟ هیچ‌کس نمی‌فهمد، هیچ
 کس نمی‌داند؛ همه کس در حیرت است، همه کس مات و
 مبهوت است.

چندین دسته سوارِ عصرِ چنگیز در دورهٔ تربیت، تفنگ‌ها را
 به حالت حاضر باش سر دست گرفته بی‌محابا به هر طرف
 شهر می‌دوانند، چندین فرقه سرباز، دورهٔ «ساتراپها»؛ با
 پاچه‌های ورمالیده^۱، در عهدِ «کنستی‌توسیون»^۲، بی‌اراده
 به هر سمت شلیک می‌کنند، یک طرف درشکه و کالسکه‌ها
 به سرعتِ برق در حرکت و اطفالِ صغیر و پیرمردان و
 زنان را زیر پا می‌گیرد؛ یک طرف بچه‌های معصوم مانند
 صُرعیما از مدرسه‌های خود بیرون آمده ملجأ و ملاذِّ عادی،
 یعنی دامن مادر خود را می‌طلبند. یک سمت زنهای بدبخت
 به تجسسِ اولاد و برادر و شوهرهای عزیز خود تقریباً
 غریبان و برهنه از خانه‌ها بیرون آمده در کوچه‌های شهر

ضَّجَه^۵ می‌کشند. دَکاکین به سرعتی هرچه تمامتر بسته می‌شود، همه جا ناله است، همه جا فریاد است، همه جا چپاول است، همه جا غارت است همه جا پر از عَرَبده، نعره، تهدید و تخویف است. حقیقت چیست؟ واقع امر کدام است؟ چهار پنج ساعت بعد يك دستخطِ آفتاب نُقْطِ مُلوکانه^۶ تقریباً به این مضمون، جواب همه این سوالات را می‌دهد:

«جَنابِ أَشرفِ مُشیرِ السُّلْطَنَه: چون هوای طهران گرم و تَحْمَلْش بر ما سخت بود از این رو به باغِ شاه حرکت فرمودیم. پنجشنبه ۴ جمادی الاولی. عمارتِ باغِ شاه».

یعنی يك پادشاه رعیت پرور در مَهدِ تمدن دنیا در قرن بیستم به يك صد قدمی شهر حرکت می‌کند.

عجباً!! این چه پُلْتیکی است؟ این چه حُسنِ سیاسی است؟! این چه رَعِیت نوازی و جَذبِ قلوبی است؟! آیا در موقع این نَهْضتِ مُلوکانه بهتر نبود که صدای تحسین و هورایِ مَلّت از دو طرف خیابان به آسمان بلند باشد؟ آیا نیکوتر نبود که دسته‌های گل حاکی از شاه پرستی ایرانیان معبرِ اتومبیلِ پادشاهِ رعیت خواه را به تَلَوْنِ بُو قَلْمُون^۷ نماید؟

آیا مَلّت ایران واقعاً از يك پادشاهِ مشروطه طلب خیر خواهِ مَلّت مُتَنَفِّر است؟ آیا ایرانی با این قِدَمَتِ تمدن و دِقَتِ اخلاق، امروز مائل به هرج و مرج است؟ آیا ملت می‌خواهد در این موقع باریك بواسطه بی نظمی و بی ترتیبی و رمیدگی قلب پادشاه بدبختی وطن خود را مُمَهِّد^۸ و زبانِ اجانب را به روی خود دراز کند؟

نه هیچیک اینها نیست، پس چرا اعلیحضرت شاه برای نَهْضتی با این اختصار به این انقلاب و آشوب راضی می‌شود؟

و چرا برای حرکتی به این ایجاز به این بیم و هراس عمومی تن می‌دهد؟ وجود دو سه نفر روسی نژاد در دربار پادشاه ایران و تصرف تام آنها در خیالات و افکار ملوکانه همه این مطالب را بطور وضوح آشکار می‌کند.

همان‌طور که دولت روس گلوی مملکت ما را به دست گرفته و با فشارهای غیرعادلانه از هر تنفسی که مایه حیات ما باشد جلوگیری می‌کند و از هر وسیله مشروعی که ضامن ثروت و بقا و حیات ایران باشد به طرق غیر مشروع ممانعت می‌نماید، همان‌طور هم بتوسط چند نفر از منورین ملت خود زمام اختیار دربار دولت ایران را در کف جور خود گرفته و از هر رائحه مؤدت^{۱۰} و دقیقه وداد^{۱۱} و وفاق^{۱۲} بین دولت و ملت ایران جلوگیری می‌نماید.

تمام حواس این چند نفر در باری که دستورهای مخصوص از مواقع خاص دارند و عده‌ای از خائنان مملکت ایران را هم برای کار چاقی^{۱۳} تدابیر سوء خود زیر دست گرفته‌اند معطوف است به اینکه همه رفتار دوستانه دولت را در نظر ملت در لباس ضدیت و مُعادات^{۱۴} جلوه داده و همان‌طور حرکات شاهپرستانه ملت را در چشم دولت به صورت دشمنی و عداوت تصویر کنند.

و البته در این صورت که اعلیحضرت همایونی بابِ معاشرت را، که این هم ناشی از اشتباه کاری همان چند نفر است، به روی خود بسته و با همان چند نفر خائن و حامیان آنها پیوسته‌اند، نفوذ هر خیالی بی‌اصل و تغییر هر حقیقتی به مجاز در قلبشان کمال سهولت را دارد و با بقای حالت حاضره راه تمام امیدهای اصلاحی به روی ملت و دولت بسته است و هیچوقت نمی‌توان امیدوار بود که این دو قوه

باهم موافق شده و برای سدّ مخاطرات مملکت و جلوگیری از مفسد و اصلاح خرابیها کوشش کنند.

مقصود از اجتماع اُمرا و سران قوم درین چند روزه آخری در منزل حضرت اشرف عَضِدُ الْمُلْکِ^{۱۵} و هجوم پنجاه هزار نفر جمعیت اصلاح طلب به معاونت و معاضدت ایشان همین تصفیّه دربار بود که بعدها شخص اعلیحضرت باهمان فطرتِ خداداد و جِبِلَّتِ^{۱۶} خالی از شوائب رباب^{۱۷} غرض در حرکات ملت مشاهده کرده و ملت نیز قلب صافی شاهنشاه خود را بی وساطت ابرهای مُظْلَمِ خیالاتِ مُغرضین ببیند. و بی شبهه همان دَسْتُخَطِ اَنْجَمِ نَقْطِ^{۱۸} همایونی در طرد^{۱۹} و تبعید شش نفر از خائنین درباری برای قطع و فصل این اختلافات و خاتمه گذاشتن به این مُغایرتهای دولت و ملت کافی بود، اگر به يك روز فاصله شاپشالِ یهودی^{۲۰} که يك نفر از شش نفر تبعیدشدگان مندرجّه در دستخط بود با شمشیر کشیده در آن غوغای غیر منتظر در رکاب اعلیحضرت حرکت نمی نمود؛ و اگر امیر بهادرِ جنگ که روز قبل بعد از طرد^{۱۹} از دربار به سفارت روس پناهنده شده دعوی تابعیت روس می کرد دو مرتبه از سفارت به باغ شاه عودت نمی فرمود؛ و اگر دو روز بعد برخلاف تمام قوانین دنیا و برخلاف قانون اساسی مملکت (که به امضای سلطنت حاضرهِ مُوشَح^{۲۱} و به سه نوبت قسم اعلیحضرت مُؤکّد است) جَلالُ الدَّولهِ و علاء الدَّولهِ و سردار منصور در باغ شاه توقیف نمی شدند با اینهمه در صورتیکه دولت زودتر به اجرای دستخط چند روز پیش خود پرداخته و اطراف خود را از دست نشانده های روس خلوت کند می توان به توسطِ عَقْلایِ قوم و مُصلِحین ملت قلب ملت را به زودی نسبت به شخص اعلیحضرت

مَصْفًى تر^{۲۲} از آبِ گوثر و راستگوتر از صبحِ نخست کرد ولی در صورتِ استدامه بر اِعمالِ مبالغه و مُخالفت با عهود و دستخط‌ها ناچار هوای مَمْلکت روز به روز مُظَلَم تر^{۲۳} و اسبابِ انقلاباتِ حاضرتر و خرابی و اِضمحلالِ مَلکِ نزدیکتر خواهد شد. و در آن صورت نمی‌دانیم و هیچ‌کس نمی‌تواند حدس زند که حالِ شخصِ مُعَظَّم پادشاه چه خواهد بود و چگونه در این مَلک به قَراغِ بال^{۲۴} سلطنت خواهد فرمود.

* سرمقاله شماره ۳۱ روزنامه صوراسرافیل. پنجشنبه ۱۱ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری قمری.

- ۱- ساتراپ، یونانی شده کلمه خشت‌ریاوان (شهربان) به معنی والی و حاکم.
- ۲- ورمالیده، تا کرده شده رو به بالا یا به سوی بیرون چنانکه سر آستین یا پاچه شلوار؛ یا پاچه‌های ورمالیده، آماده و مهیا.
- ۳- کنستیتی‌توسیون (Constitution) لغت فرانسه است، به معنی مشروطیت. حکومت مشروطه.
- ۴- مَلْجَا و مَلَاذ، پناهگاه. جای پناه.
- ۵- صَبْجَه، ناله و شیون و بانگ و فریاد.
- ۶- اَفْتَابِ نُقْط (دستخط)، که نقطه‌های آن چون خورشید درخشان است. صفتی احترام‌آمیز در مورد دستخط بزرگان و شاهان.
- ۷- پُلِیتیک (Politique) لغت فرانسه است، به معنی سیاست، علم سیاست، مَدُن.
- ۸- تَلَوْن، رنگارنگی. رنگ به رنگی.
- ۹- مُمَهَّد، گسترده. آماده. مهیا.
- ۱۰- رَايَحَةُ مَوَدَّت، بوی دوستی.
- ۱۱- وِدَاد، دوستی.
- ۱۲- وِفَاق، یکدلی. همراهی. سازواری.
- ۱۳- کَارچاقی، نظام و سامان‌گیری، جور و روبراه شدن کار.
- ۱۴- مُعَادَات، دشمنی کردن و عداوت ورزیدن با یکدیگر. خصومت.
- ۱۵- عَزِیدُ الْمَلْک، علیرضا قاجار، رئیس ایل قاجار و از رجالِ اواخر دوره قاجاریه و اولین نایب‌السلطنه ایران پس از خلع محمدعلی‌شاه

- به نیابت از احمد شاه. متوفی در رمضان (۱۳۲۸ ه.ق.)
- ۱۶- جبلّت، طبیعت. سرشت. فطرت. اصل.
- ۱۷- شَوَائِبِ رَبَاب، شوائب جمع شایبه، گمان. ظن؛ رَبَاب جمع رُبُوبت، بدگمانی. شك.
- ۱۸- اَنْجُمَ نَقَط (دستخط) که نقطه‌های آن چون ستارگان درخشان است. صفتی احترام‌آمیز در مورد دستخط بزرگان و شاهان.
- ۱۹- طَرْد، راندن. دور کردن. تبعید.
- ۲۰- شاپشال‌یهودی، باغچه‌سرائی (کریمه‌ای) از مشاوران محمدعلی‌شاه.
- ۲۱- مُوَشَّح، مُزَیَّن به مهر یا امضاء کسی.

دَقِیْ ضَعِیف دَنبِ رَمَلتَ خُودا دِیم دَنبِ کَم مانا گزیم ؛ سَدِج
 دَقِی سَلَم نَوم دَاں لَه آفَتَن اَم اَکَلَم اَر دَر بَیو دَاگَر مَرا
 بَر دَ مَدِ مَی سَی مَر دَن دَ بَر اَکَل تَ رَا دَ مَر مَی نَی دَ آفَتَن
 اَن اَکَر نَی اَن فَا عَی رَ بَی اَلَبَ مَی نَی نَی دَاگَر بَر دَ فَر مَی اَل
 رَگَر دَ نَی اَن اَل مَی مَی نَی اَل مَی نَی اَل مَی نَی اَل مَی نَی اَل
 بَر اَل مَی اَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل
 دَا نَی مَی نَی نَی دَ بَر مَی نَی اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل
 کَا رَ دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن
 اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل مَی دَ فَن اَل

ملت و دربار*

چند نفر دُرِدِ پیالَه وجوداً و ثَقُلِ ثمرات هستی^۲، یعنی معدودی از روسی نژادان که مَلَّتِ آدم پرست^۳ روس نیز وجود آنها را تنگ هیئت و لکّه دامن قومیت خود می‌شمارد چنان دورِ دربار دولت ایران را احاطه کرده‌اند که برای نفوذِ کمترین رائجَه احساساتِ انسانیتِ سرِ سوزنی هم منفذ و مدخل باقی نمانده است.

در صورتیکه ملت ایران پانصدسال از قافله دنیا عقب مانده، در صورتیکه دولت ما موازنه پُلْتیکی^۴ خود را در میزان سیاستِ عالم گم کرده؛ و در صورتیکه هر يك دقیقه وقت ما امروز با مرگ یا حیات ایران بازی می‌کند، قریب دو سال است که همین چند نفر مَنفورِ حَوْزَه انسانیتِ حواسِ تمامِ اولادِ ایران را به مَرَمَتِ خراب کاریها و تصفیّه کثافتِ وجود خود مشغول کرده‌اند.

هیچ راه نجاتی ملت ایران برای خود پیش‌بینی نمی‌کند جز اینکه دیواری از رِذالتِ این دسته جلو آن کشیده می‌شود، هیچ نسیم روح‌بخشِ و دادی مابین دولت و ملت ایران نمی‌وزد جز اینکه تَعَفُّنِ وجود این چند نفر آن را مسموم

می نماید.

سعایت‌های خائنانه این چند نفر چنان قلبِ مُقدّسِ پادشاه را از فرزندان ایران مظنون کرده و دلِ ملت را از اِشفاقِ پادشاهی جوان که مَظان^۵ هرگونه خوشبختی ایران بود مأیوس نموده که امروز از روی کمالِ ناچاری، هم کمسیونِ اصلاحِ مجلسِ شوری، هم نطق و قلمِ هر خطیبِ بلیغ، و نویسندۀ زبردست، و هم افکارِ دقیقه هر دیپلمات عاشقِ اصلاح با کمالِ عجز به بی‌اثری اقدامات خود معترف است.

چرا اینطور شده است؟ — جواب این چرا را هر طفل نابالغِ ایران به خوبی می‌دهد.

برای اینکه سعی و جدّ و جهد دولتخواهانه این چند نفر چاکر دولتخواه امضاء دولت را در اَنظارِ ملت از قولِ آدنی^۶ بقالی، که حسن شرف داشته باشد، بی‌اعتبارتر کرده است.

دیگر نه هیچ قسم مَغْلَطَه^۷، نه هیچ امضای مِهْرُ بیضی^۸ و نه هیچ دستخطِ آفتابِ نُقْطُ^۹ نمی‌تواند قلبِ ملت را مطمئن و بقایِ صلح و اِستدامه^{۱۰} مجلسِ شوری و قانونِ اساسی را تأمین کند.

ملت خوب می‌داند که تا این چند نفر لکه شرف در دربارِ معدلت‌مدار^{۱۱} مُسلّط و مَظهِرِ قوای دولت می‌باشند گذشته از اینکه هیئت دولت اداره حافظ بقا و استقلال ایران، و خادم باوفای ملت نیست، دشمنی است مَهیب که هر روز با کمالِ سعی و قدرتی که دارد در اِضمحلالِ این مملکت و محو نام ایران و ایرانی از صفحه روزگار می‌کوشد، و کیست که این نظرِ صائب و فکرِ ثاقبِ ملت را تردید کند؟

چه در صورتیکه دولت قوه جمع‌آوری ده هزار قشون منظم را ندارد، و قزاقهای دشمنی قوی پنجه‌مانند روس، سه فرسخ به خاک ایران تجاوز کرده، و در صورتیکه روز آخر «اولتیماتوم» روس است (یعنی هفت هشت ساعت، بیشتر به شروع جنگ رسمی دولت ایران و روس نمانده است) ۱۲ و از ژاپون گرفته تا امریکا همه ملل دنیا حواسشان معطوف به بلندشدن این پرده، و آدمپرستهای عالم با عجله هرچه تمامتر، چه بتوسط اوراق و چه بواسطه جرائد و خطابات و چه به وسایل دیپلوماسی، مظلومیت ما را در نظر گرفته و به ما معاونت و کمک می‌نمایند، و تنها وسیله‌ای که برای رهائی و استخلاص ایران و ایرانی باقی مانده است همان مذاکرات پلتیکی و رد و بدل ملایمات و نزاکت‌های بین‌المللی می‌باشد، آیا در این وقت دولتی که امر به بریدن سیم‌های تلگراف می‌کند معنیش این نیست که می‌خواهد رگ حیات ملت را قطع نماید؟ و آیا ملت حق ندارد که بگوید من يك دشمن خانگی دارم که با اعداء ۱۳ خارجی همدست و همدستان شده و اسباب فنا و اضمحلال مرا تهیه و فراهم می‌کند!!!؟

ملت ایران اگر قصد بقا و دوام داشته باشد و اگر بخواهد که اولاد خود را ریزه‌خوار خوان آجانب نکرده دخترهای خود را به کنیزی خانم‌های روس و انگلیس ندهد به ترتیبی طبیعی امروز از تصفیة داخله خود ناگزیر است. و تصفیة داخله نیز جز به پاك کردن دربار صورت نخواهد گرفت.

ملت ایران از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب مملکت به صدای واحد همین استدعا را دارد، و حقپرستی

مَلَلِ حَقِّشَناسِ عَالَمِ را نیز برای گواهیِ صَحَّتِ دَعَاوِیِ خود حاضر نموده است.

یعنی به صدایِ تَظْلَمِ امروز در عرصهٔ میدانِ افکارِ آزادی خواهانِ دنیا فریاد می‌کند که دوازده فصل از قانونِ اساسیِ مملکتِ ما که به قمیتِ خون، مال، عِرْض و ناموسِ ما تحصیل شده است، امروز بواسطهٔ خیانتِ این چند نفر نقض شده، و ما حاضریم که با بقایایِ جان و مال و عِرْض و ناموس و بالاخره آثارِ وجودِ خودِ این دوازده فصلِ قانونِ را مَرَمَتِ کرده و سلطنتِ ایران را هم بعدها حَقّاً به ایرانیها واگذاریم؛ یعنی چند نفر لَکّهٔ دامنِ شرافتِ ملتِ آزادی‌خواه روس را که امروز زِمَامِ حُرِّیتِ^{۱۲} ما را به دست گرفته و دربارِ دولتِ ایران را احاطه کرده‌اند از دربارِ دور کرده و بعد از این شاهنشاهِ عدالت‌خواه خود را بی هیچ حِجَابِ^{۱۳} و حائلی^{۱۴} سلطانِ مستقلِ ایران شناخته کلیهٔ موانع واسطهٔ بینِ اعلیحضرت‌شاه و ملت را، جز آن مقدار که قانونِ تعیین می‌کند، از میان برداریم.

در مقابلِ این درخواستِ مَشروعِ همان خائنینِ درباری و همان چَرکهایِ تَشْرِیفِ اخلاق، و همان میکرِبهایِ مضرِ صحتِ اجتماعاتِ بشری، برادرانِ قِزاق و سربازِ ما را جُلُوِ رویِ ما نگاهداشته و ما را به وجودِ آنها تهدید می‌کنند. یعنی نقشهٔ بی‌نتیجهٔ دولتِ روس را که در مقابلِ ملتِ روس کشیده بود می‌خواهند در ایران تجدید کنند، ولی به گمانِ ما در این قسمت از پُلْتِیکِ^{۱۵} خود اشتباه کرده و از جادهٔ نیل به مقصود منحرف شده‌اند.

دولتِ روس آن دسته از قِزاقها^{۱۶} را که در جُلُوِ آزادیِ ملتِ خود سَدِّ قرار می‌داد در میانِ رختخوابهایِ فَوَاحِشِ

روس تخم‌گیری کرده و از نطفه‌های سر راه تربیت نموده بود. قزاق روسی پدر خود را نمی‌شناخت. قزاق روسی دین و آئین خود را نمی‌دانست. قزاق روسی خدای آسمان و زمین امپراطور را تصور می‌کرد.

آیا عملۀ دربار از شمال تا جنوب ایران يك نفر سرباز قزاق سراغ دارند که پدر خود را نشناسد؟ آیا يك نفر سرباز یا قزاق در این مملکت پیدا می‌کنند که در اعتقادات مذهبی خود راسخ و پایدار نباشد؟ آیا يك نفر قزاق یا سرباز سراغ دارند که اهل دیوان را ظلمه و سلطنت‌جائزۀ را منافی با عقاید مذهبی خودش ندانند؟ آیا در میان مسلمانهای ایران يك نفر که هنوز اثری از اسلامیّت و بوئی از پاکی نژاد در او هست می‌توان پیدا نمود که به برادر کشی قیام کند.

خائنین دربار فراموش کرده‌اند که سرباز و قزاق ایران امروز با کمال پاکی فطرت و عقیدۀ ثابت مذهبی در پای منبرهای عزا حاضر شده و بعد از سیزده قرن بر مظلومیّت پیشقدمان اسلام گریه کرده و بر ظالمین نفرین و لعنت می‌کند. و این را هم خوب ملتفت شده‌اند که شیعیان آن اولیای دین نیز از فاضل طینت آنها خلق شده و امروز در همان مسلک قدم می‌زنند که بزرگانشان جان خود را در آن راه گذاشتند.

آیا ممکن است که قزاق یا سرباز سینه‌های شیعیان عنی و سادات بنی فاطمه و علمای واجب‌الاطاعۀ خود را هدف گلوله کرده و برای ماهی شش تومان بدبختی آن جهانی و آتش قهر و غضب الهی را برای خود آماده نماید. برادران قزاق ما هرچند که به نظام روسی تربیت شده

باشند ولی هیچوقت دین و ایمان خود را به روسها نفروخته و می‌دانند که خون و رگ و پوست و استخوانشان از نعمت همین ملت که امروز عدالت می‌خواهد و احیای قوانین قرآن را مطالبه می‌نماید روئیده است، و هیچوقت صاحب منصب روس یا فلان خائن درباری این پولها را از مملکت خود بار نکرده و برای قسمت کردن به قزاقهای ما همراه نیاورده است. برادرهای قزاق ما درست فهمیده‌اند این مواجبی را که آنها گرفته و خرج می‌کنند مال رعیت ایران است، و این رعیت همان رعیتی است که تقریباً تمام سال را در زیر آفتابهای سوزان و سرماهای سخت گرسنه و غور^{۲۱} زحمت می‌کشد و رنج می‌برد تا يك شاهي را صد دینار کرده مواب و مخارج برادران نظامی خود را فراهم کند و قصدشان از این فداکاری آن است که جان و مال و عرض و ناموس و وطنشان در زیر سایه غیرت و جوانمردی همین سربازان و قزاقان آسوده بماند، نه اینکه در صورتیکه وطنشان اسیر دست آجانب^{۲۰} شده و دین و مذهبشان بدست کفار افتاده برادرهای قزاق و سرباز به برادرکشی شروع کنند.

با اینهمه ما حالا به برادران قزاق و سرباز خود خطاب کرده می‌گوئیم که اگر شما در قلب خودتان اینقدر از بی‌رحمی و سنگدلی سراغ دارید که برای زخارف^{۲۱} مختصر دنیا برادران دینی خود و ذریه^{۲۲} رسول خدا و پسرهای فاطمه و پیشوایان دین را هدف گلوله کنید ما هم سینه‌های خود را در مقابل تیرهای شما گرفته و هیچ نوع دفاع نخواهیم کرد، اما این را بدانید که لعنت خدا و نفرین رسول و آئمه دین شما را به بدترین حالات مثل اشقیاء^{۲۳} کوفه و

شام عنقریب دوچار انتقام «مختار» ها^{۲۳}، «مُصْعَب» ها^{۲۴}، و «عبداللّٰه زُبیر» ها^{۲۵}، خواهد کرد. و گذشته از اینکه در دنیا از مال و عیال و اولاد و جان خودتان خیر نخواهید دید در آخرت نیز با مخالفین صحرائِ کربلا^{۲۶} و شمر^{۲۸} و یزید^{۲۹} و سنان^{۳۰} و خولی^{۳۱} محشور^{۳۲} خواهید شد و ما هم از این جانبازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمی‌گوئیم که چرا ما مغلوبِ مُسْتَبِدِّین و بی‌دینها شدیم زیرا که برادرانِ آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید. ما می‌خواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین طهران را برای تشریفاتِ مقدم^{۳۳} این مهمانهای تازه رسیده از خونِ گلوی خود زینت دهیم. و به آن برادرهای مهربان بگوئیم و افتخار کنیم که مائیم پیش صفان شهدای راه آزادی، مائیم اولین حامیانِ دینِ مبینِ اسلام، و مائیم اشخاصی که به مُقَدِّمِ مهمانان گرامی خود جان قربان می‌کنیم، و ماحْضَرِ هستی را بر طبقِ اخلاص می‌نهیم.

* سرمقاله شماره ۲۲ صور اسرافیل. شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶

هجری قمری.

- ۱- دُرد، ته‌نشین. لای. لرد.
- ۲- ثُفل، تُفاله.
- ۳- آدم‌پرست. — پاورقی ۱۷ سرمقاله ۱۹
- ۴- پِلْتیکی، منسوب به پلتیک. — پاورقی ۷ سرمقاله ۳۱.
- ۵- مَظَنّ، جمع مظنه، جایی که گمان و شک رود. محل بدگمانی و ظن.
- ۶- اَدْنی، پست‌تر. فروتر. زبون‌تر.
- ۷- قَسَم مَغْلَظَه، سوگند سخت. سوگند گران.
- ۸- مِهْرَبِیضَاء، با روشنائی آفتاب.

- ۹- آفتاب نُقط. — پاورقی ۶ سرمقاله ۳۱.
- ۱۰- اِستدامه، دوام. پایداری. همیشه بودن.
- ۱۱- مَعْدِلَتْ مَدَار، که بر عدل و دادگری استوار باشد و بگردد.
- ۱۲- اولتیماتوم (Ultimatum) لغت فرانسه است به معنی، حرف آخر.
- کلام نهائی. اتمام حجت. شرایطِ حتمی و قطعیِ تغییرناپذیر.
- ۱۳- اَعْدَاء، جمع عَدُو، دشمنان.
- ۱۴- حَرِّیَّت، آزادی.
- ۱۵- حجاب، پرده.
- ۱۶- حائِل، آنچه میان دو چیز واقع و مانع اتصال آن دو شود.
- ۱۷- پُلِیتیک. — پاورقی ۷ سرمقاله ۳۱.
- ۱۸- قَزاق، سرباز روسی.
- ۱۹- عُوْر، لُخت. پَرهنه.
- ۲۰- اَجَانِب، جمع اجنبی، بیگانگان.
- ۲۱- زَخَارِف، جمع زخرف، زینت و زیور.
- ۲۲- ذَرِیَّه، نسل و فرزندی.
- ۲۳- اَشْقِیَاء، جمع شَقِی، بدبختان. تیره روزان. توسعاً سنگیندلان.
- قَسِی قَلْبَان.
- ۲۴- مُخْتَار، ابن ابی عُبَیْد ثَقَفی مکنی به ابواسحاق (۱ تا ۶۷ ه.ق.) از خونخواهانِ شهدای صحرای کربلا.
- ۲۵- مُصْغَب، ابن زُبَیْر بن عَوَّام برادر عبدالله بن زُبَیْر و از مردان نامی صدر اسلام بود. وی کشندهٔ مختار ثقفی است. و در ۷۱ هجری به دست لشکریان عبدالملک اموی کشته شده است.
- ۲۶- عُبَیْدالله، ابن زُبَیْر بن عَوَّام (۱ تا ۷۳ ه.ق.) از بزرگان عرب بود و بر یزید بن معاویه خروج کرد و مدتی در حجاز و مصر و یمن و خراسان و عراق به عنوان خلیفه حکومت کرد و سرانجام در روزگار خلافت عبدالملک بن مروان حَجَّاج بن یوسف او را در مکه محاصره کرد و در مسجد الحرام محصور و مقتول شد.
- ۲۷- مخالفین صحرای کربلا، آنانکه با امام حسین علیه السلام در کربلا جنگیدند و آن حضرت را به شهادت رساندند.
- ۲۸- شمر، ابن ذی الجوشن ضَبابی کَلابی. نامش شَرَحْبِیل و کنیه اش ابوالسابغه و از رؤسای قبیلهٔ هوازن و مردی شجاع. در صفین جزو لشکریان علی علیه السلام بود و در واقعهٔ کربلا شرکت جست

و در شمارِ قاتلانِ امام حسین علیه السلام قرار داشت و پس از کشته شدن آن حضرت در جنگ با فرستادگان مختار در خوزستان کشته شد (۶۶ ه.ق.).

۲۹- یزید بن معاویه بن ابی سفیان دومین خلیفه اموی (۱۶ تا ۶۴ ه.ق.).

۳۰- سنان ابن انس، از قتلۀ امام حسین (ع) به کربلا.

۳۱- خولی اصبعی از قتلۀ امام حسین (ع) به کربلا.

۳۲- محشور، گرد آمدن با کسی یا کسانی در قیامت.

۳۳- تقدم، باز آمدن از سفر. ورود.

مینه گاهان بزرگ در این مملکت زنده ای که در کردند
که نوع حکومت در میان قدم بهم که آن حکومت
مردم بمردم و مردم زنده که از تعدد و اینها
گرفتند در بجا آمدند انهدب کردند انهدب
که بآن از رفته و معسر و کراسی دنیا متوجه
نه مردلو

طبیعتِ سلطنت چیست*

در ممالکی که جهل جای علم، زور جای حق، و اوهام جای حقایق را گرفته است سلطنت موهبتی است الهی، یعنی خداوند مُتعالِ حقوق، حدود و اختیارات هر قطعه از زمین را به دستِ يك نفر از افرادِ اهالی همان قطعه گذاشته و وجوبِ اطاعتِ دیگران نیز به او در علمِ ازلی خدا گذشته است.

اهمیت این امر ما را، و گمان می‌کنم پس از طرح آن هر مُتدینِ عاقلی را، نیز بر آن می‌دارد که با کمال دقت در حَقانیت و بطلانِ آن غور کنیم و از فهمِ حقیقتِ کاری‌بدین عظمت که منشأ سعادَت و شقاوت^۱ و منبعِ غی^۲ و رُشد^۳ ماست تن‌نزنیم^۴. چه اگر واقع سلطنت موهبتِ آسمانی و اطاعتِ ما به سلطان، تقدیرِ بی‌تغییر است باید بدونِ يك لحظه تردید در این يك مسئلهً بخصوص تن به قضایِ مُبرَم^۵ داده و دنباله‌سایر مسائلی را که در حیطة اختیاراتِ فاعلینِ مُختار است گرفت. چه ضعفِ بشر اجازه نمی‌دهد که با خواستِ خدائی مقاومت کند و با ساعدِ آهنینِ تقدیر پنجه

افکند. و اگر سلطنت نیز مثل سایر اعمال بَيْنِ اثْنَيْنِ نوع انسان از دائره اقتدار ماست باید به هر سرعت که ممکن است دست به اعمالِ اختیارات زد و قُوّه‌ای را که خداوند فیاض به هزاران حکمت در وجود ما گذاشته است از راه ادای شکر مُنعم عاطل نگذاشت.

اگر سلطنت موهبتِ الهی و اطاعت ما از سلطان برحسب امر آسمانی باشد، اعلام آن به بندگان یا باید بواسطه فرمانی سماوی باشد که قبل از جلوس هر سلطانی از آسمان نازل شود تا بندگان بر طبق آن تکلیف خود را به جا آورند و یا می‌بایست همان تسلطِ سلطان را حاکی از اراده خدائی شمرده راه انقیاد پیمایند.

وجود فرمانی مُنزل^۷ را هنوز تا امروز نه هیچ سلطانی ادّعا کرده و نه خیال هیچ شاعرِ مُتَهَلِّق و مُحَدِّثِ جَعَالی^۸ پیرامون آن گشته است. و در صورتِ دوم که تسلطِ پادشاه را حاکی از اراده و رضای خدائی بدانیم بلافاصله باید پادشاه را دارای همان علم و همان احاطه، بلکه با کمی غور صاحبِ کلیه همان صفات ثبوتیه و سلبیه^۹ خدا تصور کنیم، چه معقول نیست خدای عادل تقدیر سعادت و شقاوت حیات و ممات^{۱۰} و عَزَّ و ذُلَّ^{۱۱} قسمتی بزرگت از بندگان خود را به اراده شخصی مَحْوِل کند که مُصِیب^{۱۲} را از مُخْطی^{۱۳}، مَعْصوم را از گناهکار و حق را از باطل شناسد. و اعتقاد به اینکه سلطان مُسْتَجْمَع این صفات باشد موافقِ اصولِ ادیانِ عمومی امروزه دنیا و خاصّه دین اسلام معنیِ شَرک و در صورتِ تنزل، اعتقاد به وجودِ عَالَمِ الْغَیْب دیگری جز خدا، در عرصه وجود است.

و اگر دارای آن درجه از علم و احاطه و سایر صفات

ثبوتیه و سَلْبِیَّةٔ خدائی نباشد باید بواسطهٔ همین تسلط و اقتدار تامه‌ای که به يك نفر جاهل و کور در کُلِّیَّةٔ اَعْرَاضِ^{۱۳} و اَموال و دِمَاءِ^{۱۵} يك دسته از مردم داده است بی‌تردید صفت عدالت خدا را انکار نمود.

شاید يك مسلمانِ جَدَلِی^{۱۶} بگوید چه ضرر دارد که بگوئیم تَسَلُّطِ سلطانِ حاکی از خواستِ خداست و سلطان نیز از صفاتِ خدا و علم به غیب محروم است اما با اینهمه بر حسب يك ارادهٔ دیگرِ الهی اَعْمَالِ کور کورانۀ همین سلطانِ جاهل همیشه مطابق با حَقِّ^{۱۷} واقع و موافق با عقل و عدل می‌شود؟

در صورتیکه این مُعْتَرِضِ مشهوداتِ هر روزهٔ خود را با شهاداتِ ملیونها سَوَانِحِ^{۱۸} ظالمانهٔ تاریخِ اَعْمَارِ^{۱۹} سلاطین کنار بگذارد لازم است که تمام اقوال انبیا را در توبیخِ سلاطینِ جور رَدّ نماید و پس از آنکه برخلافِ صریحِ قرآن و سایر کُتُبِ آسمانی شَدَادَۃٔ^{۲۰} و نُمرود^{۲۱} را پانزدهم و شانزدهم چهارده معصوم قرار داد فاعلِ مختار بودنِ يك دسته از نوع بشر را که اسمشان سلاطین است نفی نماید.

پس بواسطهٔ همین مقدمه که فشردهٔ چندین بابِ بَراهِینِ مسلمۀ فلسفۀ اسلام است، دیانتِ آن دینداری که در پایۀ سَرِیرِ اعلیٰ پشتِ عبادتِ دو تا می‌کند و يك نفر از نوع خود را ظَلَّ اللّٰهَ فِی الْأَرْضِ^{۲۲} می‌خواند به موهبتِ بودنِ سلطنتِ يك نفر و وجوبِ اطاعتِ دیگران از او اجازه نمی‌دهد. و عقل نیز که به بداهت، مرحله‌ها از این خرافات دور است و دستِ این آوهام همیشه از رسیدن به دامنِ مُقَدَّسِش مَهْجُورِ هیچ وقت اسارتِ يك قوم را در تحتِ اقتدارِ يك نفر و تَصَرُّفِ مطلقۀ يك نفر را در عَرَضِ و جان و مالِ يك قوم تصویب نمی‌نماید

خاصه که عقلِ خالص و شرع غیرِ مشوب^{۲۳} همیشه عنان بر
عنان میروند^{۲۴} و لحظه‌ای نیز، اگر چه به فاصله سر موئی،
از هم جدا نمی‌شوند.

پس در صورتیکه عقل و شرع هردو از آسمانی بودن
سلطنتِ سلطانِ ابا می‌کنند منشأ حُدُوثِ این خیال در اذهان
عامه چیست و حقیقت امر کدام است؟

منشأ، ضعفِ خیالِ نادان در برابر عظمتِ امور و بی‌اثر
ماندن عقلِ جاهل در مقابلِ بزرگیِ وقایع است.

سیر در ترجمه عمرِ نوعی انسان و دقایقِ مسائل
عِلْمُ النَّفْس^{۲۵} به ما ثابت می‌کند که عظمتِ کار همیشه مَوْرِث^{۲۶}
بی‌اثر ماندن عقل و خنثی شدن افکارِ اقوامِ جاهله بوده
است. و راه استخلاص از تفکر در آن و چاره منحصر
استراحت از ایدای تعقل آن همیشه منتهی به انتساب آن
به عاملی بالاتر از عالمِ انسانی می‌شده است، یعنی همان
عقلهای رسا که در امورِ کوچک داد مردی می‌داده است؛ در
مقابلِ اعمالِ بزرگ با کمالِ خُضوع پشت خم کرده و آن را
از ردیفِ اعمالِ عالمی بالاتر از عالم خود می‌نهاده است.

انسانهایِ اُولی آبِ نهر را با بیل به مجاریِ دلخواه
می‌انداختند اما در مقابلِ طغیانِ نیل دخترهایِ خویش را
به رسمِ قربانیِ اربابِ اَنو^{۲۷} غرق می‌کردند.

سُورَتِ آتَشِ را با آب می‌نشانَدند اما (پیش از انکشافِ
برقگیر) دفاع از صاعقه را برای خدایانِ نذورات می‌نمودند.
به معالجه تب و درد سر گاهی می‌پرداختند لیکن در ظهورِ
وَبَا و طَاعُونِ تَحَف و هدایا به درگاه خدایانِ نوعی تقدیم
می‌کردند. يَكِ طفل، گربه را رفیق و هم‌بازی خود قرار
می‌دهد اما در دیدن شتر می‌هراسد و فریاد می‌کشد.

همین است منبعِ حدوثِ خیالِ موهبتِ بودنِ سلطنت و استثنایِ آن از سایرِ اعمالِ بشری در میانِ مللِ نادان. این طبیعتِ انسان است هر قدر ضعفِ جهالتِ بیشتر بر او غالب است بیشتر از اعمالِ این جهانی را از حوزهٔ اختیاراتِ خودِ استثنا کرده و نسبتش را به عالمی دیگر می‌دهد و هرچه علم و تجربه بر قوتِ او افزود به همان قدر دائرهٔ اختیاراتِ خویش را توسعه داده انبساطِ اندازهٔ عطایای الهی را به خود درک می‌کند.

وقتی از آحادِ بندگان *يَا مَالِكُ رِقَابُكَ*^{۳۹} کُل و افرادِ رعایای *يَا پادشاهِ مالیک*^{۴۰} سپاهِ پیروانِ رابطهٔ تو با مستأجرِ خانه، فروشندهٔ مُبل، نوکرِ آجیر و زنِ معقودهٔ^{۴۱} تو چیست؟ ابدأً داخلِ طول و تفصیل نشده و بدون توجه به عوالمِ غیبیه با همان زبانِ عامیانهٔ خود می‌گوید: رابطهٔ معامله یا قرارداد. و اگر قدری کنجکاوی کنیم با همان آدای^{۴۲} عامیانهٔ خود حالی می‌کند که با تخلفِ یکی از دو طرف از شروطِ ملحوظهٔ عمل باطل است.

خیالِ مشتری *يَا بقال* در خریدنِ *يَا سیر* پنیر ابدأً مشغول نمی‌شود به اینکه آیا خواستِ خدا در خریدنِ از این بقال هست یا نه. بلکه وقتی به عقل و دیانتِ سادهٔ خود رجوع کند می‌فهمد که فاعلِ مُختار است اگر بخواهد از او می‌خرد و اگر نه صرف نظر کرده از دیگری اِبتیاع می‌کند. برای اینکه با همان فطرتِ سلیمهٔ خود خوب درک می‌کند که اگر در تمام کارهای او خواستِ خدا ملتزم و وقوع آن باشد فائدهٔ *بَعَثَ رُسُلًا*^{۴۳} و اِرسالِ کُتب و نتیجهٔ خدَماتِ علمای اخلاق منتفی خواهد شد.

اما وقتی از همان آدمِ معتدل و عقلِ بی‌غش سؤال کنند

که رابطه تو با شاه و رابطه او با تو چیست؟ آبداء در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی تواند باور کند که رابطه او هم با شاه همان رابطه او با مستأجر، بایع، نوکر، عیال، بقال است و سلطنت او هم از جنس قراردادهای بَيْنِ اثْنَيْنِ^{۳۳} و تخلف از شروط مُنتَجِب خلع او از سلطنت می باشد. بلکه مجبور است که شاه را از جنسی بالاتر از جنس خود و مؤید از عالم غیب و سلطنتش را موهبت الهیه و اطاعت خود را نسبت به او تکلیفی خدائی تصور نماید.

چنانکه گفتیم تا وقتی انسان اسیر جهالت است ضعف جهالت او را مجبور از اتکال^{۳۴} به آسمانی بودن امور عظیمه می کند. اما وقتی جهل بار بست و علم به تواریخ و سیر عصر نوع بشر و فلسفه حیات ملل و هزاران شعبه از علوم دیگر بر انسان مکشوف شد آنوقت همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیه خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان به عالم بالا، تأیید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد.

فلسفه تاریخ امروز به روشنی آفتاب به ما ثابت می کند انسانهای اولی که برای حفظ حیات خود همیشه ناچار از جنگهای پی در پی بوده اند و از طرف دیگر بواسطه نداشتن قوانین موضوعه در حل منازعات شخصی مجبور از توسل به داناتری می شده اند از این رو در آنکه اشجع^{۳۵} و اعقل^{۳۶} بوده همواره به نظر سرکردگی و قضاوت می دیده اند. و بنا براین بدون اینکه مراسم معموله عصرهای بعد به عمل آید همان نظر احترام و جنبه تبعیت قوم از او پایه قرارداد حکومت و سرکردگی او می شده است. و آیه قرآن هم در

حکایتِ طالوت «و زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»^{۳۷} شاهدِ همین حقیقتِ فلسفی است. پس سلطان‌های اولی بواسطه شجاعت و عقل مُنتخب‌شده و پایهٔ قرارداد هم در اولین دفعه همان مزیدِ عقل و شجاعت بوده است. و طبیعی است که در این صورت بایستی پس از مرگ او باز سلطنت به اَشْجَع و اَعْقَلِ قوم یعنی کسی که دارای همان صفات باشد واگذار شود. و در حیات نیز در صورتِ فقدانِ صفاتِ مزبوره بالطبع از سلطنت خلع گردد. ولی بعدها تَجَمُّل و قُوّت و قدرتی که از مجموع اطاعتِ افرادِ همین قوم تشکیل یافته جرئت و عقلِ همان‌ها را ضعیف نموده و نتیجه ارثی شدنِ سلطنت — بدونِ استحقاق — و بالاخره موهبت بودنِ آن از جانبِ خدا گردیده است.

واقعاً اگر ما يك دقيقه پرده از روی تَجَمُّلِ ظاهری برداشته و يك سلطان را محروم از اموالِ خود و مَهْجور از اطاعت برادران خویش تصور کنیم چه شخصی در نظر شما مَجَسَّم خواهد شد؟ يك نفر آدمِ عادی ضعیف بدبخت و محتاج به سؤال که خالی از هر هنر و عاری از هر صنعت است. و بلکه به‌علاوه مَمْلُوء است از اخلاقِ رذیله و عاداتِ قبیحه که لازمهٔ جمعیتِ اسباب و عدمِ مسؤولیت و خوض در شهوات و لذّات می‌باشد.

نادرشاه افشار ملتفتِ همین نکته بود شبی که در اردوی اصفهان دامن خیمهٔ شاه طهماسب دوم را در جلو چشم سرکردگانِ سپاه بالا زد و رذالتِ طبع و دنائتِ ذاتِ آن آخرین موهبتِ الهی را به پسران و زیردستان نشان داد، و به اهل ایران ظاهر نمود که در پسِ پردهٔ تَجَمُّل و حِشمت و اقتدار و اُبّهت چه انبارها از معایبِ صفات و چه مَزَبَلَه‌ها

از کثافتِ اخلاق مستور است.

و همان وقت بود که لشکریان ایران که تا آنوقت پادشاه را مُقدّس و از جنسی فوقِ جنسِ خود و موهبتی الهی فرض می‌کردند او را با پست‌ترین و رذلت‌ترین صفاتی که در اَرْذَلِ ناس^{۳۸} هم سُرّاغ نداشتند دیدند و درست دانستند که رابطهٔ مخصوص چنین جنسی قبیح با عالم غیب باور کردنی نیست. و خلع آن از سلطنت و انتخاب دیگری به جای او از کارهای شدنی است. آنوقت با نهایت اَسَف با آخرین ودیعه آسمانی خدا حافظ گفته و با کمال میل دست بیعت به یک نفر از شجاعترین و عاقلترین مدافعین وطن از همجنسانِ زمینی خود دادند.

و همین اجماع^{۳۹} مردم در خلع سلطنتِ طهماسب و بیعت با نادرشاه گذشته از هزاران اَمَثَلهٔ تاریخی دیگر نزدیکترین مثالی است برای تجسیم^{۴۰} سلطنت بواسطهٔ قرارداد. و واضح می‌کند که سلطنت جز اجماعِ اخپاری مردم بر اطاعتِ یک تن چیزی دیگر نیست و هر وقت باز بخواهند همان ارادهٔ آنها برای خلع او و نشانیدن شخصی یا هیئتی که — همیشه برقِ حقیقت از تصادم افکارشان برمی‌خیزد — به جای او کافی است.

* سرمقاله شماره اول دوره دوم روزنامه صور اسرافیل (چاپ اروپا). اول محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری قمری. مطابق ۲۳ ژانویه ۱۹۰۹ میلادی.

- ۱- شقاوت، تیره‌روزی. تیره‌بختی. سنگدلی.
- ۲- غی، گمراهی.
- ۳- رُشد، به راه راست رفتن. صلاح. هدایت.
- ۴- تن زدن، اِبا و امتناع و خودداری کردن.
- ۵- قضا، تقدیر. سرنوشت؛ قُضای مُبرّم، سرنوشتی که اجتناب از آن

- ممکن نباشد.
- ۶- أَعْمَالُ بَيْنِ اثْنَيْنِ، کارهایی که دو تن میان خود انجام دهند نظیر داد و ستد و غیره.
- ۷- مُنْزَل، فرر فرستاده شده از آسمان.
- ۸- مُحَدِّث، روایت کننده اخبار و احادیث.
- ۹- جَعَالَ، جعل کننده. به دروغ سازنده.
- ۱۰- حَيَات و مَمَات، زندگی و مرگ.
- ۱۱- عِزٌّ وَ ذُلٌّ، ارجمندی و خواری.
- ۱۲- مُصِيب، نیک رسنده به حقیقت امری. مُقَابِلِ مُخْطِی.
- ۱۳- مُخْطِی، خطا کار. خطا کننده.
- ۱۴- أَعْرَاض، جمع عَرْض، آبرو و حیثیت.
- ۱۵- دِمَاء، جمع دَم، خونها.
- ۱۶- جَدَلِی، منسوب به جَدَل، اهل جَدَل و بحث و مناظره.
- ۱۷- حَاقٌّ وَاقِع، حقیقت طلب. واقع قضیه.
- ۱۸- سَوَانِح، جمع سَانِحَه، پیشامدها. حادثها.
- ۱۹- أَعْمَار، جمع عُمر، زندگیها. سالها.
- ۲۰- شَدَاد، از پادشاهان عاد در عربستان جنوبی و بناکننده بهشت اَرَم.
- ۲۱- نُمْرُود، لقب پادشاه (کَلَنَه) و تُویند نامش نینوس و مردی شجاع و معاصر ابراهیم خلیل الرحمن بوده است. بنای بابل را به او نسبت داده اند.
- ۲۲- ظِلُّ الْمَوْفِی الْأَرْضِ، سایه خدا در زمین. کنایه است از پادشاه.
- ۲۳- مَشُوب، آمیخته. آلوده.
- ۲۴- عِنَان بر عِنَان رفتن. برابر و همدوش رفتن.
- ۲۵- عِلْمُ النَّفْس، روانشناسی.
- ۲۶- مُورِث، باعث. سبب.
- ۲۷- أَرْبَابِ أَنْوَاع، خدایان. رَبُّ الْأَنْوَاعِها.
- ۲۸- سَوْرَت، شدت. تأثیر.
- ۲۹- مَالِكٌ رِقَاب، صاحب گردنهای، کنایه است از فرمانروا و مهتر و مولای کسی.
- ۳۰- مَعْقُودَه، به نکاح دائمی مردی درآمده.
- ۳۱- أَدَا، بیان و حالت و حرکت و تقلید.

- ۳۲- بَعَثَ رُسُلًا، (رُسُل، جمعِ رَسول) برگزیدن و فرستادن رسولان و پیامبران.
- ۳۳- بَيْنَ اِثْنَيْنِ، میان دو تن و دو طرف.
- ۳۴- اِتْكَال، توکل کردن. تسلیم شدن. اعتماد کردن. واگذاری کار.
- ۳۵- اِشْجَع، شجاع تر. دلیرتر.
- ۳۶- اِعْقَلَ، عاقلتر. داناتر.
- ۳۷- یعنی، افزودن زیادتی در دانش (دانش جنگ) و هیکل (قوت تن). (قسمتی از آیه ۲۴۷ سوره ۲ بقره).
- ۳۸- اَرْذَلِ نَاسٍ، پست‌ترین و فرومایه‌ترین مردمان.
- ۳۹- اِجْمَاع، گرد آمدن و اتفاق کردن بر کاری.
- ۴۰- تَجَسَّيْم، تناور ساختن. بزرگ گردانیدن.

عمیق تاریخ الفبا، ریاضی، نجوم، ادبیات، فلسفه، تاریخ ایران
در دهکدهٔ علم، بهار و خرداد ۱۳۸۰



دینِ مبین اسلام با کمال بدهات از لزوم وجود سلطان بی خبر است. بلکه با يك ذره غور و توجه در رویه سیاستِ شریعتِ غرّا^۱ منافات و انکار آن با این رویه منحوسه به روشنی روز محسوس می باشد.

کسی که امروز سلطنت را الهی و مشروع می داند یادگارِ اساطیرِ ملل قدیمه را با قوانین اسلام اشتباه می کند. از چنین مسلمان تنها باید پرسید که سلطان مُقنّن^۲ است یا مُجری^۳؟ اگر مُقنّن است بر حسب عقاید ما مسلمین که قوانین را مُرسل^۴ از جانب خدا می دانیم سلطان بعد از ختمِ رُسل^۵ پیغمبر تازه ایست که باید به دعوتِ اعجاز و ادله تازه ثبوت او را رد یا قبول نمود. و اگر مُجری است دینِ حنیف^۶ اسلام از اجازه خصوصى يك نفر عامی در اجرای کلیه احکام بی هیچ مُرَجّح^۷ مُعین خبر ندارد. و در چنین صورت باید بعد از انبیاء و ائمه دین و مجتهدین جامع الشرائط به وجود رابعی^۸ قائل بود که در اجرای احکام الهی دارای خصوصیت و امتیازی است که دیگران از آن بی بهره اند، و اعتقاد به وجود این خصوصیت و امتیاز در

يك فردِ بخصوص به حکمِ شرع، تشریع^{۱۰} است.
در صورتیکه به عیان می بینیم که از بدو ایجاد سلطنت
در اسلام تا به امروز هیچ وقت هیچ سلطان احکام الهی را
مجرئی نکرده بلکه به رأی و سلیقه عامیانه خود و بلکه
به متابعت هواهای نفسانی به رتق و فتق^{۱۱} امور پرداخته
است.

چنانکه در نمره قبل گفتیم لزوم قضات خودسر بر حسب
ترتیب طبیعی تا وقتی بود که احکام موضوعه^{۱۲} یا الهیه
وجود نداشت. در این صورت آنهم با شرط اعقلیت^{۱۳}
قضاوت به ذوق يك نفر واگذار می شد، لیکن امروز که
احکام ما را کتاب خدا و قوانین سایر ملل را قوه مقننه
به مقتضیات وقت تعیین می کنند لازم شمردن این وجود
زاید مایه تعجب عقلا و ضحاک^{۱۴} اطفال است.

محافظت قوانین هم بعد از اطمینان صریح منزل ذکر^{۱۵}
در حفظ آن و وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر
قاطبه مسلمین هیچ معنی نخواهد داشت، خاصه که حفظ
قانون چیزی دیگر نیست جز اجرای آن، و اعتقاد اجراء
کلیه قوانین نیز به دست يك نفر بخصوص خاصه غیر مجتهد
جامع الشرائط چنانکه گفتیم شریعت تازه ایست.

هیچ کس نمی تواند انکار کند که معنی سلطان به طوری
که از بدو بروز آن در اسلام مفهوم شده است عبارت از
کسی است که اقتدارات تأمه نسبت به همه چیز دارد. و
امروز یا فردا یا صد سال دیگر وقتی سلطان بگویند متبادر^{۱۶}
از این لفظ شخص دارای این قدرت خواهد بود. آنکس که
اقتدار کلیه نفوس و اغراض^{۱۷} و اموال و اختیار کلیه
اجرای قوانین الهی یا تعطیل آن را به دست يك نفر می دهد

یا او را معصوم^{۱۸} می‌داند یا غیر معصوم. اگر قائل به عصمت اوست این آدم صاحبِ دیانتِ جدیدی است که نه معارفِ اسلام و نه عقلِ هیچ‌عاقل از مبنای آن اطلاع ندارد. و اگر مُعترف است که در سلطان هم مثل سایر مردم احتمالِ عمل به هوایِ نفس و تمرد از احکامِ شرع می‌رود، همین احتمال برای مسلمان کافی است که اقتدارِ تصرّف در کلیه احکام و تسلط در کلیه نفوس و اغراضِ مسلمین را به يك نفر واگذار نکند.

آن مجتهدِ مسلمی که امروز از عالم تَفَقُّه^{۱۹} تَنَزَّل کرده و بدون اندک اطلاعی از اوضاع سیاست امروزه دنیا، که حرف به حرف مطابق اصول شریعتِ غُرّایِ اسلام است خبری داشته باشد، در سیاسیات رأی می‌دهد ناچار انکار نمی‌کند که بر حسبِ صریحِ قرآن رَطْب و یَابِس^{۲۰} و صَغِيره و کَبِيره^{۲۱} و بر فرض تنزیل و تاویل آیات مُنْزَله در این باب اَقْلًا مَهَام^{۲۲} امور که مُبْتَلٰی به عامّه است در کتابِ مُبیین مذکور است، و نیز نمی‌تواند رد کند که امر سلطنت مهم‌ترین امور معاشی^{۲۳} بلکه معادی^{۲۴} است. از این عالم حامیِ اسلام می‌پرسیم که چرا کتابِ خدا، به تصدیقِ خود او، و شریعتِ غُرّا بعد از وضع چند حدیثِ مجعول (که سیاق و ترکیب آن بر فارسی زبان بودن جاعِل^{۲۵} آن شاهدهی عدل است. و بر فرضِ عربی بودن خبرِ واحد^{۲۶}، و در امری بدین عظمت حُجَّت نیست) ساکت مانده؟ و چرا اکملِ ادیان^{۲۷} و شریعتی که آرَشِ خُدَش^{۲۸} را نیز معین کرده از تصریحِ لزومِ کاری بدین اهمیت که بقا و اِضْمَحْلال، اجرا و تعطیلِ کلیه سایر احکام شرعیه منوط بدان است صرف نظر نموده؟ و بعد از همه اینها این وجود مقدس از روی چه مصدری شرعی —

که هنوز بر سایر مسلمین دنیا پوشیده است - بر لزوم امری بدین بزرگی جازم^{۲۹} شده؟ در صورتیکه امروز غیبتِ امام و انسدادِ باب^{۳۰} علم به همین وجودِ سراپا جُود اجازه نمی‌دهد که در کوچکترین مسئله طهارت رأیِ آخری خود را پیدا کند. و همیشه مجبور است که به اُخْوَط و اَقْوَى^{۳۱} خود را مستخلص سازد. و با کلمه «در این مسئله رجوع به غیر کنند» به تزیین حاشیة رساله خود پردازد.

مالیاتی را که تا امروز به سلاطین پرداخته و بعدها هم به تصویبِ همین «مجتهدِ مُسَلِّم» باید پردازند عنوانش چیست؟ اگر عنوانِ زکوة است پس چرا علمای شیعه به اجماع تا امروز آدای مالیات را کافی از زکوة نشمرده و رعیتی را که مالیاتش را پرداخته باز مُکَلَّف به آدای زکوة می‌دانند. و از قبول وجهی که رعایا به عنوانِ زکوة می‌دهند در هیچ عصر امتناع نداشته‌اند؛ و اگر غیر زکوة است به حکم شرع تصرفِ غاصبانه است، و آنکه لزومِ چنین ترتیبِ منفوری را تصدیق می‌کند بی‌پرده حکم به جوازِ غصب می‌دهد. آنکسی که دستش از ادله کوتاه و متوسل به استحسانات^{۳۲}

شده به شما می‌گوید: ببینید که يك قسمت عمده مسلمین که اهلِ سُنَّت و جماعت باشند سلطان دارند، او شما را اغفال می‌کند، باید در جواب او گفت تو همان ما به الاختلافِ ما و اهلِ سُنَّت را حُجَّتِ صِحَّتِ دَعْوِیِ خود قرار می‌دهی. امروز تنها اختلاف ما با عامه^{۳۳} این است که آنها اولو-الامر را خلیفه و واجب‌الاطاعه می‌شمارند. ولی دَقْتُ و لطافتِ مَسَلِكِ شیعه جز به اولوالامر^{۳۴} بودنِ معصوم اجازه نمی‌دهد. در صورتیکه خلافتِ صدر اسلام عامه نیز نبود مگر انتخابِ يك نفر اَفَقَه^{۳۵} در دین که احکامِ الهی را بموقع

اجرا می گذاشت و بیت المال مسلمین را در موارد معینه آن صرف می نمود. خلافت به ارث نمی رسید. اقتدار همیشه مال قانون بود. هیچوقت خلیفه قدرت سر موئی تخلف از مقتضیات قانون را نداشت. مسلمین از غلام های حبشی تا سادات قرشی به حکم وجوب امر به معروف و نهی از منکر ناظر جزئیات و کلیات اعمال او بودند و آنی از ادای این مسئولیت و اجرای این تکلیف مشروع خود غفلت نمی نمودند. چنانکه قتل عثمان در سنه سی و پنج هجرت شاهد قضیه می باشد. و چنین خلیفه ای آشفته^{۳۶} بود به يك رئیس جمهوری یا به عبارت مشروع خودمان به يك مجتهد اعلم تا به يك سلطان مستبد خودسر یا يك اولوالامر دوره های بعد اهل سنت و جماعت.

ولی بعدها توسعه قلمرو اسلام. اختلاط ملل مختلفه متباین الاخلاق^{۳۷} در تحت لواء^{۳۸} دین مبین صورت با عدم نفوذ واقعی حقایق اسلام در نفوس تازه مسلمانها، و تأثیر عقاید موروثه این اقوام در حوزه سیاست اسلام، و میل ملل مطیع به احیاء اوضاع و مراسم قدیمه خود، و رقابت کورکورانه خلفای بعد، اقتدارات و تجمل و شکوه دربار قیصره روم^{۳۹} و بالاخره ظهور گردنکشان در اطراف ممالك اسلامی فقط به قصد احیاء سلطنت های پیش و ضعف خلفای اخیر از مطیع کردن آنها و مجبور بودن خلفا از قناعت کردن به اسم اطاعت ایشان سبب شد که کم کم خلافت محدود مشروط انتخابی، برخلاف احکام دین مبین و با انکار بین حقایق اسلام از آن صورت سلطنت گرفت، و پس از انقراض خلافت بغداد در ششصد و پنجاه و شش اسم بی رسم آن نیز از قسمت عمده عالم اسلام یعنی آسیا

مرتفع شده و سلطنت‌های جائره قدیمه با اسم و معنای سابق خود جای حکومت قانونی و سلطنت جمهور را پر کرد و اقتدار سلاطین به ضمیمه عادت این طوق رقیّت^{۴۰} را برای گردن‌های آن ملت آزاد که دین مبینشان معنی آزادی و حکومت قانونی و سلطنت ملی را به دنیا آموخته بود ابدی نمود.

اگر مسلمین امروز تمام حقایق محکمه اسلام را زیر و رو و تمام کتب مقدسه اسلامی را ورق ورق کنند جهتی برای اختراع چنین نظام نحس به دست نمی‌آید. و جز علل سابق‌الذکر که عمده آن ناشی از نسیان^{۴۱} یا عدم اعتنای به دستورهای اسلامی است پیدا نخواهند کرد.

(بقیه دارد).

• سرمقاله شماره ۲ دوره دوم روزنامه صوراسرافیل (چاپ اروپا). پانزدهم محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۶ فوریه ۱۹۰۹ میلادی.

- ۱- شریعت غرا، آئین و دین روشن و درخشان.
- ۲- مقنن، قانونگذار.
- ۳- مجری، اجرا کننده قانون.
- ۴- مرسل، فرستاده شده از جانب خدا.
- ۵- ختم رسول، خاتم پیامبران. پیغمبر اسلام (ص).
- ۶- اعجاز، معجز آوردن. انجام دادن کاری که دیگران از کردن آن عاجز باشند.
- ۷- حنیف، راست و مستقیم.
- ۸- ترجیح، ترجیح و برتری‌دهنده. برتر نهنده.
- ۹- رابع، چهارم.
- ۱۰- تشریع، آئین نهادن. شریعت آوردن.
- ۱۱- رتق و فتق، بست و گشاد. حل و عقد. سر و سامان دادن به کارها.
- ۱۲- احکام موضوعه، قوانین و مقررات وضع شده.
- ۱۳- عقلیت، دانای و خردمندتر بودگی.

- ۱۴- ضحك، خنده.
- ۱۵- مُنْزِلُ ذِكْرٍ، فرو فرستنده قرآن کریم (خدای تعالی). اشاره است به آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، همانا فرو فرستادیم قرآن را و همانا آن را نگاهبان هستیم (آیه ۹ سورة ۱۵ حجر).
- ۱۶- متبادر، آنچه به ذهن خطور کند و از خاطر بگذرد.
- ۱۷- أَعْرَاضٌ، جمع عَرْض، آبرو. حیثیت.
- ۱۸- مَعْصُومٌ، بازداشته شده از گناه. مُبَرَّأٌ از گناه کردن.
- ۱۹- عِصْمَتٌ، بیگناهی. بری بودن از گناه کردن.
- ۲۰- رَطْبٌ و یَاسٍ، تر و خشک؛ کنایه است از همه چیز. هرچه هست.
- ۲۱- صغیره و کبیره، خرد و بزرگ (گناهان).
- ۲۲- مِهَامٌ، جمع مِهَم، چیزهای بااهمیت. کارهای سخت و امور عظیم.
- ۲۲- مَعَاشِی، مربوط به معاش. زندگی این جهانی. دنیائی.
- ۲۴- مَعَادِی، مربوط به معاد، اخروی. آن جهانی.
- ۲۵- جَاعِلٌ، جعل کننده. سازنده به دروغ و تقلب و ناراستی.
- ۲۶- خَبَرٌ واحد، خبری که سلسله سندش به يك تن برسد. خبر غیر مؤثق.
- ۲۷- أَرَشٌ، دیه؛ خَرَشٌ، خراشیدگی و جراحت. در اصطلاح فقهی بدل جرح و نقص و جراحت است.
- ۲۸- یعنی، اسلام.
- ۲۹- جَازِمٌ. یکدل شدن. قاطعانه دل نهادن بر کاری.
- ۳۰- انسداد باب، بسته و مسدود شدن راه.
- ۳۱- أَحْوَطٌ و أَقْوَى، به احتیاط و پرهیز نزدیکتر و استوارتر.
- ۳۲- استحسنات، جمع استحسان، ترك کردن قیاس و آوردن و اختیار کردن چیزی که اخذ آن برای مردم آسان باشد.
- ۳۳- عامه، اهل تسنن. پیروان سنت و جماعت. مقابل امامیه.
- ۳۴- أُولُو الْأَمْرِ، صاحبان فرمان. فرماندهان. (اشاره است به آیه اَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فرمانبرداری کنید خدای را و فرمانبرداری کنید پیامبر را و فرمانبرداری کنید صاحبان فرمان را، قسمتی از آیه ۵۹ سورة ۴ نساء).
- ۳۵- أَفْقَهٌ، داناتر و دانشمندتر در مسائل دین.

- ۳۶- اَشْبَه، شبیه‌تر. ماننده‌تر.
 ۳۷- مُتَبَايِنُ الْأَخْلَاق، مختلف و مخالف در خوی و خلق.
 ۳۸- لَوَاء، درفش. عَلم.
 ۳۹- قِیَاصِرُهُ روم، قیصرهای روم. سزارها. پادشاهان روم غربی.
 ۴۰- طُوقِ رِقِیت. حلقهٔ بندگی و بردگی.
 ۴۱- نِسیان، فراموشی.

شرائط اشتراك

محل تحریر و اداره .

مطالعه در ایران: تهران - ویم

[اصول اوزون جرشو

و لك نمره دو جاسی

نمره ۳۳۹

در اصول چهار جیدی

مدير و سره‌بر

در نسخه ۲۰ فرانك

محل اكبر دهخدا



۱۳ تیرن اول فرمکی ۱۹۰۹

هفته يك بار نشر ميشود

چهارشنبه ۲۸ رمضان ۱۳۲۸

* * *

موافقِ قوانینِ حقوقِ بَیْنِ الْمِلَلِ دَوْلِ حَاضِرَةِ هَرِ عَصْرِ
 وقتی می‌توانند کسی را به سمت سلطنت بشناسند و با او
 معامله سلطان و نماینده دولت کنند که یا به قوت و غلبه
 شخصی اختیاراتِ قطعه‌ای را متصرف شده عادلانه یا ظالمانه
 امور آن را اداره کند. و یا اینکه قُوَّةٔ مَلِیِّهِ یعنی قانونِ
 اساسی مملکت سلطنت او را تصدیق نماید. و چون استثنائی
 در کار نیست سلطنت محمد علی میرزا نیز در ایران باید
 مندرج در تحت یکی از این دو شِق باشد تا دول حاضره
 بتوانند او را نماینده دولت ایران شناخته به او قرض
 بدهند، قرارداد بگذارند و معاهده کنند.

امروز کسی که يك نظر در نقشهٔ جغرافیائی ایران
 نگاه کرده و وقایع خارجی را با آن تطبیق کند می‌بیند که
 از شمال تا جنوب ایران يك ایالت كوچك بلکه يك شهر
 ده هزاری نفری نیست که در تحت تصرف و تسلطِ محمد-
 علی میرزا باشد.

آذربایجان قریب نه ماه است که با سی هزار قشون
 حَاضِرُ السَّلاح امور خود را اداره کرده و در مقابل دزدهای

اطراف و قبائل چپوچی^۲ می‌جنگد.

طوالش و گیلانات با قوای کامل آخرین قشون محمد علی میرزا را شکست داده آزادی خود را به عمل اعلان کردند. ایالت کرمانشاه در تحت تصرف ایالت کلهر است. ایالت اصفهان و بختیاری و کاشان و قم در تحت اقتدار صمصام السلطنه می‌باشد.

استرآباد انجمن بلدی^۳ خود را دارد و بر وفق اصول مشروطه اداره می‌شود.

ایالت خراسان در حالت شورش سخت و حاکم محمد علی میرزا به طهران فرار کرده است.

بجنورد و سیستان نیز انجمن ولایتی خود را دارد. کرمان و بلوچستان در حالت شورش و حکام فراری هستند. فارس و لارستان در تحت تصرف قشون سید عبدالحسین لاری است.

در بوشهر و بندرعباس و سایر نواحی خلیج فارس حکام مقتول و مطرود^۴ و حکومت در دست ملیهاست. امور همدان را نیز انجمن ایالتی اداره می‌کند. و حتی در طهران پایتخت مملکت دکانین بسته و مردم در سفارتخانه‌ها مجتمع و در وسط روز مردم متفرقه و سوارهای بختیاری با صدای بلند «پست باد محمد علی میرزا» و «زننده باد مشروطه» می‌گویند و محمد علی میرزا اقتدار جلوگیری از آنها را ندارد. و از طرف دیگر اولین مجتهد مقلد شیعه که در شهر مقدس نجف مسکن دارد و در میان مسلمین اقتدار پاپهای قدیم مذهب کاتولیک را دارا می‌باشد محمد علی میرزا را تکفیر و خلع و حکم عمومی به تمام ولایات ایران صادر کرده که به گماشتگان او مالیات ندهند، و از تمام این مقدمات وقتی

که فقر محمدعلی میرزا و تهی بودن خزانه، و بی‌نظمی ادارات را به آن ضمیمه نمایند خوب واضح خواهد شد که اگر در این زمستان چند روز دیگری هم عمارت سلطنتی طهران به‌لوٲ وجود او مُکوث باشد^۷ در اواخر ماه اول بهار که برف و سرما بار بست و رود پنج‌هزار نفر مسلح یا از طرف آذربایجان یا از سمت اصفهان و یا از جهت طوالتش به طهران برای برچیدن اساس این تقلید سلطنت کافی است.

پس شخص محمدعلی میرزا امروز به واسطه قدرت نمی‌تواند مدعی سلطنت باشد و دُول حاضره عصر نیز از راه تسلط او را به این سمت نخواهند شناخت. و قرض دادن یا معاهده کردن یا قرارداد جدید بستن با شخص مسلط به يك قصر به نام نمایندگی دولت يك مملکت وسیع را هیچ عاقل و عادل تصویب نمی‌نماید.

اما قانون اساسی ما که مُمضی^۸ به صَحّه^۹ مظفرالدین شاه و خود محمدعلی میرزا است و مُتَمِّم آن که به خط پادشاه دروغیِ حالیه مُوشح است، سلطنت محمدعلی را سلطنت غاصبه می‌شمارد و ابدأً او را به تخت سلطنت ایران و نمایندگی دولت نمی‌شناسد. اصل پنجاه و یکم قانون اساسی ایران که به امضای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا است می‌گوید... «مقرر آنکه سلاطینِ اَعقاب^{۱۱} و اَخلاف^{۱۲} ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشییید^{۱۳} مَبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت^{۱۴} و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم وظیفه سلطنت خود دانسته و در عهده شناسند»

در آخر مُتَمِّم قانون اساسی خود محمد علی میرزا

می نویسد: «متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همایون ما ان شاء الله حافظ و ناصر کلیه آن خواهیم بود آعقاب و اولاد ما هم مقوی^{۱۵} این اصول و اساس مقدس خواهند بود»

اصل سی و نهم قانون اساسی این است:

«هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی تواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود» با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء قسم یاد نماید: «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می کنم تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس^{۱۶} بدارم و قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم».

و در همین قانون اساسی که به سه دفعه قسم او مؤکد و به دو امضای يك دستخط علیحده او و تصدیق نمایندگان ملی تمام ایران موشح است در اصل هفتم مندرج است:

«اساس مشروطیت جزء و کلاً تعطیل بردار نیست».

و در اصل هشتم مضبوط است. «مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه داخلی مجلس به تشخیص مجلس است».

پس موافق قانون اساسی ایران سلطنت محمد علی میرزا مشروط به برقراری اساس مشروطه است و به تخت سلطنتی نمی تواند جلوس کند مگر بعد از قسم خوردن به نگهبانی قانون اساسی ایران و همان قانون اساسی ایران نیز قوانین مشروطیت را کلاً و جزءً تعطیل بردار نمی داند

و از اینرو محمدعلی میرزا در صورتیکه گذشته از عدم مساعدت و نگهبانیِ قانون اساسی و مُعَطَّل گذاشتنِ قانونی اساسی بر ضدِ محتویاتِ خودِ قانونِ اساسی مجلس را تعطیل و وُکلا را مقتول و انجمنهایِ ایالات را غارت می‌کند نمی‌تواند سلطانِ قانونی ایران باشد.

و قانون اساسی ایران به هزار آدای^{۱۷} عدالتخواهانه او را غاصب و سلطنتش را غیرمشروع می‌داند.

بلی امروز محمد علی میرزا نه به واسطهٔ قدرت و نه به توسطِ قانونِ اساسیِ مملکتِ سلطان نیست. و هیچ دولتِ عادله‌ای که مراعاتِ قوانینِ بَيْنَ الْمَلَلِ را می‌کند نمی‌تواند به واسطهٔ جنبهٔ سلطنت او به او استقراض^{۱۸} بدهد، معاهده کند، یا قرارداد ببندد. و بلکه دولِ متمدنهٔ عصرِ حاضر که قاعدهٔ عدمِ دخالت را تصدیق دارند و مخصوصاً دو دولتِ دوست و همسایهٔ ما روس و انگلیس که در این اواخر قولِ صریح و رسمی در عدمِ دخالت به امور ایران داده‌اند به سمتِ يك نفر شخصِ عادی هم نمی‌توانند به او قرض بدهند چه پس از آنکه امروز نه قدرتِ محمدعلی میرزا و نه قانونِ اساسیِ مملکت او را به سلطنتِ معرفی نمی‌کند و اقتدارِ مادی و معنوی در دستِ آزادی‌طلبان است. دولتی که ولو به سمتِ شخصی به او قرض یا کمک قشونی بدهد بی‌شبهه بر ضدِ قاعدهٔ عدمِ دخالت رفتار کرده است، چه این معنی درست بدین ماند که دولتِ بلژیک به يك رَعِيَّتِ دانمارکی قشون و پول بدهد که سلطنتِ دانمارک را برای خودش تصرف نماید و معنی چنین اقدامی جز دخالت در امورِ داخلهٔ يك مملکت نخواهد بود.

در اینجا برادران وطنی خود را مخاطب کرده می‌گوئیم

با همه اقدامات مُجدّانه وزیر امور خارجه روس جناب موسیو ایسولسکی در عدم تخلف از مواد مُعاهده انگلیس و روس و با اطمینانی که از حق پرستی و دوستی دولت بهیّه^{۱۹} همسایه شمالی خود داریم باز باید ملتفت بود که مبادا پارتی^{۲۰} «هارتویک» وزیر مختار سابق دولت روس در طهران (که تا دیروز برای استقلال محمدعلی میرزا و حفظ مملکت ایران در طهران اظهار جانفشانی می کرد و دولت احمق ما او را با همه تنبیهات ملت، دوست باوفا و صدیق امین خود تصور می نمود و امروز با صدای بلند در پِطرز بُورخ، آذربایجان، و خراسان، و گیلان، و مازندران، و استراباد، بلکه تمام منطقه نفوذ تجارتي معاهده اخیره را مال روس می شمارد، و دولت روس را به نقض معاهده تشویق نموده برای يك خیال احمقانه بی نتیجه امضای دولت خود را بی اعتبار می خواهد) پیش بیفتد، و دولت روس مقداری از قرض تازه ای را که يك ماه قبل از فرانسه کرده است به مصرف ایران بزند. از امروز شما ملت ایران که تسلط صُوری و اقتدار معنوی خود را به دست گرفته و نامردانگی و جلادت^{۲۱} خود را در حقوق طلبی گوشزد صغیر و کبیر عالم نموده اید باید به چشمهای باز در هر جا که هستید و از هر ناحیه که می توانید صدا برسانید تأسی^{۲۲} به علمای کرام خود کرده به تمام دنیا حالی کنید که قرضی را که امروز محمدعلی میرزا بگیرد قرض دهنده مداخله در امور داخله ایران کرده و قرض گیرنده به موجب اقتداری که امروز در دست ملت است و بر حسب نصّ قانون اساسی نماینده دولت ایران نیست، و به علاوه قانون اساسی ما در اصل بیست و پنجم تصریح می کند که «استقراض دولتی به هر عنوان

که باشد خواه از داخله و خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود» و شما ملت ایران ابداً خود را مسؤول چنین استقراضی و نیز هیچ معاهده و قرارداد تازه‌ای نخواهید شمرد و البته این معنی باید پیش از شروع به کار صورت گیرد و قبل از آنکه این خیال در مغیله‌ای صورت بندد صداهای رسای شما اولاد ایران از همه اطراف مملکت و بلاد خارجه بلند و این اعتراض مشروع را گوشزد تمام عالمیان نماید. وَالسَّلَام.

* سرمقاله شماره سوم دوره دوم روزنامه صوراسرافیل (چاپ اروپا). پانزدهم صفر المظفر ۱۳۲۷ هجری قمری. مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ میلادی.

- ۱- حاضِرُ السِّلَاح، سلاح پوشیده. آماده کارزار. اسلحه به دست.
- ۲- چپوچی، غارتگر.
- ۳- انجمن بلدّی، انجمن شهر. شورای وابسته به شهرداری.
- ۴- مطرود، رانده شده.
- ۵- مُقَلِّد، کسی که دیگران از عقیده و فکر او پیروی و تقلید کنند: مُجْتَهِد مُقَلِّد، دانشمند دینی و فقیه که مردم در مسائل دینی از روش او تقلید نمایند.
- ۶- لَوْث، ناپاکی.
- ۷- مُلَوْث، آلوده.
- ۸- مُمَضًی، امضا شده. به امضا رسیده.
- ۹- صَحَّه، «صَحَّ» گذاردن بر سندی و امضا کردن آن به نشانی درست بودن مندرجات آن. توسعاً تأیید و تصدیق سندی و نوشته‌ای و امضا کردن آن. (صحّه، به کسر صاد که تلفظ متداول است درست نیست).
- ۱۰- مُوَشَّح، به مهر یا امضا مزین شده.
- ۱۱- اَعْقَاب، جمع عقب، بازماندگان و فرزندان.
- ۱۲- اَخْلَاف، جمع خلف، جانشینان و بازماندگان و بازپسینان.
- ۱۳- تَشْیِید، استوار و محکم کردن. استواری. استحکام.
- ۱۴- مَعْدَلَت، دادگری. عدالت. عدل و داد.

- ۱۵- مَقْوًى، تقویت‌کننده. مُؤَيِّد.
- ۱۶- مَحْرُوس، نگهبانی و حراست شده.
- ۱۷- اَدَاء، رمز. اشاره. بیان.
- ۱۸- اِسْتِقْرَاض، وامخواهی.
- ۱۹- بَمِیْه، روشن و تابان و نیکو.
- ۲۰- پارْتی (Partie) لغت فرانسه است. به معنی دسته و گروه. طرفدار.
- ۲۱- جَلَادَت، چابکی. نیرومندی. شجاعت.
- ۲۲- تَأْسًى، پیروی. اقتدا.





جامعهٔ اسلامیت و مشرقیت، یگانگیِ عادات و آداب،
 قربِ جوارا^۱، مشابهتِ ادبیات و نزدیکیِ زبان و بالاتر از
 همه، برادری و هم‌مسئله‌گیِ ملتِ ایران و عثمانی سبب شد
 که سرانِ قومِ هر دو طرف از چندی پیش به مزید^۲ روابطِ
 ذات‌البین^۳ اندیشیده و مخصوصاً در این ماه‌های آخری که
 پیشقدمانِ احرار^۴ ایران، که پس از تعطیلِ مجلسِ مقدسِ
 شورایِ کُبری در آفاق^۵ مختلفه سرگردان بودند، یکباره
 بعد از طلوعِ نیرِ حرّیت^۶ در مملکتِ عثمانی به اجتماع در
 استانبول میل نمودند، ارکانِ مملکتِ عثمانی نیز با آغوش‌های
 گشاده مَقدَمِ آنها را پذیرفته بار دیگر دل‌های حقشناسِ
 عمومِ اهل ایران را از این حسن‌پذیرائی مملو^۷ امتنان نمودند.
 و چون در این وقت وجودِ روزنامه‌ای که ترجمانِ افکارِ
 احرار^۸ ایران - بلکه پس از ائتلاف^۹ مابینِ دولت و ملت -
 به عبارتِ بهتر ایرانِ حرّ^۹ باشد، در اینجا لازم می‌نمود،
 رؤسای قوم و مخصوصاً اعضای مجمع‌خاصِ ایرانیان، هیئتی
 مرکب از نخبه^{۱۰} ادبا و فضلاءِ ملت را برای این کار نامزد

فرموده این بنده را نیز چون به خدمتِ آن سرانِ دانشمند مأمور فرمودند، بنا به اصلِ «سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ»^{۱۱} به اسمِ مدیری و سردبیری سرافراز کردند.

و بی شائبه^{۱۲} اغراق^{۱۳} می توان گفت که این اولِ روزنامه ای است در زبانِ فارسی که به مَزِیَّتِ شرفِ وجودِ این گونه نویسندگانِ زبردست که عنقریب با مقالاتِ رائقه^{۱۴} مُمضا^{۱۵}، خود را به خوانندگانِ عام معرفی خواهند نمود ممتاز است. و چنانکه پیش آمد می نماید امید است که مصدرِ خدماتِ عمده گردیده و گذشته از دفاعِ حقوقِ ملت و دولت و سعی در تهذیب و تصحیحِ اخلاقِ هموطنان و توسعهٔ افکارِ عامه، بیشتر از همه در اتفاقِ مابینِ طبقاتِ مختلفه و اتحادِ میانِ دولت و ملت، که تقریباً یگانه مَسْلَکِ این روزنامه است، خواهد کوشید. بِعَوْنِ اللَّهِ وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ^{۱۶}.

علی اکبر دهخدا.

* سرمقاله شماره ۱ روزنامهٔ سروش استانبول. چهارشنبه ۱۲ جمادی الاخر ۱۳۲۷ هجری قمری.

۱- جَوَّار، همسایگی؛ قُرب، نزدیکی-قُربِ جَوَّار، نزدیکی همسایگی. دیوار به دیواری.

۲- مزید، افزونی. زیادتی.

۳- ذَاتِ الْبَیْنِ، میان دو تن. دوجانبه.

۴- أَحْرَار، جمع حُر، آزادگان. آزادمردان. آزادیخواهان.

۵- آفاق، جمع اُفق، نواحی و اطراف.

۶- نَیِّرُ حُرِّیَّتْ، خورشیدِ آزادی.

۷- اَرکان، جمع رُکن، پایه ها. کنایه است از رجال و صاحبان مقام و عنوان

۸- اِئتلاف، به هم پیوستن. باهم شدن. پیوستگی.

- ۹- حُر، آزاده.
 ۱۰- نخبه، برگزیده.
 ۱۱- یعنی سرور و بزرگ قوم خدمتگزار آنان است.
 ۱۲- شائبه، گمان. شك.
 ۱۳- اغراق، گزافه‌گویی.
 ۱۴- رائقه، خوشایند. شگفتی و اعجاب‌آور.
 ۱۵- مُمضا (مُضی)، امضا شده. با امضا.
 ۱۶- یعنی، به یاری خدای و نیکوییِ توفیق او.

شماره اول

یا سلطان خراسان

مذبحه

قل نزله

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

مدیر کل محمد

سلطان العلماء خراسان

چهره حکیمه

برای انوار کبریا

تکلیف و امضا

خواهد شد چه درج

شود یا نشود صاحبش

حق است و دادند

لقدس

هویت اشتراك سالیانه

طهران ۱۲ قران

ولایات داخله ۱۷ قران

روسیه ۵ منات

سایر ممالک خارجه

۱۰ فرانك

قیمت اعلانات

سطری یکقران

قیمت یکقره صدینار وجه اشتراك به‌دازه نمره دریافت میشود

سوء قصدِ روس نسبت به کدام ملت است*

ملتی که تاریخ دنیا، با نهایتِ استحقاق، او را از مللِ فاتحه، بلکه اولینِ آن مللِ به شمار می‌آورد. ملتی که فلسفهٔ حیاتِ مللِ او را به اسمِ ملت *Tenace* یعنی مُبرم^۱ و نمردنی، معرفی می‌کند. ملتی که استقلالِ خود را در تمامِ ادوارِ تاریخی در سایهٔ شجاعت و غیرتِ مردانِ خود حفظ کرده و در مقابلِ طوفانهایِ عالمگیرِ مُهاجماتِ نادره^۲ تاریخ چه در حملاتِ اسکندرِ مقدونی، و چه در فتوحاتِ عرب و چه در یورشهایِ مُغلِ محکمِ ایستاده و ملیّت و قومیتِ خود را هیچوقت گم نکرده است، ملتی که به شهادتِ کشفیاتِ اخیرهٔ شوش^۳ مؤسسِ اولینِ تمدنِ دنیا و پدرِ اقوامِ آریّین^۴ و ریشهٔ تمامِ ترقیاتِ نوع بشر است. ملتی که اُفولِ کوکبِ دولتِ تمامِ سلطنت‌هایِ اعصارِ قدیمه را، از مصر و کلدّه^۵ و آشور^۶ و روم و کارتاژ^۷ و یونان، در اُفقِ فنا و اضمحلال^۸ دیده، و کوکبِ اقبالِ او بعد از همهٔ آن دُول در سماءِ^۹ استقلالِ درخشیده است. ملتی که يك قرن و نیم پیش در زیرِ بیرقِ فاتحِ کبیرِ آسیا، نادرشاه افشار، نه تنها حیاتِ سیاسی و وطن

تجزیه شده خود را در يك جنبش از چنگِ جانشینِ پطركبير^{۱۲} امپراطريس مشهورِ روس (کاترین) و مُتغلبين^{۱۳} افغان و سلطنتِ عثمانی رها کرده، بلکه در همان حین هم عَلمِ فرمانروائی خود را در شکمِ هندوستان و تمامی ترکستان و قفقاز و عراقِ عرب کوفته است^{۱۵}.

بالاخره ملتی که قریب چهار سال است در میدان جهاد آزادی تا حال متجاوز از يك صد هزار قربانی داده و در يك روز به شهادتِ جَرائد^{۱۶} دنیا بدن هفتاد و چهار زن از همان ملت به لباس سرباز در پشت دیوار تبریز در فُسحَه^{۱۷} قتال^{۱۸} حُریت^{۱۹} به جهانیان نموده است که وجود «ژاندارك»^{۲۰}ها منحصر به اروپ و خاكِ آزادی پرستِ فرانسه نیست، بلکه در مرکز آسیا ایران نیز فرانسه دیگری است. بلی دولت روس حالا به چربی و شیرینی این لقمه^{۲۱} نگاه کرده جلو شهوت خود را نگاه نمی تواند داشت. اما نمی داند که این لقمه برای حلقِ تنگ او چنان گلوگیر است که به زودی راه نَفَسش را مسدود، روحش را از بدن و چشمهایش را از حَدَقه بیرون خواهد کرد. دولت روس می خواهد تلفاتی را که در ژاپن داده از ایران تلافی کند، ولی مسبوق نیست که تلفاتِ این دفعه او دیگر قابلِ مَرمت نخواهد بود. دولتِ روس اختلاف داخلی ما را مفتنم شمرده و تصور می کند از این اختلاف ما می تواند فایده بُرده باشد. زهی خیالِ خام و تصوّرِ باطل!!! در طبیعتِ ایرانی که عشق استقلال و حُبِ شخصیت سرشته است اختلافِ داخلی تا آن وقت است که دستِ اجنبی^{۲۲} به کار او نیامده و گرنه همان حُبِ استقلالِ ایرانی که تاریخِ دنیا دلیل آن را در هزاران

جا می گوید، و يك سِرْ خَفِي^{۲۳} اسلام در ذیل «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْرَةٌ» و «اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا»^{۲۴} که عَجَالَةً بر روس پوشیده و وقت کار مشاهده خواهد کرد، چنان ایرانی را به هم متصل کرده که هیچوقت گسستن آنها از هم میسر نیست. بلی اختلاف امروزی ما در اختلاف سُلُقِ^{۲۵} اهالی ما، در مَسْأَلَة تزیین^{۲۶} و رنگ آمیزی خانه ماست. وقتی که سَیْلِ حوادث خانه را از بُنیاد می برد ما کلیه خیال تزیین را از قوه واهمه خود نیز خارج می کنیم تا چه رسد به اختلاف در طرز و طور زینت.

دنیا به ما نشان بدهد که کدام يك از مِلَلِ حَیْه^{۲۷} به اندازه ما جهت جامعه^{۲۸} دارد! و مذهب و نژاد و زبان که مایه امتیاز مِلَل از یکدیگر است در میان کدام يك از دُولِ امروزی تا این حد توحید^{۲۹} خود را حفظ کرده است؟

دولت روس می خواهد از نفاقِ صُورِیِ چنین ملتِی نتیجه حاصل کند. ولی به عکس این ملت هم نژاد و هم مذهب و هم زبان ایران است که باید منتظرِ نتیجه از اختلافِ حقیقیِ مِلَلِ مختلفه روس باشد. ملت ایران فقط يك مُجَادَلَة خانوادگی در بابِ طور و طرزِ تشکیل حکومت خود دارد. ولی در حکومتِ حاضره روس هر يك از مِلَلِ مختلفه متبوعه او هر دقیقه منتظرِ وقتند که يك ثانیه زودتر خود را از قیدِ رِقِیت^{۳۰} و فشارِ ظلم او خلاص کرده و عَلمِ استقلالِ خود را بلند کنند. بلی حکومتِ روس وقتی که بعد از آن همه قرضهای بی حساب خود را مجبور به استقراض^{۳۱} جدیدی دید، و تردیدِ دولتِ فرانسه و سایر دُول را در اعطای چنین قرض تازه ای به واسطه عدم اعتبار و به جهت سوء اداره خود

فهمید، حالا در صدد است که به نشان دادنِ ضربِ شخصیتی^{۳۲} به ایران، اعتبار رفته خود را تجدید کرده و سوءِ اداره خود را به واسطهٔ يك سوءِ عملِ دیگری مَرمت کند. ولی روس نمی‌داند که در این میدان بقیهٔ اعتبارهای خود را نیز از دست داده و به جای آنکه ملت ایران را ضمیمهٔ شوونِ خود کند، همدستیِ مللِ مختلفهٔ مملکت خود را که گِلِکسیونی^{۳۳} از تمامِ ملل و موزه‌ای از کلیهٔ نَحَلِ^{۳۴} دنیا است با دشمنِ بیدار خود خواهد دید.

بلی خوردن ده میلیون نفس و بلعیدنِ مساحتی که چهار مرتبه از فرانسه بزرگتر است در قرن بیستم، کار دولتی نیست که فریادِ گرسنگی و جهالتِ تبعهٔ مختلفهٔ او به آسمان بلند، و نفرتِ آنها از طرزِ حکومتِ خودشان به اندازهٔ تصور نشدنی است، و از روسهای سفید گرفته تا قبایلِ اُرال^{۳۵} در قلمرو او همیشه منتظر فرصتِ تحصیلِ استقلال، و برای استمدادِ هر دشمنِ خارجی که به روسیه رو بیارد با تمامِ مال و جان خود حاضرند.

آن دولتی که سوءِ ادارهٔ همسایه را دلیلِ دخالتِ خود در امور آن همسایه قرار می‌دهد دولتِ روس نیست. ادارهٔ دولتِ روس بزرگترین سرمشق و نمونهٔ سوءِ اداراتِ دنیا است. در تمامِ مملکتِ او فقر و جهالتِ حکمرانی می‌کند. رشوه و خواری و ظلم و بی‌نظمیِ ادارات به حدِّ قصوئ^{۳۶} رسیده. از چندین سال به این طرف همیشه هرج و مرج و شورش و انقلاب در داخلهٔ او حکومت می‌نماید. هیچیک از طبقاتِ مختلفهٔ مملکت و مللِ متبوعهٔ او از طرزِ حکومتِ خودشان راضی نیستند. و این هیجانهایِ مُحَقِّق را حکومتِ جابر^{۳۷} همیشه با آهن و آتش^{۳۸} تسکین دادن می‌خواهد. افزودنِ ده

مليون جمعيت و يك مملكت ديگر بر اين آب و خاک، افزودن ده مليون اسير در اين زنجيرِ ظلم و جَهاالت و زياد کردن يك ايران خراب بر يك روسيه خرابتر است!!!

بلى دَعوىِ روس در انتشار تمدن در ميان ماها، يا تسكين انقلاب ايران، همان دَعوىِ كورى است كه عصاكَشى كوردِ ديگر كند. يا مُحْتَضَرى^{۳۹} كه به پرستاري مُحْتَضَرى ديگر قيام نمايد. بر فرضِ مُحال كه دولت روس حقِ چنين ادعائى داشته باشد آيا دولت و ملت ايران در دو سال مشروطه خود با مُجاهداتِ فَوْقِ الْعَادَةِ، افتادنِ خود را در طريقِ تمدن و برقراريِ نظم به دنيا نشان ندادند؟ و آيا دنيا اميدوار نبود كه از اين مِلّتِ ذكى^{۴۰} و نجيبِ قديمِ عَنقَرِيبِ يك مِلّتِ تربيت شده عالم، بلكه تركيبِ بديع از تمدنِ جديدِ غرب و احساساتِ لطيف و نازكِ شرق - كه نمونه و سرمشقِ تمدنِ عصرهاى بعدِ دنيا باشد - تشكيل شود؟ و آيا جز دولتِ روس بود كه به واسطه تفتيشنهاى^{۴۱} داخلى چه به توسطِ «بارانو سكى» ها «هارتويك» ها؛ «سميرنوف» و «شاپشال» ها و «لياخف» ها^{۴۲} و چه به وسائِلِ دستورالعملهاى مستقيم جانشينهاى قفقاز دولت ما را به روىِ ملت و ملت را بر ضدِ دولتِ برانگيخت و درست همان وقت كه مجلس شروع به كار كرده بود به هزار دليل كه در جاي خود مذكور مى شود، و در روزنامه هاى سه ساله آخرى انگليس و فرانسه و آلمان و حتى خود روس مندرج است، ترتيبِ بمباردِمانِ مجلسِ مُقَدَّسِ ما را فراهم كردند و نگذاشت كه ما از آزاديِ خود نتيجه حاصل كرده و مَقْوَىِ تمدنِ عصرِ جديد و دستِ كارىِ دنياى نو شده و خارهاى جَهاالت را از اين يك قطعه وسيع كه عضوِ متصلِ ساير

قطعات دنیا است، کنده و درختهای بارور مفید غرس کنیم.^{۴۳}

مقصود دولت روس از همه اقدامات ظاهر و مخفی خود در این مدت، حاصل کردن همین هرج و مرج بود که امروز وجود آن را در ایران ادعا می‌کند و قصدش بلعیدن آن خاکی است که سه هزار سال است پدران ما در آنجا حق تصرف و تملک دارند. و میلیاردها نفوس ایرانی در حفظ استقلال آن تا حال جان داده و به خون خود آن خاک حقشناس را آبیاری کرده‌اند و علاوه بر همه آنها الان چهار سال است که اولاد آن برای تحصیل آزادی خود و آبادی همان خاک عزیز شب و روز کوشیده و تاریخ مجاهدات فرانسه را در سینه آسیا تجدید نموده‌اند. ولی این را باید اولیای دولت روس بر خود مسجل کنند^{۴۴} که این خیال با حیات یک طفل نابالغ ایران منافات دارد. و من امروز به سیمت یک نفر نویسنده محبوب و بانفوذ و مخبر از احساسات ملت خود می‌گویم و دنیا را شاهد می‌گیرم که ملت ایران امروز قصد نزاع و جدال ندارد. تمام مقصود ملت ایران احیای خاک و آب خود و خدمت به حوزه تمدن دنیا است. و در عرض این یک سال آخری همیشه گفته و باز هم می‌گوید که حکومتی جز حکومت مشروطه برای ایران نمی‌خواهد. و تغییر سلطان یا سلسله سلطنت را هم که دشمنان ما به ما نسبت می‌دهند کذب محض^{۴۵} است و هیچوقت هم بر این مستدعیات حالاها نخواهند افزود. یورش^{۴۶} قشون ملی هم به طهران برای اجرای آن مقاصدی است که اعلیحضرت محمدعلی شاه سه ماه است آنرا اعلان کرده و به واسطه محاط بودن^{۴۷} به مستبدین و خائنین از عهده اجرای آن

برنیامده است.

با این همه در صورتیکه روس از تجاوزاتِ خود دست نکشد از دفاعِ خانه سه هزار ساله و ملکِ متصرفیِ خود که قبالة آن در تمام کتابخانه‌های دنیا از زمانِ «هردت»^{۴۷} تا به حال مشهود است، ناگزیریم.

و هرچند با کمال تلخی باید اقرار کرد که به واسطه سوءِ ادارهٔ حکومتِ استبدادیِ حدّتِ پاره‌ای از محاسنِ اخلاقِ ما موقتاً خاموش شده لیکن به شهادتِ عارفینِ به اخلاقِ ایرانِ کنونی حُبِ استقلال و شخصیت در طبیعت ایرانِ مخمّر^{۴۸} و به آن فطرتِ مجبول است.^{۴۹} شجاعت و قناعت و بردباری ما هم در مشقّاتِ جای انکارِ احدی نیست.

راست است که ما جز يك صد و بیست هزار نفر قشون نداریم ولی بلاِ استثنا چه اهالی قراء و قصبّات و چه شهر نشینها و چه طوایف و ایلاتِ ما بهترین تیراندازهای دنیا هستند و هیچوقت خاصیتِ قدیمِ ملّیِ خود را گم نکرده در تیراندازی و بی‌ترسی از مرگ نمونه‌های شجاعتِ ایرانیانِ قدیم می‌باشند. و وقتی که یگانگیِ نژاد و مذهب و زبان و تحمّلِ مشقّات و قناعت و عشق به وطن را بر این بیفزائیم و نفرتِ دنیا را از سوءِ رفتارِ روس نسبت به ما و تنفّرِ تبعهٔ خود او را از چنین اقدامِ ظالمانه مشاهده نمائیم، آن وقت خواهیم دید این روس نیست که تقدیرِ ما را معین می‌کند، بلکه اینها اولادِ داریوش و اردشیرِ درازدست و شاه‌عباس و نادرند که قسمتِ دشمنانِ جابر و ظالمِ خود را معلوم خواهند نمود.

و بر فرضِ عکسِ این حقیقتِ وقتی این مملکت به

پاموجنیک^{۵۰} و چُنُونیک^{۵۱} و ناجالنیک^{۵۲} های روس واگذار می‌شود که، تمام سکنه با شهرها و جنگلها به دست خود ما سوخته و قنوات پر شده، و از یک سر ایران تا سر دیگر یک صحرای لیبی^{۵۳} افریقا تشکیل شده باشد.

بلی افزودن یک قطعه نیمه آباد به یک مملکت خراب و صله ناهمرنگ است. ملت ایران در صورت ضرورت سعی خواهد کرد که یک صحرای سیبری گرم به مستملکات روس بیفزاید و به دنیا حالی کند که فنا و اضمحلال یک مملکت سه هزار ساله در زیر دودهای تیره که عالم را فراگیرد و جویهای خونی که سطح دنیا را آبیاری کند صورت خواهد گرفت.

علی اکبر دهخدا.

* سرمقاله شماره ۲ روزنامه سروش استانبول. چهارشنبه ۱۹ جمادی الاخره ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- مُبرم، پایدار، ثابت.
- ۲- نادره، عجیب. شگفت‌انگیز.
- ۳- یورش، تاخت و تاز، هجوم.
- ۴- شوش، شهری باستانی به خوزستان پایتخت کشور عیلام قدیم و نیز پایتخت زمستانی شاهان هخامنشی، و آن دارای آثار تاریخی فراوان است و از لحاظ باستانشناسی اهمیت بسیار دارد.
- ۵- آرین، آریائی. از نژاد آریا که شاخه‌ای از نژاد هندوآریائی منشعب از نژاد هندواروپائی است.
- ۶- اُفول، فرو شدن. غروب کردن (ستاره).
- ۷- اُعصار، جمع عصر، روزگاران.
- ۸- کَلْدَه، نام قدیم سرزمین بابل. شامل بخش جنوبی بین‌النهرین.
- ۹- آشور، نام قدیم سرزمین واقع در بخش وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور آن در عراق کنونی.

- ۱۰- کارتاز، شهری قدیم و ناحیه‌ای در شمالِ افریقا در محلِ تونسِ امروزی. قرطاجنه.
- ۱۱- اِضمحلال، نابودی. فنا.
- ۱۲- سَما، آسمان.
- ۱۳- بطرکبیر، سومین تزار از خاندانِ رُمانوف (۱۶۷۲ تا ۱۷۲۵ میلادی) کاترین زن وی و جانشین اوست (۱۶۸۴ تا ۱۷۲۷ م.).
- ۱۴- مُتغلبین، غلبه‌کنندگان. متجاوزان.
- ۱۵- اشاره است به فتحِ هندوستان توسطِ نادرشاه افشار و فتوحات این پادشاه و نیز لشکرکشیهایِ آقامحمدخان قاجار در نواحی مورد اشاره.
- ۱۶- جَرائد، جمعِ جَریده، روزنامه‌ها.
- ۱۷- فِسخه، پهنه. مکانِ گشاده و با وسعت.
- ۱۸- قِتال، کارزار.
- ۱۹- حُریت، آزادی.
- ۲۰- ژاندارک، (Jeann d'Arc) قهرمانِ ملی فرانسه (۱۴۱۲ تا ۱۴۳۱ م.) زنی دیندار و پرهیزگار و اهلِ مکاشفه بود و در شهرِ دوئن پس از محاکمه و متهم شدن به کفر و اِلحاد سوزانده شد.
- ۲۱- منظور ایران است.
- ۲۲- اَجنَبی، بیگانه.
- ۲۳- مِترِ خفی، رازِ نهانی.
- ۲۴- یعنی: همانا مؤمنان برادرانند. چنگِ درزنید به‌دریسمانِ خدای همگی و پراکنده شوید.
- ۲۵- سَلَق، جمعِ سَلِیقه.
- ۲۶- تَزیین، آرایش.
- ۲۷- حَیْه، زنده؛ مِللِ حَیْه، ملت‌هایِ زنده و حشیار.
- ۲۸- جَهِتِ جَایعه، سبب و علت و عاملِ گردآورنده.
- ۳۰- توحید، یگانگی. وحدت.
- ۳۱- رِقیت، بندگی.
- ۳۲- ضِرِبِ شصت نشان دادن، اِعطالِ قَدَت و زور کردن.
- ۳۳- کَلِکسیون (collection) لغتِ فرانسه است به معنی مجموعه.
- ۳۴- نَحْل، جمعِ نِحْلَه، طریقه و مَسَلکِ فلسفی.
- ۳۵- اُرال (اورال) رشته‌کوه‌هایی که آسیا را از اروپا جدا می‌سازد. ناحیه

- اورال از مراکز مهم صنعتی اتحاد شوروی است.
- ۳۶- قُصوی، دورترین؛ حَدِّ قُصوی، حد و مرز نهائی.
- ۳۷- جابر، ستمگر.
- ۳۸- اشاره به سلاحهای آتشی چون توپ و تنگ و طپانچه است یا کشتن با شمشیر و سوزاندن به آتش.
- ۳۹- مُحْتَضَر، نزدیک به مرگ. در حال مردن.
- ۴۰- ذکی، باهوش. با ذکاوت.
- ۴۱- تفتین، فتنه‌انگیزی. دو به هم زنی.
- ۴۲- اشاره به چند تن از تبعه روس است که در دربار محمدعلی شاه بودند به‌عنوان معلم و مشاور و فرمانده قزاقهای روس و غیره.
- ۴۳- غرس کردن، کاشتن.
- ۴۴- مُسَجَّل کردن، مستند و مدلل کردن.
- ۴۵- کَذِب مُحْض، دروغ مطلق.
- ۴۶- محاط، محصور. احاطه شده.
- ۴۷- هِرْدُت، مورخ یونانی که به پدر تاریخ شهرت دارد.
- ۴۸- مُخَمَّر، سرشته. خمیر شده.
- ۴۹- مَجْبُول، آفریده شده.
- ۵۰- پاموجنیک، لغت روسی است به معنی دستیار. معاون.
- ۵۱- چَنُونِیک، لغت روسی است به معنی صاحب‌منصب اداری.
- ۵۲- نَاجالَنیک، لغت روسی است به معنی رئیس.
- ۵۳- لیبی، کشوری در شمال افریقا میان مصر و تونس و الجزیره.

بویکتاژ یا تحریم امتّعه روس*

در زمانهای گذشته يك پادشاه جاه طلب آتش خواهشهای خود را به وسعت قلمرو خود تسکین داده و حکومتها به توسعه اراضی متصرفه خویش می بالیدند.

علم همان طور که پرده خیلی از خطاهای گذشته را برداشت همان طور نیز خبط بودن این نوع از هواجس را به دنیا ظاهر نمود. امروز دول متمدنه عالم درست فهمیده اند که مقصود از جهانگیری سلاطین و ریشه تولید این حس در حکومتها فقط انتفاع^۲ از تجارت مملکت مفتوحه است، و این معنی چنان محقق شده که اگر آلات يك قوه ای بر فرض محال بتواند دولت انگلیس را مطمئن کند که تجارت او به صورت امروزی در هند برای همیشگی رواج خواهد داشت فوراً با کمال خوشوقتی قشون خود را از هند کشیده و هزار دفعه بر این تعطیل زحمت و مشقت دائمی خود شکرها خواهد گفت.

مقصود از جهانگیری قرنهای اخیره اگر در میان ملل نادان باز کم و بیش افتخار به وسعت اراضی باشد در پیش

مللی که به دقایق علم اقتصاد آگاهند، کشیدن شیرۀ مملکت مفتوحه تنها به واسطه توسعه تجارت قوم فاتح در آنجا می باشد.

مَلِکُ الْمُلُوکِ دنیا، و دارا و اسکندر وقت^۴، دولتی است که رواج تجارت او در دنیا بیشتر و احتیاج عالم از این حیث به او زیادتر است.

از این روست که در موقع تجاوزات غیر مشروع دولتی به حقوق استقلال دولت دیگر قاطعترین شمشیرها در میدان جنگ اقتصاد و پلیتیکی^۵ همان از رواج انداختن تجارت او می باشد. علم اقتصاد به دنیا ثابت کرده و تاریخ در مواقع عدیده امتحان نموده است که گاهی با این آلت دفاع هزار دفعه بیشتر از کشتیهایی زره پوش و توپهای مسلسل می توان دشمن را مغلوب کرد.

آن روز که ملت ایران قند، چای، نفت، پارچه و شمع روسیه را استعمال نکرد همان روز هزارها کارخانه ها، راه آهنها و کشتیهایی روسیه را از کار انداخته، ملیونها کارگر را گرسنه گذاشته و حتی سکتۀ بزرگی به گردش ادارات دولتی وارد آورده و به عده همان اشخاص بیکار و متضرر در داخل خانه دشمن برای خود همدست پیدا کرده است.

شاهرگ حیات اقتصادی دُول امروز تجارت است. با قطع آن، حیات دُول مقطوع و با سلامت آن قدرت و قوت و استقلال حکومتها برقرار است. آن شهری یا دهاتی ضعیف البنیۀ ای که در گوشۀ اطاق منزوی خود از خوردن یک فنجان چای روسی امتناع می کند یا شبش را به روشنائی ماه

(شفافترین چراغهای کارخانه قدرت) می‌گذرانند و یا در تاریکی به عظمتِ جاعِلِ ظلمات^۷ و نور تفکر کرده و پرده‌پوشیِ ظلمت را بر رسوائیهای طبیعت و سوءِ اعمالِ نوع بشر مغتنم می‌شمارد، یا آن خانمِ وطنپرستی که با پوشیدنِ کرباس^۸ و بُروگردی^۹ اِهمال و بی‌قیدیِ خود را در آرایش ظاهر کرده و هزار بار به واسطهٔ سادگی زینت بر جمال خود افزوده و احساسات شاعرانهٔ خالص در دل شوهر خود بیدار می‌نماید، بلاشک در راهِ حفظِ وطن به قدر يك سربازِ مُجاهد و مدافع در سرحد خدمت کرده است.

مجاهدی که از راه کمالِ ضرورت برای دفاعِ وطن در خونِ خود دست و پا می‌زند آخرین تکلیفِ اخلاقیِ خود را اجرا کرده و نامهٔ مسئولیتهای وطنی خویش را به حُسنِ خاتمه^۹ تزئین داده است. ولی هیچ جای شبهه نیست که در ضمنِ این آدایِ وظیفه يك دست‌کاری^{۱۰} وطن جدا شده و يك مردِ جنگی از ردیفِ قشونِ مدافعِ ملت کاسته است. اما آن شهرنشین ساده که از استعمالِ اَمْتِعَة دولتِ دشمن امتناع می‌کند همان نتیجه را بی هیچ تلف به دست آورده و بلکه بر ثروتِ وطن و کیسهٔ عامِ مملکت به همان اندازهٔ امتناعِ خود افزوده است.

شجاعترین و قیمتی‌ترین سربازها آن نیست که جانِ خود را در راه وطن می‌دهد، بلکه آن کس است که صد نفر دشمن را در میدانِ جنگ از پا می‌اندازد و دست و پنجهٔ زور آزمایِ خود را باز برای دفعهٔ دیگر در انبارِ قوای ملت ذخیره می‌گذارد.

آن ایرانیِ مُدّعیِ حُبِّ وطن که امتعهٔ روس^{۱۱} را به کار

می‌برد و آن تاجر عاشقِ ملت که از محصولات روس به ایران وارد می‌کند یا از حاصل ایران به روسیه حمل می‌نماید، هزار بار خائن‌تر و مُستَحِقِّ تر به مرگ است از وزیری که قراردادِ استقراض^{۱۲} ایران را امضا کرده و فرمانِ کماندانی^{۱۳} لیاخف^{۱۴} را به مُهر رسانده است.

ایرانی که امتعه روس را می‌خرد و تاجری که متاعهای روس را به ایران می‌آورد یا محصولات ایران را به روسیه حمل می‌کند آذوقه برای دشمن برادران خود و پولِ سرب و باروت برای قلب و جگر هموطنان خویش تهیه می‌نماید. امروزاهالی رشت و قزوین و خراسان امتعه روس^{۱۱} را بر خود تحریم کرده و گویا احکام شرعیّه نیز در این باب از مصادِرِ شرع^{۱۵} صادر شده است. ولی دو مسئله مهم را در اینجا نباید از نظرِ کمالِ دقت دور داشت: یکی تعمیم آن در سایر نواحی ایران، و دیگری خسته نشدن از اطاله^{۱۶} دامنه آن در سایر نواحی مملکت، تا وقتی که پایِ يك نفر از قشونِ روس در آخرین يك وجبِ خاک ایران برقرار است. و مسئله سوم که از همه اَهم^{۱۷} و اجرای آن به عهده چشمهای باز و دستهای قوی مجاهدین می‌باشد مجازاتِ بی‌محابای^{۱۸} آن تاجر خائن است که سر از حُکمِ مُطاع^{۱۹} عُلَمایِ حَقّه بزند و سِرّاً یا عَلَناً^{۲۰} به واسطه نقضِ این حکم عام پشتِ دشمنِ متجاوز را قوی کند.

و گویا وقت آن رسیده است که تَجّارِ ایران بترسند از آن ساعت که ملت چشمهای خود را باز کرده و بفهمد که منشأ تمام بدبختیهای ما نه سلاطینِ قاجار و نه دولتِ روس و نه وزرایِ خائن ما، هیچ يك نبوده‌اند، بلکه

آن اشخاص بوده‌اند که در نهایت بی‌غیرتی بدون يك ذره فکر در توسعه و ترویج صنایع داخله و تأسیس کوچکترین کارخانه‌ای در ایران فقط در مقابل حق دلالتی از صد سال به این طرف شیرۀ مملکت و خون برادران خود را کشیده و به حلق اجنبی^{۲۱} فرو کرده مملکت را دچار فقر، مجبور از استقراض^{۱۲} و بی‌علمی و بی‌قشونی نموده و بالاخره به تجاوز اجانب اجازه داده‌اند.

علی اکبر دهخدا.

* در شماره ۳ سروش دهخدا سرمقاله یا مقاله ندارد.
* سرمقاله شماره ۴ روزنامه سروش چهارشنبه ۳ رجب ۱۳۲۷ هجری قمری

- ۱- بویکوتاژ (Boycottage) بایکوت کردن. ممنوع ساختن. تحریم کردن.
- ۲- کواچس، جمع هاجس، آرزوهای نفسانی.
- ۳- انتفاع، بهره‌گیری. سودیابی.
- ۴- مَلِكُ الْمُلُوك، شاه شاهان. پادشاه پادشاهان. شاهنشاه.
- ذکر دارا و اسکندر به مناسبت اهمیت و وسعت قلمرو دارا (داریوش) و جهانگشائی اسکندر است.
- ۵- پُلْتیکی، منسوب به پُلْتیک (Politique) سیاسی.
- ۶- جاعِل، آفریننده. خالق. ظلمات، جمع ظلمت، تاریکیمها؛ جاعِلِ ظلمات و نور، خدای تبارک و تعالی.
- ۷- کرباس، پارچه پنبه‌ای کم بهما.
- ۸- بروگردی، بروگردی، نوعی چیت که سابقاً در شهر بروگرد بافته می‌شده است.
- ۹- حُسنِ خاتمه، پایان خوش. حُسنِ ختام. پایان‌گیری با زیبایی و ظرافت و صنعت و لطف.
- ۱۰- کاری، لایق و سزاوار. کار مؤثر و پرتأثیر.
- ۱۱- اُمْتَعَة روس، کالا و متاع ساخت روسیه.
- ۱۲- اِستقراض، وام‌گیری. وامخواهی. قرض‌گیری.

- ۱۳- کماندان (Commandent) لغتِ فرانسه است و از درجات نظامی؛ سرگرد.
- ۱۴- لیاخف، افسر روسیِ فرمانده قزاقها و مأمور به توپ بستن مجلس شورای ملی ایران در آغازِ مشروطیت.
- ۱۵- مَصَادِرِ شَرع، (مصادرجمع مصدر)؛ مراجعِ دینی. فقیهان و دانشمندانِ دینی.
- ۱۶- اِطالَه، طول دادن. دراز کردن.
- ۱۷- اَهمّ، با اهمیت تر. مهم تر.
- ۱۸- بی مُحابا، بی پروا. بدون ملاحظه.
- ۱۹- مُطاع، مورد اطاعت.
- ۲۰- سَرّاً یا عَلَناً، در پنهان یا آشکارا.
- ۲۱- اَجنَبی، بیگانه.

قلنا يا سيدي الله
يا ارحم الراحمين
يا ذا الجلال والإكرام
يا ذا الشان والهيبة
يا ذا العرش العظيم
يا ذا الملكوت المبين
يا ذا النور والهدى
يا ذا القدر والحكمة
يا ذا الحكمة والعلم
يا ذا العلم والحكمة
يا ذا الحكمة والعلم
يا ذا العلم والحكمة



عمده مایه‌الامتیاز و جهتِ راجعه^۱ انقلاب ایران بر عثمانی، شرکتِ افرادِ عموم طبقات ملت در اصلاحِ امورِ ما و انحصارِ آن قشون در دولتِ تُرک است. در مملکت عثمانی درست همانوقت که در حُجرات^۲ دماغِ اهالیِ شهرها فشار استبداد کمترین مَنفَذی^۳ نیز برای دُخولِ فکرِ آزادی به‌جا گذاشته و پرده‌های ضخیمِ جهلِ ناشی از حکومتِ خودسر، چشمهایِ دهاتیان را از نورانیتِ عالمِ حُرّیت^۴ محجوب^۵ می‌داشت، فقط قشونِ دولتی بود که با يك حرکتِ برقیِ شبیه به معجزه، عبدالحمید، بیخِ قوی و نلرزیدنیِ استبدادی را به اعلانِ اجرایِ قانونِ اساسی مجبور نمود. در صورتی که بعکس در ایران عمومِ اهالیِ شهر و دِه‌نشینها و ایلات و بلکه قسمتی از قشون نیز در مُجاهدات^۶ آزادی‌طلبانه مشارکت کرده، از این رو قاطبهٔ سکنهٔ^۷ مملکت در جهادِ حُرّیت^۴ و نتیجهٔ آن حصّه‌دار^۹ شدند.

در ایران يك نفر دهاتیِ خرمن سوخته، يك تاجرِ

متضرر، يك وزير يا يك صاحب منصب معزول، يك وكيل ناطق يا نویسنده تبعید شده از وطن، يك چادر نشین برادر کشته و يك مجاهد مسلح حاضر به مرگ، هر يك به قدر مشقت خود در این میدان مجاهدت^۷ سهم برده اند.

مشروطیت در ایران ملک مشترک^۸ مشاعی^۹ است که جز معدودی خائنین دربار، قاطبه اهالی^{۱۰} در تحصیل آن شریک و اطمینان بقاء آن نیز هزار مرتبه بیشتر از آزادی ایست که فقط به دست رنج يك قسمت از سکنه مملکت که عبارت از قشون است تحصیل شده باشد.

دوام هر نظام به اندازه کثرت یا قلت طرفداران آن نظام است. طرفداران نظام مشروطیت در ایران عموم رنج بردگان این راه یعنی بلااستثنا تمام افراد ایران و بقای آن نیز تا بقای آخرین يك نفر تبعه ایران است.

تمام عارفین به طبیعت^{۱۱} به اوضاع و حوادث و دانایان به دقایق، تاریخ ما را بر این حسن اتفاق و اشتراك عام در جهاد حریت^{۱۲} تبریک گفته و حتی برادران عزیز عثمانی ما، که نفع ایران را نفع عثمانی می شمارند، بر این حسن اقبال ما غبطه می خورند^{۱۳}.

ولی عقلای ما به ازاء منافعهای^{۱۴} حاصله از این تهنیتها، در مقابل يك احتمال متصوره^{۱۵} از روی کمال حق مانند بید بر خود می لرزند، و آن این است که اهالی سہیم در استرداد آزادی، هنوز ملتفت این نکته نشده اند که نه قلمرو ایران با همه وسعت و نه مالیه مملکت با کلیه حاصلخیزی، توسعه فرمانروائی حصه داران^{۱۶} حریت^{۱۷} و حوصله مزد این خدمات مقدسه را نخواهد داشت.

ایران بغایت وسیع و زمین آن نهایت حاصلخیز است. ولی با این همه نه آن وسعت و نه آن گنجایش هیچ یک برای جواب دادن به آجر^{۱۳} خدماتِ خادمینِ این مقصدِ عالی، که تقریباً عامهٔ ایرانیان باشند، کافی نیست.

حکمتِ خلوصِ نیت در عادات هر قدر عالی باشد خلوص در خدماتِ ملی به همان درجه برای برقراری نظم و سَدّ جلوِ هرج و مرج و دوامِ استقلالِ مملکت واجب است.

اگر قصد یک مُجاهدِ راهِ آزادی از تمام فداکاریهای خود چیزی جز تحصیلِ منافعِ عمومی باشد، بلاشک وجدانهای پاک چنین مُجاهدی را تکذیب کرده و دفترِ تاریخِ مُجاهداتِ فرانسه و انگلیس، اتازونی و سویس از ثبتِ چنین اسمی هزار مرتبه بَرأئت^{۱۴} جُسته و سَوانح^{۱۵} صدرِ اسلام از درج نام او در ذیلِ اسامیِ مؤمنینِ موافق، هزاران فرسخ گریزان است.

آجرِ یک مُجاهد همان تحصیلِ حرّیت^۲ برای وطن و سهمِ خصوصی او از منافعِ همان سهمی است که در ضمنِ منافعِ عمومی به او عاید می شود.

«من در فلان انجمن ده تومان خرج کرده ام، پس بر دیگران مُقدّم»؛ «من در فلان جنگ یک زخم خورده ام، پس خارج از نظم حرکت می کنم»؛ «من به جرمِ طرفداریِ آزادی به آردبیل تبعید شده ام، پس زیرِ بارِ اطاعتِ قانون نمی روم»؛ «من به واسطهٔ نوکِ قلمِ مُحَرِّک^{۱۶} ملت شده یا به واسطهٔ نطقِ راهِ صواب و خطا را به مردمِ حالی کرده ام، پس هر مَسند و هر ریاست و هر مقامِ عالی باید برای من مهیا و فقط بسته به انتخابِ شخصیِ من باشد».

این است معنی مُزد خواستن و این است آن سَم کشنده که مزاج مملکت با آن در خطر و وجودِ يك هَرَج و مَرَج منتهی به اِضمحلال^{۱۷} را مُستلزم می باشد.

«این مجلسی است که خودمان از دست غاصبین رها کردیم، دیگر چه قانون؟» «این سلطنتی است که خودمان سلطاننش را بر تخت نشانديم، دیگر چه اجرا بازی؟» «این حاکمی است که بی معاونتِ تفنگهای ما البته حالا در جنگلهای مازندران از گرسنگی مرده بود، دیگر چه فرمانروائی».

اظهار این کلمات با حالتِ کنونی مملکت که آجانب^{۱۸} منتظرِ کوچکترین بهانه‌ای برای وجودِ اغتشاش هستند، در مسلکِ وطن پرستی کفرِ محض، و معتقد به آن هزار بار خائن تر است از آن مُستبدی که مُسلح، به مُدافعه^{۱۹} آزادی طلبها حاضر می شود.

در اَعمالِ مُستبدِ مُدافع^{۲۰} آزادی فقط احتمالِ برقراری استبداد بود. ولی در عقیده مشروطه طلبِ منتظرِ اجر، یقین به هَرَج و مَرَج و رفتنِ اسم مشروطه و استبداد در ضمنِ حیات و استقلالِ مملکت است.

يك روز به واسطه وجود اعدای^{۲۱} داخلی ملت مجبور از اجتماعات انقلابی و عدم اطاعت از حکومت و بالاخره ایجاد آن پریشانی بود که بدون آن کار به سامان نمی رسید. ولی امروز از جنوب تا شمال و از مشرق تا مغرب مملکت جز يك دسته آزادی طلب بیشتر نیست. و اگر بقیه هم از زباله^{۲۲} استبداد در زوایای ملت باشد آنرا نیز حکومت نظامی با شمشیرِ عدالت به زودی خواهد رفت^{۲۳}. و از این رو وجودِ فداکاران و جانبازان فقط برای يك چیز معین است

که عبارت از مُسلح، مطیع ایستادن در مقابلِ دولتِ متجاوزِ آجنبی^{۲۴} تا خروجِ او از ایران باشد، و این مقصود نیز صد مرتبه بیشتر از فداکاری به واسطه اطاعتِ اهالی از قانون و افتادنِ قوهٔ مُقننه^{۲۵} و مُجریه^{۲۶} و قاضیه^{۲۷} به مجاری^{۲۸} خود و عدم امتزاج هیچ یک از این قوئی به یکدیگر و عدم دخالتِ افراد ملت، بیشتر از آنچه قانون اجازه می‌دهد، در هیچ یک از این سه قوه صورت خواهد گرفت.

از اَهَمِّ مَحَاسِنِ اخلاقِ یک نفر آدمِ عادی، شناختن وظیفهٔ اطاعت و دانستن حدِّ فرمانروائی است. این حُسنِ خُلق هر قدر از نقطهٔ نظر انسانیتِ محضه مهم باشد، چندین مقابلِ آن از حیثِ عضویتِ یک هیأتِ اجتماعیهٔ مملکتی مهمتر است. در مملکتِ مشروطه اگر یک نفر تمامِ عُمر و هستیِ خود را صرفِ مُجاهداتِ آزادی کرده باشد، باز در صورتِ عدمِ لیاقتِ شخصی، خودِ آزادی به او می‌گوید که جز تقدّمِ فضلی^{۲۹} در دورهٔ حکومتِ من پیشرفت نخواهد کرد و اجر^{۳۰} تو همان رسیدنِ به مقصدِ تو، و منفعتِ تو همان منفعتی است که در ذیلِ منافعِ عامه برای تو تقدیر شده است.

امروزه راه استقلال ما از آن صراطِ^{۳۱} باریکتر از مویِ فاصلِ حدِّ حیات و مرگ می‌گذرد، که کمتر اغتشاش تازه‌ای موجبِ فنایِ یکبارگی ماست. و بی‌شبیه وجودِ امثالِ این عقاید در میانِ ملتِ مَوْلِدِ همان هرج و مرجی است که دشمنهایِ ما با کمالِ بی‌صبری منتظرِ آن و دوستانِ ما از وجودِ آن بر حیاتِ ایران هراسناکند. و بهترین علاج و دوا، منحصر آن فقط بسته به پیدا شدنِ چند نفر پهلوانِ شجاع و جوانمرد از رؤسایِ کارکنانِ ملت است که پس از

اینکه درجهٔ مَشَقَّاتِ ملی و زحماتِ سَبیلِ مُجاهدتِ^۶ خود را به دنیا نمودند یکمرتبه پس از برقراری مجلس و اداراتِ دولت و حکومت‌هایِ عادلّه خود را کنار کشیده، و به‌طورِ سرمشق و نمونه به زیردستان و همکارانِ خود حالی‌کنند که خلوص^۷ نه فقط شرطِ صِحّتِ عبادات، بلکه لازمهٔ شرافتِ اسمِ مُجاهد و نامِ فداکارِ راهِ آزادی است.

علی اکبر دهخدا.

• سرمقاله شمارهٔ پنجم روزنامهٔ سروش-چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- راجحه، مؤنثِ راجح، برتر.
- ۲- حَجَرَات، جمعِ حَجَره، غُرفه‌ها. اتاق‌ها.
- ۳- مَنفَذ، سوراخ، جای نفوذ.
- ۴- حُرَیَّت، آزادی.
- ۵- مَحْجُوب، پوشیده، مخفی. در پرده.
- ۶- عبدالحمید دوم پادشاه عثمانی (جلوس ۱۲۹۳ خلع ۱۳۲۷ ه.ق.).
- ۷- مُجاهدات، جمعِ مجاهدت، کوشش‌ها، تلاش‌ها.
- ۸- قاطِبَه سکنهٔ مملکت یا قاطِبَه اهالی، همهٔ مردم کشور.
- ۹- حِصَّه دار، صاحب سهم، شریک. سَهِیم.
- ۱۰- مُشاع، تقسیم ناکرده. مشترک.
- ۱۱- غِبْطه خوردن، رشک بردن به نداشتنِ چیزی، آرزو بردن چیزی را.
- ۱۲- مَناعَت، بلندنظری، عالی طبعی.
- ۱۳- آجر، پاداش. مزد.
- ۱۴- بَرائت، بی‌زاری. رهایی و خلاص.
- ۱۵- سَوَانِح، جمعِ سَایِحه، وقایع و حوادث و رویدادها.
- ۱۶- مُحَرِّک، انگیزنده. برانگیزنده. وادارنده به کوشش و تلاش.
- ۱۷- اِضْمَحلال، فنا، نابودی.
- ۱۸- اَجانِب، جمعِ اَجَنبِی، بیگانگان.
- ۱۹- مُدافعه، راندن. دور کردن.

- ۲۰- مُدافع، راننده. دور کننده.
- ۲۱- اَعْدَا، جمع عَدُو، دشمنان.
- ۲۲- زُبَالَه، خَاك و خَاشَاك. خاکی و پشه. آشغال.
- ۲۳- رُفْتَن، جارو کردن.
- ۲۴- اَجْنَبِي، بیگانه.
- ۲۵- مُقَنَّنَه، قانونگذار (مجلس شورای)
- ۲۶- مُجْرِيَه، اجرا کننده (حکومت).
- ۲۷- قَاضِيَه، قضاوت و داوری کننده (دادگستری).
- ۲۸- مَجَارِي، جمع مجری، راهها.
- ۲۹- اَهَمّ، مهمتر. بااهمیت‌تر.
- ۳۰- تَقَدَّمَ فَضْلِي، پیش بودن از حیث فضل و برتری و فضیلت.
- ۳۱- صِرَاط، راه. (اشاره به پلِ صِرَاط یا چینود که در وصف آن گفته‌اند از موی باریکتر است و مردمان در رستاخیز از آن باید بگذرند).
- ۳۲- خُلُوص، پاکی. پاک‌نیت.



کمتر کسی است که نامِ نامیِ حکیم و نویسندۀ شهیرِ عالمِ اسلامی جنابِ احمد بیک آقاییف مدیر و سردبیرِ روزنامۀ «حیات و ارشاد و ترقی» را نشنیده و به مراتبِ زحمات و مشقّاتِ آن وجودِ مسعود در دنیایِ اسلامِ عموماً و ایران و قفقاز و عثمانی خصوصاً، عارف نباشد. از مزایایِ جنابِ احمد بیک که او را از بیشترِ همکارانِ خود جدا می‌کند صفا و خلوصِ نیت و سبقتِ خدمتِ اوست. فیلسوفِ مُعظّمِ ما وقتی در دنیایِ اسلام مشغولِ آناره‌کاری^۱ و آینه‌داری^۲ بودند که شهر ما شهر کوران بود و محلّۀ مَهجوران^۳.

بلی زحماتِ آن ذاتِ مقدس عاقبت نتیجه‌خود را بخشید. و آنچه را که حُسنِ نیت به قلب و طوئیت^۴ او وعده می‌داد آخر الامر به چشمِ سر دید. ایران زنجیرهایِ عبودیت^۵ خود را به دستِ قهرمانان وطن گسیخت^۶. عثمانی چرخِ حیاتِ خود را در جادۀ طبیعی خویش انداخت^۷. چشم و گوش برادرانِ قفقازی ما نیز باز شده، حق و علم جایِ بردباری و جهل را

پر کرد.

و راستی چه سعادت بزرگتر از این برای پدری که
رشد تمییز و صلاحیت فرزندان خود را به عمر خویش دیده
و باغبانی که میوه های نهال مغروس^۸ خود را به دست خود
بچیند.

اینک جناب احمد بیک با وجد^۹ و شور پدری مهربان
که سعادت و سیادت^{۱۰} فرزندان خویش را تأمین کرده متناوباً
به عثمانی و ایران سیاحت^{۱۱} می کند.

از زحمات گذشته خستگی می گیرد و با نتیجه مشقات
سالیان خود به دیده و دل قوت و حیات جدید می دهد. من
بنده در این جا دو مژده بزرگ، که با هیچ مژدگانی عظمت
آنها تبدیل نمی کنم، به هموطنان خود دارم، که یکی قصد
عزیمت آن وجود مسعود تا چند ماه دیگر به ایران و دیگری
تزیین این اوراق نالایق به افکار فائقه^{۱۲} آن ذات معظم
است. در حقیقت در این موقع باید اعتراف کنم که هرچه
رفتن حضرت معظم به ایران برای ایرانیان بزرگترین
نعمت و موهبت^{۱۳} باشد وعده مقاله نگاری ایشان غالباً در
این روزنامه برای این بنده قسمی از شرمساری و خجلت
است چه اختلاط افکار رائقه^{۱۴} و نگارشهای بی مانند آن
ذات ملک صفات با خیالات تاریک و قلم سرگشته من همان
حکایت آوردن گوهر به بازار خرف فروشان^{۱۵} و تحمّل
شاهدی^{۱۶} نازک طبع^{۱۷} از گرانیهای خلق خرقة پوشان^{۱۸}
است. و این است اولین مقاله ای که روزنامه فروش را به آن
مباهی^{۱۹} ساخته اند.

علی اکبر دهخدا.

مقاله شماره ششم روزنامه سروش، چهارشنبه ۱۶ شعبان ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- آناره‌کاری، روشنگری، روشن‌سازی، تابنده و درخشان سازی.
- ۲- آینه‌داری، شغل آینه‌دار و آینه‌دار کسی بود در دستگاه بزرگان، که آینه برابر سرور و خداوندگار خود می‌گرفت تا او به آرایش سرو صورت خود پردازد.
- ۳- مهجور، دور.
- ۴- طؤیت، درون، ضمیر، دل.
- ۵- عبودیت، بندگی.
- ۶- اشاره است به برقراری مجدد مشروطیت پس از استبداد صغیر و خلع محمدعلی میرزا.
- ۷- اشاره است به خلع عبدالحمید میرزا پادشاه مستبد عثمانی از سلطنت.
- ۸- مغروس، کاشته شده.
- ۹- وجد، خوشی، خوشحالی بسیار، ذوق و شوق.
- ۱۰- سیادت، سروری، آقائی، بزرگی.
- ۱۱- سیاحت، جهانگردی، گردش در نقاط مختلف زمین.
- ۱۲- افکار فائقه، اندیشه‌های برتر.
- ۱۳- موهبت، بخشش.
- ۱۴- خَرَف فروش، مهره فروش. مقابل گوهرفروش. کنایه است از شغل حقیر و کم‌اهمیت.
- ۱۵- شاهد، خوبروی، زیباروی.
- ۱۶- نازک طبع، حساس، لطیف طبع.
- ۱۷- خرقه پوش، صوفی، صوفی متظاهر.
- ۱۸- مَباهی، سرافراز.
- ۱۹- مقاله احمد بیک مورد اشاره در همان شماره به دنبال سرمقاله چاپ شده است.

* * *

ناپلیون^۱ بعد از هر جنگ، میکادو^۲ پس از فتوحات مشهوره، و هر سردارِ دوربین در آخر هر ظفر، ملتفتِ یک نکتهٔ مهمِ ناشی از علم به احوالِ روحیهٔ بشری شده و همواره در این مواقع، به ملتِ خود این طور خطاب کرده است: این فتح نباید مایهٔ کبر^۳ شما حالا و اسبابِ فتور^۴ و سستی شما در آینده بشود.

نتیجهٔ هر فتح برای هر فاتحِ جاهل دو دفعه ضعف است: یکی تنبلی و تن آسانی ناشی از غرور در خود او؛ دیگری ایقاز^۵ و تنبیهٔ قوای خفته و تحریکِ حسِّ انتقام در دشمن مغلوب.

این از خصائصِ بشری است که پس از هر کامیابی مبتلا به نوعی از نیستیِ مُنتج از منیت^۶ شده و بعد از هر شکست دارای یک قوهٔ بیدارِ حاصل از ضغظه^۷ و فشار گردیده است.

هیچ سردارِ مُجَرَّب از نتیجهٔ فتوحاتِ خود مطمئن نمی‌شود

مگر آن وقت که از التفاتِ تابینهای^۹ خود به وُجوبِ طردِ^{۱۰} کبر و منعِ غرور از دماغ و دل ایمن باشد.

دولِ اروپا^{۱۱} همان طور که از توپ، مسلسل، کشتی زره پوش، و نظامِ مَکْمَلِ خود فائده می برند چندین دفعه زیادتَر از علمی که به احوالِ روحیهٔ ملل دارند انتفاع حاصل می کنند.

دولتِ روس در مقابلِ یک قیامِ عمومی که از یک سر تا سر دیگر ایران را گرفته بود قزاقهایِ خودش را به طرف طهران سوق کرد^{۱۲} و عجله داشت که یک ساعت زودتر از قشونِ ملی پایتخت را متصرف شود ولی در مقابلِ همان قیامِ عمومی بر حُسنِ خاتمهٔ خود مُرَدَد بود. طرفیت با ده ملیون جمعیتِ بیدار، با همه نواقصِ اسباب، برای هر قوهٔ کاملی که باشد در دنیایِ امروزی نهایتِ مشکل و وصولِ به ظفر در برابرِ چنین هیجانِ عامی اگر مُحال نباشد بغایت دشوار است.

حَسَّ مِلَّتِ، شجاعتِ ارثی و حُبِّ وطنِ جبلیِ جوانانِ ایران در این میدانِ مسابقهٔ روس را مغلوب کرده و پیش از ورودِ عساکرِ او به طهران و امضایِ نایبِ السَّلاطَنگیِ محمدعلی در ایران از طرفِ امپراطورِ روس، ملتِ زمامِ حکومتِ مملکت را به دست گرفت.

روس در این میدانِ مغلوب شد ولی آیا در مقابلِ جهالتِ مُحْتَمَلهٔ ما هنوز راهِ وسیعی برایِ اجرایِ خیالاتِ او باز نیست؟ محلّ تَأَمُّلِ است.

چنانکه گفتیم کمینگاهِ جنگجویانِ دنیا اگر وقتی تنه‌ها پیچِ یک راه، خمِ یک تپه، حیلولة^{۱۳} یک کوه بود قسمت

بزرگ این کمینگاهها حالا در پیچ و تاب احوال روحیه ملل است.

دولت روس یقین دارد که ایرانیه، به واسطه همین غلبه که به يك مشت قشون مفلوک محمد علی کردند، طوری مغرور خواهند شد که فوراً تمام مقاصد خود را، حاصل، حوایج خویش را برآورده تصور کرده و بلافاصله برای مرمت ضررهای شخصی دچار نوعی از غفلت گردیده و محض برداشتن مزد از زحمات خود مملکت را میدان وسیع رقابت کرده و آن وقت این قیام عمومی بدل به يك تنبلی، کسالت و اختلاف داخلی و بالاخره خنثی ماندن قوی خواهد شده و وقتی به این امر مراتب «انتریگ»^{۱۴} و حيله‌های دست‌های کاری روس را در داخله ایران بیفزائیم و انتظار فرصت بقایای استبداد را در هر گوشه مملکت با اقامت فعلی قشون روس در ایران به آن ضمیمه کنیم صورت مهیب آتی مملکت در نظرها مجسم شده و معلوم می‌شود که با کمی غفلت چه فرصتهای نو به دست دشمنان کهنه خود خواهیم داد. و درست همین کمینگاه است که به دولت روس اجازه اجرای تمام مقاصد خود را داده و مملکت را از روی حق به حامیان قحط‌زدگان تبریز واگذار می‌نماید.

پیشگیری همه احتمالات متصوره فقط به این است که ما جداً باور کنیم که تا حال يك قدم هم به طرف فتح و ظفر نزدیک نشده‌ایم.

ملتی که خزانه‌اش تهی، قشونش در مرتبه صفر، مکاتب^{۱۵} و معارفش در حکم عدم و مملکتش اردوگاه قشون دشمن است هیچ وقت مستحق ادعای فتح نیست و بر فرض

چنین ادّعا بلاشك خود را مَضْحَكَة^{۱۶} دنیا قرار داده است. یکی از رؤسایِ امورِ عثمانی در ذیلِ شرحی بلیغ راجع به ایران می‌گفت: «همه فتوحاتِ اخیرهُ ایرانیان را می‌توان به این دو کلمه خلاصه کرد: قریب نیم قرن بود که مِلّتِ ایران به‌طورِ غیرِ مستقیم یعنی به واسطهٔ حکومتِ خود با دولتِ روس در جنگ بود. نتیجهٔ فتوحاتِ اخیرهُ مِلّتِ ایران فقط این شد که حالا مستقیم و بی‌واسطه با دشمن خود روبرو و دست به گریبان شده است.»

این عبارتِ ناشی از يك حقیقتِ تلخ در اعصاب و قلبِ نویسندگانِ هر اثرِ هراسناکی که کرده باشد، گمان نمی‌کنم در چشمِ سائرِ هموطنان بی‌اهمیت بماند.

بلی نتیجهٔ تمامِ مَساعی و کوشش‌هایِ چندین سالهٔ ما فقط به این يك نقطه منتهی می‌شود که دشمنِ مُتَرَقِّبِ^{۱۷} چندین سالهٔ ایران حالا «ماسك»^{۱۸} خود را از رو برداشته و با تمامِ چهره در میدانِ مُبارزاتِ عرضِ جمال می‌کند.

قشونِ روسِ اَلان بیشترِ ایالاتِ شمالی و مرکزیِ ایران را متصرف است. در يك ماه قبل یکی از وکلایِ مجلسِ مَلّیِ انگلیس در پارلمان از سِرِ اَدوارد دُگری^{۱۹} وزیرِ امورِ خارجهٔ خودشان می‌پرسد: «قشونِ روس کی از ایران خارج می‌شود؟» وزیرِ امورِ خارجه اظهار می‌کند: «پس از برقراریِ نظم». یکی دیگر از وکلاء می‌گوید: «آیا هیچوقت در تاریخِ روسیه دیده‌اید که روس قشونِ خود را از جائی که فرستاده پس کشیده باشد؟» وکیلِ دیگر به‌طورِ استهزاء اظهار می‌نماید: «چرا! از منچوری»^{۲۰}.

این جواب و سؤال در مجلسِ مَلّیِ انگلیس — کانونِ

حُسنِ ادارهٔ ممالكِ هند و مرکزِ یگانهٔ تجارتِ پشت و رویِ کره - مذاکره شده است.

تِلْگَرافاتِ اخیرَه از پِطِرْزبورغ^{۲۱} خبر می‌دهد قشونِ روس به واسطهٔ بی‌نظمی که در مملکت است و برایِ ضعفی که حکومتِ حاضرَه در ادارهٔ امور به خرج می‌دهد، زمستان را هم در ایران خواهد ماند.

اطفالِ کوچكِ ایران نیز به این نکته برخوردده و تمامِ جراید و دیپلوماتهای دنیا نیز هم‌آوازند که مبارزینِ این میدانِ خون آشام دو سالةٔ آخریِ ایران احرارِ مملکت و طرفدارانِ محمدعلی نبودند، بلکه حامیانِ حیات و استقلالِ مملکت از يك طرف و دولتِ روس از طرفی دیگر بود.

آیا با این حالت حاضرَه و با این بُطُو^{۲۲} و تنبلیِ ما در ادارهٔ امور و راه دادن به بهانه‌های دشمن، کدام يك از دو طرفِ مبارزینِ این میدان را فاتح می‌توان خواند؟

در صورتِ دقت در حقیقتِ امر از سُقوطِ محمدعلی، به پیش‌رفتِ پُلْتیک^{۲۳} روس در ایران سکتِه‌ای وارد نشده بلکه مُنتهایِ آمالِ او که کشیدنِ قشون به ایران و تصرفِ غنی و عزیزترینِ ایالاتِ ما و مشکلاتِ تراشیِ او برایِ خروج باشد، در ضمنِ همین سُقوط به عمل آمده.

ما آن وقت لیاقت داریم که به ما اسم، نه فاتح، بلکه تنها مدافعِ وطن بدهند که اداراتِ ما منظم شده هرج و مرج از مملکت بار بسته، قدرت و قوتِ حکومتِ مشروطه جایِ حکمِ هر انجمن، امرِ هر مُجاهد و فرمانِ هر جاه‌طلبی را گرفته و قشونِ آجانب^{۲۴} فقط به حکمِ حُسنِ ادارهٔ مملکت از خاکِ ما بیرون رفته باشد.

آیا تا حال ما به اولین قدم این مرحله طویل پا گذاشته ایم؟ و آیا با حالت کنونی مملکت وقت آن رسیده است که ما مسؤولیت خود را تمام دیده، تکالیف خود را مجری دانسته و به التذاذ^{۲۵} از نشئه^{۲۶} فتوحات و همی و تمتع از منافع شخصیه پردازیم؟

در این ساعت پیش از هر کاری برای ما بستنِ راهِ کوچکترین بهانه دشمنِ مسلط واجب است، و آن صورت نمی‌گیرد جز به تشکیلِ فوریِ مجلسِ شوری و تعیینِ حکومت‌هایِ قادر در ایالات و تشکیلِ کابینه از مردمانِ فعال با آن اختیارات که نه با تهدیدِ هیچ مجاهد و نه تخویف^{۲۷} هیچ انجمن از جاده تکالیفِ مشروعه خود بیرون نرود. و پس از آن برای رها کردنِ گریبانِ مملکت، تهیهِ استقراضی کافی با شرائطی معتدل، فقط برای تعدیلِ مالیاتِ مملکت و توسعهِ معارفِ ملک.

امروز جلوگیریِ اعتراضاتِ دولتِ مترقب^{۱۷} تنها به امنیت دادنِ آجانب و نریختنِ خون، و نچاپیدنِ اموال آنها صورت نمی‌گیرد، برای مملکتی که حیات می‌خواهد لازم است که لیاقتِ خود را در ادارهٔ امورِ مملکتِ متصرفیِ خود به دنیا بنمایاند.

علی اکبر دهخدا.

* سرمقاله شماره هفتم سروش استانبول - چهارشنبه ۳۰ شعبان ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- ناپلئون بناپارت امپراطور فرانسه (تولد ۱۷۶۹ وفات ۱۸۲۱).
- ۲- میکادو (می‌جی)، امپراطور معروف ژاپن (۱۸۵۲ تا ۱۹۱۲).
- ۳- کبر، خودپسندی، نخوت.

- ۴- فُتور، مستی، تن‌اسائی، کاهلی.
- ۵- ایقاظ، بیدار و آگاه کردن.
- ۶- تنبیه، واقف و آگاه و هشیار ساختن.
- ۷- مَنیت، خودبینی، تکبر، اَنانیت.
- ۸- ضغطه، فشار، سختی، رنج.
- ۹- تابین، (از عربی تأبین، پیروی کننده). سرباز ساده.
- ۱۰- طرد، راندن، دور کردن.
- ۱۱- دُولِ اُروپ، دولتهای اروپا.
- ۱۲- سَوَق کردن، راندن، حرکت دادن.
- ۱۳- حیلولة، حایل شدگی.
- ۱۴- اَنترِیگ (Intrig) لغت فرانسه است به معنی دسیسه. مفسده و دوبه‌هم‌زنی.
- ۱۵- مَکاتب، مکتبها. درسگاهها به طرز قدیم.
- ۱۶- مَضحکه، مایه خنده و ریشخند و استهزاء.
- ۱۷- مُترَقِب، چشمداشت دارنده.
- ۱۸- ماسک (masque) لغت فرانسه است، به معنی صورتک. نقاب. روپوش.
- ۱۹- سِر ادوارد گری (Sir Edward Gary) وزیر امور خارجه انگلیس (۱۸۶۲ تا ۱۹۲۳ م.)
- ۲۰- مَنچوری، بخش پهناوری از شمال شرقی کشور چین. دارای ۱۰۵۵۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و ۵۰۲۴۰۰۰۰ تن سکنه. مرکز آن شهر موکدن است.
- ۲۱- پِطرزبورغ، لنین‌گرا. پایتخت قدیم روسیه.
- ۲۲- بَطُو، کندی. کندکاری.
- ۲۳- پُلِیتیک، (politique) لغت فرانسه است به معنی سیاست. علم سیاست، مَدُن.
- ۲۴- آجانب، جمع آجنبی. بیگانگان.
- ۲۵- اِلْتِذاذ، لذت بردن. خوشی یافتن.
- ۲۶- نَشْه، سرخوشی. کُیْف. کُیْفوری.
- ۲۷- تَخوِیف، ترساندن. بیم دادن.



يك اشتباه آشكار، ملت ایران، از چند سال به این طرف
به جای يك حقیقت غیر قابل انکار، قبول کرده و در مورد هر
تنگی و عُسرت^۱ آنرا مَلَجاً و مُتَكَايِ خود قرار می دهند.
آن اشتباه چیست؟ - اثباتِ مظلومیت!

خُطبا، نویسندگان و وُکلای ما در این چند سالِ آخری
يك دنیای خیالی در مغزِ خود خلق کرده و اثباتِ مظلومیت
را یکی از فَعَالَتَرین عَوَامِلِ آن قرار داده اند.

تصور می کنند که دنیا طرفدارِ مظلوم و جَذبِ قلبِ
اهلِ عالم، پیشرفتِ هر حق و نیلِ به هر مقصودِ مَشروع
در آن دنیای وَهْمی فقط در اثباتِ مظلومیت است!!

اگر چنین دنیایِ نیشِ غولی وجودِ خارجی داشت، البته
چنین عاملی هم در آنجا بیکار نمی ماند، ولی هزار حیف که
پَهَنه هستیِ این دنیا، فقط سَقْفِ مَحْدَبِ^۲ دماغِ خُطبا،
نویسندگان و وُکلای ما، و عملِ این عاملِ هم در همان بیغولهُ
خیالهایِ محدود است. بی اثر ماندنِ تَضَرُّعِ نامه هایِ منتشره

از مراکز متعددهٔ ایرانیان در طول این يك سال، ناله‌های بی‌نتیجهٔ نمایندگانِ ملتِ ما در اروپا و ضججه‌های^۳ بی‌فایدهٔ مظلومینِ تبریز با کمالِ تأثرِ دلیلِ بیّن^۴ بی‌تعبیر بودنِ این خوابِ خوش است.

در يك وقتِ محدودِ تاریخِ همان‌طور که حرصِ سلطنت، میلِ به جهمانگیری و طمعِ تسلطِ ملّ و اقوام را به جنگِ تحریک می‌کرد گاهی هم رحم، مروت، انصاف، فتوّت و اعانتِ مظلوم و ملهوف^۵ به رویِ این هواجس^۶ آب و رنگِ مشرّوعیت داده و از آن به «پَلِیتیکِ سانتیمانتال»^۷، (سیاستِ مروت) تعبیر می‌شد.

دورهٔ این پَلِیتیک از يك قرن به این طرف بکلی ختم و صاحبانِ این افکار، بر فرضِ مُحال که در غیرِ ایران وجود داشته باشند، خیالاتشان از قبیلِ اعتقاد به طلسم، نیرنج^۸ و جادو در جزو افکار پیره‌زنان و مُستضعفین به‌شمار می‌آید. سیاستِ امروزهٔ اروپا، امثالِ این نوع عقیده را لغو کرده و به صاحبانِ چنین عقائد اسمِ ابله می‌دهد.

اگر يك نفر چینی، يك هندوستانی یا يك ایرانی بر مخالفینِ پَلِیتیکِ رحم و انصاف نفرین کند، مطلعین به حقایقِ سیاست و آنها که به لزومِ توفیقِ قواعدِ جاریه با قوانینِ طبیعی پی برده‌اند، بلاشک حق را به اروپائی‌ها داده و بر سادگی و بلاهتِ منکرینِ آن رقت می‌آرند.

جماد، نبات و حیوان یعنی همهٔ دنیا تابعِ قاعدهٔ «الْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ»^۹ است و برای انسان تشخّص در مخالفتِ آن ممکن نیست.

يك قسمتِ جماد به واسطهٔ قوتی که از استحاله^{۱۰} به بخار

گرفته بر سائر جمادات غالب شده سینه دریا را می شکافد، شکم کوه را می دردد، و در ارتفاعهای دست نرسیدنی به صورت بالون به زیردستان خود تحقیر می کند. يك درخت سایه دار گیاه های اطراف خود را به واسطه محروم گذاشتن از آفتاب خشکانیده ضمیمه حیات خود می سازد. يك دسته یا يك فرد از حیوان به واسطه تیزی چنگال، تندی دندان و یا قوت عضلات به دسته و افراد دیگر غالب شده از دل و جگر آنها به هوسهای ذائقه و معده خود تسکین می دهد. اما انسان؟ آیا انسان کدام وقت از این قانون بکلی خارج ایستاده است؟ کدام فرد مظلوم، اقوی^{۱۱} و ظالم به اضعف^{۱۲} خود نیست. يك پهلوان قوی ضعیفتر را به زمین می زند. يك دزد مسلح يك زائر بی سلاح را لخت می کند. يك آدم دانا جاهل را اغفال کرده به هزاران تدبیر مشروع نما او را گرسنه و بدبخت گذاشته و خود از دست رنج او عیش و کامروائی می نماید. و يك سرباز هوشمند فقط به واسطه علم به احوال روحیه عوام با فریاد و احریت^{۱۳} پیش افتاده «کنستی-توسیون»^{۱۴} را به «دیرگتوار»^{۱۵} و دیرگتوار را به «دیکتاتوری»^{۱۶} و آن را نیز در شخص خود حصر^{۱۷} نموده اسم ناپلیون امپراطور نتیجه انقلابات بزرگ فرانسه - مهمترین مجاهدات طریق حریت^{۱۸} بشری- را به استبداد شخص خود ختم و چشم «دانتون» ها^{۱۹}، «مارا» ها^{۲۰} و «روبسپیر» ها^{۲۱} را در قبور خود باز می گذارد.

در مقابل این ظلم، این اجحاف و این خونخواری نه تنها طبیعت ساکت ایستاده و به چشم بیطرفی می بیند، بلکه به علاوه به واسطه تعمیم يك نسق این قانون در تمام

قلمرو حکمرانیِ خود میلِ خویش را به اجرای «الْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ»^۹ ظاهر می‌سازد.

دولِ اروپا از ابطال «پلیتیک سانتیماننتال»، (سیاست مروت) نه فقط نفع شخصی و انتفاع ملی خود را می‌پایند، بلکه به واسطه همین مخالفت متابعت خود را به احکام آن اداره که در آن زندگی می‌کنند اظہار می‌نمایند. زیست و محبوبیتِ عضوِ هر اداره در اداره خود فقط به پیرویِ قواعدِ جاریه در آن اداره است.

سربازِ داخل در فوج آلمان اگر به نظامِ فرانسه عمل کند تنبیه و در صورت اصرار اخراج می‌شود. عضوِ طبیعت در صورت مخالفت با قوانینِ آن هلاک و پایمال می‌گردد. رحم، شفقت، انصاف و جوانمردی اگر در اخلاق مدنی بیش یا کم قابل اجرا باشد، در «پلیتیک» ابداً محلی ندارد.

حوزه سیاست، فُسْحَه^{۲۲} مُصَارَعَه^{۲۳} پهلوانان است. آنکه مغلوب می‌شود، فرضاً که رقتِ تماشاچیان را هم جلب کند حق استمداد از آنها را ندارد.

کسی که در دنیا اثباتِ مظلومیت می‌کند به اصرار به ضعف خویش اعتراف و آقویا را به بلعیدنِ خود دعوت می‌نماید.

هر ملت که اثباتِ مظلومیت کرد مللِ قوی او را اسبابِ مُوازنه «پلیتیکی» خود قرار می‌دهند. بصر، الجزائر، مراکش، افغان و هر دولتِ از پا افتاده دیگر همه پارسنگهای^{۲۴} ترازوی سیاست شدند.

فرانسه‌ها برای انتفاعِ خود قرضِ هنگفت به روسها داده و

ضامنِ ادای این قرض و فائِض^{۲۵} آن را در اقتدار روس می‌دانند از این رو هیچ فرانسه تضرعاتِ ملت ایران را در روزنامه‌های وطنِ خود اجازهٔ انتساب نمی‌دهد. انگلیس‌ها برای تعدیلِ قوَّتِ خود در مشرق حالا از مُعاضدتِ دولتِ روس ناگزیرند. پس قونسولِ انگلیس در قم، برای همراهی با روس، جلوِ قشونِ ملی را می‌گیرد. ترکها در میانِ فشارِ بقایایِ استبداد، روسها (اهالی اصلی) ارمنیها، آرنوُدها^{۲۶}، عربها و کریدها^{۲۷} در داخله تخته‌بند^{۲۸} شده و کمال احتیاج را به مصالحه و مسالمت‌خارجه دارند. از این جهت روزنامهٔ طنین (ترجمانِ افکارِ جمعیتِ اتحاد و ترقی) از روی کمال حق دو روز پیش از ورود قشونِ ملی به طهران در مسئلهٔ سَوِّقِ عسکر^{۲۹} حق را به طرف روس می‌دهد.

ملتِ ایران ابدأً حق ندارد از این اقدامات به دُولِ دوستِ خود رنجیده‌خاطر نگاه کند، بلکه باید به اعتقادی که به اثباتِ مظلومیت دارد متأثر شده و آن گناه عظیم را به تصدیقِ قانونِ «الْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ»^{۳۰} کفاره^{۳۱} بدهد.

وقتی که قشونِ شکستهٔ احرارِ ایران با هزاران امیدِ واهی به اروپا رسیدند، روزنامه‌های دنیا و دوائِرِ سیاسی و مدنیِ اروپا با يك اعتقاد غیرقابل تشکیك در همه خونریزیهای بیست و سیمِ جُمادی‌الاولی حق را به محمدعلی و اتباع او داده، رُؤسایِ احرار را به جای سردسته‌های شورشیان، خودسران، هَرَج و مَرَج‌طلبان و مُحَرِّکینِ پانصد و پنجاه کُلوِبِ آشوب‌طلبِ طهران می‌پذیرفتند. چرا؟— برای اینکه غلبه با محمد علی و حکم با او بود.

همان فرانسه‌ها، همان انگلیسها و همان دنیایِ متمدن

که تا یک روز پیش از ورود قشون اصفهان و رشت به طهران
اعمال مجاهدین را تقبیح^{۳۱} می کردند، فردای روز فتح
پایتخت به بزرگی، شرف، نجابت، قانون طلبی و انسانیت
أحرار^{۳۲} (یعنی غالبین) در تمام روزنامه ها و دوائر خود
اعتراف نمودند.

جذب قلب دنیا به اثبات مظلومیت نیست. جذب قلب
دنیا به ابراز شجاعت، رشادت و قوت است.

مرغهای یک طویله به قویترین خروسها رغبت می کنند.
زنهای دنیا مردها را به قوت و تناوری می ستایند. یک
سرباز همیشه به واسطه شجاعت ممدوح است. اتحاد انگلیس
با ژاپن، تردید موافقت روس با انگلیس و میل به اتحاد
آلمان همه مبنی بر قوت ژاپن و آلمان است.

از بن هر سنگ صدای مظلومیت حشرات ضعیف از
تعدی اقویای خود، در میان هر قطره ضجه ضعیفای میکرو بها
از ظلم قویترین آنها، در تاریکی هر جنگل فریاد ناتوانان
جنس حیوان از دست و دندانهای پرقدرت ترین جنس خویش
به آسمان بلند است، آنکه مظلومیت آنها را در نظر گرفته
و به فریادشان می رسد کیست؟

«پلتیک» مروت را طبیعت انکار می کند. ایران از
تصدیق این قانون عالم ناگزیر است. آن چیزی را که حکما
وجود می گویند عبارت از یک میدان جنگ می باشد. فاتحین
این میدان اقویای مبارزین این میدانند. من حیات می خواهم
و قوت خود را در اثبات مظلومیت قرار می دهم؛ مثل صحت
خواستن از سم مهلك است.

ملت ایران حیات خود را نه از تضرع و ابتهال^{۳۳}، نه

از اثباتِ مظلومیت، نه از رقابتِ اُجانب و نه از ائتلافِ روس و انگلیس نمی‌تواند تأمین کند. تأمینِ حیاتِ ایران تنها به کسبِ فوریِ قوّت صورت خواهد گرفت.

قوّتِ امروزی عبارت از آن چیزی است که اقویای دنیا آنرا قوّت می‌خوانند. مکتب، پارلمان، «ارگانیزاسیون»^{۳۴} ادارات، کابینهٔ مسؤول، صحتِ اخلاق و مخصوصاً پشت‌کار و ریاست و اطاعتِ قانونی، حفظِ صحت، راه‌آهن، کشتی بخار، نظامِ آلمان، و اسلحهٔ سیستمِ آخری، همه جزو این قوّت محسوب می‌شود.

جَهل، استبدادِ رأی، احکامِ دلخواهِ وزیر. آبِ نهرهای طهران، کاروان‌شتر، بی‌لجامیِ مُجاهد و تَفَنگِ حَسَنِ موسی^{۳۵} و مَکَنز^{۳۶} همه ضدّ قوت و اسبابِ ضعف است.

وُسعتِ اراضی و حاصلخیزی ایران، و جمعیتِ کافی آن و بالاتر از همه نبودنِ هیچ نوع مانعی امروز در جلو، پیش‌بندیِ همهٔ مایه‌های ضعف را کرده و اسبابِ تحصیلِ تمامِ مُعدّاتِ^{۳۷} هر قوّت را به دست ما سپرده است. قلمِ تقدیر ما را امروز بی هیچ شرط در یدِ اختیار ما گذاشته و به ما اجازهٔ تام داده‌اند که هرچه می‌خواهیم در دفترِ قسمت آیندهٔ خود ثبت کنیم. ولی به اندازهٔ همان توسعهٔ اختیار مدت این فرصت کم است. این فرصتِ کم را نه در مُجاهد بازی^{۳۸}، نه در تشکیلِ پارتیها^{۳۹} و نه در مُباحثه‌های دور و دراز نمی‌توان صرف کرد. مُباحثاتِ لازمه در قرنهای طویل میانِ مِللِ متمدنه به عمل آمده و حقایقِ لُبّ^{۴۰}، مکتوب و مدوّن در جلو چشم ما حاضر و آماده است. برای ما فقط اقرار به صحتِ آن حقایق و شروع به اِعمالِ آن کافی است.

فوت دو ماه از این فرصت به روس اجازه داده است که علناً اقامت قشون خود را مدت زمستان در ایران اعلان می‌کند. دادن چند ماه دیگر از این وقت مظلومیت ما را همان‌طور که عقیده داریم ثابت کرده، معاونین مظلومین پولون^{۴۱}، قفقاز، ترکستان، هند، افغان، الجزیره و مصر را به کمک ما خواهد فرستاد.

علی اکبر دهخدا.

* سرمقاله شماره هشتم سروش استانبول دوشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- عُسرت، تنگدستی. بی‌چیزی.
- ۲- مُحَدَّب، برآمده. مقابل مُقَعَّر.
- ۳- ضجه، ناله و شیون. بانگ و فریاد.
- ۴- بَین، آشکار. روشن. واضح.
- ۵- مَلْهُوف، ستم‌دیده. مظلوم.
- ۶- هَوَاجِس، جمع هاجسه، آرزوهای نفسانی.
- ۷- پلِیتیک سانتیمانتال (Politique Sentimantal) سیاست‌داری احساسات مصنوعی.
- ۸- نیرنج، نیرنگ. جادو و سحر.
- ۹- یعنی، فرمان دادن و حکم راندن با پیروز و غالب است.
- ۱۰- اِسْتِحَالَه، دگرگونی. تغییر وضع.
- ۱۱- اَقْوَى، نیرومندتر. قویتر.
- ۱۲- اَضْعَف، زبونتر. ناتوانتر.
- ۱۳- واحریتله دریغ آزادی!
- ۱۴- کُنسِتی‌توسیون (Constitotion) لغت فرانسه است به معنی مشروطیت. حکومت مشروطه.
- ۱۵- دیرکتوار (Directoire) لغت فرانسه است به معنی هیئت‌مدیره. حکومت پنج نفری در فرانسه.

- ۱۶- دیکتاتوری، منسوب به دیکتاتور (Dictature) لغت فرانسه است، به معنی حکومت استبدادی.
- ۱۷- حصر، احاطه. محاصره؛ حصر نمودن در شخص خود، منحصر و مخصوص به خود ساختن.
- ۱۸- حریت، آزادی.
- ۱۹- دانتون (Danton) (۱۷۵۹ تا ۱۷۹۴) از رجال بزرگ دوره انقلاب کبیر فرانسه.
- ۲۰- مارا، (Marat) (۱۷۴۳ تا ۱۷۹۳ م.) فیزیکیان و سیاستمدار فرانسوی و از نمایندگان کنوانسیون بود و در انقلاب فرانسه دست داشت.
- ۲۱- رُبسپیر (Robespier) وکیل دعاوی و عضو کُنفدراسیون دوره انقلاب کبیر فرانسه.
- ۲۲- فُسخه، فُسحت، فراخی مکان. گشادگی. میدان.
- ۲۳- مُصارعه، کشتی گیری.
- ۲۴- پارسنگ، سنگی که برای ایجاد تعادل دو کفه ترازو در کفه سبک نهند.
- ۲۵- فائض، فیض بخش. فیض رسان. توسعاً وسیله تعدیل و اصلاح.
- ۲۶- آر تود، آرنائود. آرنعوت، نامی که عثمانیان به هر یک از سکنه آلبانی (قسمت کوهستانی آن) با توجه به کلمه «آرنیتای» یونانی، که به معنی سکنه آلبانی است، داده اند.
- ۲۷- کرید، (؟)
- ۲۸- تخته بند، زندانی. محبوس. بندی. گرفتار.
- ۲۹- سَوقِ عسکر، لشکر کشی.
- ۳۰- کَفّاره، آنچه با آن گناهان را بپوشانند چون روزه گیری و صدقه دهی و نذر و غیره.
- ۳۱- تَقبیح، بد و زشت شمردن.
- ۳۲- آحرار، جمع حر، آزادگان. آزادیخواهان.
- ۳۳- اِبتهال، زاری. تضرع.
- ۳۴- اُرگانیزاسیون (Organisation) لغت فرانسه است، به معنی تشکیلات. سازمان.
- ۳۵- حسن موسی (تفنگ)، نوعی تفنگ سرپر بلند قدیمی.

- ۳۶- مکنز (تفنگک)، نوعی تفنگک ساخت انگلستان
- ۳۷- مُعَدَّات، جمع مُعَدَّ، آمادگیها، وسائل. ساز و برگ.
- ۳۸- مُجَاهِدْ بازی، اَعْمَالی همانند گروه مُجَاهِد کردن. (مُجَاهِد، مرادف مشروطه‌خواه و مقابل مستبد است در دوره مشروطیت).
- ۳۹- پارتی (Partie) لغت فرانسه است، به معنی طرفدار. هواخواه.
- ۴۰- لُبّ، مغز.
- ۴۱- پوآونی (Pologne) نام دیگر کشور لهستان واقع در اروپا.



هیچ کس نمی تواند انکار کرد که ما فرد فرد تجاربِ
 مَلَلِ دنیا را که هر يك در نوبتِ خود مایهٔ آبادی و احیای^۱
 يك ملك شد، بتمامها در این نیم قرن اخیر تقلید کرده
 ولی با این همه نه اصلاح طلبیهایی میرزا تقی خان^۲ امیر،
 میرزا حسین خان سپهسالار^۳ و میرزا علی خان امین الدوله^۴
 ما را به نتایج اعمالِ ریشلیو^۵ و مازارن^۶ بهره مند کرد و
 نه شورای دولتی ناصرالدین شاه^۷ ایران را به دولتِ امپراطوری
 پطر کبیر^۸ یا اقلاً حکومتِ قانونی عثمانی دورهٔ قبل رساند
 و نه پارلمانِ ملی ما در عَرَضِ دو سال باری به حساب آمدنی
 از گُردهٔ ملت برداشت.

تنها چیزی که از تقلیدها مانده بود خلعِ بحق بدتر از
 شارل اول^۹ و لوئی شانزدهم^{۱۰} ما^{۱۱} و بلافاصله تشکیل هیئت
 مدیریه بود که فوراً ما را به مرتبهٔ انگلیسها و مقام
 فرانسه های آن عصر رساند. ولی با کمال افسوس بعد از
 پیمودنِ تمام این راههای پر مشقت، مثلِ گمشدگانِ تیه^{۱۲}

و نفرین کرده‌هایِ بِلَعَم^{۱۳}، باز يك قدم هم از نقطهٔ عزیمت خود دور نرفته‌ایم.

هر قدر ما از جُستنِ عِللِ عاجز باشیم و ندانیم که سبب بی‌نتیجه ماندن این همه اعمالِ شاقه^{۱۴} چیست، آنها که نبضِ دنیا را در دست دارند علت را تشخیص داده و مُدارا را هم مقرر نموده‌اند.

گذشته از اعتقادِ جازم و همیشگیِ اِهاالیِ اروپا به نبودن «عِلْم» و «آدم» در ایران، امروز که بی‌نتیجگیِ تمامِ زحماتِ ما را می‌بینند، دشمنانِ ما به صورتِ شماتت و دوستانِ به شکلِ تنبیه، هر روزه در روزنامه‌هایِ خود می‌نویسند که: ایرانِ عِلْم و آدم ندارد و از این رو تمامِ مُجاهدات و زحماتش بی‌نتیجه است.

در مقابل این تشخیصِ حاذقانه و وقتی عقلایِ ما هم درست دقت و غور کنند شاید به حقانیتِ آن اعتراف نمایند. ما در این نیم قرنِ آخری صدها دفعه تمامِ مقدماتِ اصلاحیهٔ گوناگونِ مللِ مختلفهٔ دنیا را فراهم کرده و همین سلاطینِ قاجار، و حتی جوهر و خلاصهٔ استبدادِ آن طایفه، ناصرالدین شاه، چندین مرتبه برای قبولِ هر اصلاحِ حاضر شده، ولی هر بار پس از کشیدنِ نقشه‌هایِ بسیار عالی به واسطهٔ نبودنِ عِلْم و آدم برایِ اجرایِ آن نقشه‌ها مبتلا به نوعی از یأس و فتور و سستی گردیده، اجباراً کار را به طبیعت، پیشِ آمد و وقت و فارسیتِ به همان اصولِ هرج و مرج و خرابکاریهایِ قدیمِ مَحَوَّل کردیم.

در موقعِ شروعِ به هر اصلاحِ جدّی لزومِ جلبِ مشاورینِ فرنگی و مُهممل و معطل ماندن سه ماههٔ کابینه ایران برای

امید مراجعت ناصرالملک^{۱۵} از اروپا یکی از آن آدله بی جواب است که ایران علم و آدم ندارد و با دوا این حالت هر قسم اصلاح و هرگونه تغییرات اساسی از قوه ما خارج است. ده دفعه عزل محمدعلی و هزار دفعه بالاتر از این فداکاریهای آذربایجان، این چهار پنج ماه اخیر به ما ثابت کرد که دردهای ما را چاره نخواهد نموده فقط چاره ما در داشتن علم و آدم است.

یکی از عجایب کار ما که دنیا را متحیر کرده است این است که در هر دفعه پس از بی نتیجه ماندن تمام اقدامات ما و با مشاهده محسوس لزوم علم و آدم باز در صد دنیفتادیم که علاجی به این درد بی دوا بکنیم.

تمام اصلاحات علمی ما در طول هفتاد سال منحصر به يك اسم بی رسم مدرسه دارالفنون میرزا تقی خان و چند مدرسه ابتدایی مرحوم امین الدوله شد.

وکلای دوره اول مجلس ما ابدأ در این مسئله اصولی از عالم نظریات، يك قدم به عالم عمل پیش نیامدند، و علت آن هم به عقیده هر متجسس ذکی^{۱۶} بی اطلاعی قسمت غالب از لزوم چنین اقدام اساسی و میل نداشتن دیگران به پیدا شدن علما و دانشمندان در مملکت، برای شخص اول ماندن خود در همه ادوار حیاتی خویش و بی اثر بودن و زیر پا رفتن عقاید دسته سوم بود.

اگر در عرض این دو سال و در این تعدیل مالیه اقل سالی صد هزار تومان برای این کار ابتدائی تخصیص شده بود و دویست نفر شاگرد به اروپا فرستاده بودند، شش ماه دیگر چهار صد دست کاری پاك در ادارات ایران کار می کرد

و روزنامه «نُوه وره میا»^{۱۷} هم در آن وقت دیگر به این جسارتِ حالیه نمی توانست بگوید: ایران سه هزار سال دیگر وقت می خواهد تا در دستِ این جُبهالِ امروزه آباد شود.

حالا هم در این مدتِ پنج ماهِ آخری باز به روشِ آن هفتاد سالِ گذشته شاید در همه نوع اصلاحاتِ نطقهایِ بلیغ و غرا^{۱۸} شده ولی يك کلمه صحبت این مسئله اساسی حیات ایران به میان نیامده است.

به گمان ما در این باب بعد از همه امتحانات گذشته دیگر ملت نباید منتظرِ اقداماتِ دولت، حکومت، و هیئت مدیریه و امثال آن باشد.

روزگار، وقت، سیاست، اُردویِ روس، بی طرف نگاه کردنِ انگلیس و عجزِ ظاهریِ اولیاءِ امور همه به ما ثابت می کند که این مرحله آخرین مراحل فرصت فرزندان ایران، عَشاقِ وطن و صاحبانِ رگ و غیرت، ملیت و قومیت است. تمام ادعاهایِ اصلاح، نطق هایِ رائقه^{۱۸}، تشکیلات من در آوردی، طرزهای حکومت، بی تمهیدِ اساس علم و دانش در مملکت و رساندن آدمهایِ کاری، دست و پا زدن در و حل^{۱۹} و تا کله غرق شدن است. اولیایِ حکومتهایِ استبدادی، قانونی، مشروطه، جمهوری، دیرکتواری^{۲۰}، دیکتاتوری، هرُهری^{۲۱}، و هر اسم و رسم تازه و کهنه ای که به آن بدهند، تا وقتی که ملت خود بنفسها نفع و ضررِ خویش را تمیز نداده و به فکرِ اصلاح خود نیفتاده، همه را به وعده ها، نطقها، رنگ و روغنها و نمایشهایِ سرابی ملت را گول زده و اگر همه ژان ژرس^{۲۲} و ابنِ آدهم^{۲۳} هایِ عصرِ خود باشند غفلتِ ملت را برای تأمین منافع و پر کردنِ کیسه

خود مغتنم خواهد شمرد. و فقط آن وقت که ملت به فکر خودافتاد و نفع و ضرر خود را خود تمیز داد «پیشون» ها^{۴۳}، «سِرادِ دگری» ها^{۴۵}، «أزولسکی» ها^{۴۶}، و «رفعت پاشا» ها^{۴۷} پیدا خواهد شد.

ملت ایران اگر مملکت می خواهد، اگر دین خود را محفوظ می طلبد، اگر از اسارت امتناع دارد و اگر از زندگی یهودیهای دنیا احتراز می کند و اگر خود را مسؤول حق شناسی نعمای^{۴۸} وطن می شمارد، باید پیش از هر چیز به آدم و عالم ساختن بکوشد.

هزار دفعه که کابینه در میان هشت نفر اشخاص معین دور بزند، و به نوبت وزارت جنگ با وزارت فواید عامه و وزارت خارجه تبدیل موقع کند، باز دفعه هزار و یکم دنباله همان اصلاحات را که تا امروز به عمل آمده در دست خواهیم داشت.

مملکتی که دعوی عضویت هیئت دنیای امروز را می کند باید مثل ژاپونیه‌ها در تمام مدارس و کارخانه‌های اروپا و آمریکا و حتی در کوچکترین شهرهای این دو قطعه، قدهای کوتاه، و پشت چشمهای گشاده و دیده‌های کشیده و پیچیده خود را نشان بدهد و مثل عثمانی هر روز در تحت نظارت دکتر «ناظم بك» هادسته‌های پانصد نفری شاگرد به فرنگ فرستاده و هر اضافه تازه و دخل فاضل^{۴۹} و نتیجه هر تعدیلی را جزو جمع وزارت معارف قرار بدهد. ملت ایران در این وقت تنگ و موقع باریک در این مسئله اساسی دو تکلیف عمده و فوری دارد که از مهم‌گذاشتن یکی از آن دو یقیناً امضای

فنا و اضمحلال خود را به دست خود داده است: یکی از آن دو تکلیف، غنی کردن جمع وزارت معارف ولو به تقلیل بودجه سائر وزارتخانه‌ها و فرستادنِ عدهٔ کافی شاگرد از طرف دولت به خارجه و دیگری که از اول به درجات مهمتر است اقدامات شخصی خود ملت می‌باشد.

قسمت اول که برعهدهٔ دولت است چنانکه گفتیم به دو جزء داخلی و خارجی تقسیم می‌شود؛ در قسمت اول بایست پیش از همه کار دولت باور کند که وزارت علوم هم باید مثل سایر وزارتخانه‌ها جمع و خرج، حق پیشنهادهای کردن قانون، و تکلیف نمودن اضافهٔ بودجه داشته باشد، و دیگر آنکه وزیر علوم‌های آتی ما قبول کنند که حوزهٔ اعمال ایشان طول و عرض ایران است. این حوزه را فقط خندق‌های طهران و بلکه گاهی هم دیوارهای مدرسهٔ دارالفنون محدود نمی‌کند. طهران و بلوچستان هر دو جزو ایران و احتیاج به معارف در بکرینند^{۳۰} همان احتیاج معارف در طهران می‌باشد. و باز دید و زرائع معارف ما اتحاد اصول پروگرامها را تصدیق کرده و به جدی هرچه تمامتر درصدد تهیه کتابهای ابتدائی و درجهٔ دوم برآیند.

اقدامات داخلی فقط باید به تشکیلات مدارس ابتدائی و درجهٔ دوم عجالاً ختم شود. «اونیورسیتی»^{۳۱} و «دار المعلمین»^{۳۲} ها امروز برای ما ممکن نیست. برای تشکیل این نوع مدارس ملیونها پول و عده‌هایی کافی معلم و کُرورها^{۳۳} اسباب لازم است. بر فرض صرف خرجهای لازمه در این باب بی‌شبهه ممکن نیست این نوع دارالعلمهای ما به کمال دارالعلمهای اروپا برسد. با مصرف يك «اونی-

ورسیتة»^{۳۱} ناقص مامی توانیم با شرط صرفه جوئی و برآمدن از راه کار تا نیم قرن عده های کافی فارغ التحصیل اوئی - ورسیته های کامل داشته باشیم.

و اما قسمت خارجی تکالیف دولت، که امروز نهایت مهم و يك روز تأخیر آن ده سال تعویق اصلاح و از دست دادن فرصت است، تنها فرستادن دویست نفر شاگرد به خرج دولت برای تحصیل انواع علوم و فنون و صنایع به اروپا می باشد.

در اروپ بهترین جاها از حیث ارزانی و صحت اخلاق و توسعه علوم سوئیس، و فقط برای علوم نظامی آلمان مرجح است. در سوئیس هم شهرهای بزرگ مثل ژنو، که به قول خود اهالی، پاریس کوچکی است، همان معایب فساد اخلاق که در پاریس و لندن هست موجود است. لوزان ازین حیث بر همه شهرهای دیگر سوئیس ترجیح دارد. دارالعلمهای قسمت سوئیس فرانسه در این شهر است و اخلاق اهالی هم به صحت و عفاف نزدیک می باشد.

بیروت عثمانی که در این اواخر شهرت غربی در ایران پیدا کرد، و جای پاریس قدیم را گرفت بکلی بی حاصل و بی ثمر است. تقریباً پروگرامهای مدارس آنجا از مدارس ما پیشتر نیست.

در سوئیس با ماهی يك صد فرانك، که تقریباً بیست و پنج تومان پول ما باشد با اعتدال می توان تحصیل کرد. و بیروت با همه نواقص از این ارزانتر تمام نمی شود.

برای این شاگردها سرپرست غیرتمند، صاحب عرق حمیت و رگ وطن پرستی و عارف به ترتیبات اروپ و بیشتر

از همه محلّ و ثوق بودنِ اولیاءِ اطفال لازم است. سرپرست این شاگردها نباید سُفرا و قونسولها باشند. به شهادت این ده بیست سال گذشته سُفرا و قونسولهای ما نه وقتِ این کار را دارند و نه تا این هرج و مرج ها به سَفیر و قونسول شدنِ همه کس اجازه می دهد، لیاقتِ آدایِ چنین تکلیفِ مَقَدّسی را، و در این صورت یعنی وقتی که تمام محصلین در يك یا دو شهر جمع شدند، فرستادنِ يك یا دو نفر از اُمَنایِ سابق الذکر کافی است.

فایده دیگر فرستادنِ چنین آدم های امین برای سرپرستی اطفال این خواهد شد که اهالی هم وقتی دیدند در این یکی دو نقطه سرپرستِ دولتی هست و از طرفِ دیگر بی لگامی اطفالشان را در خارجه فهمیده و انحصارِ نتیجه تحصیل آنها را فقط به لَعَن و نفرینِ وطن و نفرتِ از اهالی وطن دانستند، بالطبع اولادِ خود را به همین یکی دو نقطه فرستاده و از این حُسنِ انتخابِ شخصی و موقعی دولت همه منتفع می شوند. و فایده اَهمّ چنین ترتیبی این است که اجتماعِ عده کافی از محصلین در تحتِ نظارتِ يك امین اجازه می دهد که دو سه خانه مخصوصِ اجاره کرده و همان امین پانسیونهای مخصوص برای اطفال تشکیل بدهد و در این وقت مخارج تحصیل در صدی پنجاه تخفیف پیدا می کند. یعنی با پنجاه فرانک می توان شاگرد به سویس فرستاد. قسمتِ عمده این مخارج همان منافع است که به کیسه صاحبانِ پانسیون می رود. و نتیجه چنین اقدام این می شود که آن وقت فقرا و آواسط الناس^{۳۴} هم که به آدایِ ماهی بیست و پنج تومان قادر نیستند ماهی دوازده تومان را که تقریباً مخارج يك

ماههٔ يك نفر در خودِ طهران است به آسانی می‌پردازند و آن وقت بلاشك از هر شهر پنجاه هزار نفری ایران پانصد الی هزار نفر از این نوع داوطلب‌های تحصیل پیدا خواهد شد. ولی نتیجه دادن همهٔ این مقدمات بسته به شرف، امانت، دیانت، عزتِ نفس و حسنِ وطن‌پرستی آن آمین یا سرپرستی است که این تکلیفِ مقدّس به عهدهٔ او واگذار می‌شود. در عثمانی دکتر ناظم بك یعنی هم‌قدم بیست و پنج سالهٔ احمد رضا بك و کسی که نامزدِ وزارت‌های بزرگ شده بود از همه صرف‌نظر کرده و این شغلِ مقدّس را به واسطهٔ اینکه اهمیتِ آن را درست احراز کرده بود به عهده گرفت.

این شاگردها دیگر نباید از اولادِ رجال و اشراف و از اطفالِ وُزرا و اکابر و از فرزندانِ تجار و ملاکین انتخاب شوند. و این ملاحظه نه تنها برای طرفداریِ فقر است بلکه از نقطهٔ نظرِ تعمیمِ معارفِ اهمیتی کامل دارد. چه امروز اعیان و رجال ما چون طراز و افقِ طبقاتِ مختلفه را از حیثِ علم و دانش یکسان می‌بینند از آن‌رو همان تجربه و عملیات ناقصی را که اولادشان در اداراتِ پدرها به دست می‌آورند برای پیش افتادن آنها همیشه کافی می‌شمارند.

از این جهت است که می‌بینیم در این مدتِ مدید به انتشارِ خیالاتِ جدید و با امکان و وسعی که اعیان و رجال ما دارند تا حال به اندازهٔ کافی و معنأً به فکر تربیتِ اولاد خود نیفتاده‌اند ولی وقتی که وجودِ رُقبایِ اولاد خود را از طبقهٔ فقرا دیدند و عدمِ کفایتِ آن تجربه‌ها و عملیات را فهمیدند ناچارند که اطفالِ خود را به خارجه فرستاده و در تعلیم و تربیتِ آنها کوشیده و ضمناً از همین راه امدادی

کافی و لایق به معارف مملکت کرده باشند.

فقرا نه تنها قانع تر، و در صورت رسیدن به مراتب عالیّه به مُقتَضیات و حوائجِ آن قسمتی که عمده ملت را تشکیل می دهد عارف ترند، بلکه اضافه بر این به علتِ حسّیّ احتیاج و فقر مجبور از تحصیلِ جدّی و پشت کار می باشند. در صورتی که اطفال آغیا به واسطه اعتمادی که به مُکنتِ اولیای خود دارند، به شهادتِ معلمینِ تمامِ روی زمین، تن به کار نمی دهند، و به عطالت^{۲۵} وقت می گذرانند، و نتیجه این می شود که باز به این کثرتِ احتیاجِ به معارف دستِ مملکت تهی خواهد ماند و مانند بزرگزادگانی که در دوره مظفرالدین شاه به فرنگک فرستادیم، به فاصله شش ماه دل تنگی اندرونها در طهران و تنبلی آقازادگان در فرنگک، سببِ عودتِ ایشان به طهران و مُقررِیهای چهار ساله تحصیل نیز ضمیمه محلهایِ مواجبِ ایشان خواهد گردید.

به گمان ما آنفع و اصلح همه شقوق این است که این اطفال بیشتر از میان جوانانِ پانزده و شانزده ساله مدارسِ قدیم یعنی از جوانهایِ باهوش و زبده طُلابِ علوم دینیّه انتخاب شوند. برای اینکه از طرفی این اشخاص مغزهاشان چکش خورده تر و مستعدتر به کار است، و از طرفِ دیگر چون غالباً از اهالیِ قراء و قَصَبات هستند می توانند پس از اِکمالِ تحصیل، در ضمنِ اشتغال به اعمالِ حکومتی و غیره باز شعاعهایِ مُنوّری به مَسَقَطُ الرّأس های^{۲۶} خود انداخته، و از طرفِ دیگر به واسطه مقدماتِ علمی و وطنی که دارند و به علتِ اینکه اوایلِ عمرشان را در دهات گذرانده اند، اولاً وقتی برمی گردند می توانند مقاصدِ خود را به ملت حالی

کنند، و ثانیاً همه منتظر مقامهای مَنیع نبوده و همان مرتبه‌ای را که تَقَدّمِ فضلی برایشان معین می‌کند غنیمت خواهند شمرد.

این قسمت اخیر یعنی مسئله انتخاب شاگرد برای اروپا از میان طُلابِ مدارسِ قدیم شاید به نظر اشخاصی که دور از تجاربِ تعلیم و تدریسِ مکاتبِ ایرانی و شاگردهای ایران در خارجه هستند غریب بیاید، ولی آشنایان به تجربه‌های مزبوره به چشمِ جس دیده‌اند که اشخاص دور از مدارس قدیمه ما چطور در مدارس جدید بر خرهای لنگ می‌باشند در صورتی که تحصیل کرده‌های مدارسِ قدیم، یعنی اشخاصی که دارای مقدماتِ علمی و طنی می‌باشند، سوار بر بادِ پَرّان و مانند خدنگ سیر می‌کنند.

علی اکبر دهخدا.

(بقیه دارد)*

* سرمقاله شماره دهم روزنامه سروش (استانبول). چهارشنبه ۲۸ رمضان ۱۳۲۷ هجری قمری.

- ۱- احیاء، احیاء، زنده کردن. آباد کردن.
- ۲- میرزا تقی‌خان امیر نظام، ملقب به امیرکبیر. از بزرگترین رجال دوره قاجاریه و عامل و مُوجِد يك سلسله اصلاحات اصولی در زمینه اداری و سیاسی و اجتماعی ایران. اولین صدراعظم ناصرالدین‌شاه. مقتول در ۱۲۶۸ هجری قمری در حمام فین کاشان.
- ۳- میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی، مشیرالدوله فرزند میرزا نبی خان امیر دیوانی قزوینی از رجال اصلاح طلب عهد قاجاریه و سفیر ایران در عثمانی و صدراعظم ناصرالدین شاه متوفی در ۱۳۲۲ ه.ق. عمارت بهارستان و مدرسه سپهسالار جدید ساخته اوست. وی به سال ۱۲۸۹ هجری قمری درگذشته است.

- ۴- میرزا علی‌خان امین‌الدوله از رجال دوره قاجاریه و صدراعظم مظفرالدین شاه قاجار از نویسندگان تواناست و تألیفاتی نیز دارد.
- ۵- ریشلیو (کاردینال) (Richelieu) از رجال بزرگ فرانسه و وزیر لوئی سیزدهم. (۱۵۸۵ تا ۱۶۴۲ م.).
- ۶- مازاران (Mâzâran) سیاستمدار فرانسوی ایتالیائی‌الصل. نماینده پاپ در دربار لوئی سیزدهم. وی پس از دو سال از آغاز مأموریت خود به خدمت دولت فرانسه درآمد و مورد توجه ریشلیو قرار گرفت و پس از مرگ لوئی سیزدهم به صدراعظمی رسید. (۱۶۰۲ تا ۱۶۶۱ م.).
- ۷- شورای دولتی، این شوری به دستور ناصرالدین شاه پس از عزل میرزا آقاخان صدراعظم نوری در ۱۲۷۵ هجری دائر شده است.
- ۸- پطر کبیر، امپراطور روسیه (۱۶۷۲ تا ۱۷۲۵ م.).
- ۹- شارل اول (Charles) ظاهراً مراد چارلز اول پادشاه انگلیس است (مقتول در ۱۶۴۹ م.).
- ۱۰- لوئی شانزدهم، امپراطور فرانسه (۱۷۵۴ تا ۱۷۹۳) انقلاب کبیر فرانسه در عهد او رخ داده است و خود وی در شمار کشته شدگان است.
- ۱۱- مراد محمدعلی میرزا (محمد علی شاه قاجار) است.
- ۱۲- گمشدگان تیه، (تیه، بیابان)؛ مراد قوم موسی است که پس از خروج از مصر به علت نافرمانی چهل سال در بیابان سرگردان ماندند.
- ۱۳- بلعم، پسر باعور. از مردم قریه فتوریة الجزایر. مأمور لعنت کردن اسرائیل از جانب بلك پادشاه موآب که به سبب ظاهر شدن فرشته‌ای بر او به تبرک کردن اسرائیلیان پرداخت.
- ۱۴- اعمال شاقه، کارهای سخت، تکالیف دشوار.
- ۱۵- ناصرالملک، میرزا ابوالقاسم‌خان قراگوزلوی همدانی. از رجال دوره قاجاریه، وزیر و صدراعظم دوره محمدعلی شاه و دومین نایب‌السلطنه در دوره کودکی احمدشاه قاجار (۱۲۸۲ تا ۱۳۴۶ ه.ق.).
- ۱۶- ذکی، زیرک. هوشیار.
- ۱۷- «نوه وِره‌میا» نام روزنامه‌ای است که در کشور روسیه منتشر می‌شده است.
- ۱۷ مکرر- غرّاء، غرّاء، فصیح و استوار و روشن و منسجم.
- ۱۸- رائقه، رائق، خوشایند. شگفتی‌انگیز.
- ۱۹- وَحَل، لجنزار. خلاب. گل و لای.

- ۲۰- دیرکتواری، منسوب به دیرکتوار. — پاورقی ۱۵ سرمقاله هشتم سروش.
- ۲۱- هُرُری، بی‌بندوبار. بی‌اعتقاد.
- ۲۲- ژان ژِرس، — پاورقی ۱۸ مقاله ۱۹ صور اسرافیل.
- ۲۳- ابن آدهم، ابراهیم بن آدهم بلخی از بزرگان زاهدان نیمه اول قرن دوم هجری (مقتول در ۱۶۰ یا ۱۶۶ هجری).
- ۲۴- پیشون، (Pichon) (۱۸۵۷ تا ۱۹۳۳ م.) سیاستمدار و روزنامه‌نویس فرانسوی و وزیر خارجه آن کشور.
- ۲۵- سر ادوارد گری، — پاورقی ۱۹ سرمقاله ۷ سروش.
- ۲۶- ازولسکی (شاید اسولینسکی (Ossolinski)) (۱۷۴۸ تا ۱۸۳۶ م.) دانشمند-میهن‌دوست لهستانی مؤسس یکی از مراکز مهم فرهنگی لهستان.
- ۲۷- رفعت‌پاشا، از رجال عثمانی و صدراعظم آن امپراطوری بوده است.
- ۲۸- نعماء، نعمت. احسان. نیکی.
- ۲۹- دخل فاضل، درآمد اضافی.
- ۳۰- بکریند (کذا) و شاید: کردند؛ از بخشهای شاه‌آباد کرمانشاهان.
- ۳۱- او نیورسیته، (Université) لغت فرانسه است به معنی دارالعلوم. دارالفنون. مجموعه مدارس عالی. دانشگاه.
- ۳۲- دارالمعلمین، مدرسه عالی مخصوص تربیت دبیران و معلمان. دانشسرا.
- ۳۳- گرور، لغت هندی است به معنی پانصد هزار.
- ۳۴- اَوَاسِطُ النَّاسِ، مردم میانه. طبقه متوسط.
- ۳۵- عطالت، بیکاری.
- ۳۶- مَسْقُطُ الرَّاسِ، زادگاه. محل تولد.
- ۳۷- دنباله این مقاله نوشته نشده و یا اگر نوشته شده به چاپ نرسیده است و اصولاً در شماره‌های ۱۱ تا ۱۴ روزنامه سروش (استانبول) دهخدا مقاله ندارد و شماره ۱۴ با تاریخ سه‌شنبه دهم ذی‌قعدة ۱۳۲۷ هجری قمری آخرین شماره مندرش شده این روزنامه است.

چند کلمه بامخالفین دولت*

استاد دانشمند و علامه محترم علی اکبر دهخدا که یکی از بنیانگذاران مشروطیت ایران و از مفاخر ادبی و از قیافه‌های برجسته فرهنگ کشور ما بشمار می‌روند، مقاله زیر را برای درج در «باختر امروز» فرستاده‌اند که با اظهار تشکر از نویسنده کهنسال عیناً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد:

بقلم استاد علامه علی اکبر دهخدا

درین موقع که وطن عزیز ما لحظات بحرانی عظیمی را طی می‌کند وظیفه هر فرد است که آنچه را به خیر و صلاح مملکت می‌داند بیان کند و هموطنان خود را به جریان‌های روز و سیاستهای مخرب اجانب متوجه سازد. و بهمین علت نگارنده این سطور که عمری از نزدیک ناظر جریانهای وقت بوده و همیشه هدفی در دوره زندگانی طولانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی و تعالی ملت نداشته چنین احساس کرد که درین موقع خطیر باید از اظهار نظر خودداری نکند مبادا در آینده پیش وجدان خود شرمسار ماند. هموطنان عزیز باید به خاطر بیاورند که نهضت

مشروطه خواهی ایران اساساً نهضت ضد استعمار بود و هدفی جز استقلال مملکت نداشت. شاهد این دعوی مقالات سید جمال الدین مرحوم در «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» و روزنامه «قانون» و «ثُرْیا» و «پرورش» و «حَبْلُ الْمَتِين» کلکته و کتاب «ابراهیم بیك» و امثال آنست. توضیح آنکه مردم وطنپرست مملکت چون می دیدند که اجانب دارند بر تمام شؤون ملك مسلط می شوند و با تحصیل امتیازات دائم خرده خرده استقلال اقتصادی و سیاسی ما را از میان می برند و برای وصول به مقاصد سوء خود، با کمال سهولت، بر يك تن از مردم ایران که شاه نامیده می شد به علت ضعف نفس او یا به وسیله تهدید یا تطمیع او مسلط شده اند، در صدد برآمدند که وضع را تغییر دهند و در مقابل اجانب مردم را بیدار و مجهز کنند و به عبارت دیگر رژیم مشروطه را در ایران مستقر نمایند.

در رژیم مشروطه چون حکومت به دست ملت می افتاد و اختیارات شاه محدود می شد اجانب دیگر نمی توانستند به وسیله تهدید یا تطمیع یا ضعف نفس او بر وی مسلط شوند و به وسیله او امتیازاتی بگیرند و هر روز لطمه ای نو به استقلال دینی، اقتصادی و سیاسی ما بزنند.

بنابر این چنانکه ملاحظه می شود اساس نهضت مشروطیت ایران اولاً همان نهضت استقلال طلبی و ضد استعماری و برای جلوگیری از دادن امتیازات متوالی به روسیه تزاری و انگلستان بوده، و موضوعات دیگر هر اندازه هم مهم باشد در درجه دوم از اهمیت قرار گرفته و از لوازم مشروطیت بوده است.

این یادآوری از آن جهت است که هموطنان عزیز

بدانند نهضت ملی امروز ایران در اساس با نهضت مشروطیت یکسان است و امروز هم ملت ایران هیچ امری را ولو بسیار مهم باشد با استقلال اقتصادی و سیاسی مملکت و قطع ایادی بیگانگان برابر نمی‌کند و همه چیز را در صورت لزوم فدای این هدف عالی خواهد کرد، و غیر از آن هم نباید باشد زیرا تا سلطهٔ اجانب از مملکت قطع نشود و ملت ایران روی پای خود نایستد هیچیک از مفاهیم آزادی و دموکراسی و ترقی و تعالی مملکت و حتی دیانت و اخلاق و سایر آرزوهای ملی تحقق پذیر نیست و ملتی که در چنگ اجانب اسیر باشد و زندگانی به مراد آنها کند به هیچیک از این مظاهر عالیۀ ملیت دست نخواهد یافت.

این مقدمه را از آن جهت ذکر می‌کنم که جمعی مغرض به بهانهٔ دروغین حفظ قانون اساسی و امثال آن لطمه به نهضت ملی ایران زنند و مانع به ثمر رسیدن مجاهدات ملت ایران در راه استقلال و درهم شکستن استعمار نشوند، زیرا هیچیک از این بهانه‌ها آنها را تبرئه نخواهد کرد و خیانت آنها را به نهضت ملی مستور نخواهد داشت.

باید این نکته را اشخاص بیغرض به مغرضان مکرر گوشزد کنند که تمام قوانین و نظامات و دستگاههای سیاسی و اداری برای مملکت است، نه مملکت برای آنها. حتی باید گفت اگر روزی خدای نکرده استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند زعمای هر قوم در هر زمان قوانین اساسی را باید فدای مملکت کنند نه مملکت را فدای قانون.

آنها که امروز سنگ‌طرفداری قانون را به سینه می‌زنند باید بدانند که مردم فریب آنها را نخواهند خورد

و همه کس به علت مخالفت آنها با نهضت ملی ایران کاملاً واقف است.

به اشخاصیکه به واسطه کمک به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران آبرویی پیدا کرده بودند امر مشتبه شده است، آنها تصور کرده‌اند واقعاً ملت ایران شیفته کمالات و شخصیت آنهاست، غافل از اینکه این مردم خودپسند در سایه نهضت ملی ایران عنوانی پیدا کرده‌اند والا غالب آنها شایستگی ضبطاتی يك اداره را هم نداشتند.

لافونتن افسانه‌سرای فرانسوی افسانه‌ای دارد بنام «ارابه و مگس». ارابه را شش اسب نیرومند از گردنه‌ای بالا می‌برند، مگسی گاهی بر یال و دم اسبها و گاهی روی بینی ارابه‌چی نشسته و حماسه‌سرائی می‌کند. وقتی ارابه بالای گردنه رسید مگس می‌گوید الحمدالله مساعی من به نتیجه رسید اینك باید اجر مرا بدهند!

حکایت پاره‌ای از اشخاص خودپسند کم مایه که اینك می‌خواهند از نهضت ملی ایران مزد بگیرند بی‌شباهت به مگس لافونتن نیست. ملتی در اثر تحمل يك قرن ذلت و تعب و گرسنگی به زعامت سائسی بصیر و توانا قیام کرده و پس از فضل الهی در نهضت خود کامیاب شده و اینك باید به ثمره آن برسند، چند نفر جاه طلب طماع چون اغراض آنها تأمین نشده به بهانه‌های بی‌اساس می‌خواهند به عنوان اینکه نهضت را آنها به وجود آورده‌اند بر مردم قیام کنند. نهضت را کسی به وجود نیاورده نهضت خود به وجود آمده است و سیر خود را خواهد کرد. به معاندین باید گفت: چه می‌گوئید در حق سربازی که در بحبوحه جنگ با دشمن برای این که کسی از او جلوتر ایستاده و یا عقبتر رفته یا

مورد محبت خاص قرار نگرفته یا فلان خواهش او برآورده نشده به نزاع با همکاران خود برخیزد و به صف متحد سپاه شکست وارد آورد، آیا این سرباز خائن به خودی و خادم به بیگانه نیست.

امروز تکلیف عموم ملت ایران از وضع و شریف، کوچک و بزرگ این است که با جان و دل به دولت ملی و نهضت ملی کمک کنند و از بذل جان و مال در راه توفیق نهضت خودداری ننمایند و حتی برخلاف آنچه بعضی در باب اعلیحضرت پادشاه گفته یا نوشته‌اند که شاه باید بیطرفی خود را حفظ کند اعتقاد من اینست که ابداً جایز نیست شاه این مملکت در این قیام عظیم ملی ساکت بنشیند، بلکه باید با تمام قوای مادی و معنوی خود به کمک نهضت ملی بشتابد و از هیچ نوع مساعدت صوری و معنوی کوتاهی نکند.

علی اکبر دهخدا.

* از شماره ۱۱۳۶ روزنامه باختر امروز - سه شنبه ۹ تیرماه ۱۳۳۲ ه. ش. برابر ۱۸ شوال ۱۳۷۲ - ۳۰ ژوئن ۱۹۵۳ میلادی.

مصاحبه با علامه دهخدا*

وقتی ملتی برای استقلال و آزادی خود قیام کرد
هیچ نیروئی نمی تواند از آن جلوگیری کند
مخالفین حتی از جمع کردن ۲۰۰ نفر
برای تظاهرات علیه دولت عاجزند

«استاد محترم علامه دهخدا مصاحبه ای با خبرنگار
رادیو تهران به عمل آورده اند که از نقطه نظر
اهمیت آن عیناً به نظر خوانندگان گرامی می رسد».
س - استاد محترم تصدیق می فرمایند که در این اواخر
مخالفین دولت حملات خود را به مراتب شدیدتر کرده اند و
کوشش می کنند جنگ اعصاب را دامن بزنند. این حملات
تا چه حد ممکن است مؤثر باشد. می خواستیم نظر جناب عالی را
در این مورد بدانیم آیا حقیقتاً این کارشکنیها از کجاسرچشمه
می گیرد و منظور نهائی آنها چه است و آیا این مخالفتها
و حملات و جنگ اعصاب و کارشکنیها به نفع ملت، و مبارزه
ضد استعماری او تمام خواهد شد یا به نفع استعمار انگلستان.
ج - این کارشکنیها ئیکه فعلاً می شود منبع و سرچشمه
آن به عقیده بنده چند چیز است: یکی اغراض شخصی که

بشر بدبخت از اول خلقت تا امروز همیشه بیش و کم دچار آن بوده. اگر روزی بشر بتواند اغراض سوء شخصی خود را کنار بگذارد دنیا بهشت موعود خواهد بود؛ يك قسمت دیگر، يك منبع دیگر کارشکنیها بیشك و شبیه از طرف اجانب است، تحريك آنهاست، به اتكاء آنهاست و بعضی جاها با پول آنهاست که این کارشکنیها می شود؛ بلاشك يك دسته دیگر هم هستند و آنهائی هستند که اشتباه کردند اشتباه کردند و البته آنها عددشان خیلی قلیل است، یا گول خورده اند در بعضی اتفاقات، مثلاً فرض بفرمائید فلان قانون نقض شده است یا خواهد شد یا قانون اساسی نقض شده است یا خواهد شد، آنها را گول زده اند.

قانون اساسی چنانکه، مکرر به تمام دوستان خود گفته ام، و قوانین مملکتی برای مملکت است. اگر بنا بشود قانون اساسی یا قوانین دیگر در جهت مخالف استقلال مملکت بیفتد، همه ملل و همه دول در همه اعصار مملکت را مقدم شمرده اند و قانون را عوض کرده اند، نه اینکه مملکت را فدای قانون کرده اند.

این که می پرسید آیا مخالفت این دسته به نفع ملت ایران است یا نیست، البته این را هر شخص بی غرضی فوری می تواند آن را جواب بدهد، و من هم، گمان می کنم یکی از آن بیغرضها باشم، البته برخلاف منافع مملکت است در هیچ میدان جنگی نمی شود تصور کرد که يك عده از همراهان انسان وقتی که مقابل دشمن هستند با هم مخالفت آغاز کنند و به نفع خودشان باشد، البته به نفع دشمن است و در اینجا هم شك نمی شود، و تعجب در سفسطه ها و مغلطه هائی است که مخالفین می کنند و گمان می کنند که این امر در

مردم تأثیری دارد، در صورتی که هیچوقت ساخته و مصنوعات جای حقیقت را نگرفته و نخواهد گرفت. حقیقت همیشه روشن است. حقیقت نمایانست. حقیقت صفت بارزی است که همه او را می بینند و همه او را می فهمند و همه آنرا می دانند.

س - به نظر جناب عالی مخالفین در بین مردم پایگاه اجتماعی و طرفداری دارند یا ندارند؟

ج - به گمان من ندارند اگر محدودی قلیل در تمام مملکت داشته باشند شاید از ۱۰۰۰ نفر تجاوز نکند و آنها اشخاصی هستند که مستقیماً از این نهضت ضرر دیده اند، چرا، برای اینکه راه جاسوسی مسدود شده است و شاید چند صد نفر از آن راه زندگی می کرده اند؛ خوب، این یک دسته هستند که ناراضی هستند یا اشخاصی بودند که چپاولها و غارتها می کردند و صاحب خانه های متعدد در پایتخت و ولایات می شدند و صاحب اتومبیل. امروز جلو آنها مسدود شده و امروز البته اینها در دلشان خوشبخت نیستند ولی اینها خیلی محدود اند، ولی محدود مرعوبی، برای اینکه می دانند و می بینند که اکثریت، یعنی اکثریت قریب به اتفاق ملت برخلاف آنهاست. این است می بینیم هیچوقت این عده نتوانستند ۲۰۰ نفر را در جائی جمع بکنند و بطور تظاهر نشان بدهند که ما هم هستیم چرا برای اینکه نیستند، خود آن مخالفین هم می دانند که به خطا هستند و به خطا می روند و ملت آنها را می شناسد.

س - عقیده جناب عالی راجع به نامه رئیس جمهور امریکا چیست و آیا ایران می تواند فقط و فقط به اتکای ملت و با نیروی ملت سر پای خود بایستند و استقلال

خویش را حفظ بکند یا خیر؟

ج- در این هیچ شکی نیست. هرملتی از ملل دنیا وقتی در صدد استقلال برآید هیچ نوه‌ای در مقابل او ایستادگی نمی‌تواند بکند. در تاریخ شواهد بسیار داریم از جمله دولت فرانسه است در بعد از انقلاب تمام دول اروپا برخلاف او و برضد او قیام کردند ولی بالاخره ملت فرانسه فاتح شد، امروز هم ما در يك چنین کاری هستیم، مملکت ایران محتاج به هیچ ملتی نیست، چرا؛ برای اینکه اراضی وسیعه دارد و آب فراوان دارد با بستن سدها می‌توانیم هزاران فرسخ اراضی را آباد کنیم و معاش خودمان را از آنجا حاصل کنیم و بعلاوه صادر کنیم. و در مملکت ما معادن بسیار داریم که خود انگلیس‌ها و امریکائی‌ها متوجه آن هستند و خود امریکائی‌ها می‌دانند که اگر دست به آن ثروتهای زیرزمینی بزنیم شاید کمتر از اتازونی نباشیم، شاید همان اندازه تمول داشته باشیم. از این جهت هیچ نوع هراسی از اینکه انگلیس و امریکا با همدیگر متحداً بخواهند ما را به فقر و بدبختی بیشتر بکشانند در میان نیست، خاصه امروز که با اقداماتی که این مرد نابغه کرد و می‌کند و خواهد کرد، ان شاء الله تعالی می‌بینیم سدها دارد بسته می‌سود آبها دارد به اراضی می‌نشینند، معادن شروع به کار می‌کند. از امروز ما احتیاج به هیچ کس نداریم و دست تکی به هیچ کس دراز نمی‌کنیم و امروز که هنوز آن استفاده از اراضی و معادن خود نکرده‌ایم جمع و خرج ما مطابقت کرده است، یعنی بودجه ما کسر ندارد و البته هر سالی اضافه خواهیم داشت برنامه‌تزايد اضافه پیدا خواهیم کرد. اما اتکای مخالفین به این نامه‌ایزنهاور توسل به يك

حشیشی است. برای ما چه اهمیت دارد ایزنهاور با انگلیس همراه بشود یا نشود، ما ملتی هستیم ندیم و قدیم، دارای چند هزار سال سابقه و دارای تمام محاسن اخلاقی هوش، عقل و سخاوت و هرچه که لازمه يك ملت است، منتها در قرون اخیر ما از تمدن جدید دور ماندیم و انحرافی پیدا شد ولی امروز ما راه را پیدا کرده ایم، صنایع خود را تکمیل خواهیم نمود، زراعت ما را به حد کمال خواهیم رسانید و معادن ما را استخراج خواهیم کرد و محتاج احدی نیستیم. فراموش کردم در سؤال اولی که از بنده کردید يك نکته دیگری را بگویم حالات ذکر می‌دهم و آن اینست که اعلیحضرت اقدس همایونی يك تربیت قومی و تقویم دموکراسی دارند برای اینکه تحصیلات خود را در بهترین نمونه دموکراسی، یعنی سویس، کرده‌اند و از وقتی که به ایران تشریف آورده‌اند از روز اول فرموده‌اند که پادشاه دموکرات هستم و عمل هم کرده‌اند ولی بدبختانه يك دسته بی‌وطن در میان مردم چنان وانمود می‌کنند که اتکاءشان خدا نکرده به دربار است ولی حقیقت ندارد.

اعلیحضرت همایون ما دموکرات است و طرفدار دموکراسی است و تخلف از قانون اساسی را هیچ وقت نمی‌کنند.

حالا يك مسئله است، اعلیحضرت حتماً باید به آن توجه فرمایند و آن این است که این بدبختی فعلی ما و این زдохورد فعلی ما با انگلیس پایه‌اش بر روی قرارداد نفت است و این قرارداد نفت در زمان شاه فقید بسته شد، یا عمداً یا سهواً یا لمصلحتاً شد و امروز اعلیحضرت همایونی باید این لکه را از خاندان پهلوی بسترند. با مقاومت و

استقامت صریح و روشن خودشان و هم به این دسته فعلی یعنی دسته مخالفین که به مردم می‌خواهند به غلط بگویند که اعلیحضرت همایونی طرفدار ماست صریحاً اعلیحضرت باید بفرمایند اعلان بدهند بگویند که ابدأ این دسته بستگی به اعلیحضرت ندارند چنانکه واقعاً هم همینطور است، ولی اینها سوءاستفاده می‌کنند. سلطان احمد شاه پسر محمدعلی شاه را به لندن دعوت کردند، در صورتیکه جوان بود و امیدها داشت و در يك مهمانی رسمی که ملکه و شاه و شاید «کور دیپلماتیک» همه حضور داشتند سه روز دایم برای او میهمانی دادند، و آن لردی که میهماندار او بود دائماً گفت که شما بایستی در آن مهمانی تصدیق کنید قرارداد وثوق الدوله را، و در تمام این سه روز دائم گفتند، و گرنه تاج و تخت شما در خطر است. سلطان احمد شاه هر سه روز هر دفعه به آنها گفت که تاج و تخت من با استقلال مملکت قابل تناسب نیست من يك فرد هستم چند روزی در این مملکت سلطنت دارم نمی‌توانم يك ملتی را به اسارت دائمی بدهم برای تاج و تخت خودم. اعلیحضرت همایونی بایستی، البته صدها مرتبه از سلطان احمد شاه بهتر و قوی‌تر، در این وقت که محتاج است مملکت به تقویت ایشان، مساعدت بفرمایند - و تا حالا هم فرموده‌اند - ولی مخالفین سوء استفاده می‌کنند و چون اعلیحضرت غالباً سکوت فرموده‌اند سوءاستفاده از سکوت اعلیحضرت می‌کنند، و چنان وانمود می‌کنند که اعلیحضرت خدای نکرده برخلاف نهضت کنونی است. من در هفتاد و چندمین سال عمر خود هستم قلب من مریض است، ریه من مریض است، اعصاب من بکلی بر اثر کثرت کار که در عرض چهل سال برای

لغت نامه کرده ام، روزی چهارده ساعت، حالا از کار افتاده است، اولاد هم ندارم، آنچه را که من می گویم مبتنی بر هیچ غرضی نمی تواند باشد، من فقط و فقط برای سعادت و ترقی و بزرگی مملکت ایران این پیشنهادهای را می کنم، از این جهت هیچ نوع نظر شخصی ندارم. در عمرم مکرر در مکرر چه در زمان قبل از اعلیحضرت فقید چه در زمان اعلیحضرت فقید و چه بعد از آن تکلیف سفارتهای و وزارتها شده است و من همه را رد کرده ام از این جهت گمان نمی کنم که ملت ایران در این عرایض من تصور غرضی بکنند و امیدوارم که در پیشگاه خدا و ملت همیشه رو سفید بوده باشم و غیر از آنچه که می بینم و می دانم چیزی برخلاف آن نگفته باشم. دوباره تکرار می کنم که مملکت ما محتاج به اجنبی نیست، محتاج به کمک نیست، اراضی ما وسیع است، آبهای ما فراوان است، معادن ما غنی است، هوش و ذکاوت ایرانی از هیچ ملتی کمتر نیست از این جهت برای ما فرق نمی کند که آیزنهاور به ما کمک بکند یا نکند.

* از شماره ۱۱۴۷ روزنامه باختر امروز - سه شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۲ ه. ش. - برابر ۲ ذی قعدة ۱۳۷۲ ه. ق. - ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۳ م.

اعلامیہ جمعیت مبارزہ با بیسوادی*

«ای ایرانی شهری! ای ایرانی ده نشین! و ای ایرانی احشام پرور! همینقدر که خواندن و نوشتن می دانی در هر مقام و رتبه و در هر شغل و حرفه که باشی دست یاری و اعانت و مساعدت و برادری خود را برای آسایش خود و فرزندان و اعقاب خویش و نجات ملت و مملکت کهنسال و پرمفاخر به سوی ما دراز کن. مسلك سیاسى و عقیده تو هرچه باشد مانع این كمك و همراهی تو نیست... این جمعیت که دست توسل و استعانت را به سوی شما دراز کرده است هیچ منظور و مقصود سیاسى ندارد... فقط و فقط تمنا دارد که شما در هر مسلك و دین و مذهب که هستید... هفته ای يك الی چند ساعت وقت خود را صرف تعلیم بیسوادان کنید»

علی اکبر دهخدا.

چند دقیقه با رئیس جمعیت مبارزه با بیسوادی

امضای دهخدا در زیر اعلامیه‌ای که هفته گذشته از طرف «جمعیت مبارزه با بیسوادی» منتشر شد، بار دیگر انظار عمومی را متوجه این مبارز قدیمی راه مشروطیت کرد. مردم ایران برخلاف آنچه دشمنان می‌گویند بسیار منصف و حقشناسند...

برای اطلاع از روش کار «جمعیت مبارزه با بیسوادی» به دیدار دهخدا رفتم. همچنانکه انتظار می‌رفت او را در کنجی خلوت سرگرم کار و کوشش یافتیم. منظره این مرد هفتادساله در میان آن همه کتاب و کاغذ بسیار امیدبخش بود. دهخدا با آنکه ضعیف و بیمار است شب و روز برای تدوین «لغت نامه» خود کار می‌کند. هیچ نمی‌خواهد اسم او را بر سر زبانها بیندازند و در پیرامون کار پرارجش سر و صدا بلند کنند. با اطمینانی که شایسته مردانی چون اوست خدمت خود را دنبال می‌کند و می‌داند که روزی ملت ایران از ثمره کوشش او برخوردار خواهد شد.

گفت: «سه ماه است جمعیت مبارزه با بیسوادی را تأسیس کرده‌ایم. هدف ما این است که دور از کشمکشهای

سیاسی برای همه امکان باسواد شدن را در مدتی کوتاه فراهم کنیم... دفتر جمعیت را دایر کرده‌ایم امیدواریم بتوانیم مجله‌ای هم داشته باشیم. برای توسعه تشکیلات خود در دهات و قصبات نقشه داریم. همه باید به ما کمک کنند از علماء و روحانیون گرفته تا ارباب قلم، وعاظ، دوستداران ادب و بالاخره همه باسوادان». پرسیدم: «از دولت امید کمکی ندارید؟...» گفت: «بهتر است دولت دخالت نداشته باشد. اگر پای دولت را در این کار باز کنیم راه تازه‌ای برای دزدی از خزانه ملت باز می‌شود.»

* - از مجله کبوتر صلح شماره ۲ دوره اول خرداد ۱۳۳۰ ه. ش.

نامه جناب آقای دهخدا در جواب نامه رئیس اداره اطلاعات سفارت کبرای امریکا*

جناب آقای سی. ادوارد ولز رئیس اداره اطلاعات سفارت کبرای امریکا. نامه مورخه ۱۹ دی ماه ۱۳۳۲ جناب— عالی رسید و از اینکه این ناچیز را لایق شمرده‌اید که در بخش فارسی صدای امریکا از نیویورک شرح حال مرا انتشار بدهید متشکرم. شرح حال من و امثال مرا در جراید ایران و رادیوهای ایران و بعض از دول خارجه مکرر گفته‌اند، اگر به انگلیسی این کار می‌شد تا حدی مفید بود برای اینکه ممالك متحده امریکا عده‌ای از مردم ایران را بشناسند ولی به فارسی تکرار مکررات خواهد بود و به عقیده من نتیجه ندارد و چون اجازه داده‌اید که نظریات خود را در این باب بگویم، و اگر خوب بود حسن استقبال خواهید کرد این است که زحمت می‌دهم: بهتر این است که اداره اطلاعات سفارت کبرای امریکا به زبان انگلیسی اشخاصی را که لایق می‌داند معرفی کند و بهتر از آن این است که در صدای امریکا به زبان انگلیسی برای مردم ممالك متحده شرح داده شود که: در آسیا مملکتی به اسم ایران هست که

خانه‌های قری و قصبات آنجا در و صندوقهای آنها قفل ندارد و در آن خانه‌ها و صندوقها طلا و جواهر هم هست و هر صبح مردم قریه از زن و مرد به صحرا می‌روند و مشغول عمل زراعت می‌شوند و هیچ وقت نشده است وقتی که به خانه برگردند چیزی از اموال آنان به سرقت رفته باشد و یا يك شتردار ایرانی که دو شتر دارد و جای او معلوم نیست که در کدام قسمت مملکت است به بازار ایران می‌آید و در ازاء پنج «دلار» دو بار زعفران یا ابریشم برای صد فرسخ راه حمل می‌کند و نصف کرایه را در مبدأ و نصف دیگر را در مقصد دریافت می‌دارد و همیشه این نوع مال التجاره‌ها سالم به مقصد می‌رسد و نیز دو تا تاجر ایرانی صبح شفاهاً با یکدیگر معامله می‌کنند در حدود چند میلیون و عصر خریدار که هنوز نه پول داده است و نه مبیع آن را گرفته است چند صد هزار تومان ضرر می‌کند معیناً هیچ وقت آن معامله را فسخ نمی‌کند و آن ضرر را متحمل می‌شود. اینهاست که از این گوشه آسیا شمامی توانید به ملت خودتان اطلاعات بدهید تا آنها بدانند در اینجا، بطوریکه انگلیسها ایران را معرفی کرده‌اند، يك مشت آدمخوار زندگی نمی‌کند. و از طرف دیگر به فارسی به عقیده من خوب است که در صدای آمریکا طرز آزادی ممالك متحده آمریکا را در جنگهای استقلال به ایرانیان بیاموزید و بگویید که چگونه توانسته‌اید از دست استعمار خلاص بشوید و تشویق کنید که «واشنگتن» ها و «فرانکلین» ها در ایران برای حفظ استقلال از همان طریق بروند. در خاتمه با تشکر از لطف شما احترامات فائقه خود را تقدیم می‌دارد.

NADERI AT KUTCHE GOHARSHAD, TEHRAN

TELEPHONE : 3-6257 & 3-7674

PUBLIC AFFAIRS
CULTURAL RELATIONS
LIBRARY
FILM SECTION

January 9, 1954

۱۹ و ۱۳۳۲ هـ

PRESS SECTION
PUBLICATIONS
RADIO PROGRAMS
EXHIBITS

Mr. Ali Akbar Dehkhoda,
Ave. Iran-Shahr,
Tehran.

جناب آقای علی اکبر دهخدا
خیابان ایرانشهر - فیش آباد
تهران .

Dear Mr. Dehkhoda,

VOA is planning a program of short biographies of notable Iranian learned men of literature, to include in its varied Persian broadcast. You have been chosen as one of the Iranian literary personalities to be introduced to VOA listeners through its programs. If you agree, we should appreciate hearing from you by letter, or in person, of your views on the subject.

VOA hopes, also, to introduce during the program one of your newest poetry or prose pieces, in addition to your biography. Obviously, it would be preferable if the piece selected for the program has not appeared before in the Iranian publications.

We wish to add, that your own suggestions and opinions on the production of this interesting feature would certainly be welcomed.

Very sincerely yours

C. Edward Wells,
Public Affairs Officer
UNITED STATES INFORMATION SERVICE.

آقای محترم
صدای امریکا در نظر دارد بدنامه ای از زندگانی
دانشمندان و سخنوران ایرانی در بخش فارسی
صدای امریکا از نیویورک پخش نماید . این اداره
جنابعالی را نیز برای معرفی به شنوندگان ایرانی
برگرفته است . در صورتیکه موافقت میفرمائید
ممکنست کتب یا شفاها نظر خودتان را اطلاع
فرمائید تا برای مصاحبه با شما ترتیب لازم اتخاذ
گردد . ضمناً در نظر است که علاوه بر ذکر
زندگانی و سوابق ادبی سرکار قطعه ای نیز از
آثار بدیع ترین آثار منظوم یا منثور شما نیز پخش
گردد .

بدیهی است صدای امریکا ترجیح می‌دهد که
قطعه انتخابی سرکار جدید و قبل از مطبوعات
ایران درج نگردد باشد . چنانچه خودتان
نیز برای تهیه این برنامه جالب نظری داشته
باشید از پیشنهاد سرکار حسن استقبال بعمل
خواهد آمد .

با تقدیم احترامات فائده

سی ۔ ادوارد ولز ۔
رئیس ادارہ اطلاعات
ادارہ اطلاعات سفارت کموای امریکا

pdf.tarikhema.org

نامه‌ای از دهخدا به یغمائی*

دوست و آقای عزیزم در دز آشوب در همسایگی دکتر
مثقالی خانه میرزا تقی شمالی هستم و خیلی دلم می‌خواهد
که برای مجله چیزی تهیه کنم ولی مبتلی به ضیق النفس
شدیدی هستم و علتش سرما خوردگی سختی بود که در سه
چهار ساعت در هوای سرد زمستان آقای سرتیپ آزموده
مرا در اطاق انتظار سرد برای استنطاق (در کوران) نشانند.
خداوند به همه عوض کرامت فرماید. این چند بیت فردوسی را
فرستادم اگر صلاح دیدید در مجله جا بدهید:

چنین گفت نوشیروان قباد

که چون شاه را سر بپیچد ز داد

کند چرخ منشور او را سیاه

ستاره نخواند و را نیز شاه

ستم نامه عزل شاهان بود

چو درد دل بیگناهان بود

شاید بخواهید بدانید که موضوع استنطاق چه بود

موضوع چند کلمه آقای مسعودی در روزنامه اطلاعات بود

(در روز پرواز شاه به رُم بی اطلاع وزراء) که از روی نمی دانم چه غرضی نوشته بود: «در حال حاضر شورای سلطنتی تشکیل خواهد شد و ریاست آن با فلان (یعنی علی اکبر دهخدا) خواهد بود» در صورتیکه نه آقای مصدق السلطنه و نه ارادتمند ابدأ نه چنین حرفی گفته و نه شنیده بودیم. دوست صمیمی شما. علی اکبر دهخدا.

مکتوبی است که دهخدا پس از ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) بعد از احضار و استنطاق به آقای حبیب یغمائی نوشته اند و غرض آن بوده است که در مجله یغما چاپ شود. اما بعدها آقای یغمائی آن را به مجله آینده فرستاده اند و آنجا در عداد اسناد و مدارك تاریخی در ص ۷۸ و ۷۹ شماره اول و دوم سال هفتم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰ شمسی) چاپ شده است. ادب و احترامی که استاد نسبت به مخالفین ابراز داشته است درخور توجه و خود نکته آموزنده ای است.



«کنستی توسیونل»^۱، یا حقوق اساسی یکی از آن علوم است که دانستن آن برای اهالی يك مملکت مشروطه از ضروریات و لازمه بقاء و استدامه^۲ آزادی آنهاست. آزادی طلبی که از دانش حقوق اساسی بی بهره است طالب مجهول مطلق می باشد. چه خواستن بعد از دانستن است. و البته مشترکین عظام، می دانند که بیشتر از هموطنان ما از آن فرقه اند که ندانسته می خواهند. و این نیز در صورت میل به فهم ضرر ندارد. چه سائق^۳ غالب ملل دنیا در بدو انقلاب به طرف آزادی همان علم اجمالی به حسن^۴ عدل و قبح^۵ ظلم بوده که بعدها سعی علمای ملت و متعلمین مستعد به تفصیل آن کوشش نموده است.

اینک جناب... میرزا عبدالله خان نایب دویم سفارت علیه ایران در پترزبورغ؛ شاگرد ساعی قدیم مدرسه علوم سیاسی، خود را به قبول قسمتی از تفصیل اجمال مزبور مهیا ساخته و کتابی به طور ترجمه و تألیف در حقوق اساسی پرداخته اند. بیشتر نظر مؤلف در این کتاب به حقوق اساسی تألیف رورنه فوانیه Rorné Foignet فرانسوی می باشد که امروز

در مدارس فرانسه تعلیم و تعلم می‌شود. و البته آگاهان قوم می‌دانند که حقوق اساسی در سلطنت مشروطه و جمهوری یکی است و فرقی مابین این دو حکومت، جز در ارثی بودن ریاست قوه اجرا در مشروطه، و انتخابی بودن آن در جمهوری، نیست.

و بعد از همه اینها از قُرّاء^۶ محترم خواهش می‌کنیم در کتاب مزبور که همه هفته به‌طور پاورقی در این روزنامه^۸ درج می‌شود به نظر غور و تأمل ببینند. و اگر در اوایل مطالب قدری وحشی^۹ و غریب به نظر آید مطمئن باشند که پس از کمی استیناس^{۱۰} و مداومت مطالب همه دلچسب و آسان و درخور فهم خواهد بود.

علی اکبر دهخدا.

* تقریظی بدون عنوان مندرج در صفحه دوم شماره هشتم روزنامه سروش (استانبول) به تاریخ دوشنبه ۱۲ رمضان ۱۳۲۷ هجری قمری بر کتاب «اصول حقوق اساسی» تألیف «میراز عبدالله خان [مستوفی] نایب دوم سفارت علیه ایران در پترزبورغ».

- ۱- کنستی توسیونل (Constitutionnel) لغت فرانسه است، به معنی مشروطه و مشروطیت.
- ۲- استدامه، دوام داشتن. همیشه بودن.
- ۳- سائق، سوق‌دهنده. ترغیب‌کننده. راننده و هدایت‌کننده به‌سوی چیزی.
- ۴- حسن، نکوئی. خوبی.
- ۵- قبح، زشتی. بدی.
- ۶- پترزبورغ، پترزبورگ، لنین‌گراد فعلی. شهری در اتحاد جماهیر شوروی و پایتخت سابق روسیه.
- ۷- قُرّاء، جمع قاری، خوانندگان.
- ۸- یعنی روزنامه سروش (استانبول).
- ۹- وحشی، نامأنوس.
- ۱۰- استیناس، خوگیری. انس‌گیری.

بقلم آقای علی اکبر دهخدا،
دیماه ۱۳۱۶.

تاریخچه زندگانی یوسف اعتصامی (اعتصام الملك)

يك عمر مواظبت به تربيه و تحلیه^۱ نفس، تعلیم و تزکیه^۲ کسان و فرزندان، خدمت بی وقفه و بی تظاهر به معنویات جامعه؛ بی آزاری نسبت به هر چیز و هر کس، صفوت^۳ و خلوص با دوستان یکدل؛ محصل^۴ تاریخ حیات شصت و سه ساله یوسف اعتصامی (میرزا یوسف خان اعتصام-الملك آشتیانی) است.

سیر تکاملی و تعطیل ناپذیر بشری گاهی با عوائقی چون: خودکامی و خودرایی خواص، تعصب عامه، فشار دشمنانی قاهره^۵ و نظایر آن، تصادف می کند و چنان می نماید که مگر در قانون ارتقاء خلل و تخلفیست و یا ناموس^۶ شامل و مُطَرَد^۷ نیست. لیکن همیشه دیر یا زود، چون قاعده عام، در دنبال این فترت، فرد یا افرادی مانند کانونی از قوت و حرارت به ظهور می آیند که بطو^۸ عارض^۹ را با

سرعت، و سکون حادث را با حرکت دفعی، تبدیل و ترمیم می‌کنند.

اگر همه این افراد انبیاء کرام نیستند، بی خلاف پیغمبران عظام از همین رسته و حکما و شعراء و مجددین، یعنی ابطال^{۱۱} تاریخ اجتماع، در پیش و پس این صف کبریا جای دارند.

نیم قرن پیش، یعنی اواخر آن دوره غفلت که مردم ایران تحت تأثیر هر سه مانع حمیت جاهلیت^{۱۲}، خودسری رجال و تضییق اعدای^{۱۳} چیره دست، در بادیة هلاک و بوار^{۱۴} خفته، و هم آغوش کابوس جهل به خواب بامداد رحیل^{۱۵} ترک سر و سودا گفته بودند؛ عامل تسریع و ترمیم سیر اجتماعی، در نهانخانه سعی و عمل در بعض اصقاع^{۱۶} ملک افرادی را پرورش می‌داد که بزودی چون مرغان بامداد بهار، بر بالین این خفتگان به ترنم نغمه دلپذیر بحث و ایقاز پرداختند و در هر سر غلغل ندای «قوموا شرب- الصبوح»^{۱۷} و «اليسَ الصَّبَح بِقَرِيب»^{۱۸} در انداختند.

اگر یوسف اعتصامی اصولدار این نوبت و ایقاع^{۱۹} نبود، بی هیچ شبهه یکی از خوش لحن ترین بلبلان این هماهنگی بشمار می‌آید.

پدر او، میرزا ابراهیم خان مستوفی (اعتصام الملك)، یکی از اعزّه^{۲۰} نجبای آشتیان، در جوانی با سمت استیفای آذربایجان به تبریز رفت و تا پایان عمر در آن شهر مینو بهر اقامت گزید.

یوسف اعتصامی در سال ۱۲۵۳ شمسی در تبریز متولد گردید.

عهد صبا^{۲۱} را در مهد تربیت پدر والا گهر و معلمین

منتخب به تحصیل مقدمات پرداخت، و پس از بلوغ بسن رشد و تمیز، با شوق غریزی و سوق طبیعی بی‌عَدیل‌خویش به تتمیم فضایل و تکمیل علوم و آداب ادامه داد و تا کریاس^{۲۲} مرگ طرب طلب و شور دریافت در او دائم و یکسان ماند. در کودکی، علوم ادبیه عربیه را فراگرفت. فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم را بسزا آموخت. در خطوط اربعه «نستعلیق» و «نسخ» و «شکسته» و «سیاق» از بسیاری استادان سلف^{۲۳}، گوی سبقت ربود. و سپس از علوم حدیثه^{۲۴} بهره‌های وافیه برداشت. در زبان ترکی اسلامبولی دبیری شیرین‌سخن، در فرانسه مترجمی توانا، و در لسان و ادب عرب بالخصوص یکی از ائمه و ارکان بشمار آمد، چنانکه بی‌شک در احاطه به این لغت در ایران بی‌همال و در مصر و عراق و شام معاصر کم‌نظیر بود.

بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب «قلائدُ الادب فی شرحِ اطواقِ الذهب»^۱ عربی او را مصریان جزو کتب مدرسی^۲ قرار دادند؛ و دیری بر آن نگذشت که ادبای ساحل نیل بر کتاب عربی دیگر او «ثورةُ الهند»^۳ تقاریض غرا نگاشته و مطابع بُولاق^۴ و قاهره در خرید حق طبع آن بر یکدیگر پیشی جستند.

هم در این اوان بود که به سائقه^{۲۵} حب ترقی ایران و شغف خدمت ابناء^{۲۶} وطن از صرفه‌جوئی خرج جیبی که از پدر می‌گرفت مطبوعه حروفی به تبریز آورد و بدین وسیله مشکلات کار صاحبان مجلات و رسائل و کتب را که تا آن روز با مطابع سنگی سر و کار داشتند آسان کرد. و این مطبوعه، اگر چاپخانه سربی زمان عباس میرزا را که هم از

اول امر از میان رفت در نظر نگیریم، نخستین مطبعه ایست که در آذربایجان دائر گردید.

تألیف و طبع کتاب «تربیت نسوان» در امر حقوق و آزادی زنان، در بحبوحه تعصب عام، خاصه در تبریز آن روزی، نمونه یکی از نوادر شجاعت‌های ادبی است، همسنگ صلاهی «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»^{۲۷} در جبل حراء^{۲۸} و ابرام در حرکت کره ارض^{۲۹} در مجمع «انکیزیتور»^{۳۰} های نصاری^{۳۱}. و به شهادت تاریخ، یوسف اعتصامی در ایران اولین کسی است که لوای^{۳۲} این حریت^{۳۳} افراشته و بذرا^{۳۴} این شجر بارور کاشته است.

طرز مجله نگاری را تنها بهار ماهیانه در عرض دو سال (۱۳۲۹ و ۱۳۴۱ هجری) به ایرانیان آموخت. حسن انتخاب مواد، یکدستی اسلوب و عذوبت^{۳۵} سبک این مجله در منتهای حد امکان وقت و ذروه^{۳۶} کمال دسترس بود.

ترجمه «خدعه و عشق» شیلر؛ «سفینه غواصه» ژول-ورن؛ «تیره بختان» ویکتور هوگو (جلد اول و دوم)؛ «ترجمه حال تولستوی»؛ «هانری چهارم»؛ «تاریخ خصوصی ناپلئون»؛ «سقوط ناپلئون سیم» (در چهار مجلد)؛ «مقالات امریکائی»؛ «هانری هشتم و ملکه ششم»؛ «کونت دومونگومری» (در سه جلد)؛ «کولونل ژیرار»؛ «طیب فقرا»؛ «ایفون مونا»؛ «متمولین آمریک»؛ «عشق و جوانی»؛ «خزینة مخفی»؛ «کاترین هوارد»؛ «تولپ نوار»؛ «ریشار دارلنتون»؛ «لاتورسن ژاک»؛ «معاشقه فرانسوای اول»؛ «معاشقه ناپلئون اول»؛ «برج نسل»؛ «روکامبول» و متمم آن (در یازده جلد)؛ و غیره و غیره؛ بعضی آثار دیگر این روح کار و کوشش است که پاره‌ای از آن به طبع رسیده و منتشر شده و برخی

دیگر در کتابخانه شخصی او برجای و مرهون استعداد زمان و موقوف رسیدن وقت خویش می باشد.

آنانکه به غلط در کم خلطگی^{۳۴} یوسف اعتصامی نوعی از عزلت گزینی و حب انزوا^{۳۵} می جستند، پس از اطلاع بر این طود^{۳۶} عظیم از ترجمه و تألیف می دانند که توفیق و جمع میان حفظ تمام رسوم معاشرت با اینهمه کار فکری متعذر و نامقدور، و مرد عمل از حضور پیوسته جملگی حلقه های صحبت و انس معفو و معذور است:

آن رسول مجتبی وقت نثار

خواستی از ما حضور و صد وقار

آنچنانکه بر سرت مرغی بود

کز فواتش^{۳۷} جان تو لرزان شود

پس نیاری هیچ جنبیدن ز جا

تا نگیرد مرغِ خوبِ تو هوا^{۳۸}

دم نیاری زد ببندی سرفه را

تا نباید ناگهان پرد هما

ور کست شیرین بگوید یا ترش

بر لب انگشتی نهی یعنی خمش^{۳۹}

در میان ترجمه های مزبور که اکثر آنرا این بنده به تفصیل یا اجمال دیده است، تنها مطالعه «تیره بختان» و مطابقه آن با اصل فرانسوی، به روشنی آفتاب شرق واضح می کند که این دُرر^{۳۹} الفاظ و غرر^{۴۰} تعبیرات ترجمه در مقابل آن کلمات گزیده و معانی لطیف و دقیق مؤلف، جز

از بحر فضلی زخارا^{۴۱} و دریای ذوقی لبریز و سرشار نتر اویده است. و اگر هوگو خود بنفسه این کتاب را به فارسی می نوشت؛ بی شبهه همین الفاظ منتخب و عبارات بدیع را اختیار می کرد.

در نتیجه همین ولع^{۴۲} و شیفتگی به کتاب و ترجمه و تألیف، یوسف اعتصامی در قسمت عمده حیات خویش از خدمات دولتی و نوع آن برکنار ماند و با میراث متوسطی از پدر قناعت ورزید. تنها در دوره دوم، به ابرام رفقای حزبی، وکالت مجلس شورای ملی را قبول کرد و در سالهای آخری به ریاست کتابخانه مجلس و عضویت «کمیسیون معارف» رضا داد.

با ضعف پیری، در این مدت کوتاه، سه مجلد ضخیم بر چندین هزار جلد کتب کتابخانه فهرست نوشت که دو جلد آن به چاپ رسیده و سومی هنگام وفاتش در دست طبع بود. فهرست مذکور نظیر بهترین و کاملترین افراد نوع خویش و جامع همه ممیزات و مشخصات هر کتاب و یکی از شاهکارهای صنعت و فن است.

در «کمیسیون معارف»، گذشته از تصحیح ترجمه «تاریخ روم»، «سیاحتنامه فیثاغورس»^{۱۰} را ترجمه کرد و به نفقه و نفع کمیسیون به طبع رسید. و هنوز مرکب این کتاب آخری خشک نشده بود که، يك هفته پس از مرگ خواهر خویش، در شب یکشنبه ۱۲ دیماه ۱۳۱۶^{۱۱} داعی حق را لبیک گفت.

از جمله بازماندگان او، خانم پروین اعتصامی^{۱۲} است که در سلاست و متانت شعر هم‌رتبه استادان قدیم نظم و در میان زنان ایران به شهادت تاریخ یگانه و فرید، و گوهر رخشنده اکلیل^{۱۳} مفاخر عصر حاضر است.

تهران، دیماه ۱۳۱۶.

* نقل از (صفحه «ب» تا صفحه «و» مقدمه مجلد اول مجله بهار طبع دوم. مرداد ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی.)

(۱) رساله مبنی بر شرح يك صمد مقاله از مقالات علامه شهیر محمد بن عمر الزمخشري (۴۶۷-۵۳۸ هجری). در نصاب و حکم و مواعظ و مکارم اخلاق، طبع مطبعة تمدن مصر، سال ۱۳۲۱ هجری.

(2) Classique.

(۳) «ثورة الهند» یا «المرأة الصابرة»، طبع مطبعة «الهلال» در مصر، سال ۱۳۱۸ هجری.

(۴) از محلات معتبر قاهره، دارای مطابع و کتابخانه‌های بسیار.

(۵) مفخر موجودات، خاتم الانبیاء والمرسلین، حضرت محمد صلی الله علیه و سلم، با این عبارت مردم را به اسلام دعوت می‌فرمودند.

(۶) از کوه‌های نزدیک مکه.

(۷) «Eppur si mouve!» یعنی: «و معیناً زمین حرکت می‌کند!».

گالیله Galilée ریاضی‌دان و فیزیسین و منجم شهیر ایتالیائی (۱۵۶۴-۱۶۴۲) را که به عقیده کوپرنیک Copernic منجم معروف لهستانی (۱۴۷۳-۱۵۴۳) در خصوص حرکت زمین به دور خود و به دور خورشید گرویده و کتابی در آن باب تألیف نموده بود، «انجمن تفتیش عقاید» مجبور کرد رسماً عقیده خود را انکار نماید. گالیله برای احتراز از اعدام به این انکار تن در داد ولی بلافاصله عبارت معروف «و معیناً زمین حرکت می‌کند!» را ادا نمود.

(۸) Inquisiteurs، اعضای انجمن‌های Inquisition در قرون وسطی و حتی مدتی پس از آن، در بعضی از ممالک اروپا انجمن‌های مخصوصی تشکیل شد که نسبت به عقاید مردم تفتیش و تحقیق نموده اشخاص بی‌دین را بیابند و بسوزانند! این انجمن‌ها تحت عنوان دین و مذهب مسیح فجایع

بسیاری را مخصوصاً در اسپانیا و ایتالیا مرتکب شدند و جمع بیشماری بیگناه را سوزاندند.

(۹) از مولانا جلال‌الدین رومی (۶۰۴ تا ۶۷۲ هجری).

(۱۰) Pythagore ، فیلسوف و ریاضی‌دان یونانی (قرن ششم قبل از میلاد مسیح).

(۱۱) مطابق مطابق ۲۹ شوال ۱۳۶۵ هجری قمری. در طهران (وفیات معاصران از مرحوم قزوینی مجله بادگار سال سوم).

(۱۲) پروین اعتصامی (۱۳۲۸-۱۳۶۰ هجری). این تاریخچه موقعی نوشته شده است که پروین اعتصامی حیات داشته.

۱- تحلیل، آراستن. پیرایه و زیور بستن.

۲- تزکیه، پاکیزه ساختن. بی‌آلایش کردن.

۳- صَفَوْتُ، خلوص. پاکی.

۴- مُحَصِّل، نتیجه. ماحصل.

۵- قاهر، چیره. غالب.

۶- قانون ارتقاء، قانون تکامل.

۷- ناموس، قاعده. قانون.

۸- مُطَرَّد، عام. شامل. بی‌استثناء.

۹- بَطَّوْ، کُندی.

۱۰- عارض، واقع شده. رخ داده. روی آورده.

۱۱- أَبْطال جمع بَطْل، شجاعان. دلیران.

۱۲- حمیت، غیرت. رشک؛ حمیت جاهلیت، نخوت و تعصب دوران قبل از اسلام.

۱۳- تَضِيقُ أَعَادَى، (أَعَادَى، جمع أَعْدَا. أَعْدَا جمع عَدُوّ)؛ سختگیری دشمنان

۱۴- بَوَار، نیستی. ویرانی. هلاک.

۱۵- رَحِيل، کوچ. عزیمت از جایی به جایی.

۱۶- أَصْقَاع، جمع صُقْع، ناحیه‌ها. بخشها.

۱۷- یعنی: برخیزید برای نوشیدن شراب با مدادی.

۱۸- یعنی: آیا بامداد نزدیک نیست. (قسمتی از آیه ۸۱ سوره ۱۱ هود).

۱۹- اِيقَاع، هم‌آهنگ سازی آواها.

۲۰- أَعَزّه، جمع عزیز، ارجمندان. گرانمایگان.

۲۱- صبا، کودکی.

۲۲- کریاس، محوطه درون سرای. آستانه.

- ۲۳- سلف، گذشته. پیشین.
- ۲۴- حدیثه، نو. جدید.
- ۲۵- سائقه، محرك. سوق‌دهنده. راننده. ترغیب‌کننده. کشنده.
- ۲۶- ابناء جمع ابن، فرزندان.
- ۲۷- یعنی: بگوئید «نیست خدائی جز خدای یکتا» رستگار شوید.
- ۲۸- انکیزی‌تور، لغت فرانسه است به معنی مفتش عقاید و انکیزیسیون، یعنی تفتیش عقاید.
- ۲۹- لوا، درفش. علم. بیرق.
- ۳۰- حرّیت، آزادی.
- ۳۱- بذر، تخم.
- ۳۲- عذوبت، شیرینی.
- ۳۳- ذروه، بلندی.
- ۳۴- کم‌خلطگی، کم‌آمیزی. اجتناب از معاشرت بسیار.
- ۳۵- انزوا، گوشه‌گیری.
- ۳۶- طود، کوه.
- ۳۷- فوات، مردن. درگذشتن. نیستی.
- ۳۸- هوا گرفتن، به پرواز درآمدن. پریدن.
- ۳۹- دُرر، جمع دُرّ، مرواریدها.
- ۴۰- غُرر، جمع غُرّه، برگزیده‌ها.
- ۴۱- زخار امواج. موج زدن.
- ۴۲- وَلع میل شدید. فزونی طلبی. زیاده‌جوئی.
- ۴۳- اِکلیل، تاج.

خاطراتی از دهخدا و از زبان دهخدا

پیشگفتار

مرحوم دهخدا در نیمه دوم زندگی خویش به خصوص در سالهای اخیر که بیشتر به کار استخراج لغات از کتابهای نظم و نثر فارسی و تهیه یادداشت‌های لغوی و تنظیم و طبع «لغت‌نامه» اشتغال داشت، گه‌گاه که فراغتی یا حالی می‌یافت و یا مناسبتی پیش می‌آمد، از دوران گذشته پرحادثه و پرفراز و نشیب خود مطالبی را برای همکاران خویش نقل می‌کرد. برخی همکاران ایشان نیز خاطرات جالبی از ایشان به یاد داشتند که بخشی از آنها را نگارنده از آنان و نیز از خود دهخدا شنیده است و یادداشت کرده و اینجا می‌آورد، باشد که در تحریر زندگینامه کامل این مرد بزرگ و تجزیه و تحلیل رفتار و گفتار و کردار و اندیشه‌های او اهل تحقیق را سودمندی دهد.

خود مرحوم دهخدا در یادداشتی که آن را پای صفحه ملاحظه می‌فرمائید، فهرست‌وار «ده» واقعه را یادداشت

یادداشت مرحوم دهخدا:

— سرتیپ کاظم‌خان داماد مورخ‌الدوله و میرزا کوچک‌خان.

— شب کودتای محمدعلی شاه.

کرده است، از این ده واقعه چهار واقعه را برای نگارنده باز گفته اند که سه مورد آن محاکمه در مجلس، و آقا عزیز، و آمدن قزاقها از جانب محمد علی شاه است و یادداشت مربوط به واقعه مستر اسمارت و غزل پیوسته را (یعنی غزل با عنوان سلوك عارف دهخدا را) در میان یادداشتهای خود نیافتم اجمالا به خاطر دارم که مربوط به افرادی بود که برای کودتا در نظر گرفته شده بودند، خاصه رضاخان، میرپنج وقت. چند واقعه دیگر هم از مرحوم دهخدا شنیده ام و این جا نقل می کنم که در فهرست ایشان نیست. در یکی دو مورد هم اظهار نظری درخصوص برخی از آزادیخواهان و رجال قرن کرده است که جالب است و نمونه را آنچه مربوط به میرزا کوچک خان است با خط خود ایشان نقل می شود.

→

- سید پسر تقی.
- پسر سید علی.
- محاکمه در مجلس و دنباله عصر آن.
- آقا عزیز، شاهزاده عزیز.
- صبح نوروز رشیدبیک و ملک المتکلمین و سید محمد طباطبائی.
- مستر اسمارت و غزل پیوسته.
- مستر هریس و بختیاری.
- آمدن بیست سرباز و بیست قزاق، با دو صاحب منصب به اداره و مرا صاحب منصب خود گفتن.

محاكمه دهنده در جلسه مجلس شورای دوره اول

روزنامه صور اسرافیل از بهترین روزنامه‌های آغاز مشروطیت بود و به گفته مرحوم معاضد السلطنه پیرنیا: بزرگترین یادگار شهدای راه حریت و آزادی ایران. و به اظهار مطلعان از امور سیاسی و اجتماعی نخستین روزنامه بود که در کوچه و بازار غالباً به وسیله کودکان به فروش می‌رفت و به همه نقاط ایران و برخی ممالک جهان می‌رسید، و منطقی متین و زبانی همه کس فهم داشت.

مدیریت روزنامه را مرحومان میرزا جهانگیرخان- شیرازی شهید و میرزا قاسم خان تبریزی (صور اسرافیل) داشتند و میرزا علی اکبر خان دهنده سردبیر و نویسندۀ نامی آن بود که در هر شماره مقاله‌ای اجتماعی سیاسی در آغاز و نیز مقاله‌ای انتقادی و طنزآمیز با عنوان «چرند پرند» در پایان داشت.

شماره اول این روزنامه که در طهران طبع و نشر می‌شده است تاریخ پنج‌شنبه هفدهم ربیع‌الاول ۱۳۲۵ هجری قمری برابر با ۳۰ مه ۱۹۰۷ میلادی و ۱۰ خرداد ۱۲۸۴

شمسی دارد و جمعاً ۳۲ شماره از آن در طهران چاپ شده است و سه شماره هم در اروپا به هنگام تبعید دهخدا از ایران پس از بمباران مجلس شورای ملی و کشته شدن میرزا جهانگیرخان طبع و نشر گردیده است.

اساس کار دهخدا در تحریر مقالات اجتماعی، سیاسی و انتقادی و طنزآمیز به اختصار دو چیز بوده است: «انتقاد اعمال سیئه و انتقاد خرافات مضره» که صریح و بدون تبعیض و برحسب احکام شریعت مطهره و اوامر حق وجدانی بدون هراس و بیم و بی ملاحظه احدی از خودی و بیگانه، در عباراتی عقیف و طنزی ملایم و طرحی منطقی تحریر می شده است.

مقاله اجتماعی سیاسی شماره چهارم روزنامه با عنوان «ظهور جدید» به برخی متعصبان و زیان بردگان از نهضت مشروطه، گران می آید و سرمقاله شماره پنجم که اتحاد نهانی رجال مستبد و متجاوزان دیرینه با روحانی نماهای وقت و طرفداران وضع گذشته را آشکار و برملا ساخته بود و نیز سرمقاله شماره ۷ و ۸ که به صوفیان ظاهری و درویش مسلکان ریائی و رفتار غیرعارفانه آنان تاخت برده بود، اینهمه به قول خود دهخدا در مقاله «دفاع»^۱ مندرج در همان شماره ۷ و ۸ «وَلَوْلَا «خَذُوهُ فَعْلُوهُ»^۲ در پای تخت

۱- مقاله «دفاع» را مرحوم تقی زاده در مقدمه لغتنامه دهخدا (ص ۳۹۵) منسوب به خود کرده و نوشته است که دهخدا از من خواست آن را از زبان وی بنویسم، در حالیکه در مقاله شماره نهم دهخدا به مقاله «دفاع» خود اشاره می کند، لذا جای تردیدی در آن انتساب پیدا می آید مگر آنکه همچنانکه مرحوم تقی زاده نوشته است، بپذیریم که دهخدا از او خواسته باشد که مقاله را از زبان او و به روش او بنویسد.

۲- اشاره است به آیه «خَذُوهُ فَعْلُوهُ» (بگیریدش و به زنجیر بکشیدش).

ایران، در مرکز آزادی و مقرر دارالشورای ملی انداخت و از هر دهان طعن و لعن به صور اسرافیل، که به قول بعضی «کتابی است که در مصر چاپ می شود»^۱ و به روایت برخی دیگر «نسخه‌ای است که از هند می آید» بارید. در حالیکه «... آن را دشمنان حق، ولوله در شهر انداختند و کوس طعن زدند و قلوب نمایندگان ملت و سرخیلان و پیشوایان امت را به شعریات و مغالطات مشوش ساختند. بعضی‌ها هم حکم وجوب قتل دادند و برخی به انتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن، یعنی توقیف رأی دادند...».

دهخدا در سرمقاله شماره نهم از تهمتها و نسبتها دفاع می کند و نکات مورد اعتراض مقاله های قبل خود را که مخالفان بر آن تکیه کرده بودند نقل و شرح می نماید و با دلایل عقلی و نقلی روشن می سازد که هیچ موردی در آنها مخالف طریقه و آئین نیست. می نویسد: «... قسمتی از بیانات حقه خود را که به پاره‌ای از علماء اعلام مشتبه کرده بودند، بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و براءت ذمه کاغذ و قلم را خواستیم». و به دنبال سرمقاله بامناسبتی باریک متن استنطاقی و بازپرسی را که از میرزا رضای کرمانی شده است می آورد، که درج آن به شماره دهم هم می کشد.

سرمقاله شماره ۱۲ (پنجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵ ه.ق) که با عبارات زیر شروع شده بود: «آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست؟... آیا در مرتبه‌ای از مراتب کمال، انسان متوقف می شود؟ آیا می توان گفت خط سیر فرزند

۱- به طعن یعنی مندرجات روزنامه املاء بیگانگان است و از خارج کشور دیکته یا تحریر و فرستاده می شود.

آدم به فلان نقطه منتهی خواهد شد؟» و به دنبال آن آمده بود که: «موافق عقیده کهنه پرستان... نقطه عزیمت به کسالت و تن‌پروری و بیماری کنونی ایران انتها-پذیرست» جنجال دیگری در میان مخالفان برانگیخت که با تکیه بر کلمه «کهنه پرست» فرصت طلبان و عمال استبداد هياهو به پا کردند و سخن از تکفیر نویسنده به میان آوردند و اعضاء برخی اتحادیه‌ها را اغوا کردند که به شکایت برخیزند.

دهخدا در سرمقاله شماره ۱۳ (پنج‌شنبه ۳ شعبان ۱۳۲۵) از سرمقاله شماره ۱۲ دفاع می‌کند و در سرمقاله شماره ۱۴ نیز دنبال آن را می‌گیرد. و بخصوص راجع به کلمه کهنه پرست دلایلی می‌آورد و می‌نویسد: اینکه دوستان و آشنایان اعضاء اداره برای اسکات عوام کلمه «کهنه» را «گهنه» (به فتح اول و دوم) و جمع کاهن، خوانده بودند، مردود است و همان «کهنه پرست» درست است ولی بهیچوجه منافی با مسائل دینی نیست. و در مقاله طنزآمیز (چرند پرند) همان شماره هم این حوادث و هياهو را به طعن و طنز نتیجه نحسی عدد ۱۳ (شماره ۱۳ روزنامه) می‌داند و می‌گوید نویسنده از عواقب وخیم این نحوست غفلت کرده بوده است و سپس مقاله مذکور را زیرکانه چنین ختم می‌نماید، البته با تمهید مقدمه‌ای: «... یکی از علمای بزرگ بعد از آنکه مقاله نمره دوازدهم صور اسرافیل را برایش خواندم و همه را درست گوش داد و فهمید گفت: نه، اینها کفر نیست، اینها مخالف با اسلام نیست. همه اینها صحیح است، اما نباید این مطالب را برای عوام نبشت.»

به هر حال روز يكشنبه بیستم شعبان موضوع اعتراض به مطالب مقالات دهخدا در مجلس شورای ملی مطرح می‌شود.^۱ اسدالله میرزا نماینده شاهزادگان می‌گوید: انجمن اتحادیه طلاب نسبت به مندرجات روزنامه صور اسرافیل اعتراض داشتند و دیروز از طرف جناب رئیس هیئت معین شدند که نشسته رسیدگی نمایند آقای آقا سید محمد جعفر و سایرین حضور داشتند خوب است از آن بابت تحقیق شود» آقا سید محمد جعفر می‌گوید: «آنچه در مندرجات نمره ۱۲ و ۱۴ صور اسرافیل مراجعه شد چیزیکه دلیل بر تکفیر نگارنده آن باشد بدست نیامد. ولی بعضی مطالب پولیتیکي داشت که به ملاحظه آن تصویب کردند چند روزی توقیف شود تا وزارت علوم و معارف معلوم گردد» پس از بیانات مجدد اسدالله میرزا در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر، حسنعلی خان نماینده دیگر مجلس می‌گوید: «از این مذاکرات مستفاد شد که به روزنامه صور اسرافیل ایرادی وارد نیامده. ما باید کار را از روی رسیدگی تحقیق کنیم، با اینکه تقصیری وارد نیامده اگر طبع او را موکول به تعیین قواعد انطباعات می‌دارید بایست که تمام روزنامه‌ها توقیف شود از چه راه است؟»

آنگاه وکیل‌الرعا یا در لزوم تعیین مدت توقیف و حاج سید نصرالله در تأیید مطالب آقا سید محمد جعفر سخن می‌گویند و پس از اظهارات صدیق حضرت دایر بر اینکه باید معلوم شود تقصیر را روزنامه کرده است یا نویسنده آن و توضیح مجدد حاج سید نصرالله مطلب در این باره ختم و روزنامه توقیف می‌شود.

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره اول تقنینه ص ۳۳۱.

يك ماه پس از توقیف روزنامه، روز يكشنبه ۱۹ رمضان در مجلس راجع به روزنامه صور اسرافیل باز مذاکراتی می‌شود و آقا شیخ ابراهیم اظهار می‌دارد: «خوب است رفع توقیف روزنامه صور اسرافیل و حبل‌المتین بشود که صاحب اداره‌اند و خیلی ضرر وارد می‌شود بر ایشان.» رئیس مجلس توضیح می‌دهد که: به وزارت علوم که مطلب راجع به اوست نوشته می‌شود. سپس در جلسه چهارشنبه ۲۲ رمضان ضمن بیانات آقای حاج سید نصرالله در خصوص روزنامه حبل‌المتین معلوم می‌گردد که کار روزنامه صور-اسرافیل به وزارت علوم رجوع شده است، بعد جمعی از نمایندگان موافق و مخالف سخن می‌گویند و با تذکر آقای حاجی میرزا علی آقا مستنداً به فرموده امام صادق علیه-السلام در لزوم عفو و اغماض و جلب مشروطه‌خواهان به مجلس موضوع خاتمه می‌یابد^۱.

صور اسرافیل در فاصله نشر شماره ۱۴ (پنجشنبه ۱۰ شعبان) و مذاکرات اخیر مجلس (۲۲ رمضان) شش هفته در توقیف بوده است و شماره ۱۵ آن پس از توقیف، در چهارشنبه ۲۲ رمضان نشر گردیده است و محاکمه دهخدا در این فاصله در مجلس علنی و یا در هیئتی که رئیس مجلس تعیین کرده بوده است صورت گرفته و شرح آن از تقریر خود آن مرحوم برای نگارنده به اختصار چنین است:

«یکی از خوانندگان پر و پا قرص روزنامه که به او مظفرالدین‌شاه، بسبب تحصیلات و مطالعاتی که در رشته زراعت و پرورش درختان بارآور داشت لقب «مثمر‌الملک» داده بود، همیشه روز انتشار روزنامه به دفتر اداره می‌آمد

۱- مذاکرات مجلس ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

و يك شماره روزنامه می خرید و تمام آن را از آغاز تا پایان و با علاقه تمام همانجا می خواند و بعد روزنامه را برای استفاده دیگران می گذاشت و می رفت. يك روز که در اداره مشغول نوشتن مقاله بودم دیدم مثمر الملك وارد شد. به او گفتم: امروز روز انتشار روزنامه نیست. گفت: می دانم از مجلس شورای ملی می آیم و خبری برای شما دارم. گفتم چه خبری؟ در پاسخ گفت: در مجلس راجع به محاکمه شما صحبت می کردند. با آیات عظام طباطبائی و بهبهانی مطلب را در میان نهادند. آیت الله بهبهانی موافقت کرد و با توضیح ایشان آیت الله طباطبائی هم که در ابتدا تردید داشت موافق شد، آمدم بگویم که مواظب خود باشید و هر کار که لازم است بکنید. از او تشکر کردم و رفت. متعاقب آن مرا به مجلس احضار کردند به آنجا رفتم در مدخل تالار دارالشوری که به آنجا هدایت شدم دو تن سید معمم را دیدم هریک موزری حمایل کرده و ایستاده بودند و بعدها فهمیدم حضور آنان برای آن بود که اگر من از مجلس موفق بیرون آیم از بین ببرندم. باری داخل تالار شدم. ترتیب مجلس اول چنین بود که قالی بزرگی کف تالار را می پوشانید و وکلا بر آن قالی به صف روی زمین می نشستند و در صدر تالار قالیچه ای متصل به قالی بزرگ گسترده بود، که رئیس مجلس بر آن می نشست و گوشه راست بر قالیچه دیگری که مورب افکنده شده بود آیات عظام طباطبائی و بهبهانی باهم جلوس می کردند. باری حاضران در جلسه از من پرسشها کردند و ایراداتی بر مندرجات مقالات من در صور اسرافیل گرفتند. دهخدا می گفت «جوان بودم و حاضرالذهن و با مطالعه، و آگاه

به دلایل و براهین مخالفان و حاضر به گفتن پاسخهای منطقی به اعتراضات ایشان، هر مسئله را که طرح کردند و هر نکته‌ای را که بر من و نوشته من گرفتند با دلایل محکم، جوابها از سنخ خودشان، قاطع و مقنع گفتم، آیه را به آیه و حدیث را به حدیث و روایت را به روایت رد کردم و سپس با همان منطق و ابزار به اثبات صحت مسائل طرح شده در مقالات خود پرداختم و کار بدانجا رسید که همه مجاب شدند و به برائت من و حقانیت سخنانم رأی دادند. نایب رئیس مجلس که از قصد آن دو سید معمم بیرون تالار آگاه شده بود مرا از دری دیگر با خود بیرون برد و با درشکۀ خود از کوچه پشت مسجد سپهسالار به خانه رسانید و در تشویق و ترغیب من گفت که رفیق در مجلس همه حرفهای خودت را زیرکانه تکرار که کردی هیچ، اثبات هم کرده و مانند گاليله سرانجام گفتی که «با این حال زمین می‌چرخد».



علی اکبر دهخدا - هنگام سردبیری صور اسرافیل

پهلوان داود مأمور کشتن دهخدا

برحسب مندرجات روزنامه صور اسرافیل و تقریر مرحوم دهخدا برای نگارنده، امیراعظم برادرزاده عین-الدوله به مشروطه طلبان و نهضت آزادیخواهی توجیهی و با پهلوانان رفاقتی داشته و با ورزشهای دیرینه نیز آشنا بوده و در طریقت و سلوک عارفانه سیری می کرده است، اما به اقتضای مقام و وابستگی به خاندان قاجار، گاه مغایر اعتقادات و نیت خود رفتار می کرده، از جمله آنکه در سال ۱۳۲۵ ه.ق. که حاکم گیلان بوده دستور می دهد مرحوم افصح المتکلمین مدیر روزنامه خیر الکلام رشت را به استناد عدم رعایت موازین قانون مطبوعات (که هنوز به تصویب مجلس شورای ملی نرسیده بوده است) چوب بزنند.

روزنامه های تهران و از جمله صور اسرافیل از واقعه مطلع می شوند و مرحوم دهخدا در شماره ۱۷ صور اسرافیل مقاله ای با عنوان «چرند پرند» و قرار دادن مخمس معروف و کوبنده «مردود خدا رانده هر بنده آکبلا» خود، در آغاز آن، اعمال امیر اعظم را مورد انتقاد قرار می دهد و

با همان شیوه طنزآمیز خاص خود بر دو صفت بارز وی که پهلوانی و زورخانه‌کاری، و سرسپردگی به طریقه جوانمردی و لوطیگری باشد تکیه می‌کند و در حقیقت بر رگ خواب وی ضربه وارد می‌آورد تا زخم کاری تر افتد و او را از زبان همطرازان و هم مسلکان پهلوانش سرزنشها می‌کند و عتابها در مظلوم‌چزانی و عاجزکشی وی بر زبان قلم می‌آورد و چنین نتیجه می‌گیرد که مشروطه‌خواهی او ناشی از ریا و دورویی بوده است.

انتشار این مقاله با آن مقدمات، یعنی آن شعر کوبنده و حمله‌های مستقیم به همه نیات و اعتقادات و اعمال امیراعظم او را سخت آشفته و منقلب می‌سازد تا آنجا که برای جلوگیری از ادامه حمله‌های پر تأثیر مقالات صوراسرافیل به مراد خود متوسل می‌شود تا او مخفیانه این منتقد و خرده‌گیر سرسخت یعنی دهخدا را سر جای خود بنشاند.

مراد و پیر طریقتی امیر اعظم مردی بوده است و ارسته و پاکباز به نام عزیزالله میرزا و معروف به آقا عزیز که مریدان بسیار از هر دسته و طائفه داشته است، اما در واقع سوء قصد به کالسکه ناصرالدین شاه، به ناحق مورد اتهام قرار گرفته بود و انگشتان دست وی را عمال حکومت قطع کرده بودند. باری آقا عزیز به تقاضای امیر اعظم پهلوان داود نامی را مأمور تنبیه دهخدا می‌کند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که یک روز صبح در اداره روزنامه مرا از پیام امیر اعظم و تصمیم آقا عزیز مطلع ساختند، دانستم که مأموریت پهلوان داود را با سرسپردگی و اعتقادی که به مراد خود دارد اگر شوخی و دست کم بگیرم به نابودی و کشته شدن خود کوشیده‌ام و

به عبارت بهتر دریافتم که این موضوع با محاکمه مجلس یا تهدید مستبدان مثقالی هفتصد دینار فرق دارد و بفوریت باید چاره‌ای بیندیشم، همان ساعت از مرحوم میرزا قاسم خان، یکی از دو مدیر "صور اسرافیل" خواهش کردم که با من برای آدای نذری که دارم به حضرت عبدالعظیم بیاید. پذیرفت با درشکه او به حضرت عبدالعظیم رفتیم و پس از صرف ناهار به تهران برگشتیم. در مراجعت گفتم کاری در کوچه سادات اخوی واقع در سرچشمه دارم، چه می‌دانستم که منزل آقا عزیز در آنجاست. با مرحوم صور به منزل آقا عزیز وارد شدیم. حیاطی بود با حوض آبی در وسط و پلکانی در آن سوی حوض بود که به اطاقی منتهی می‌شد. به اطاق رفتیم، خوانچه مانندی در وسط اطاق نهاده بودند که در آن کیسه توتون‌ها و چپق‌های متعدد بود و عده‌ای از مریدان و داش‌مشدی‌ها دور خوانچه به حالات مختلف نشسته بودند. دری از این اطاق به اطاق دیگر باز می‌شد و آقا عزیز در اطاق دوم بود. به آن اطاق هدایت شدیم. آقا عزیز در صدر اطاق نشسته بود و چند تن از مریدان هم گرد او بودند. سلام کردیم و من رفتم کنار دست او نشستم و اشاره کردم میرزا قاسم خان هم در جانب دیگر او نشست. البته کسی از اسم و رسم و علت آمدن ما سؤال نکرد، زیرا در خانه جوانمردان رسم نیست که از کسی بپرسند چرا آمده‌ای؟ پس از چند دقیقه رو به آقا عزیز کردم و گفتم: ما از راه دور آمده‌ایم و چیزی نخورده‌ایم اگر ممکن است دستور دهید نان و پنیری برای ما بیاورند. آقا عزیز به یکی از حاضران گفت: برو ببین چه حاضر داریم بیاور. او رفت و در زمان کوتاهی، در يك سینی، قدری نان و پنیر

و ظرفی ماست آورد و پیش ما نهاد، من لقمه‌ای برداشتم و از میرزا تقاسم خان که در حیرت و شگفتی فرو رفته بود، به اشاره خواستم که او هم لقمه‌ای بردارد و بخورد. پس از آن رو به آقا عزیز کردم و گفتم: من باشماکار محرمانه‌ای دارم. گفت: اینها که در اطاق اند همه محرم‌اند می‌توانید هرچه بخواهید در حضور آنها بگویید. گفتم: بلی ولی کار من از نظر خودم محرمانه است. سر برداشت و به حاضران گفت: بچه‌ها چند لحظه به آن اطاق بروید. چون رفتند، گفتم: اول باید بدانید که من میرزا علی اکبر دهخدا هستم. آقا عزیز با کمی تغییر حالت و لحن تند گفت: شما که کار خودتان را کردید، دیگر از من چه می‌خواهید؟ می‌توانید بروید، آزادید (البته مراد او این بود که قبل از معرفی خود، نان و نمک او را خورده بودم و بر طبق آئین جوانمردی دیگر نمی‌توانست خود یا یکی از مریدانش آسیبی به من برساند). گفتم: از خودم ایمن شده‌ام، اما حالا من با شما کار دارم. دهخدا در دنباله تقریرات خود افزود که آقا عزیز تمام مدت دستهای خود را زیر عبا پنهان نگاه می‌داشت و شرم زده بود و من که علت قطع انگشتان او را می‌دانستم با آن شور و وطنپرستی و منطق حمایت از محروم و مظلوم و حضور ذهنی که داشتم در شرح مظالم و مفاسد استبداد شرحی ساده و مؤثر بیان کردم و او را توجه دادم که قطع انگشتانش معلول بی‌عدالتی و خودکامگی و ستم است. گفتم وارسته‌ای چون تو با اینهمه مقام معنوی و مریدان با ارادت قلبی چرا باید در نتیجه سهل‌انگاری و بی‌عدالتی عمری خجلت ببرد و دست بی‌انگشت خود را چون دزدانی که درباره آنها اجرای حد شرعی شده است از آشنا و بیگانه

پنهان کند. خلاصه آنچه با او از زشتیهای اعمال مستبدان و فوائد آزادی و آزادیخواهی سخن گفتم که یکباره دل آگاه و اندیشه دوربین و نیت پاک خود را با خضوع و اعتقاد کامل به مشروطه خواهی سپرد و قول مساعدت به آزادیخواهان در حد امکانات خود داد. دهخدا می گفت بارها در حوادث مشروطه شاهد بودم که سرسپردگان و مریدان آقا عزیز، با زبان و قدم نهضت را یاری می دادند و مخالفان را از میدان به در می کردند.

مقاله با عنوان «حق شناسی» در شماره ۱۹ روزنامه صور اسرافیل انعکاسی از نیت پاک و اعمال خیر آقا عزیز است که دهخدا به رشته تحریر درآورده است.

قزاقان محمد علی میرزا

چون توقیف روزنامه صور اسرافیل و محاکمه دهخدا و تکفیر و تهدید شدنش به قتل از لحاظ مخالفان مشروطه به جایی نرسید و خطری که از جانب سرسپردگان آقا عزیز به خواهش امیر اعظم متوجه دهخدا شده بود با زیرکی وی چاره و رفع گردید. محمد علی میرزا شاه مستبد وقت در صدد تطمیع نویسندۀ مقالات «چرند پرند» برآمد تا شاید بدین وسیله قلم او را از آشکار ساختن دردهای محرومان و ستم بیداد پیشگان و خودکامگان باز دارد، کیسه پولی با چند قزاق به سرکردگی نایبی به اداره روزنامه صور-اسرافیل فرستاد که دهخدا را از پول بهره‌مند سازند و قزاقها در فرمان او باشند.

مرحوم دهخدا برای نگارنده حکایت کرد که روزی در اداره روزنامه مشغول تحریر بودم. از پائین صدای پای منظم عده‌ای نظامی به گوشم رسید و متوجه شدم که برابر اداره توقف کردند، از پنجره نگاه کردم دیدم چند قزاق به صف ایستاده‌اند و فرمانده آنها به طرف پله‌های بالاخانه محل کار ما در حرکت است. کمی نگران شدم و پس از

لحظاتی در باز شد و آن مرد به حالت خبردار در مدخل اطاق ایستاد و ادای احترام کرد و پرسید آقای میرزا علی اکبر خان دهخدا کیست؟ گفتم: من هستم. گفت: اعلیٰ حضرت مرا مأمور فرموده‌اند که نزد شما بیایم و با قزاقهای ابوابجمعی خود در فرمان شما باشم و ضمناً کیسه پولی را که با خود آورده بود نزد من نهاد و گفت این پول را هم برای شما فرستاده‌اند که به مصارف لازمه خود و روزنامه برسانید. گفتم: هزینه روزنامه از لحاظ کاغذ و غیره تأمین است و من هم نیازی به پول ندارم. گفت: به هر حال دستور دارم که آن را در اختیار شما بگذارم. تأملی کردم و گفتم: شما گفتید غیر از تحویل پول به شما دستور داده‌اند که در فرمان من باشید؟ گفت بلی. یعنی هر فرمانی که من بدهم شما اجرا می‌کنید؟ گفت: بلی، من و قزاقهایم مأمور این کار هستیم. گفتم: حالا که این طور است اولین دستور من به شما این است که این کیسه پول را بردارید و ببرید پائین و میان خود و قزاقهایتان تقسیم کنید و بعد هم بروید. به عجله گفت خیر! این پول برای شماست و ما نمی‌توانیم برای خود برداریم. گفتم: مگر نگفتید که دستور از اعلیٰ حضرت دارید که از من فرمان بگیرید؟ دستور من به شما همین است و بس، اگر اطاعت نمی‌خواهید بکنید پس برای چه مأمور شده و آمده‌اید؟

به فراست دریافت که غرض من ردّ محترمانه پول و خدمت آنهاست. کیسه را برداشت و رفت.

اعتقاد مردم به روزنامه صور اسرافیل

روزنامه صور اسرافیل، خاصه مقالات طنزآمیز دهخدا با عنوان «چرند پرند» که به زبان ساده و همه کس فهم نوشته می‌شد، گذشته از اینکه در روزنامه‌نگاری مکتب ساده‌نویسی و نوشتن به زبان توده مردم را ایجاد کرد، از آنجا که با زبان مردم کوچه و بازار به خدمت همان مردم درآمده بود و دردها و نیازهایشان را باز می‌گفت و از رنجها و ستمکشیهایشان حکایت می‌کرد و نتایج نامطلوب جهل و خرافه‌پرستی و آثار ستم مستبدان و جباران و نارواییها و نابسامانیهای اجتماع را خوب و روشن نشان می‌داد، لذا در قلب توده مردم نفوذ بسیار کرده بود. و چون بوسیله کودکان در کوی و برزن و همه شهرها پراکنده و نشر می‌گردید و آسان در دسترس همگان قرار می‌گرفت ناگزیر خواننده بسیار داشت و اینکه گفته‌اند تعداد هر شماره بیست و چهار هزار نسخه بوده است، هرچند با وضع آن روز مطبوعات و تعداد مردم باسواد و روزنامه‌خوان آن زمان مشکوک است، اما غیرممکن نمی‌نماید. باری مرحوم دهخدا

برای نگارنده حکایت کرد که:

محل اداره روزنامه در ضلع غربی خیابان علاءالدوله (فردوسی حالیه) نزدیک میدان توپخانه روبروی مهمانخانه مرکزی، بالاخانه‌ای بود که چندین پله می‌خورد. روزهایی که روزنامه منتشر می‌شد پیرمردی خمیده قامت که شغل باربری داشت با پشتۀ سنگین خود از آن پله‌ها بالا می‌آمد يك عباسی (چهار شاهی) بهای يك شماره روزنامه را می‌داد و می‌خرید و می‌رفت. يك روز که نفس‌زنان از آن پله‌های تیز و طولانی بالا آمد. گفتم: چر کوله‌پشتی خود را دم در نمی‌گذاری که راحت‌تر بالا بیایی. گفت: ممکن است ببرند. گفتم پس از همان پائین وقتی می‌آیی مرا صدا بزن روزنامه را من پائین می‌آورم و پولش را آنجا می‌گیرم که شما این همه پله بالا نیایید و فرسوده نشوید. گفت: پولی که میدهم بابت بهای روزنامه است، اما اگر خودم برای گرفتنش از پله‌ها بالا نیایم پس ثوابش چه می‌شود؟ دهخدا می‌گفت من هنوز نمی‌دانم آن پیرمرد چگونه فکر می‌کرد و شاید می‌پنداشت که خرید صوراسرافیل از فرایض و واجبات است و مطالعه آن چون اقامه نماز ثوابی دارد. به هر حال از این بیان صادقانه و صمیمانه و اعتقاد راستین مدتها در حیرت ماندم و به خود گفتم: اگر سخنم و نوشته‌هایم تأثیری دارد بی‌شک مایه‌اش همین صفاها و صداقتها و اعتقادات است.

ادارہٴ صور اسرافیل

طهران

بتاریخ شهر ۵ ۱۳۲

وقت مردم

دو کلمه را در تمام این

از اینک دفعه در هر درآمدی هفتاد و پنج درصد در نظر خودت می‌ماند و بقیه را به من بده

شاهزاده باقر خان، د. آفرین حکیم، عتبات علمیه، اردستان

خواهم . راجع به دلت رازهای بدی که در ناخودآگاهت نهفته است

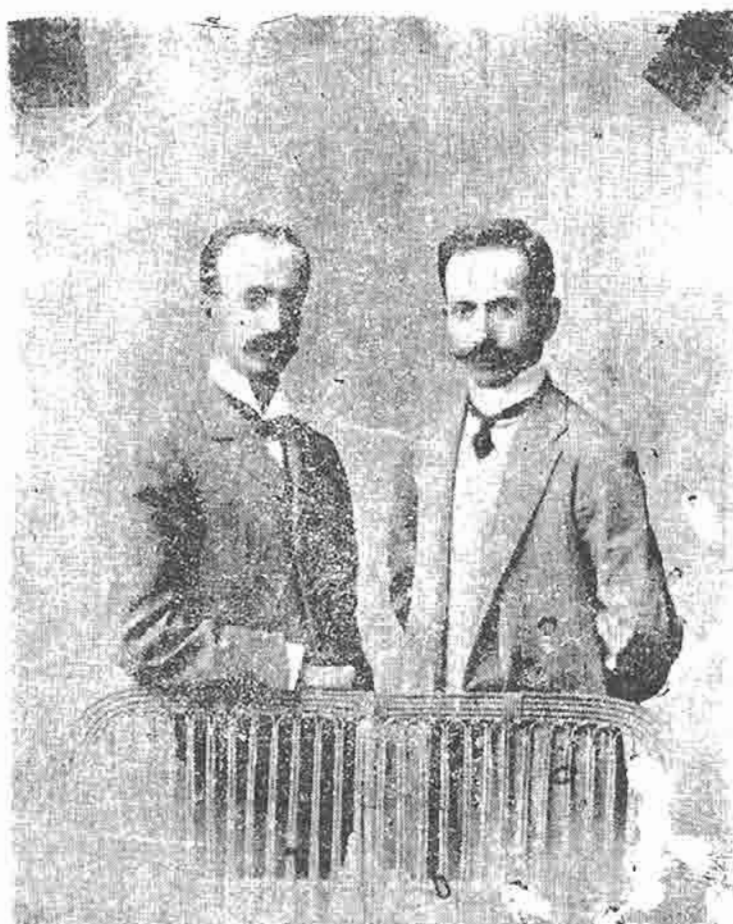
[illegible]

۱- طریقت حضرت مولانا محمد علی قاسمی مدظلہ العالی

سینہ۔ اینہا عہد = فرما دے۔

شماره ۱۰۰

۱۸ / مار دھرمینے رحمتہ علیہ



انتشار روزنامه سر و صدای زیادی کرد بزودی هر نسخه از آن به گوشه‌ای از دنیا رفت و مرکز صوراسرافیل مرکز مراجعات ایرانیان مشروطه‌طلب شد، در جزء مجامع متعدد مشروطه‌خواه مجمع معروف «انجمن سعادت» اسلامبول و «انجمن اخوت» بغداد نیز با صوراسرافیل مربوط شده‌اند و انجمن سعادت که تنها وسیله انتشار اخبار ایران به دنیا بود اخبار ایران را به صوراسرافیل می‌رسانید.

مرحوم دهخدا و مرحوم حسین دانش در استانبول پس از بازگشت از اروپا و هنگام عضویت انجمن سعادت و نشر روزنامهٔ سروش.



(وَرْدِی)

1210

[illegible]

(17) *digait*

یادداشتی به خط مرحوم میرزا قاسم خان صوراسرافیل به
مرحوم دهخدا حاکی از قصد واگذار شدن مقامی به ایشان در
هیأت دولت.



مجلس شورای ملی

اداره
مورخه ۲۸ ربیع الثانی
نمبر ۸۵۷
ضمیمه
مجلس

جناب آقای مرزا میرزا

با کمال مسرت خاطر محترم را متضرع زرد که اعضای مجلس شورای ملی
در شب روز شنبه ۲۸ ربیع الاول بخانه را با کثرت نامتوفیت
مجلس سیمت نمایندگی مجلس منتخب نهم ندیده این از تبریکات
هزار دلی به جهت تبریکات شورای ملی حضور بهر شده بود

ملت عهدنامه (رئیس مجلس شورای ملی)

خروج از مجلس
۲۸ شهریور ۱۳۲۸
مجلس

۶۲۷

نامه رئیس مجلس شورای ملی در اعلام تصویب اعتبارنامه
نمایندگی مرحوم دهخدا در دوره دوم قانونگذاری.

میرزا کوچك خان از دیده دهخدا

میرزا کوچك خان از مجاهدین گیلان بود که با میرزا کریم خان و سردار مُحیی برای بیرون کردن محمد علی شاه به طهران آمد. او سربازی نهایت شجاع بود و سردار مُحیی و برادرش میرزا کریم خان با او معامله دوست می کردند نه يك فردِ مُجاهدِ عادی، معینا با همه ابرام سردار مُحیی او هیچ وقت نمی نشست و مانند يك نوکر در برابر این دو برادر می ایستاد. در اول بار که او را دیدم جوانی خوش قیافه به سن سی ساله می نمود در نهایت درجه معتقد به دین اسلام و به همان حد نیز وطنپرست بود، شاید آن هم از راه اینکه ایران وطن او يك مملکت اسلامی است دفاع از او را واجب می شمرد. نماز و روزه او هیچ وقت ترك نمی شد و هیچ وقت در عمر خود شراب نخورد و همچنین از دیگر مُحَرَماتِ دینِ مُجْتَنِب بود و همه کارها را از فعل و ترك با استخاره سبّحه یا قرآن می کرد. این صورت (عکس) وقتی است که در جنگل است، آنگاه که در طهران بود لباس عادی داشت و ریش خود را می زد (یعنی نمی تراشید چه آن را خلاف شرع می شمرد) قانع و بی طمع بود و هیچ وقت در

طهران مثل دیگر مجاهدین تفنگ نمی‌آویخت و قطار فشنگ نمی‌بست. متأهل نبود و گویا تا آخر عمر نیز با کمال عفاف زن نگرفت. همیشه متفکر بود و بسیار کم تکلم می‌کرد و اطاعتِ اوامرِ آزادیخواهانِ بی‌غرض و طمع را مثل وَجِیْبَةُ دینی می‌شمرد و همانوقت که در جنگل بود با معدودی آزادیخواهانِ طهران که به آنها اعتماد و اعتقاد داشت در کارهای خود کتباً و به پیغام، مشورت می‌کرد، لیکن پس از مشورت با آنان نیز فاصلِ استخاره بود و اگر استخاره مساعد نبود به گفته‌های ایشان عمل نمی‌کرد. چندین بار در دورهٔ سلطان احمد شاه که معتمدین او، یعنی همان آزادیخواهانِ طهران، به او نوشتند و پیغام کردند که وقت برای حملهٔ به طهران مساعد است چون استخاره بد آمد از آمدن به طهران امتناع کرد. گویا می‌گفتند در اول او از طَلَبَةُ دینی بود و مقدماتی از عربی و فقه می‌دانست. رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

کجایم و در آن روز
 که او را دیدم و چون
 در بر او ایستادم
 او به من گفت که
 من در این روز
 که او را دیدم و چون
 در بر او ایستادم
 او به من گفت که
 من در این روز
 که او را دیدم و چون
 در بر او ایستادم
 او به من گفت که
 من در این روز

میرزا کوچک خان رئیس مجاہدین گیلان

[illegible][illegible]

دو اتفاقِ مشابهه یکی مصداقِ توکل و تسلیم و دیگری مصداقِ لاقیدی

مرحوم دهخدا در یادداشتی نوشته است: «در نه سالگی پدرم رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ درگذشت. دو سال بعد پسر عموی او مرحوم میرزا یوسف خان رَحْمَةُ اللَّهِ تَعَالَى که وصی پدرم بود بمرد. دامادهای او هرچه ما در نزد مرحوم میرزا یوسف خان داشتیم انکار کردند و آنچه برای ما ماند تنها يك خانه چهارصد ذرعی در جوار خانه مرحوم حاج شیخ هادی مجتهد نجم آبادی طاب ثراه و اثاث البیت بود. ارادت پدر من به مرحوم حاج شیخ هادی به ارث به من رسید و با آنکه سن من مقتضی نبود به محضر او می رفتم و از افکار بدع و بکر او به قدر استعداد خود بهره ها می بردم... تقویت عقل من از مرحوم حاج شیخ هادی طاب ثراه بود....»

مرحوم دهخدا همیشه از راهنمایی و ارشاد آن پیر روشن ضمیر و توکل و پاك اعتقادی او سخنها در مقام حق شناسی بر زبان داشت و از وی با حرمت تمام یاد می کرد و یا در نوشته های خویش به تناسب بر زبان قلم جاری می ساخت و در همین باره از صفا و رضا و تسلیم آن دل آگاه مرد داستان

برای نگارنده بیان کرد که به اختصار نقل می‌کنم:
 ارادت پدر و همسایگی سبب شده بود که من برای
 استفاضه به محضر پرافاضه درس مرحوم شیخ می‌رفتم.
 غالباً آن مرحوم در هشتی خانه بر زمین می‌نشست و طالبان
 علم همانجا زانوی ادب برابرش خم می‌کردند و از سخنان
 بلند و پرمغز و عارفانه‌اش فیضها می‌بردند و من نیز در
 همان محفل معنوی به ادب می‌نشستم و به قدر توانائی با
 مقدماتی که آموخته داشتم بهره می‌بردم.

شیخ دختری یگانه داشت که فاطمه نام داشت همسر
 پسر عمش صادق خان بود و پدر از غایت دلبستگی به یگانه
 فرزند، رضا نداده بود که فاطمه در خانه شوهر زندگی کند
 بلکه شوهر او یعنی برادرزاده خود را به خانه آورده و
 به اصطلاح داماد سرخانه کرده بود. قضا را در طهران
 بیماری عام (مرگ‌مَرگی) بروز کرد و بسیاری را کشت. از
 جمله قربانیان این بلیه عظیم یکی هم دُرْدانه شیخ و پاره
 جگر او بود. مرحوم دهخدا حکایت کرد که با پدر در هشتی
 خانه شیخ نشسته بودیم و شیخ برای طالبان علم تقریر
 مطالبی می‌کرد که مستخدم پیر او از خانه برآمد و به ادب
 ایستاد. شیخ سخن به پایان برد و گفت: کربلائی حسین.
 چه می‌خواهی؟ خادم پاسخ داد حال خانم کوچک خوب نیست.
 گفت: بروید طبیب بیاورید. خادم به درون رفت و شیخ
 دنباله درس را گرفت، اما طولی نکشید که کربلائی حسین
 دوباره از در بیرون آمد و ایستاد، از اشک رخسار و
 ریشش تر بود.

شیخ سر برداشت و به فراست دریافت که کار فرزند
 دلبد از طبیب و درمان گذشته است، دستها به آسمان

پرداشت، چشمانش را حلقه اشکی فروگرفت و با حالتی پر از خضوع و توکل به درگاه بی‌نیاز زیر لب گفت: خدایا شکر، آنگاه سر پیش افکند و به خادم گفت: بروید وسایل غسل و تدفین فراهم کنید و چون او رفت رو به پدر من کرد و گفت: خان! بگوئید پس از اتمام درس، از خانه تان نان و پنیری برای من همین‌جا بیاورند، زیرا اهل خانه ما گرفتارند. مرحوم دهخدا می‌گفت: با آن مهر عمیق پدری که در وی سراغ داشتم از این همه تسلیم و توکل به لرزه افتادم و دریافتم که مردان خدا براستی در سیر مقامات معنوی راهی به دهی و عنان نفس در کف اراده قوی دارند و پای بر سر هر چه هست توانند نهاد. روان‌چنین و ارستگانی شاد باد.

آنگاه در مقام قیاس و بیان نوع دیگری از تسلیم لایق‌دانه به دنبال این مقال نقل کرد که با مرحوم ایرج میرزا^۱ جلال‌الممالک^۲ شاعر شیرین سخن عهد اخیر دوستی و آمد و شد داشتم. ایرج پسری داشت^۱ این پسر را پس از اتمام تحصیلات (احتمالا در فرنگ) داماد کرد و به حجله فرستاد. از بد حوادث نوداماد فردای شب زفاف بناگهان درگذشت. روزی که این خبر به من رسید بی‌نهایت افسرده شدم و دلم از تصور رنج جانکاه پدری یگانه فرزند از دست داده، پر آتش شد مصمم شدم نزد او بروم، اما گرانی مصیبت و سختی واقعه چنان بود که بیم داشتم در برخورد با وی نتوانم کلماتی امیدبخش که خاطرش را تسلائی دهد بیابم تا غم کمرشکن مرگ پسر را از یاد ببرد و رضا به قضا دهد و

۱- پیش از خسرو که درباره او سروده است:

از مال جهان زکهنه و نو دارم پسری به نام خسرو.

از خداوند صبر جمیل بخواهد. در این قصد بودم که در منزل را کوفتند و خادم خبر داد که ایرج میرزا است من بیشتر آشفته شدم و گفتم بخت بد بین که به تسلیت دوست ماتمزده نرفته خود وی به دیدن من آمد و سرزنش این حضور بر شرم آن قصورم افزوده گشت. کلمات مناسب برای عذرخواهی از ذهنم گریختند و الفاظ متناسب حال را فراموش کردم. در این هنگام خادم در را گشوده و مهمان را به سوی اطاق پذیرائی هدایت کرده بود. از پشت پرده در صدای ایرج میرزا بلند شد که: آقا! جلال‌الملک است و پس از وارد شدن به اطاق بی آنکه به سلام من پاسخ گوید و آشفتگی حال مرا دریابد گفت: دواى خود را هم آورده‌ام! مرحوم دهخدا می‌گفت: این هم نوعی تسلیم بود، تسلیم به حادثه‌ای کمر شکن، اما لاقیدانه.

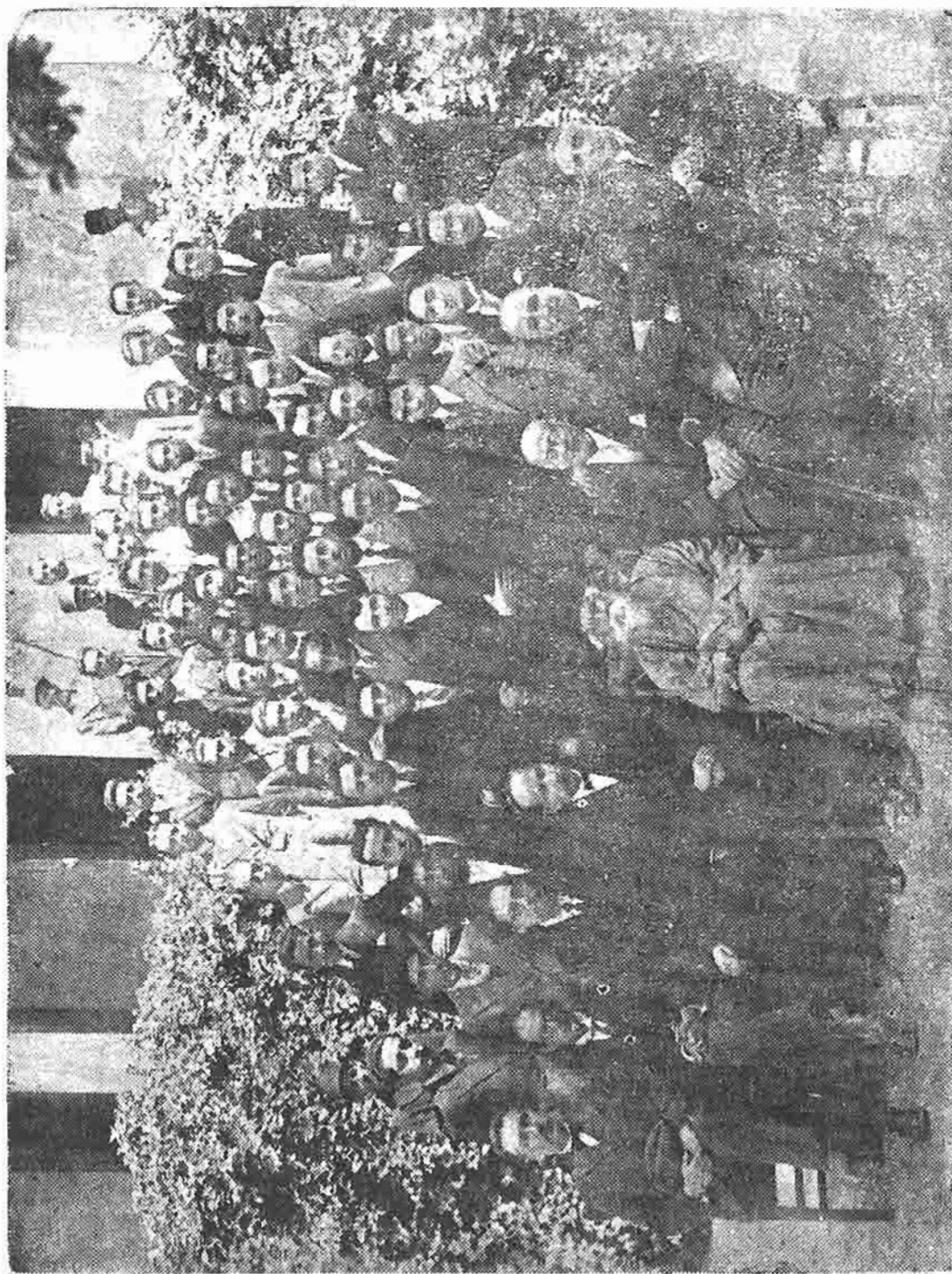
دوامِ تأثیر مقالاتِ چرند پرند و اولین اعتبار برای چاپ شدن لغتنامه

دربارهٔ تأثیر مندرجات روزنامهٔ صور اسرافیل، یعنی مهمترین روزنامهٔ صدر مشروطیت، در اذهانِ عمومِ خاصه طبقاتِ فرودستِ محروم، سابقاً اشاره‌ای کردیم و یادآور شدیم که مردمِ کوچه و بازار در خلالِ سطور و کلمات آن روزنامه خاصه در «سلسله مقالات طنزآمیز «چرند پرند» آن، آن شکوه‌ها و راز و نیازها را که سالیان دراز در دلشان مانده و بسبب محیط نامساعد مجال عبور بر لبانشان نیافته بودند معاینه می‌دیدند، و یا از زبان دیگران به گوش جان می‌شنیدند، و احساس رها شدن از قیود و گشوده شدن بندهای گران از پیکر خود می‌کردند، از جمله آثار این تأثیر عمیق در تودهٔ مردم خاصه در آن دسته از فرودستان و کم‌پایگان که بعدها به گذشت زمان و حوادث مختلف و استعداد و تلاش به نانی و آبی و مقامی رسیدند، نوعی حق‌شناسی و احترام نسبت به نویسندگان با ایمان و اعتقاد آن دوره و نوشته‌ها و اندیشه‌ها و راهنمائی‌هایشان بود که گاه در دوران زندگی بعدی آنان تجلیاتی می‌یافت و

برق محبتی و گوشه چشمی و پاس حرمتی را مایه می شد. به عنوان مثال می توان تقاضای سردار سپه را پس از کودتای ۱۲۲۹ از دهخدا در تحریر مجدد مقالات «چرند پرند» به خاطر آورد. اما نویسنده آزاده آن مقالات چون جز برای مردم و دل خود چیز ننوشته بود و نمی نوشت و تغییر محیط سیاسی را نیز نادیده نمی توانست بگیرد، با تجدید قسمتی از مقالات قدیم خود در شفق سرخ قدیم هم رفع تکلیف و رفع گزند از خود کرد و هم ریشه حق شناسیها و تأثیر کارهای سترگ خود را در نویسندگی در آب امید و آینده بهتر نگاهداشت و از خشک شدن رهائی بخشید.

بهر حال دهخدا پس از این مقدمات حکایت کرد که سالی چند پس از انقراض قاجاریه روزی مرحوم تقی زاده وزیر دارائی وقت نزد من آمد و من در منزل بودم و بر شغلی نبودم و سرگرم مطالعه و استخراج لغات و امثال از کتابها. گفتم: امروز در هیئت دولت به مناسباتی سخن از گذشته پیش آمد، رئیس مملکت به من گفتند: «بروید ببینید میرزا علی اکبرخان چه کار می کند» من برای این منظور آمده ام تا ببینم وضع شما چیست؟ گفتم چنان که می بینید به کار لغت مشغولم و کاری خوشتر از این در این گوشه امن و فراغ نمی خواهم، و شما بهتر می دانید که هیچگاه تقاضای ارجاع کار نداشته ام و کارها که به من مراجعه شده است از سفارت و وزارت همه را رد کرده ام اگر به تألیف و طبع و نشر این خدمت فرهنگی که نیت کرده ام توفیق یابم سعادت دو جهان یافته ام. گفتم: این مطلب را به عرض می رسانم. چند روز بعد اطلاع داد که با رئیس مملکت راجع به شما صحبت شد و ایشان دستور

دادند که از محلی اعتبار این کار تأمین شود و آقای سرتیپ
 ناظم خان شیبانی قبول کردند که درآمد حاصل از فروش
 «پِهِنِ قشون» را به این کار تخصیص دهند. آن روزگار در
 قشون، اسب فراوان بود که در اطراف میدان مشق (محل
 بانك سپه) مستقر بودند و در محل فعلی هنرستان دختران
 مغازه‌ای بود به نام مغازهٔ پِهِن که مازادِ پِهِنِ قشون را آنجا
 برای فروش عرضه می‌کردند و باغداران برای کود و
 گرما به‌داران برای سوخت آن را می‌خریدند. پا دار شدن
 اعتبار هزینهٔ کتاب لغت از محل فروشِ پِهِنِ مورد موافقت
 قرار گرفت ولی چند روز بعد به من گفتند: رئیس‌الوزراء
 وقت ذهن رئیس مملکت را مشغول کرده است و گفته که
 يك نفر نمی‌تواند کتابِ لغت بنویسد، و بنا بر این پول
 مملکت هدر می‌رود»، بعد آن پول را به مصرف خرجی که
 دخلشان در آن بود رساندند و هزینهٔ لغت و تهیهٔ مواد آن
 سالها به کیسه تهی و درآمد ناچیز من باز بسته ماند.



دهخدا (رئیس دانشکده حقوق) و تاگور شاعر و فیلسوف هندی
استادان و دانشجویان دانشکده حقوق - اردیبهشت ۱۳۱۱

مال اندوزی

مرحوم دهنخدا دربارهٔ مال اندوزی و ملك گیرى مؤسس سلسلهٔ پهلوی حکایت کرد که پس از انتقال حکومت از خاندان قاجار و استقرار سلسلهٔ جدید ابتدا جسته گریخته می شنیدیم که املاکی به او اهدا می گردد و سپس گفتند که به نام وی خریده می شود اما بعدها این گونه اخبار به شیاع رسید و سپس علنی و مسلم گشت و به دست اندازی بر املاک این و آن کشیده شد.

مقارن با این مسئله اخباری از ذخیره شدن ارقامی قابل ملاحظه در بانکها و جمع آوری زر و گوهر نیز به گوش رسید چند مورد را که همان اوان شنیده ام بازگو می کنم: مردی یهودی بود به نام موسی ضرابی که از خانه ها اشیاء مستعمل می خرید، روزی نزد من آمد، همراه خود يك دست انگاره، یعنی جا استکانی ملیله کاری طلا داشت با سینی مخصوص. گفت: آقا شما به من خدمات و کمکهای کرده اید این انگاره ها را آورده ام که بخرید کارش بسیار عالی و قیمتش بسیار ارزان است. گفتم: بلی ظریف و عالی است ولی اولاً من پول آن را ندارم، ثانیاً متناسب با

زندگی من نیست، بعد پرسیدم خرید و فروش این نوع اجناس جزء کسب تو نبود چرا آن را خریده‌ای؟ گفت: آقا از دربار مأمور خرید این‌گونه اشیاء هستم و تا به حال هم هفتاد خروار «طلا» خریده‌ام. (طلا را به کسر اول و با لهجه خاص خود ادا می‌کرد).

* * *

روزی با مرحوم حاج احمد سیگاری مقاطعه‌کار دخیانیات ایران صحبت می‌کردم، از سفر خود به اروپا تعریف می‌کرد، گفت در سوئیس اشکالی بانکی پیدا کردم ناگزیر شدم به رئیس بانک مراجعه کنم.

در مدتی که نزد او بودم و رئیس بانک منتظر گزارش کارکنان بانک بود رو به من کرد و گفت: شاه شما اینجا (اشاره به بانک کرد) خیلی پول دارد.

* * *

رئیس مدرسه سیاسی بودم - پیش از آنکه تبدیل به دانشکده حقوق و علوم سیاسی بشود - استادان پس از اتمام ساعت درس به دفتر من می‌آمدند تا رفع خستگی کنند و چای بنوشند و باهم صحبت بدارند. اما گاه اتفاق می‌افتاد که زنگ شروع درس ساعت بعد زده می‌شد و آنان همچنان گرم صحبت می‌نشستند، در چنین حالی، من که معمولاً مشغول مطالعه و استخراج لغت و مثل از کتابها بودم، سر برمی‌داشتم و تبسمی می‌کردم، و این نشانه آن بود که باید برخیزند و به کلاس بروند. روزی پس از زنگ کلاس متوجه شدم که یکی از استادان به کلاس نرفته است، سر برداشتم تا با لبخندی او را متوجه رفتن کنم، دیدم مرحوم صدیق حضرت‌مظاهر، استاد حقوق بین‌الملل عمومی است.

با عجبه دفت: اقا لبخند نزنید عرض دارم. گفتم: بفرمایید. جلو آمد و مجله‌ای از کیف دستی خود بیرون کشید و گفت: ببینید این شخص (مرادش شاه بود) چقدر پول جمع می‌کند، در «بانک آف نیویورک» طبق مندرجات این سjah از لحاظ ذخیره پولی نفر ششم شده است.

* * *

شبی دزدی به خانه مرحوم فخرالدوله خانم امینی دستبرد می‌زند و مقدار معتناب‌هی جواهر و زینت‌آلات او را به سرقت می‌برد. خانم به نظمییه (شهربانی) شکایت می‌برد و رسیدگی در اداره تأمینات (آگاهی) شروع می‌شود اما یکی دو روز بعد رئیس شهربانی وقت نزد او می‌آید و می‌گوید: خانم! خداوند به شما ثروت بسیار داده است بهتر است از این مختصر جواهر و دلاآلات بگذرید. دهخدا می‌گفت فخرالدوله خانم که زنی بود خردمند، به فراست درمی‌یابد که سخن رئیس شهربانی و آمدن خود او وجهی دارد، و آن دستبرد را راهی به دهی است.

* * *

اما املاکی که در ایران به نام شاه می‌خریدند و در واقع به بهای ناچیز منتقل می‌ساختند و یا از متعینین و ملاکان بزرگ می‌ستدند، نخست از پیشکشی دو ده در مشرق طهران به نام «بومهن» و «رودهن» بوسیله فرمانروا آغاز گردید اما بعدها چنان وسعت گرفت که می‌رفت که همه مملکت را فروگیرد. دهخدا می‌گفت از اینهمه آزمندی و مالاندوزی در عجب بودم و ذهن من سبب آن را می‌جست، از قضا خویشاوندی داشتم که به دبستان نظام می‌رفت و با ولیعهد همکلاس و همبازی بود، او را تعلیم کردم که به ولیعهد

تلقین کند که از پدر خود در فرصتی مناسب بپرسد که چرا اینهمه ملك می‌گیرد. گفتم ابتدا از همدرس خود بپرسد که چه غذائی را بیش از همه دوست دارد، غذایی که اهل خانه هم بدانند که محبوب اوست بعد روزی که همان غذای مطلوب تهیه شده است و پدر و مادر از روی دوستی و محبت اصرار می‌ورزند که بخورد، او از خوردن خودداری کند ناچار پدر علت را خواهد پرسید. او باز بگوید نمی‌خورم، پدر اصرار خواهد کرد و خواهد گفت این غذا غذای محبوب تست چرا نمی‌خوری؟ او بگوید که آخر ناراحتم. خواهند پرسید که از چه چیز؟ او بگوید آخر مردم حرف‌هایی می‌زنند که آزاردهنده است. و چون بپرسند که: مردم چه می‌گویند؟ بگوید: مردم می‌گویند که پدر تو پادشاه است و همه مملکت را در اختیار دارد، دیگر چه لزومی دارد که املاك مردم را بگیرد و وسیله زندگی و معاش آنان را بستاند و از این راه به ثروت خود دائماً بیفزاید و مردم را فقیر و تهیدست کند؟

این تدبیر مؤثر واقع می‌شود و در سر میز غذا میان شاه و ولیعهد - که بسیار مورد علاقه پدر بود - به کیفیتی که توضیح داده شد مذاکراتی صورت می‌گیرد. شاه در جواب پس از تأملی می‌گوید: پسر جان! مردم ظاهر را می‌بینند. همه می‌دانند که این املاك را من با خود به گور نمی‌توانم ببرم. درست است که آنها را می‌گیرم اما این املاك غالباً ویرانه است می‌گیرم و آباد می‌کنم و رفته رفته در همه مملکت از این راه و از راه تأسی دیگران به من، همه املاك آباد می‌شود و پس از این هم قطعی است که برای ایران و ایرانی آبادانیها به جای ویرانیها خواهد ماند.

البته در مورد ذخایر بانکی چیزی نگفته بود.

در خصوص مال‌اندوزی و ملک‌گیری، مرحوم دهخدا بر پشت کتابی یادداشت‌هایی به شرح زیر کرده است که به پاره‌ای از آنها اشاره کردیم. از سردارماکوئی کلکسیون سکه‌های زر او را ظاهراً گرفته است و موارد دیگر هم برخی روشن است و برخی نیست.

سردارماکوئی، فروش خالصه‌ها، دزدی جواهر خانه‌ها، شیخ خزعل، خرید طلا (هفتاد خروار توسط موسی ضرابی). اجبار به فروش جواهر در بانک‌های رهنی. قیمت محصول املاک، ارز، چندین سیل، چندین زلزله.

خاطره‌ای

از روزهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

نزدیک به دو سال پس از تصویبِ قانون طبع لغتنامهٔ دهخدا به مباشرت مجلس شورای ملی ایران (دی تا اسفند ۱۳۲۴ ه.ش) این جانب برای همکاری با علامهٔ فقید شادروان علی اکبر دهخدا در تنظیم و طبع لغتنامهٔ ایشان دعوت شدم و این دستیاری تا پایان زندگی آن مرحوم (هفتم اسفند ماه ۱۳۳۴) دوام یافت و از آن پس نیز با دیگر همکاران بر طبق وصیت ایشان این خدمت میهنی و وجیبهٔ فرهنگی را ادامه می‌دهیم و پیدا است که در طول ده سال درك محضر آن بزرگمرد، حال و قالهای آموزنده و انسانی مشاهده و با اکرام به گنجینهٔ خاطر نشانده‌ام، بدان قصد که باز گفتن آنها در پرورش و پیشبرد خوی و خصلت و ایمان و عقیدت مردم این بوم و بر یاریگر و سودبخش باشد.

مرحوم دهخدا سخنران نبود، اما به برکت حافظهٔ قوی و تیزبینی و وسعت مطالعه و شناخت عمیق از اجتماع و مردم آن و وطنپرستی صادقانه و داشتن صفات انسانی بسیار، محضری گرم و پر فیض و آموزنده داشت که گذشته

از سیرابی از چشمه‌های فیاض ادب و هنر و فرهنگ ایران، با شرح خدماتی که به آزادیخواهی و آزادی در دوران مشروطیت از راه روزنامه‌های مهم آن روزگار خاصه روزنامه صوراسرافیل و ایران کنونی کرده بود، زیب و زینت می‌گرفت، و بازخوانی مقالات و نقل حکایات آن عهد که روشنگر ذهن مردم در برانداختن ریشه‌های جهل و فساد و شناختن عوامل بیداد بود، و زبانی همه‌کس فهم داشت و مایه از حکمت توده و لغات عامه می‌گرفت، و دری نو به روی خواننده و نشر فارسی می‌گشود، مستمع را جان دیگر می‌بخشید، خاصه که در دوران حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق، آتش‌زیر خاکسترِ زمان نهفته و طنپرستی و نوع‌پروری و انسان‌دوستی دهخدا حالی و کیفیتی دیگر به مباحث او می‌داد و رونقی دیگر به محفل پر صفای او می‌بخشید، و نشان می‌داد که دهخدا همه عمر به دم و قدم و قلم در خدمت مردم و مردمی و انسانیت بوده است: گاه به مقالات طنزآمیز «چرندپرند» صوراسرافیل، و گاه به «مجمع‌الامثال دخی» ایران کنونی، و گاه با شعرهای آبدار و انتقادی، و زمانی با گرد آوردن امثال زبانزد مردم این مرز و بوم، و روزگاری با فراهم آوردن و تنظیم ابزارِ نطقِ فارسی‌گویان و فارسی‌دانان و فارسی‌خوانان، یعنی لغت. هفتاد و چند سال آموختن و پنجاه و چند سال مدام نوشتن، آن هم آموختنی پر مغز و نوشتنی پرسود و به کار آینده همگان، خود مکتب والائی است که جوانان با ذوق و میهن‌دوست و معتقد کشور را به سوی خود می‌تواند بخواند تا زمزمه محبت‌آمیز استاد را بشنوند و به کار برند و توفیق کامل رفیق داشته باشند.

باری آنچه در این مختصر یادداشت می شود خاطره هاست خواندنی، نمایانگر معتقدات انسانی آن مرحوم: از واقعه کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ شمسی و برافتادن حکومت مرحوم دکتر مصدق به تحریک و پول امریکا و با دست مزدوران بیگانه پرست یکی دو ماهی گذشته بود. طبق معمول بعد از ظهرها به محل کار خود (در منزل مرحوم دهخدا) می رفتم تا آنچه را از تدوین لغتنامه برعهده داشتم سامان بخشم. ترتیب کار چنین بود که هر کس ابتدا یادداشتهای مربوط به حرفی از حروف الفبا را که در تصدی داشت منظم و تحریر و معانی و شرح آن را تکمیل می کرد و پس به نظر مرحوم دهخدا می رسانید و پس از حك و اصلاح به مطبعه می فرستاد تا حروف چینی شود، آنگاه نمونه های حروف چینی شده، پس از سه تا چهار بار غلط گیری باز با خود آن مرحوم خوانده می شد تا بکلی منقح شود و نیازمند بازخوانی دیگر نباشد و در آن نوبت اجازه طبع آن صادر می گردید.

در یکی از روزهای پس از کودتا (شاید اواخر مهرماه) بود که کار این بازخوانی بسبب انبوهی به درازا کشید و ساعت از حدود هفت بعد از ظهر گذشت و به مناسبت فصل، هوا تاریک شد، در این میان خادم پیر منزل که «بابا» خطابش می کردند وارد شد و گفت: آقا! جوانی به در منزل آمده است و می گوید اسم افشار است و با آقای دهخدا کار دارم. دهخدا تأملی کرد. احساس کردم که در ذهن خود سابقه آشنائی او را می جوید. بعد به حال استفهام در من نگریست. زبان حالش این بود که در شناساندن وی او را مدد برسانم و چون ساکت ماندم زیرا نمی دانستم مراجعه

کننده کیست - به زبان آمد و گفت: تو او را می‌شناسی؟
گفتم: خیر و بعد افزودم: حال که شما هم او را نمی‌شناسید
و دیرگاه هم هست بهتر است به او گفته شود روز دیگر
بیاید. به علامت قبول درنگی کرد، اما ناگهان تغییر رأی
داد و گفت: نخیر، و رو به بابا کرد و گفت: بگو بیاید تو
و راهنمائیش هم بکن. لحظاتی گذشت. در باز شد و جوانی
میانه بالا، حدود سی ساله وارد شد و به ادب سلام کرد و
ایستاد. دهخدا به او تکلیف نشستن کرد. جوان به دو زانو
نشست و کیف چرمی سیاهی را که در دست داشت به کنار
خود نهاد.

بد نیست بدانید که دهخدا عادتاً بر زمین می‌نشست و
چیز می‌نوشت و می‌خواند، گاه هم روی نهالی و تشکی
یک‌بری قرار می‌گرفت و دست چپ را بر بیرون زانوی
راست تکیه می‌داد و تحریر می‌کرد. ما هم رو بروی او قرار
می‌گرفتیم.

به هر حال دهخدا مختصر احوال‌پرسی از جوان کرد و
سپس پرسید چه کار دارید؟ جوان گفت: برای کمک به خانواده
افرادی که در واقعه ۲۸ مرداد کشته و شهید شده‌اند قصد
داریم نمایشی ترتیب بدهیم و درآمد حاصل از فروش آن را
به این بی‌سرپرستان بدهیم. شرفیاب شدم تا شما هم اگر
مایل باشید بلیطی خریداری کنید. بهای بلیطها به تفاوت
ده و بیست تومانی و همت عالی (پنجاه تومانی) است.
دهخدا گفت: مرادتان از کشته‌شدگان و شهدا چه کسانیست؟
گفت: کسانی که برای استقرار مقام سلطنت جانفشانی
کرده و در گیرودار حادثه کشته شده‌اند و اکنون زن و
فرزند و کسانشان گرسنه مانده‌اند. دهخدا گفت: از تو

سوالی دارم. اما پیش از طرح آن برای آنکه تصور نشود که این سوال بهانه نخریدن بلیط است دو بلیط همت عالی به من بده، بعد هم دست زیر نهالی کرد و صد تومان به او داد و بلیطها را گرفت و زیر تشك نهاد و بعد گفت: حالا به من بگو ببینم این افراد چگونه کشته شدند؟ جوان گفت: با مخالفان خود درگیر شدند و در حین زد و خورد جان خود را از دست دادند. دهخدا پرسید: آیا فقط اینها در زد و خورد کشته شدند؟ جوان قدری خود را جمع کرد و روی دو زانو جابجا شد و گفت: نمی دانم. دهخدا گفت: می توان احتمال داد که از طرف مقابل هم افرادی کشته شده باشند؟ جوان با شتاب جواب داد: ممکن است. دهخدا گفت: آیا قطع داری آن افرادی که احتمالا از طرف مقابل کشته شده اند همه مجرّد بوده اند؟ جوان گفت: نخیر. دهخدا گفت: پس احتمال می توانی بدهی که آنها هم دارای عائله باشند و نان آور زن و فرزند و کسان خود؟ جوان با فرو بردن آب دهان گفت: کاملاً ممکن است. دهخدا گفت: راستی آن افرادی که میگوئی کشته شده اند و برای ایشان پول جمع می کنی کجایی بودند؟ جوان گفت: ایرانی بودند. دهخدا گفت: لابد طرف نزاعشان ایرانی نبودند؟ جوان در حالیکه چهره اش سرخ و عرق آلود می شد گفت: آنها هم ایرانی بودند. دهخدا گفت: اگر ایرانی بودند چرا برادران ایرانی خود را کشتند یا به دست برادران ایرانی خود کشته شدند؟ جوان گفت: چون آنان طرفدار حکومت بودند و اینان هواخواه سلطنت. دهخدا پرسید: حکومت که؟ جوان گفت: حکومت دکتر مصدق. دهخدا گفت: مگر دکتر مصدق چه می گفت که طرفداران سلطنت آن را مخالف مصلحت

می‌پنداشتند؟ (قطرات عرق چهره جوان را پوشانید و به نفس تند افتاد و سرش را به جای جواب پائین افکند) و دهخدا ادامه داد: فرض کنیم طرفداران دکتر مصدق که کشته شدند گناهکار بودند، زن و فرزند و نانخورهای آنان که گناه ندارند، حالا نان آنها را که تأمین می‌کند؟ شکم بچه‌هایشان را که سیر می‌کند؟ چه دستگاهی به فکر زندگی آنهاست؟ بعد هم تازه آن پیرمرد چه کرده بود که الان باید در کنج زندان باشد؟ گناهش چه بود؟ اینکه می‌گفت: «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» کجایش عیب دارد؟ و خلاف کدام قانون است؟ راستی تو بگو آیا ناصحیح می‌گفت؟ جوان بکلی خود را باخته بود و دائماً روی زانوهای خود جا به جا می‌شد و عرق پیشانی و صورت خود را پاک می‌کرد. دهخدا با مشاهده حال آشفته او اندکی تأمل کرد و بعد در چشمان او خیره شد و گفت: تو جوان خوبی هستی، احساس می‌کنم ترا اغوا کرده و وادار ساخته‌اند که یک طرفه کار کنی و گرنه هر بچه‌ای می‌فهمد که ایرانی، ایرانی است و عائله بی‌سرپرست عائله بی‌سرپرست است و محتاج کمک، و باید جای نان‌آور هر خانواده را دستگاهی پر کند تا خانواده متلاشی نشود و افرادش به تباهی نیفتند. چلو بیا که پیشانی ترا که از آن آثار پشیمانی و رستگاری هویداست ببوسم و بعد هم به من قول بده از در این خانه که بیرون رفتی، در اندیشه همه مردم کشور خود باشی و میان خلق خدا فرق نگذاری و در کمک و یاری به ضعیفان و بی‌سرپرستان و محتاجان، صرف نظر از عقیده و عمل و نیت آنان کوشا و یکدل باشی و بگذاری داوری را خدای جهان و گردش زمان و اهل دیوان بکنند.

جوان برخاست و دست دهخدا را بوسید و دهخدا هم بر پیشانی او بوسه زد و گفت: برو بسلامت و من شك ندارم که آینده خوبی خواهی داشت. جوان به احترام پس پس رفت و از در خارج شد. دهخدا پس از رفتن او رو به من کرد و گفت: دیدی حق با من بود و آمدن او ما را زیانی نداشت و شاید او را و جامعه را سودمند واقع شود. گفتم درست است اما درست‌تر این است که:

آنچه در آینه جوان بیند پیر در خشت خام آن بیند

خاطره دیگر

هنگامیکه حکومت ملی مرحوم دکتر محمد مصدق را با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی برانداختند، وزیران آن دولت را نیز چون خود رئیس دولت زندانی کردند، از میانه وزیر خارجه دکتر حسین فاطمی متواری شده بود (که بعدها دستگیر و زندانی شد) در ایام تواری او مأموران همه جا در تجسس او بودند و منازل خویشان و دوستان و آشنایان او و کسانی را که احتمال حمایت از او را می دادند می گشتند و از جمله گمان برده بودند که ممکن است حرمت و مقام معنوی دهخدا منزل او را مأمنی برای دکتر فاطمی ساخته باشد. لذا روزی سرهنگی با یکی دو مأمور آنجا آمد و پس از کسب اجازه بر دهخدا وارد شد و غرض خود را با ایشان در میان نهاد. دهخدا نخست با آرامش تمام خادم خانه را همراه ایشان کرد و دستور داد تمام قسمتهای خانه را با دقت به ایشان نشان دهد تا واریسی کنند. سرهنگ همراه خادم و مأموران همه جا سر کشید، از اطاقهای قسمت فوقانی و تحتانی تا زیر زمینها و نیز یکی دو نیم حیاط طرفین در ورودی که مسکن برادر و چند خویشاوند دهخدا

بود همچنین اطاقمهای خادم و خادمه و اطاق یادداشتهای لغتنامه، و چون از مخفی نبودن کسی در آن خانه مطمئن شدن نزد مرحوم دهخدا برگشت و با عذرخواهی از آن بازرسی اجازه مرخصی خواست. دهخدای بظاهر آرام اما در درون پر از خشم و نفرت به سرهنگ گفت: همه جا را خوب گشتید؟ سرهنگ گفت: بلی. دهخدا گفت: اما يك جا را نگشته‌اید؟ سرهنگ نگاهی آمیخته به تعجب و شاید با امید حصول به مقصود کرد و گفت: اما ما همه جا را دیدیم. دهخدا گفت: کتابخانه را ندیده‌اید. با من بیائید. از اطاق کار دهخدا دری به کتابخانه باز می‌شد که میزهای کار همکاران ایشان نیز آنجا نهاده شده بود. دهخدا از آن در به کتابخانه وارد شد و وسط اطاق ایستاد. سرهنگ نیز به دنبالش ورود کرد و بلافاصله گفت: قربان اینجا را اول دیدیم. دهخدا قفسه‌ای را در دیوار نشان داد و گفت: آقای سرهنگ! در آن قفسه را باز کنید، آنجا را گمان نمی‌کنم دیده باشید شاید دکتر فاطمی آنجا باشد. سرهنگ با تردید در قفسه را باز کرد. اما قفسه پر از کتاب بود. گفت: اینجا چیزی نیست. دهخدا نزدیکتر آمد کتاب قطوری را نشان داد و گفت آن کتاب را بردارید شاید فاطمی پشت آن کتاب خزیده باشد. سرهنگ که دست خود را برای برداشتن کتاب دراز کرده بود عقب کشید، چه تازه متوجه رفتار و سخنان پر طعنه و طعن و سرزنش‌آلود دهخدا شده بود. خود را جمع کرد و گفت: قربان اگر جسارتی شده است، می‌بخشید، ما مأموریم و معذور. و دهخدا با لحن عتاب‌آمیز گفت: بله

چون مأمورید من هم می خواهم تا مأموریت خود را خوب
انجام دهید و لذا باید همه جا را خوب بگردید، حتی پشت
کتابهارا. سرهنگ دیگر توقف را جایز ندید با عذرخواهی
مجدد خدا حافظی کرد و به عجله رفت.

خاطره دیگر

«جناب آقای استاد دهخدا
چون اجرای تحقیقاتی از جناب عالی ضرورت دارد در
ساعت ۱۸ امروز (۲۵ ر ۷ ر ۳۲) در دادستانی ارتش حضور
به هم رسانید.

دادستان ارتش. سر تیپ آزموده»

یکی از بعد از ظهرهای دهه سوم ماه ۱۳۳۲ ه.ش.
نزد مرحوم دهخدا بودم و به خواندن و مقابله نمونه های
مطبعی کار لغتنامه مشغول بودیم که «بابا» مستخدم منزل
آمد و پاکتی به دست ایشان داد. دهخدا نامه را گشود و
خواند و سپس آن را به من داد که بخوانم. نامه همان است
که متن آن را در آغاز این صفحه ملاحظه می فرمائید. گفتم
چند روز پیش که همین جا برای بازجوئی از شما آمده
بودند، دیگر این نامه برای چیست و چرا به دادستانی احضار
کرده اند؟ گفت: بلی چند روز پیش خود سر تیپ آزموده
(بعدها سپید شد) آمده بود برای بازجوئی، سرهنگی نیز
همراه او بود. وقتی «بابا» آمدنش را خبر داد و اجازه

دادم که بیاید به اطاق، همین‌جا روی تشک نشسته بودم و چیز می‌نوشتیم، سرم را تعمداً پائین انداختم، در زد و وارد شد و مقابل من پاشنه‌ها را بهم جفت کرد و حالت خبرداری به خود داد که حکایت از سلام و ادای احترام داشت، سر را بلند کردم و جواب سلام او را دادم و تکلیف کردم بنشینند. آمد مقابل من روی زمین نشست. تعارف کردم روی صندلی بنشینند، اما ادب کرد و گفت همین‌جا خوب است. من روی دو زانو نیم‌خیزی کردم و یا اَللّٰهَی گفتم و بعد احوال شریفی هم بر آن افزودم. پس از لحظه‌ای سکوت گفت: اجازه می‌فرمائید، گفتم: بفرمائید. گفت من بر حسب سمت و مأموریتی که دارم برای کسب اطلاعاتی نزد شما آمده‌ام، اگر اجازه بفرمائید پرسشهایی بکنم. گفتم: بفرمائید. اما به اختصار زیرا می‌دانید که من گرفتار کار چاپ لغت و تصحیح کارهای مطبعی هستم. گفت سعی می‌کنم وقت شما را کمتر بگیرم. سوالاتش را در خصوص رفتن شاه از ایران و قصد دکتر مصدق در اداره مملکت و تلقی او و من از نوع حکومت و میزان دخالت من در این مسئله بود. گفتم: همه می‌دانند رفتن شاه بی اطلاع قبلی آقای دکتر مصدق صورت گرفته است و ایشان از این سفر ناگهانی نگران شده بودند و من روزی که به ملاقات ایشان رفتم دیدم که پیش‌نویس تلگرامی را تهیه کرده‌اند که به رم مخابره شود تا تکلیفی برای اداره مملکت پیش پای رئیس دولت بگذارند. و بعد افزودم که خود من نیز بر این عقیده‌ام که دکتر مصدق عاقلتر از آن بود که در چنان موقع و زمانی دست به عملی بزند که نخستین قربانیش خودش باشد. اما در مورد دخالت من در امور که منحصر به این دولت و حکومت ملی است،

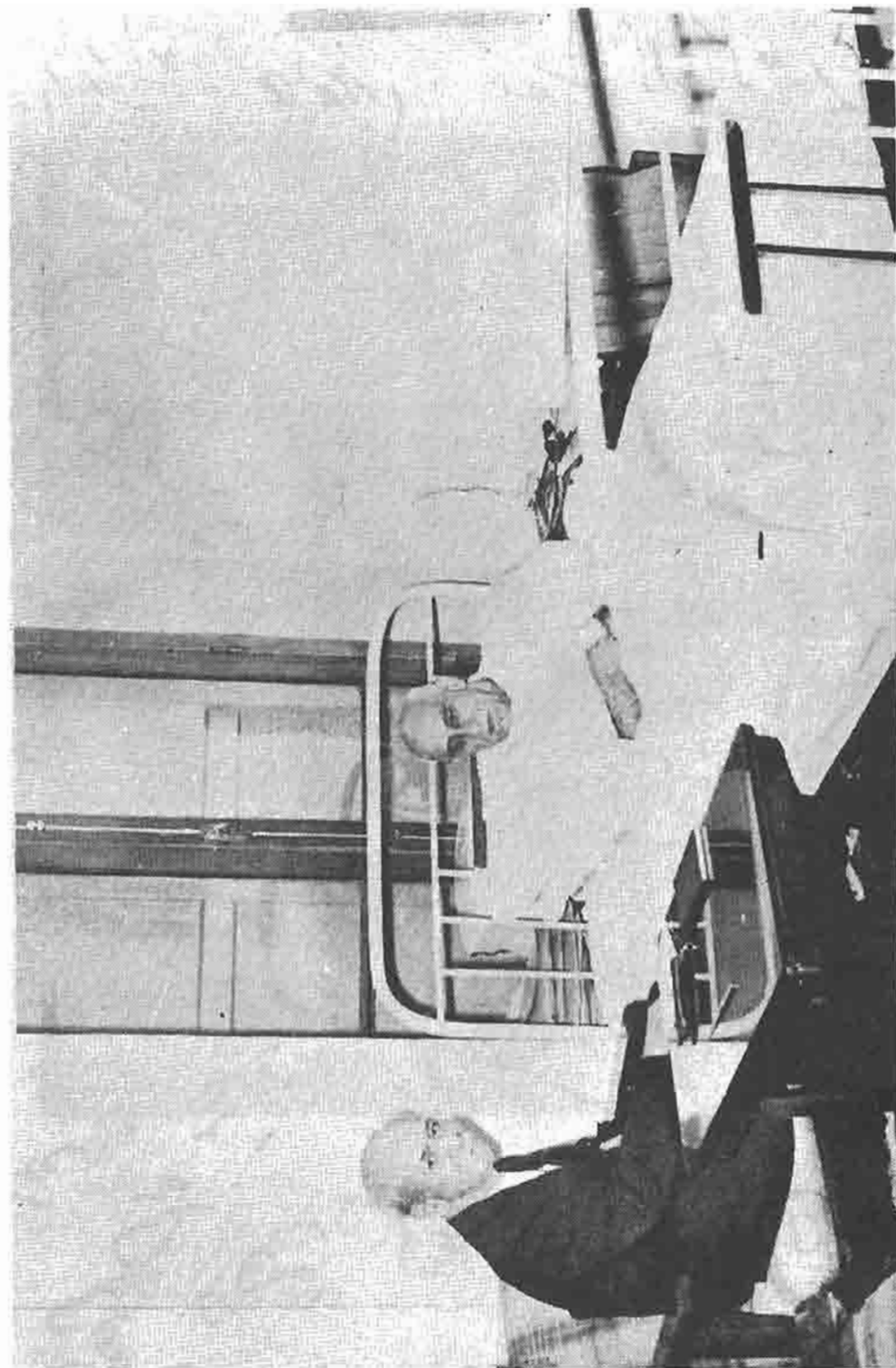
باید توضیح بدهم که آن همیشه امری بوده است برای حفظ مملکت، و هشداری بوده به تندرویهای احتمالی که از طرف رئیس دولت یا رئیس مملکت در مواردی و مسائلی پیش می‌آمد و من از آغاز کار این حکومت از این نوع ملاقاتها بسیار داشتم که هدف گاه رفع نقارها و شکرآبها بود و گاه تنبیه و تذکر به تندرویها و تصمیمات نامساعد، و انصاف را که غالباً به سخنان بی‌شائبه و خیرخواهانه من هر دو طرف قضیه توجه می‌کردند، زیرا در حسن نیت و وطن‌دوستی من تردید نداشتند. بنابراین جز این حد دخالت در کارهای مملکت و حکومت آنچه به من نسبت داده‌اند صحت ندارد، خاصه که شنیده‌ام جامه مقام بلندی را به بالایی من دوخته و مرا داوطلب و خواهان یا نامزد پستهای عالی کرده‌اند، در حالیکه من همه عمر از مقام گریزان بوده‌ام و پیشنهادهای بسیاری را برای احراز مقاماتی چون وزارت و سفارت و غیره رد کرده‌ام. چند مصاحبه و مقاله که این اواخر داشته و نوشته‌ام نیز اگرچه تند و بی‌پروا بوده است، اما انگیزه آنها چیزی جز نیت خیر و هدف همیشگی نبوده است و بدیهی است که صراحت و تندى و درشتى ناشى از درستى کلام من به مذاق بسیاری، که کلام آمیخته به تملق دوست دارند، خوشایند نبوده و ناگزیر آنان را به ناروا و ناسزاگویی و تهمت‌زنی واداشته است. این است تمام آنچه من در جواب سؤال شما می‌توانم بگویم. گفت: اگر موافقت بفرمائید بیانات شما را تقریر کنم، آقای سرهنگ آنها را تحریر کنند. گفتم به شرط آنکه تحریف یا زیاده و کم نشود. شروع به تقریر کرد و پس از اتمام تحریر ورقه را به من داد که امضاء کنم. گفتم اول

بگذار بخوانم تا از کم و زیاد نشدن مطالب مطمئن شوم. خواندم و یکی دو جای آن را اصلاح و امضاء کردم. (مرحوم دهخدا اینجا افزودند که انصافاً خوب تلخیص و تقریر کرده بود) پس از گرفتن ورقه که در حقیقت برگه بازپرسی بود با همان ترتیبی که آمده بود مؤدبانه بازگشت. حالا تصور می‌کنم از خشکی و سردی گفتار و رفتار من در آن جلسه، یا از اینکه جواب من مطابق میل دستگاه نبوده قصد تلافی کرده و مرا به دفتر خود احضار کرده است.

بعد از ظهر روز بیست و هفتم مهر که نزد ایشان رفتم در بستر بیماری افتاده بود، نزار و فرسوده. در پاسخ سؤال من از علت بستری شدن گفت: پریروز عصر، سرهنگی و درجه داری با اتومبیلی برای بردن من به دادستانی آمدند. آنجا رفتم. مرا در راهرویی روی نیمکتی چوبی نشانده و رفتند ساعتها آنجا ماندم، می‌دانی که بیماری «آسم» دارم و فرسوده کار سالیان هستم. ساعتها روی نیمکت چوبی نشستن بیکار و تشنه و گرسنه برایم مشکل بود و تحمل اهانت از آن مشکلتر. شب فرارسید و همه رفتند و گویی مرا فراموش کرده بودند. یکی دو ساعت از شب گذشته مردی آمد و مرا به اطاقی راهنمایی کرد. صاحبمنصبی پشت میز نشسته بود. شروع کرد به تحقیقات درباره همان یکی دو مسئله که خود آزموده در منزل پرسیده بود و از ملاقات من با دکتر مصدق و وقایع قبل از کودتای ۲۸ مرداد. سؤالات خود را مکرر کرد و من با اینکه از خستگی و تنگی نفس و تشنگی به جان آمده بودم و حال گفتگو نداشتم ناگزیر جوابی در حدود آنچه قبلاً داده بودم دادم و گفتم جز اینها چیز دیگری برای گفتن ندارم. باز پرس تعمداً

خود را مدتی به کارهای دیگر سرگرم ساخت تا مرا بیشتر رنج دهد و فرسوده کند. پس از ساعتی باز شروع کرد از نو همان سؤالات را تکرار کردن و از من همان جوابها را شنیدن و باز از سر گرفتن و اطلاعات دیگر خواستن. گمان می‌کنم که شب به نیمه رسیده بود، احساس کردم که دیگر به هیچ وجه نیروی نشستن و سخن گفتن ندارم. قوای خود را جمع کردم و با خشم گفتم: آقا! اگر قصدتان کشتن من است، وسائل دیگری برای این مقصود دارید! من پیر و بیمار و فرسوده روزگار و خسته کار بسیار، بیش از این تاب و توان نشستن و سخن گفتن ندارم. اما اگر قصدتان کشتن من نیست و می‌خواهید زنده نگاهم دارید تا باز همین سؤالات مکرر را از من بکنید روز دیگری هم هست و جلسه استنطاق دیگری هم می‌توانید تشکیل بدهید. و من از این لحظه به بعد دیگر يك كلمه هم به سؤالات شما جواب نخواهم داد هرچه می‌خواهید بکنید. باز پرس این حرفها را که شنید برخاست و از اطاق بیرون رفت و دقایقی بعد با گروهبانی برگشت، زیر بغل مرا گرفتند و به حیاط بردند و سوار جیپی کردند و به منزل رساندند. گروهبان در خانه را باز کرد و جسم فرسوده و جان به نیمه رسیده مرا از داخل اتومبیل به دالان خانه کشانید و رها کرد. من روی زمین افتادم و دیگر چیزی نفهمیدم. نمی‌دانم چه مدت آنجا مانده بودم که «بابا» برای تجدید وضو و ادای نماز از اطاق خود، که می‌دانید درش به دالان باز می‌شود، بیرون آمده و مرا روی زمین دیده و سراسیمه اهل خانه را خبر

کرده بود، مرا به اطاق آوردند و تمام دیروز را در حال ضعف و اغما بودم و امروز کمی حالم بهتر شده است. اما به هر حال ضربه‌ای بود سخت بر جسم و جان من.



عکسی از مرحوم دهخدا و مرحوم دکتر مصدق در یکی
از روزهای قیر یا مرداد ۱۳۳۲.

صمدیه بر سر راه
 دانه ای بود، کبره
 الا بنامه خواهر عزیزم بدست دارد که بر سر تنم
 بخف همز شرف ندمم حال گوی غم
 ز عالم غم بنمیه دار سینه ام غم کن
 ایرام اهل دلب دارد فغانم بد فغانم
 ام تبختر دلب فغانم همه
 رویم رفته تا عاید سر کو که هر
 خوبه گشته است در روزنامه
 اینجا نوشته بعد در طرازان زلزله
 دستم فغانم شرف است
 دروغ با من دین علمه کا و...

نامه ای از مرحوم دهخدا حاکی
 از مشرف شدن ایشان به عتبات
 عالیات.



نمای اطاق کار علامه دهخدا
(طبقهٔ پائین)

آن مرحوم برای رفع ماندگی از کار توانفرسای لغت‌نویسی گاه‌گاه با لباس ساده کنار جرز طرف راست این در چمباتمه می‌نشست و به آیندگان و روندگان چشم‌می‌دوخت.



دهخدا و زادگاهش قزوین

مرحوم دهخدا در حق مردم شهر خود، قزوین، اعتقادی راستین داشت. با آنکه در طهران متولد شده بود اما رفتار و گفتار مادر و پدر آگاه و استعداد ذاتی و کنجکاوی و مطالعه خود وی، او را بر بسیاری اعتقادات راسخ و آیینهای متین و آداب با ارج همشهریاناش آگاهی عمیق داده بود. می گفت: قزوینیان در حفظ آداب و سُننِ قومی، ثابت قدم اند و با برخی از ملل جهان که مقید به حفظ سنتهای دیرین خود هستند از این جهت برابری می کنند و به عنوان نمونه ظاهر ساده و بی پیرایه بیرون خانه های شهر و درون پر و پیمان و پر کالای و اسباب و تزیینات آنها را ذکر می کرد. با اینحال از سادگی و صفای باطن بسیاری از این همشهریان خاصه زحمتکشانش مکتب نادیده و فرودست آن، چون عبید زاکانی همشهری دیگر خود، سخنها داشت و داستانها می گفت. يك نوبت در محضر ایشان به مناسبت بر شمردن انواع انگورهای آن شهر و یادداشت کردن نام آنها برای

کتاب لغت نامه گفتند: می دانی باغداران قزوین اعتقاد دارند که انگور درست در اول نیمه دوم تیرماه آغاز رسیدن می کند و آب می اندازد و شیرین می شود و به اصطلاح خودشان «لك می زند». گفتم: بلی شنیده ام که روز هم تعیین می کنند. گفت: روز هجدهم را اما این را نشنیده ای که از باغداری مثل من دخو پرسیدند:

دَه (=در) هفدهم انگور لك می زند (می زند)؟ به تندی و با لحنی آمیخته به انکار جواب داد: نخیر آقا! نخیر آقا! گفتند: دَه هجدهم چطور؟ با لحنی قاطع جواب داد: آی بله! آی بله!

دهخدا با خنده می گفت: می بینی همشهری من و تو توجه ندارد که میان آن انکارِ بلیغ و این تأییدِ قاطع هیچ فاصله زمانی نیست!

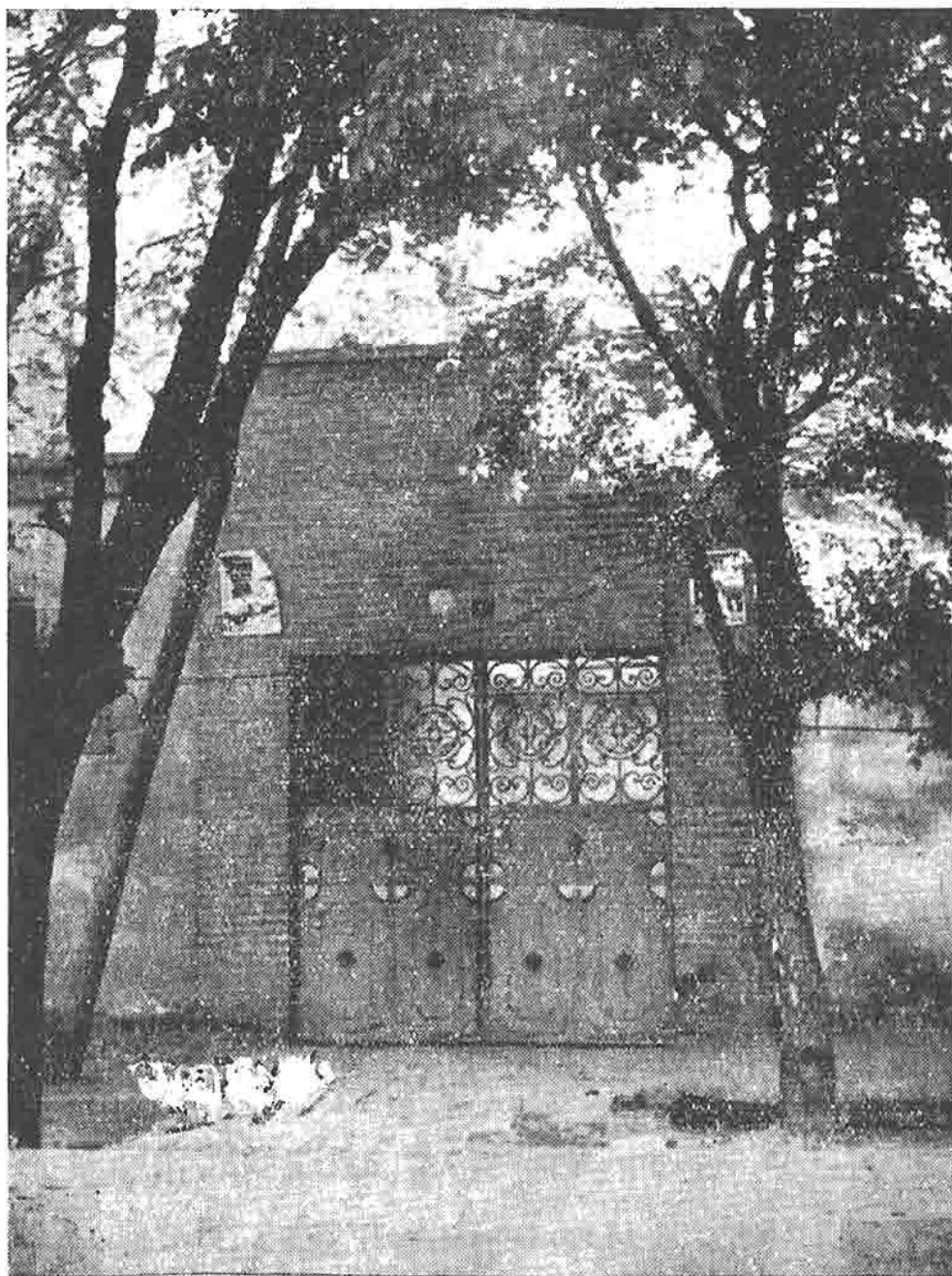
دهخدا در خوش طبعی فراخ مزاج نبود. طعنهایش لطیف و کوتاه و پر نکته و طنزهایش باریک و آموزنده بود، از او نقل شده است که چون انتخاب نام خانوادگی معمول شد یکی ادعا کرد که نخستین کس است که نام خانوادگی مختوم به «زاده» برای خود برگزیده است (مثلاً حسن زاده، یا آخوندزاده، یا تقی زاده) و دهخدا که این سخن شنیده بود گفته بود: ادعایش درست نیست، در قدیم هم بوده است، و وقتی پرسیده بودند. چه بوده است؟ گفته بود: حلال زاده! حرام زاده!

از شوخ طبعیهای دهخدا

شوخی طبعی و طنزپردازی دهخدا منحصر به مقالات و اشعار او نبود بلکه تقریرات و رفتار او با دیگران نیز با لطف و نرمی تمام چاشنی طنز را در خود داشت. خاطره ذیل به عنوان نمونه نقل می شود:

دکتر ستار آل بویه، که بعدها با مرحوم دهخدا خویشی سببی یافت، حکایت کرد که به معرفی مرحوم دکتر زنگنه قرار شد برای تهیه یادداشتهای لغتنامه نزد دهخدا بروم و کار کنم. تا آن زمان دهخدا را ندیده بودم، نشانی منزل ایشان را گرفتم و رفتم. در اوایل خیابان ایرانشهر به خانه ایشان رسیدم که دری آهنی مشبك داشت بر مدخل دالانی که به فضایی پر درخت باز می شد. کنار در پیرمردی را دیدم که چمباتمه نشسته و بردیوار تکیه کرده، به آیندگان و روندگان می نگرد. لباسی ساده، مرکب از پیراهنی سفید بلند با شلواری خاکستری به تن داشت و آستینهای پیراهن را برزده بود. از او پرسیدم: منزل آقای دهخدا اینجا است؟ گفت: بلی، شما که هستید؟ گفتم آمده ام آقای دهخدا را ببینم، با خود ایشان کار دارم. از جا برخاست و به طرف

منزل راه افتاد و گفت: بیایید. او به جلو و من به دنبال وارد خانه شدیم، تصور کردم که پیرمرد خادم خانه است. از دالان و باغچه که خیابانی نیم دایره با درختان سردرهم کرده داشت گذشتیم و به عمارتی دو طبقه و کلاه فرنگی گونه رسیدیم. ایوانچه‌ای از سوی جنوب در وسط داشت که اطاقی در صدر و دو اطاق در دو طرف آن بود. از پله‌های ایوانچه بالا رفت و من هم با او رفتم. در اطاق روبرو را گشود و داخل شد و من که از لحظه ورود به خانه غرق در خیالات خود بودم و در ذهن خویش کلماتی را می‌جستم که پس از دیدن دهخدا مؤدبانه مقصود خود را با آن کلمات بیان کنم، وارد اطاق شدم. پیرمرد يك راست به بالای اطاق رفت. نیمکتی آنجا نهاده شده بود، روی آن نیمکت نشست و مرا که همچنان غوطه‌ور در افکار خود به وسط اطاق رسیده بودم مخاطب ساخت و با انگشت اشاره به خود کرد و گفت: حالا، من دهخدا، بگو با دهخدا چکار داری؟!



مدخل خانه مسکونی مرحوم دهخدا در ضلع غربی اوایل
خیابان ایرانشهر در شمال شرقی میدان فردوسی تهران.

گشاده دستی دهخدا

آقای دکتر ستار آل‌بویه که با مرحوم دهخدا خویشی سببی دارد حکایت کرد که یکی دو نوبت با مرحوم دهخدا و خانواده به بندر غازیان رفتیم تا هوای مناسب و مفید دریا در وضع مزاجی و فشار خون ایشان سبب افاقه‌ای شود. در یکی از این سفرها يك روز صبح متوجه شدم که مرحوم دهخدا به تنهایی از مهمانخانه خارج شده است، مسیر او را از دربان مهمانخانه و بعد از یکی دو دستفروش با دادن نشانی او پرسیدم و دریافتم که به سوی پل غازیان و بندر انزلی رفته است. به آن سو حرکت کردم، نزدیک پل بزرگ متوجه شدم که پائین پل گروهی گرد آمده‌اند. هراسان بدان سو شتافتم چه به خاطرم رسید که مبادا برای دهخدا حادثه‌ای روی داده باشد. چون به پای پل و نزدیک آب رسیدم دیدم عده کثیری از قایقرانان دور ایشان را گرفته‌اند و از وضع و حال و تنگی معیشت خود می‌نالند و دهخدا دسته‌ای اسکناس ده تومانی در دست دارد و به نوبت با يك به يك آنان سخن می‌گوید و به تناسب حال و نیاز هريك تعدادی به او می‌دهد و سپس دیگری درد دل آغاز می‌کند و

از کیسهٔ لاغر دهخدا سهمی می‌گیرد. این حال تا اتمام پولها ادامه یافت. سپس با من به طرف مهمانخانه برگشت. گفتم آقای دهخدا، این پولها هزینهٔ سفر شما و همراهانتان بود. گفت: می‌دانم ولی این قایقرانان زحمتکش خیلی بیشتر از من محتاج آن بودند. به مهمانخانه برگشتم و با تلگراف از یکی از دوستان تهرانی پولی به وام خواستم و یکی دو روز بعد که پول رسید به طهران مراجعت کردیم.

در سفر دیگری برای یکی دو دستفروش جوان دَکَهِای تهیه کرد و به یکی دو تن دیگر سرمایهٔ کسب داد. در وصیتنامهٔ دهخدا کنار نام «وَرَاثِ او و سَهْمُ الْاِثْرِ هَرِیکِ از آنان این سطور نیز نوشته شده است:

۱- صد هزار ریال به شیر و خورشید سرخ داده شود که صرف کمک مستمندان بشود.

۲- سی هزار ریال به محمد رضائی (بابا) خادم من بدهند.

۳- بیست هزار ریال به صدیقهٔ کیا خادمهٔ من بدهند.

سندی بر ایثار دهخدا در کمک به خزانه کشور و دولت ملی دکتر
مصدق مقارن ملی شدن صنعت نفت و فشار بیگانگان.

تایخ ۱۳۰۴/۱۲/۱۲
شماره ۲۴۱۴۹
پست کیلیت ۲۴۱۴۹
نخست وزیر

استاد دانشمند جناب آقای علی اکبر دهخدا ادامت افاضاته

نامه شریف عز و صول ارزانی داشت از مضامین عالیّه آن بهره مند و از الطاف کامله متشکر شدم
اگر سرتی در موفقیت اینجانب در قسمتی از امال ملی باشد مرعون بشتیبانسی
اعلی حضرت شاه و محبت و خوش بینی افرادی مانند جناب عالی و قاطبه ملت بوده است .
علاوه بر آنکه حسن درایت و شجاعت پادشاه مهربان مستلزم حسن کفایت و شجاعت
کارکنان دولت است در ممالک دموکراسی نیک دیدد و لشها مخلوق افکار عمومی و مولود رفتار
و کردار بزرگان و خردمندان ملتها است

ضمناً از مراتب فتوت و راد مردی جناب عالی متشکرم که در عین بحران منافع و فقدان
منابع مالی خود با ارسال چک یکصد هزار ریال در کمک بآمال ملی پیشوا شده اید .
اما بمناسبت نزدیکی ایام انتشار اوراق بهادار قرضه ملی اجازه می خواهم که آنرا
مسترد کنم تا در موقع خود معادلی آن از آن اوراق خریداری فرمایند - قطع دارم که آثار
این ایثار در پیشرفت منویات ملی بسیار خواهد بود . دکتر محمد مصدق

(مهر و امضاء)

نامه‌ای از مرحوم دهخدا

در جواب دوستی که او را به دادن قروض خانه مسکونی توجه و از خطر بی‌خانگی تنبیه و تحذیر داده است. داستان خرید این خانه از مرحوم پروین‌الدوله و واگذار شدن آن به وزارت فرهنگ را نگارنده در مجلد ۲۲۲ لغتنامه دهخدا (ص ۴۵۹) آورده است خانه‌ای که قرار بود در زمان دهخدا و پس از وی محل فرهنگ دهخدا باشد و پس از اتمام کار فرهنگ مدرسه‌ای شود با نام دهخدا، اما به جای تعمیر آن ساختمان زیبا و حفظ جایگاه برومند فرزندی خدمتگزار ادب و آزادگی ایران، اندکی پس از درگذشت دهخدا از بن برداشته شد تا بنای نوینی جای آنرا بگیرد و شگفتا که دبیرستانی بشود و نام دهخدا را هم بر خود نداشته باشد. قسمتی از نامه:

«قربانت شوم مرقومه ملاطفت‌آمیز که دفعه‌ای اشتباهاً به اصفهان و بار دیگر به طهران ارسال فرموده بودید رسید، نهایت از مژده سلامت شما خوشحال شدم حال این بنده هم اگر گرمای سخت این ایام کمی ملأئم بشود نسبتاً بد نیست این مسافرت تا حدی برای مزاج ارادتمند بد

نبود... البته هوای آنجا حالا از طهران خنک تر است، مخصوصاً ساحل، اگر شما وقت و کارتان مساعدت کند و با اهل خانه ده بیست روزی در کنار دریا باشید به گمان من بد نباشد آن هم به همان شرط که در خانه خودتان بمانید نه مهمان یعنی بتوانید به وقت غذا بخورید و به وقت بخوابید...

در باب قروض من نصیحتاً امر به تسویه و تصفیه داده بودید. من هم در همین قصد هستم ولی نه کسی چیزی می‌خرد و نه من دست و پای آن را دارم که در چنین مرقعی مشتری برای خانه پیدا کنم. یکی دو تا از طلبکارها هم موعدشان رسیده است و اگر مهلت ندهند البته به جریان قانونی خانه به حراج گذاشته شود. برای من هم آنقدرها فرقی نمی‌کند، در جوانی تعلق خاطری به این چیزها نداشتم حالا که دیگر برف پیری بر سر و رو نشسته است فرضاً خانه نداشته باشم چه خواهد شد؟ مثل چهل سال دیگر که در خانه‌های دیگران گذراندم این چند روز را هم می‌گذرانم، در آن طرف هم، در بهشت یا جهنم گویا جا و منزل را مجاناً می‌دهند یعنی تا حالا آنچه شنیده‌ایم همه عذابها را مثلاً برای اهل جهنم نام برده‌اند اما اجاره و کرایه خانه را نشنیده‌ایم، اگر چه نمی‌شود گفت که واقعاً همه خبرها به ما رسیده است! در هر حال سلامتی شما را با آقازاده گرامی از خدا می‌خواهم.

خاطره‌ای از دوران تبعید در اروپا

دکتر ستار آل‌بویه و خانم ایشان که برادرزاده همسر مرحوم دهخداست هر يك جداگانه از زبان دهخدا حکایت کردند که در دوران تبعید و اقامت در شهر ایوردن سویس، و تهیه مطالب برای روزنامه صوراسرافیل و فرستادن آنها برای چاپ شدن به پاریس، بادوستان مهاجر و تبعیدی از ایران در «هتل دولا پرری»^۱ پانسیون شده بودیم. چند خانواده دیگر و از جمله يك زن و شوهر انگلیسی هم آنجا بودند. مرد انگلیسی کاری نداشت جز اینکه روزها برابر آفتاب در صندلی راحت خود فرو رود و روزنامه بخواند. و گاهگاهی اخبار مربوط به ایران یا ممالك همسایه ایران را که جالب بود علامت‌گذاری می‌کرد و به زن خود که فرانسه می‌دانست می‌داد تا برای ما ترجمه کند و ما این عمل او را نوعی مساعدت یا تسلاي خاطر دادن به گروهی آواره از وطن تلقی می‌کردیم و به دل و زبان سپاسگزار او بودیم. شب عید تولد مسیح که فرارسید مدیر مهمانخانه جشنی ترتیب داد و از همه ساکنان هتل دعوت کرد که در آن جشن شرکت کنند و مهمان او باشند، شب هنگام در تالارمهمانخانه گرد آمدیم

1— Hotel de la Prairie.

و میزبان گرم پذیرایی شد. ناگهان مرد انگلیسی برخاست و خطاب به ما ایرانیان با تندی مطالبی بیان کرد و از همسر خود خواست که به فرانسه ترجمه کند. مفاد سخنان او این بود که شما ایرانیان در روزگار اقتدار خود غارتگر و متجاوز بوده‌اید به ممالکی چون هند و روم و یونان و مصر تا سواحل افریقا و مرز چین تاخته‌اید و نفایس و نقدینه‌های مردم این نواحی را چپاول کرده‌اید حال که به ضعف و زبونی افتاده‌اید با ظاهرسازی و ریا اینجا و آنجا پراکنده شده‌اید و از مردم جهان یاری و دادخواهی می‌خواهید.

از این سخنان، نگاههای آمیخته با تحقیر و تعجب حضار به سوی ما برگردانده شد و یاران من سخت آشفته شدند. من برخاستم و از همسر مرد انگلیسی خواستم که سخنان مرا برای شوهرش ترجمه کند. گفتم فرض کنیم آنچه شما به ما نسبت دادید درست باشد و ما در طول تاریخ برخی از ممالك را غارت کرده باشیم، اما شما ساکنان جزیره کوچک بریتانیا چرا از خودتان چیزی نمی‌گوئید که جهان را تصرف و غارت کرده‌اید و می‌کنید و آفتاب در ممالکی که به قهر و غلبه گرفته‌اید و ثروت و نعمتهای آنها را ظالمانه چپاول می‌کنید و ما هم یکی از آن ممالك غارت شده هستیم غروب نمی‌کند ما دربان خود مثلی داریم می‌گوئیم: «دزد به دزد می‌زند حرامی به هر دو». اگر ما در گذشته غارتی کرده‌ایم شما هم اکنون غارتها می‌کنید و جهان را مستعمره خود ساخته‌اید، فخر می‌فروشید و ما را غارتگر یا ریاکار می‌خوانید. بهتر است در سخن گفتن منصف باشید. چهره حضار از این

سخنان باز شد و نگاه تحقیرآمیزشان از ما به سوی مرد
انگلیسی که وقت خوششان را با گفتار ناخوش خود مکدر
کرده بود معطوف گشت.



Yverdon -- Hôtel-Pension la Prairie

نمایی هتل لاپری، در ایوردون (سوئیس) از روی کارت پستال که در همان اوقات
توقف ایرانیان در آنجا به چاپ رسیده است

نامه‌ای است که مرحوم آیه‌الله شیخ عبدالله مازندرانی روحانی آگاه صدر مشروطیت و از همگامان مرحوم آیه‌الله آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به استانبول فرستاده است و در میان اوراق پراکنده بازمانده از شادروان دهخدا به دست آمد و شاید مخاطب آن هم دهخدا باشد زیرا با اینکه نامه تاریخ تحریر ندارد، اما مفاد آن با اقدامات انجمن سعادت که در آن شهر تشکیل شده بود و نیز با مندرجات مقالات دهخدا در روزنامه سروش استانبول مؤید این حدس می‌تواند باشد. از «عتبه» مراد استانبول است آن شهر را «آستانه» و «باب عالی» و «در سعادت» نیز می‌گفته‌اند.

از حاجی میرزا موسی هم مراد برادر حکیم‌الملک از مهاجران ایرانی‌ست که با تبعیدشدگان از ایران مدتی در سویس زیسته و سپس با آنان به استانبول رفته بود.

عرض میجو رقیه محترمه زیارت شد که از طلوع برمت مزاج سر لیف جانای که لزا هم سر
 از درگاه حضرت رب العزت است و دو فوراً اقدامات مجدانه برادران دهلویان مالز ایرانیان
 حضور ما قاطنین علیه در استرداد حقوق معضونه ملت مطلوبه نهایت مسرور گشته خداوند عالم
 آنکه بر تائیدات جانای و اینها مات هم برادران ایمانی میزاید و نفرت در اعزازت
 و در عوض اجد و دنیا و اخوت غایت فزاید مطیع است که در نهایت موقع اهتمام و توشیح است
 میر و ارم رحمت نموده بهر تبار و عذرة ابدی فرمعه تا طغف باشند معلوم و مستودع عهد و عهد
 که بر مشروطه خواهان رسیده و برسد که از شما صریح است که خود را بعنوان مشروطه خواه قلم دادند و همیشه
 مشروطه سنجیده ریشه مشروطیت را قطع ننمودند بلکه بر مبنای تخرین نمودند و بر عیت عهده کردند
 مالکین حق ندارند که از ارض مستغنیست چیزی بکینند که کار را بر لایا و عبید را بر موالی حرکت
 از ملکین مطالبه پول کردند و اگر نداده بکشند و ملت بزنند که اینها است و است که به
 رسیدن بعضی حقوق و قبا که بکتاب شده و هم را نسبت دادند بحدیثی و در و از لوازم مشروطیت
 سر و دنا تا حدی که از مردم یا بکجه ملت ادراک و یا تصدیق شرع و دین و یا محبت مال از مشروطیت
 مضرت شده مطیع را که در اول امر هر دانی و عالی جاه و علم فقیر و غنی مرد و زن و معتز
 بخوبی و بدی امتناع او بودند و نمی آو شدند و کشید کار با نجا که مر میبندید حال تیرسم مثلاً اینها
 در عقیده و مهر و از میر و سا سر بعد و پیدا شده و همان حرکات را بکجه حصول عرض میگویند
 دلی را با خیال نمایند بعد فایه برادران انجا عرض نمایند بر کات عاقلند نه خود چنانچه
 رفتار میکردند بکجه کول و فریب شیطان صفتان را که از رند چنانچه شیطان هم با پدر ما
 از در نصیحت در آمد و آن لکسی آنها هیچ گفت و کرد و بکجه کرد و میکنند الی یوم البقیه
 مطیع یاده از اینها است بحال شرع و تلوینند ارم و کول بطنانت و در اینها جانای بیایم مترا
 خود چنانچه شما بکجه نموده به برادران ما ابدی نمایند است آنکه تا خداوند عالم بشارت دهد و قدرت
 سده حقیر را خدمت جاب بعد قیاس عاجز بر زاموسر خان دام مجده برسانید است آنکه تا در
 خبر خواهر ملت حاضرند زایه بحال انصاف میت ایام افادت مستدام علیهم السلام در همه آن
 حرور و عباده الهی از خرد



تهران - خیابان انقلاب - شماره ۱۳۱۴ تلفن ۶۶۴۹۰۸

۷۰۰ ریال